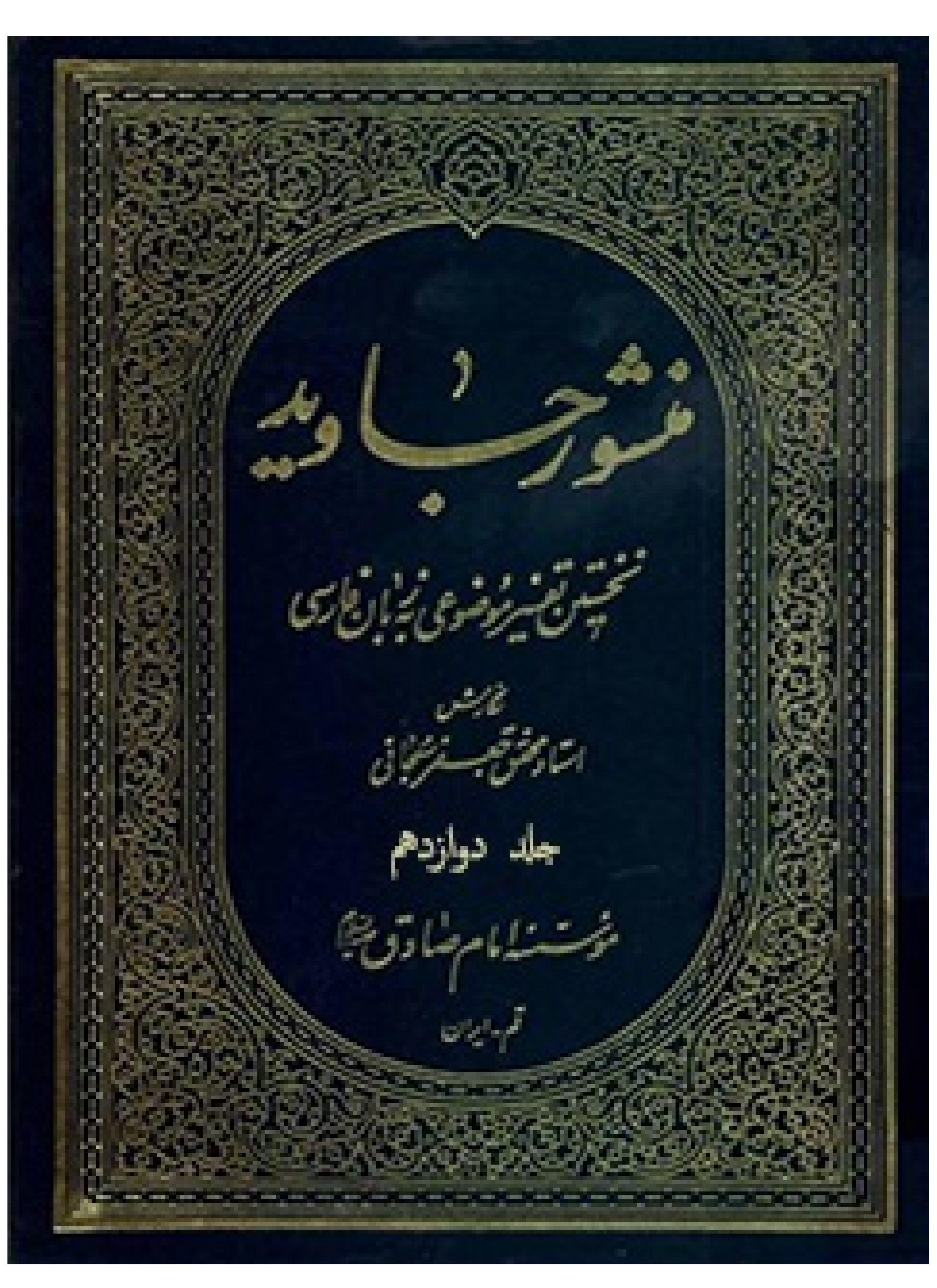

منشور جاوید
نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی
نگارش
استاد محقق جعفر سبحانی
جلد دوازدهم
مؤسسه امام صادق (ع)
قم - ایران


بسم الله الرحمن الرحیم

# منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

## منشور جاوید جلد ۱۲

### مشخصات کتاب

سرشناسه:سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور:منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر:قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری:۱۴ج.

شابک:دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰ : ؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج.۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷ : ؛ ۳۸۰۰۰ ریال : ج.۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵ : ؛ ۲۹۰۰۰ ریال : ج.۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال : ج.۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱ : ؛ ج.۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷ : ؛ ج.۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴ : ؛ ۲۲۰۰۰ ریال : ج.۹ : ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸ ؛ ج.۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱ : ؛ ج.۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت:فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت:ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت:ج.۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ق.= ۱۳۸۸).

یادداشت:این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت:ج.۷ ( چاپ دوم: ۱۳۸۸ ).

یادداشت:ج.۱۱و ۱۲ ( چاپ سوم: ۱۳۸۸ ).

یادداشت:عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:کتابنامه.

مندرجات:- ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن.- ج.۳. درباره پیامبران " نبوت عامه".- ج.۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن.- ج.۶. پیامبر در قرآن.- ج.۵. ضرورت معاد ، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیا، و کیفیت معاد.- ج.۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص).- ج.۹. منافقان در قرآن وشناخت انسان.- ج.۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد:منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر:نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع:تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده:موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره:BP۹۸/س ۲م ۸ ۱۳۰۰ی ث

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی:۱۲۳۱۷۶۲

ص:۱

## اشاره

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

منشور جاوید

تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبران خدا

از حضرت شعیب تا حضرت عیسی (علیهم السلام)

جلد ۱۲

نگارش: آیه اللّه جعفر سبحانی

· اسم کتاب ..... منشور جاوید / ج ۱۲

· موضوع ..... سرگذشت انبیاء ·

· مؤلّف ..... جعفر سبحانی ·

· ناشر ..... مؤسسه امام صادق ۹ قم ·

· نوبت چاپ ..... أوّل ·

· لیتوگرافی و چاپ ..... اعتماد ــ قم ·

· تیراژ ..... ۲۰۰۰ نسخه ·

· حروفچینی و صفحه آرائی لاینوترونیک ..... مؤسسه امام صادق ۹ قم ·

مرکز نشر ..... قم ــ میدان شهداء، انتشارات توحید

ص : ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

## پیشگفتار

### اشاره

پیامبران الهی برگزیدگان خدا برای دریافت پیامهای الهی هستند و برای هدایت بشر از دو راه وارد می شوند:

### ۱_ رهبری گرایش های فطری در انسان

بشر در مکتب فطرت با یک سلسله اصول آشنا می شود، ولی روی عواملی پرده نسیان یا بی تفاوتی چهره آنرا می پوشاند . در این شرایط انبیا با بیانهای شیرین ودلپذیر خود، پرده های فراموشی را کنار زده وچهره فطرت را از هر غباری پاک می سازند.

امیر مؤمنان(علیه السلام) در این بخش از تبلیغات پیامبران چنین می فرماید:

«وَ واتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیاءَهُ لَیستَأْدُوهُمْ مِیثاقَ فِطْرَتِهِ وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ وَ یَحْتَجُّوا عَلَیهِمْ بِالتَّبْلِیغ وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفائِنَ العُقُول».(نهج البلاغه خطبه ۱)

پیامبران را پی در پی برای هدایت بشر برانگیخت، تا عمل به پیمان را که در آفرینش مردم نهاده است مطالبه کنند، وآنان را نسبت به نعمت فراموش شده متذکر شوند، وبا تبلیغ، حجّت را بر آنها تمام کنند، و آنچه را در باطن آنها نهفته است بر انگیزند.

### ۲_ آموزش اصولی در معارف و احکام

در سایه ارتباط با جهان غیب، یک رشته معارف واصول را در قلمرو عقاید واحکام در اختیار بشر نهاده، وآنها را با تعالیم خود آشنا می سازند واگر آموزگاران الهی در میان نبودند بشر نمی توانست به این زودی بر این اصول دست یابد . از این جهت پیامبران گاهی مذَکِّر ویاد آور، وگاهی معلّم وآموزگارند.

امت اسلامی، نخستین امتی نیست که برای آنان، از جانب خداوند، پیامبری اعزام گردید و کتاب فرو فرستاده شد، بلکه بر خلاف این اندیشه، آنها آخرین امت می باشند که

با اعزام پیامبر آنها، باب نبوت بسته و بساط تشریع برچیده گردیده است.

در طریق تحکیم دو اصل یاد شده، بسیار به جاست که امت اسلامی از زندگی معلمان پیشین الهی، و واکنشهای امتهای آنها به طور صحیح آگاه گردند بالاخص که کتب عهد عتیق و جدید از تحریف سالم نمانده و حق و باطل در آنها به هم آمیخته شده است.

مسلمانان با خواندن سرگذشت صحیح پیامبران در کتاب آسمانی خود، بدون اینکه خود به عنوان ماده خام تاریخ قرار گیرند، میوه تلخ و شرین تاریخ را می چینند، و درسهای آموزنده ای یاد می گیرند، اصولا خاصیت داستانهای صحیح و پا بر جا این است که انسان بدون آنکه خود در جریان شیرینیها وتلخیهای حوادث باشد نتیجه لازم را از تاریخ می گیرد واین همان نکته ای است که از زمانهای دیرینه،معلّمان اخلاق ومصلحان جهان گفته اند:

خوشتر آن باشد که سرّ دلبران *** گفته آید در کلام دیگران

پیامبرانی که زندگی آنها در جلد یازدهم بیان گردید عبارتند از:

۱_ حضرت آدم ۴ ۲_ حضرت ادریس ۴ ۳_ حضرت نوح ۴ ۴_ حضرت هود ۴ ۵_حضرت صالح ۴۶_ حضرت ابراهیم ۴ ۷_ حضرت اسماعیل ۴ ۸_ حضرت اسحاق ۴ ۹_ حضرت لوط ۴ ۱۰_ حضرت یعقوب ۴ ۱۱_ حضرت یوسف۴

اکنون وقت آن رسیده است که به تشریح زندگانی دیگر پیامبران بزرگ الهی که در قرآن به گونه ای سرگذشت آنها بیان شده است بپردازیم، وآنان عبارتند از:

۱_ حضرت شعیب۴ ۲_ حضرت موسی۴ ۳_ حضرت داود ۴ ۴_ حضرت سلیمان۴ ۵_ حضرت ایوب۴ ۶_ حضرت یونس۴ ۷_ حضرت زکریا۴ ۸_ حضرت یحیی۴ ۹_ حضرت مسیح۴

در تبیین زندگانی آنان مانند جلد پیشین به خود قرآن واحیاناً به روایات واقوال مفسّران اعتماد شده است.امید است این بخش از تفسیر موضوعی ما، چراغی فرا راه طالبان حقیقت وعاشقان تفسیر کلام ا لهی باشند وازخداوند بزرگ برای نگارش دیگر موضوعات قرآن خواهان توفیقم.

مؤلف

۱۱/ محرم الحرام ۱۴۱۶

## پیامبر دوازدهم : شعیب

### حضرت شعیب (علیه السلام) در م_دین

یکی از پیـامبران الهی که با تبهکاران مبارزه کرده شـعیب است. از سـیاق آیات قرآن اسـتفاده می شود که وی پس از انقراض لوطیان مبعوث به رسالت شده است واز نظر زمان، باید او را پیامبری پس از لوط خواند. به گواه اینکه در قرآن در مواردی که از بیـان سـرگذشت آل لوط فـارغ می شود، سـخنی از شـعیب وقوم او به میان می آورد واین نشان می دهـد که شـعیب پس از انقراض آل لوط مبعوث به رسالت شده ودر آن منطقه میان این دو پیامبر، پیامبری دیگر مبعوث نشده است. (۱)

### زمان ومکان بعثت شعیب

مدین (۲) نـام منطقـه ای اسـت کـه شـعیب در آن زنـدگی می کرد. البته برخی گفته انـد که نـام قـبیله اوست و از اینکه او در هدایت قوم خود سخن از نابودی قوم لوط به میان می آورد، استفاده می شود که محیط زندگی آنها نزدیک به یکدیگر بوده



---

۱- [۱] سوره اعراف/۸۵؛ هود/۸۴؛ عنکبوت/۳۷؛ حجر/۷۸.

۲- [۲] یـاقوت در مراصـد الاطلاع می گویـد:«مـدین» مقابل «تبوک» در ساحل مـدیترانه است. میان این دو،شـش منزل فاصـله است ومساحت میان این دو ومصر در هشت روز پیموده می شود ودر حقیقت این شهر در شمال حجاز وجنوب شام قرار گرفته است. برخی دیگر می گوینـد: مـدین بر مردمی اطلاق می شود که میان خلیج عقبه تا کوه سینا زندگی می کردند ودر تورات نام آن «مدیان» آمده است.

است؛ چنانکه می فرماید:(وَ ما قَوْمُ لُوط مِنْکَمْ بِبَعید) (هود/۸۵). در گذشته یاد آور شدیم که حضرت لوط همراه ابراهیم عراق را به قصد شام ترک گفت و شاید از جانب خداوند مأمور شد به سوی شام برود، لذا طبعاً جایگاه قوم شعیب نیز همان مرز وبوم خواهد بود.

در روایات آمده است که شعیب یکی از پنج پیامبر عرب می باشد وآنان عبارتند از: هود، صالح، اسماعیل، شعیب وپیامبر اسلام. و از ویژگیهای شعیب این بود که بسیار از خدا خائف بود. (۱)

از مجموع آیات وارد در باره قوم شعیب، استفاده می شود که دو انحراف میان آنان شایع بود:یکی بت پرستی به جای خداپرستی ودیگری کم فروشی در معامله.

قرآن گاهی از این گروه به نام (أصحاب الأیکه) یاد می کند؛ چنانکه می فرماید:(وإنْ کان أصْحابُ الأیْکَهِ لَظالِمینَ *فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ وَ إنَّهُما لَبِإمام مُبین). (حجر/۷۸_ ۷۹).

«به درستی که اصحاب «ایکه» ستمگران بودند وما از آنان انتقام گرفتیم واین گروه با قوم لوط در مسیر وطریق شما به سوی شام هستند. »

این آیه نیز به گونه ای جایگاه قوم شعیب را می رساند واین که در مسیر قوم قریش به هنگام سفر به شام قرار دارد.

«ایکه» به درختان پر شاخ وبرگ می گویند که شاخه های آن به هم می پیچد. آنان در سرزمینی زندگی می کردند که دارای چنین درختانی بوده وقرآن از روزی که آنان در چنین زمانی هلاک شدند، به «یوم الظله» تعبیر کرده است که تفسیر آن در آینده خواهد آمد.

تا اینجا با خصوصیات منطقه ومحیط زندگی وگرفتاریهای روحی قوم شعیب



---

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۱۲،ص۳۸۵.

آشنا شدیم؛ اکنون با ویژگیهای این پیامبر بزرگ آشنامی گردیم.

## ویژگی های شعیب

شعیب خود را «رسول امین»،(إنّی لَکُمْ رَسُولٌ أمین) (شعراء/۱۷۸) ومصلح(إنْ أُریدُ إِلاّ الإصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ)(هود/۸۸) واز صالحان،(سَتَجِدُنی إنْ شاءَ اللّه مِنَ الصّالِحینَ) (قصص/۲۷) خوانده است وقرآن نیز این اوصاف را نقل وتصدیق کرده است. بنا به احتمالی (زیرا بعید نیست که شعیب پدر همسر موسی غیر از شعیب موضوع سخن ما باشد و ما در فصل مخصوص به حضرت موسی در این باره بحث خواهیم کرد) او شخصیتی است که موسی بن عمران در خانه او قریب ده سال مشغول کار شد وسرانجام افتخار دامادی او را پیدا کرد.(۱)

در ذیل به محورهای کلی سرگذشت این پیامبر اشاره کنیم:

۱ـ محتوای دعوت.

۲ـ روش تبلیغ.

۳ـ واکنش قوم وپاسخهای شعیب.

۴ـ نزول عذاب الهی.



---

۱- [۱] سوره قصص/۲۷.

## ۱- محتوای دعوت

### آیات موضوع

۱_ (وَ إلی مَدْیَنَ أخاهُمْ شُعَیْباً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إله غَیْرُهُ قَدْ جاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَأوفُوا الکَیْلَ وَ المِیزانَ وَ لاتَبْخَسُوا النّاسَ أشیاءَهُمْ وَ لاتُفْسِدُوا فِی الأرْضِ بَعْدَ إصْلاحِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ* وَلا تَقْعُدُوا بِکُلِّ صِراط تُوعِدونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغونَها عِوَجاً)(اعراف/۸۵_۸۶).

۲_ (وَ إلی مَدْیَنَ أخاهُمْ شُعَیْباً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إله غَیْرُهُ وَلاتَنْقُصُوا المِکْیالَ وَ المِیزانَ إنّی أریکُمْ بِخَیْر وَ إنّی أخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْم مُحیط *ویا قَوْمِ أوفُوا المِکْیالَ وَ المِیزانَ بِالقِسْطِ وَ لاتَبْخَسُوا النّاسَ أشْیاءَهُمْ وَلاتَعْثَوا فی الأرْضِ مُفسِدینَ *بَقیَّةُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ وَ ما أنَا عَلَیْکُمْ بِحَفیظ)(هود/۸۴_۸۶).

۳_ (کَذَّبَ أصْحابُ الأیْکَهِ المُرسَلینَ* إذْ قالَ لَهُمْ شُعَیبٌ ألا تَتَّقُونَ* إنّی لَکُمْ رَسُولٌ أمینٌ* فَاتَّقُوا اللّهَ وأطیعُونِ* وما أسألُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أجْر إنْ أجرِیَ إلّاعلی رَبِّ العالَمینَ* أوفُوا الکَیلَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ المُخسِرینَ*وَ زِنُوا بِالقِسْطاسِ المُسْتَقیمِ*وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أشیاءَهُمْ وَ لاتَعْثَوا فِی الأرْضِ مُفْسِدینَ *وَ اتَّقُوا الّذی خَلَقَکُمْ وَ الجِبلَّةَ الأوّلینَ)(شعراء/۱۷۶_۱۸۴).

۴_ (وَ إلی مَدْیَنَ أخاهُمْ شُعَیْباً فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ وَارْجُوا الیَوْمَ الآخِرَ وَلاتَعْثَوا فی الأرْضِ مُفْسِدینَ)(عنکبوت/۳۶).

ص : ۸

### ترجمه آیات

۱ــ به سوی مـدین (اهل مدین) برادرشان (۱) شـعیب را فرسـتادیم. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما خدایی جز او نیست، از طرف پروردگار به سوی شما دلیلی آمده است. پیمانه وترازو را کامل کنید. اموال مردم را ناقص مدهید. در زمین پس از اصـلاح آن ،فساد نکنید. این برای شما نیکوست اگر مؤمن باشید. بر سر هر راهی ننشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه باز دارید وراه کج طلب کنید.

۲ــ به سوی اهل مدین برادرشان شـعیب را فرسـتادیم، گفت:ای قوم من! خدا را بپرستید برای شـما خدایی جز او نیست، پیمانه وترازو را کم مکنید، من شما را در رفاه ونعمت می بینم وبرای شما از عذاب روز فراگیر می ترسم.ای قوم من! پیمانه وترازو را عادلانه وکامل کنید. چیزهای مردم را ناقص تحویل ندهید ودر روی زمین فساد نکنید. آنچه در دست شـما باقی می ماند(پس از پرداختن مال مردم) برای شما خوب است، اگر مؤمن باشید ومن نگهبان شما نیستم.

۳ــ ساکنان سرزمین ایکه (۲) پیامبران را تکذیب کردند، آنگاه که شـعیب به آنان گفت: چرا تقوا را پیشه نمی کنید، من برای شمـا پیـامبر امینی هسـتم. از مخـالفت خـدا بپرهیزیـد ومرا اطـاعت کنیـد. ومن بر رسـالت خود پاداشـی نمی خواهم. مزد من بر پروردگـار جهانیـان است. پیمـانه را کامل تحویل دهیـد وخسارت نرسانیـد وبا ترازوی راست وزن کنیـد واموال مردم را ناقص نپردازید ودر زمین فساد نکنید. از خدایی که شما وپیشینیان را آفریده است بترسید.

ص : ۹

---

۱- [۱] شـعیب از بسـتگان این قوم بود نه برادر آنـان. ولی چون بـا اخلاـص کامـل در هـدایت قوم خود تلاـش می کرد، برادر نامیده شده است.

۲- [۲] در گذشـته یـاد آور شـدیم که «ایکه» به معنای درخت پرشاخ وبرگی است که به هم می پیچـد ودر منطقه آنان از این درختان فراوان بوده است.

۴ــ به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت:ای قوم من! خدا را بپرستید، به روز دیگر امیدوار باشید ودر زمین فاسد مکنید.

### تفسیر موضوعی آیات

پیامبران گرامی همگی در یک رشته از اصول مشترک بوده اند. چیزی که هست هر کدام بر اساس خصوصیات قوم خود بر امر ویا اموری تأکید میورزیدند. از آیات فوق استفاده می شود که شعیب بر روی چهار مطلب تأکید داشت:

۱ــ یکتا پرستی.

۲ــ دعوت به عدل و قسط در معاملات.

۳ــ خود داری از فساد در زمین.

۴ــ اجتناب از سدّ طریق مؤمنان.

از مجموع آیات استفاده می شود که آنان انحرافات مشترک با اقوام دیگر وانحراف مخصوص به خود داشتند. انحراف مشترک همان بت پرستی بود، ولی انحراف مخصوص آنان کم فروشی وتجاوز به اموال مردم وتهدید کسانی بودند که به شعیب ایمان آورده بودند، علاوه بر فساد در روی زمین که بیان خواهیم نمود.

اینک آیات مربوط به هر قسمت را به طور جداگانه یاد آور می شویم:

۱ــ انحراف در توحید:(یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إله غَیْرُهُ ) (اعراف/

۸۵، هود/۸۴).

۲_ انحراف در معاملات:( فَأَوفُوا الكَيْلَ وَ المِيزانَ وَ لاتَبْخَسُوا النّاسَ أشياءَهُم) (اعراف/۸۶). (۱)

۳_ فساد در روی زمین: (وَ لاتُفْسِدُوا فِی الأرْضِ بَعْدَ إصْلاحِها...)(اعراف/ ۸۵). (۲) وهر گناهی نوعی افساد است.

۴_ سدّ طریق مؤمنان:(وَلا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِراط تُوعِدونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغونَها عِوَجاً)(اعراف/۸۶) (۳)، گویا بر سر راه خانه شعیب می نشستند،و کسانی را که قصد خانه او را داشتند، به قتل تهدید می کردند.

***

## ۲- روش تبلیغ

### اشاره

تا اینجا با محتوای تبلیغ آشنا شدیم واز همین جا به نوع انحرافات قوم پی بردیم.بررسی زندگانی اقوام پیامبران روشن می سازد که شیطان برای گمراه کردن مردم از راههای مختلف وارد می شود. یعنی در حالی که برخی از انحرافها فرا گیر بوده، ولی مطابق تقاضای محیط، هر قومی را به نحوی گرفتار می کرد. قوم شعیب نیز پس از بت پرستی، مبتلاـ به فساد مالی بوده وبه اموال وحقوق یکدیگر تعدّی می کردند.

اکنون ببینیم شعیب با به کار گیری چه نوع روش در تبلیغ در صدد اصلاح آنان بر آمده است.

از آیات به دست می آید که شیوه تبلیغی او چنین بوده است:

۱_ داشتن دلیل وگواه.

۲_ یاد آوری نعمت های خدا.

۳_ یاد آوری سرگذشت دردناک گذشتگان.

۴_ تهدید به عذاب الهی.



---

۱- [۱] همچنین به آیات:هود/۸۴_ ۸۵، وشعراء/۱۸۱_۱۸۳ رجوع شود.

۲- [۲] ونیز به همین مضمون است: هود/۸۵، شعراء/۸۳.

۳- [۳] ضمیر مؤنث در «تبغونها» به سبیل بر می۳گردد که مؤنث مجازی است و راه کج (باطل) می۳طلبید. وجمله «من آمن» مفعول به فعل «وتصدون» است یعنی «تصدون من آمن عن سبیل اللّه.»

### آیات موضوع

۱ــ (قَدْ جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ) (اعراف/۸۵).

۲ــ (وَاذْكُرُوا إذْ كُنْتُمْ قَليلًا فَكَثَّرَكُمْ وَ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ المُفْسِدينَ) (اعراف/۸۶).

۳ــ (وإنْ كانَ طائِفةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالّذى أُرسِلْتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَمْ يُؤمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتّى يَحْكُمَ اللّهُ بَيْنَنا وَ هُوَ خَيْرُ الحاكِمينَ) (اعراف/۸۷).

۴ــ (إنّى أريكُمْ بِخَيْرٍو إنّى أخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْم مُحيط)(هود/۸۴).

۵ــ (بَقِيَّهُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إنْ كُنْتُمْ مُؤمِنينَ وَما أنَا علَيْكُمْ بِحَفيظ)(هود/۸۶).

۶ــ (وَ يا قَوْمِ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقاقِى أن يُصيبَكُمْ مِثْلُ ما أصابَ قَوْمَ نُوح أوْ قَوْمَ هُود أوْ قَوْمَ صالح وَ ما قَوْمُ لُوط مِنْكُمْ بِبَعيد) (هود/۸۹).

۷ــ (وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إلَيْهِ إنّ رَبّى رَحيمٌ وَدُودٌ) (هود/۹۰).

۸ــ (وَ ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أجْر إنْ أجْرِىَ إلاّ عَلى رَبِّ العالَمينَ) (شعراء/۱۸۰).

### ترجمه آیات

۱ــ آگاه باشید از جانب پروردگارتان برای شما دلیل آشکار آمد.

۲ــ به یاد آرید آنگاه که گروه اندکی بودید،آنگاه خدا شما را فزونی بخشید. بنگرید چگونه شد سرانجام مفسدان.

۳ــ هرگاه گروهی از شما به رسالت من ایمان آوردند وگروهی دیگر ایمان نیاورند(زیانی به من نمی رسانند).صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند که او بهترین داوران است.

۴ــ من شما را در نعمت وثروت می بینم واز عذاب روز فرا گیر بر شما بیمناکم.

۵ــ آنچه خدا برا ی شما باقی می گذارد بهتر است. من حافظ شما (از

عذاب) نیستم.

۶ـ‌ای قوم من مخالفت شما با من سبب نشود که به شما برسد آنچه به قوم نوح وهود وصالح رسیده است و(سرنوشت)قوم لوط از شما چندان دور نیست.

۷ـ از خدا طلب آمرزش کنید. به سوی او بازگردید. پروردگار من مهربان ودوستدار بندگان است.

۸ـ من از شما در برابر تبلیغ خود مزدی نمی طلبم. پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست.

### تفسیر موضوعی آیات

شعیب در روش تبلیغ خود از عناوین یاد شده در زیر بهره گرفته است که هر یک می تواند در هدایت گمراهان مؤثر باشد.

۱ـ دلیل وبرهان بر صحّت گفتار خود: همگی می دانیم که پیامبران به معجزه مجهز بودند. گاهی از روز نخست معجزه همراه داشتند وگاهی پس از درخواست مردم دست به اعجاز می زدند. هرگز پیامبری نبود که بدون معجزه ودلیل از جانب خدا مبعوث به هدایت شود. شعیب از گروه نخست بود. به همین جهت می گوید: (قَدْ جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُم فَأوفُوا الكَيْلَ). از ترتب جمله دوّم (فَأوفُوا) بر جمله نخست( قَدْ جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ ) می توان حدس زد که او به سبب داشتن دلیل وبرهان بر نبوت خود، مردم را الزام می کند که به دستورهای او گردن نهند. امّا معجزه او چه بوده، در قرآن نامی از آن برده نشده است. اینکه برخی می گویند شعیب فاقد معجزه بوده، به گواه اینکه در قرآن نامی از معجزه او به میان نیامده است، سخن بی پایه ای است؛ همان گونه که نام بسیاری از معجزات پیامبر اسلام نیز در قرآن نیامده است.(۱)



---

۱- [۱] مجمع البیان ، ج۲، ص۴۴۷.

در آیه دیگر نیز به همین نکته اشاره کرده ومی فرماید:(قَالَ یا قَوْمِ أرَأیْتُمْ إنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَه مِنْ رَبّی) (هود/۸۸).

۲ــ یاد آوری نعمتهای الهی: شعیب قوم خود را متوجه نعمتهای الهی کرد که لازمه آن فرمانبرداری از چنین منعمی است. او یاد آوری کرد که شما گروه کمی بودید و خدا جمعیت شما را بالا برده است ودر نتیجه نیرومند شده اید: (وَاذْکُرُوا إذْ کُنْتُمْ قَلیلاً فَکَثَّرَکُمْ )،گاهی دایره نعمت را بالاتر نشان می دهد وآن اینکه: (وَاتَّقُوا الّذی خَلَقَکُمْ وَ الجِبِلَّه الأوّلینَ)(شعراء/۱۸۴):«از مخالفت خدا که شما وپیشینیان را آفریده است بپرهیزید.»

۳ــ یاد آوری سرنوشت تبهکاران: شعیب یاد آور شد که شما مردم باید از سرنوشت تبهکاران گذشته درس عبرت بگیرید. مبادا به سرنوشت اقوام نوح وهود وصالح گرفتار شوید ونزدیکترین درس عبرت برای شما سرنوشت قوم لوط است که در همسایگی شما قرار داشتند وبه خاطر مخالفت با خدا نابود شدند. چنانکه می فرماید:

(وَ یا قَوْمِ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقاقِی أن یُصیبَکُمْ مِثْلُ ما أصابَ قَوْمَ نُوح أوْ قَوْمَ هُود أوْقَوْمَ صالح وَ ما قَوْمُ لُوط مِنْکُمْ بِبَعید). (هود/۸۹)

وباز می فرماید:(فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ المُفْسِدینَ). (اعراف/۸۶)

۴ــ تهدید به عذاب: از نظر جریان طبیعی اگر روشهای پیشین مؤثر نشد، باید از روش تهدید به عذاب الهی بهره بگیرد. او نیز چنین کرد و رو به دو گروه مؤمن وکافر کرد وگفت:(فَاصْبِرُوا حَتّی یَحْکُمَ اللّهُ بَیْنَنا وَ هُوَ خَیْرُ الحاکِمینَ) (اعراف/۸۷). ودر آیه دیگر تهدید به عذاب را صریحتر از آیه پیشین بیان کرد: ومی گوید: (وَإنّی أخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْم مُحیط).(هود/۸۴)

امور یاد شده روش تبلیغ حضرت شعیب است. البته او در مقام تبلیغ، مانند دیگر پیامبران استفاده کرد و گفت برای دعوت خود مزد وپاداش نمی طلبد وموفقیت

او مربوط به اذن خداست وجز بر او توکّل نمی کند: (وَ ما أسْألَکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أجْر إنْ أجْرِیَ إلاّ عَلی رَبِّ العالَمینَ)(شعراء/۸۰). وباز می فرماید:(وَ ما أُرید أنْ أُخالِفَکُمْ إلی ما أنْهاکُمْ عَنْهُ إنْ أُرید إلاّ الإصلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوفیقی إلاّ بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إلَیْهِ أُنیب)(هود/۸۸). جمله (إنْ أُریـد إلاّ الإصلاح) بیانگر مفاد جمله پیشین است که در آغاز نظر، خالی از اجمال نیست وآن اینکه می گوید: من هرگز از کسانی نیستم که شما را از کاری باز دارم وخود با آن مخالفت کنم، من مانند دیگر پیامبران اصلاح طلبم وپایه اساسی اصلاح، همان همسویی گفتار ورفتار است.

سرانجام شعیب درهای بازگشت را به روی قوم خود باز می داند ومی گوید: (وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إلَیْهِ إنّ رَبّی رَحیمٌ وَدُودٌ)(هود/۹۰).(۱)

***

## ۳- واکنش قوم

### اشاره

قوم شعیب مانند اقوام گذشته در برابر دعوت او سرسختی نشان دادند وجز گروه اندکی، کسی به او ایمان نیاورد. مخالفان با او به مجادله برخاستند. منطق آنان در مجادله عبارت بود از:

۱ـ نامفهوم بودن محتوای رسالت.

۲ـ اتهام به سحر وجنون.

۳ـ بشر بودن شعیب.

۴ـ نداشتن قدرت اجتماعی.



---

۱- [۱] در حالی که آیات یاد شده بیانگر روش تبلیغی شعیب است، می۳تواند پاسخ به برخی اعتراضهای قوم خود باشد، اعتراضهایی که پس از این می آید. از این جهت این قسم از آیات در مقام پاسخ شعیب به قوم خود نیامده است، بلکه آیات دیگری آمده است که مستقیماً پاسخ به خرده۳های آنهاست.

۵ـ زیانبار بودن پیروی از تو.

۶ـ تهدید به اخراج وسنگسار کردن.

## آیات موضوع

۱ـ (قالَ المَلأُ الّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یا شُعَیبُ وَ الّذینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنا أو لَتَعُودُنَّ فی مِلَّتِنا قالَ أوَ لَوْ کُنّا کارِهینَ) (اعراف/۸۸).

۲ـ (وَقالَ المَلأُ الّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَیْباً إنَّکُمْ إذاً لَخاسِرونَ) (اعراف/۹۰).

۳ـ (قالُوا یا شُعَیْبُ أصَلاتُکَ تَأمُرُکَ أنْ نَتْرُکَ ما یَعْبُدُ آباؤُنا أو أنْ نَفْعَلَ فی أمْوالِنا ما نَشاءُ إنَّکَ لَأنْتَ الْحَلیمُ الرَّشیدُ) (هود/۸۷).

۴ـ (قالُوا یا شُعَیْبُ ما نَفقَهُ کَثیراً مِمّا تَقُولُ وَ إنّا لَنَراکَ فینا ضَعیفاً وَ لَوْلا رَهْطُکَ لَرَجَمْناکَ وَما أنْتَ عَلَیْنا بِعَزیز)(هود/۹۱).

۵ـ (قالُوا إنّما أنْتَ مِنَ المُسَحَّرینَ)(شعراء/۱۸۵).

۶ـ (وَ ما أنْتَ إلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا وإنّ نَظُنُّکَ لَمِنَ الکاذِبینَ) (شعراء/۱۸۶).

## ترجمه آیات

۱ـ سران مستکبر قوم شعیب به او گفتند:ای شعیب تو وکسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر خود بیرون می کنیم، یا اینکه به آیین ما باز می گردید. شعیب در پاسخ گفت: هر چند ما آیین شما را نخواهیم؟

۲ـ سران کافر از قوم او گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید، زیانکارید.

۳ـ گفتند:ای شعیب! آیا نیایش تو فرمان می دهد که ما آنچه را که پدرانمان آنها را می پرستیدند ترک کنیم ونتوانیم به دلخواه خود در اموالمان تصرّف کنیم؟ تو بردبار ودانا هستی.

۴ـ گفتند:ای شعیب! ما بسیاری از آنچه را می گویی نمی فهمیم وما تو

را در میان خود ناتوان می بینیم واگر قبیله تو نبود، سنگسارت می کردیم، تو بر ما توانایی نداری.

۵ـ تو مسحور وجادو شده ای.

۶ـ تو بشری مانند ما هستی وما تو را دروغگو گمان می کنیم.

## تفسیر موضوعی آیات

### اشاره

۱ـ قوم شعیب محتوای دعوت او را گنگ و مبهم می دانستند و می گفتند: (یاشُعَیْبُ ما نَفْقَهُ کَثیراً مِمّا تَقُولُ ) (هود /۹۱). مسلّماً دعوت شعیب از روشنترین دعوتها بود. چه دعوتی روشنتر از اینکه او می گفت: خدایی را بپرستید که شما وپیشینیان را آفریده است:(وَ اتَّقُوا الّذی خَلَقَکُمْ وَ الجِبِلَّهَ الأوّلینَ)

شگفتا!دعوت به پرستش خدای توانا ودانا دعوت مبهم! امّا پرستش بتهای کور وکر یک دعوت روشن؟!

۲ـ باز آنان مانند اقوام پیشین،بشر بودن را مانع از رسالت الهی دانسته ودر نتیجه او را دروغگو می دانستند ومی گفتند: (وَ ما أنْتَ إلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا وإنّ نَظُنُّکَ لَمِنَ الکاذِبینَ) (شعراء/۱۸۶).

۳ـ آنان مانند اقوام پیشین شعیب را به جادو زدگی وجنون متهم می کردند ومی گفتند: (قالُوا إنّما أنْتَ مِنَ المُسَحَّرینَ) (شعراء/۱۸۵). وگاهی هم با طعن می گفتند:( إنَّکَ لأنْتَ الْحَلیمُ الرَّشیدُ).

در محاسبات اجتماعی، انسانی که بر خلاف افکار عمومی قیام می کند، مجنون توصیف می شود. آری این گروه مجنونند؛ امّا جنون آنان در راه هدایت مردم به راه حق وحقیقت است ودر این هدف سر از پا نمی شناسند وازهمه چیز می گذرند. اگر بشر بودن مانع از رسالت گردد، هدایت انسانها بر عهده چه کسی خواهد بود؟ آیا فرشتگان که با انسان مسانخت ندارند، می توانند او را هدایت کنند؟

۴ـ در نظر آنان قدرت اجتماعی نشانه حق، وضعف وناتوانی نشانه بی پایگی

دعوت بود. چنانکه می گفتند:(إِنّا لَنَرِیکَ فِینا ضَعِیفاً...وَ ما أَنْتَ عَلَیْنا بِعَزِیزٍ). (هود/۹۱)

این منطق نادرست اختصاص به قوم هود ندارد.آنگاه که فرعون در میدان مبارزه با موسی محکوم شد، از همین راه وارد شد وگفت:(یا قَوْمِ أَلَیْسَ لی مُلْکُ مِصرَ وَ هذِهِ الأَنْهارُتَجْری مِنْ تَحْتِی أَفَلا تُبْصِرونَ* أَمْ أَنَا خَیْرٌ مِنْ هذا الّذی هُوَ مَهِینٌ) (زخرف/۵۱_۵۲). «آیا فرمانروایی مصر از آن من نیست واین چشمه ها از زیر قصر من جاری نمی شود؟ آیا نمی بینید، بلکه من بهترم از این انسانی که خوار است؟!.»

۵_ از آنجا که آنان در معاملات، حرام وحلال را رعایت نکرده وکم فروشی ودزدیدن اموال مردم شیوه زندگی آنان بود،پیروی از شعیب را مایه زیان خود خوانده گفتند:(لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَیْباً إِنّکُمْ إِذاً لَخاسِرونَ). (اعراف/۹۰)

۶_ آنگاه که این راهها را در باز داری شعیب مؤثر ندیدند، او را به تهدید واخراج از شهر وسنگسار نمودن کردند وگفتند: (لَنُخْرِجَنَّکَ یا شُعَیبُ وَ الّذینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنا) (اعراف/۸۹). وباز گفتند:(وَ لَوْلا رَهْطُکَ لَرَجَمْناکَ)(هود/۹۱).

تا اینجا با اعتراضهاواشکالات کودکانه قوم شعیب آشنا شدیم. اکنون باید دید منطق نیرومند شعیب در پاسخ به آنان چه بود. از مقایسه این دو منطق می توان به الهی بودن او پی برد. پاسخهای او از این اعتراضها به شرح زیر است:

### پاسخ شعیب از اعتراض ها

پاسخ شعیب از اعتراض ها (۱)

شعیب در برابر اعتراضهای آنان پاسخهایی دارد که قرآن به نقل آنها به شرح



---

۱- [۱] به جهت کم بودن آیات مربوط به پاسخ شعیب، فصل خاصی برای آن نگشودیم. متون آیات و ترجمه و تفسیر را یک جا آوردیم.

زیر پرداخته است. آنان از او درخواست کردند که به آیین بت پرستی باز گردد؛ او در پاسخ می گوید:

۱ــ (قَدِ افْتَرَیْنا عَلَی اللّهِ کَذِباً إنْ عُدْنا فی مِلَّتِکُمْ بَعْدَ إذْ نَجّانَا اللّهُ مِنْها وَ ما یَکُونُ لَنا أنْ نَعُودَ فیها إلاّ أنْ یَشاءَ اللّهُ رَبُّنا وَسِعَ رَبُّنا کُلَّ شیء عِلماً عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنا رَبَّنا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالحَقِّ وَ أنْتَ خَیْرُالفاتِحینَ)(اعراف/۸۹).

واگر ما به آیین شما بازگردیم وآن را آیین الهی بدانیم، بر خدا افترا بسته ایم پس از آنکه خدا ما را از آن نجات داد. ممکن نیست ما به آن آیین باز گردیم مگر اینکه خدا بخواهد. علم پروردگار من گسترده است. بر خدا توکل کرده ایم، خدایا میان ما وقوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورها هستی.

آنان به او گفتند:اگر عشیره تو نبود، تو را سنگسار می کردیم او در پاسخ گفت:

۲ــ (قالَ یا قَوْمِ أَرَهْطی أَعَزُّ عَلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَ راءَکُمْ ظِهْرِیّاً إنَّ رَبّی بِما تَعْمَلُونَ مُحیطٌ). (هود/۹۲)

«ای قوم من !آیا عشیره من در نزد شما از خدا گرامیتر است. در حالی شما (به فرمانهای) خدا پشت کرده اید که پروردگار من بر آنچه عمل می کنید، احاطه دارد.»

شعیب در انتقاد از اعتراضهای کودکانه آنان روی امور یاد شده در زیر تکیه می کند:

۱ــ نتیجه پیروی از راه وآیین شما پس از داشتن دلیل بر بی پایگی آن، بدعت وافترا به خداست. چنانکه می فرماید:(قَدِ افْتَرَیْنا عَلَی اللّهِ کَذِباً إنْ عُدْنا فی مِلَّتِکُمْ بَعْدَ إذْ نَجّانَا اللّهُ مِنْها) (اعراف/۸۹). ونکته جالب اینکه شعیب بازگشت به آیین آنان را ازخود وپیروانش نفی می کند، ولی توحید در تدبیر رانیز یاد آور می شود وآن اینکه: (وما یَکُونُ لَنا أنْ نَعُودَ فیها إلاّ أنْ یَشاءَ اللّهُ رَبُّنا) (اعراف/۸۹): «بر ما ممکن

نیست به آن آیین بازگردیم مگر خدا و پروردگار ما بخواهد» ومعنی استثنا این است که کارهای جهان در دست خداست واو مقلب القلوب است. البته مشیّت خدا بر بازگشت افراد با ایمان به شرک در صورتی عملی می شود که خود این افراد زمینه های گرایش را فراهم کنند.

۲ــ شگفتی از این است که مرا به سبب داشتن عشیره ام رجم نمی کنید، چگونه عشیره من نزد شما از خدا گرامیتر است؟ من می بینم شما به فرمانهای خدا اعتنا نمی کنید: (قالَ یا قَوْمِ أَرَهْطی أَعَزُّ عَلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَ راءَکُمْ ظِهْرِیّاً إِنَّ رَبّی بِما تَعْمَلُونَ مُحیطٌ)(هود/۹۲).

او به پاره ای از اعتراضها به خاطر کودکانه بودن پاسخ نگفته واگر هم گفته وحی الهی نقل نفرموده است وآن مسأله اتهام به جنون، دروغگویی ویا گنگ بودن محتوای دعوت یا منافات داشتن بشر بودن او با دعوی رسالت که ما در گذشته به بی پایگی این اعتراضات اشاره نمودیم.

***

## ۴– نزول عذاب الهی

### اشاره

حضرت شعیب در سخنان خود آنان را از نزول عذاب بیم می داد وآنان نیز گاهی به عنوان تمسخر وریشخند درخواست عذاب می کردند. آنگاه که یأس ونومیدی از ایمان آنان فراگیر شد، عذاب الهی فرود آمد وهمگان رانابود کرد. شعیب وافراد با ایمان از آن نجات یافتند. اینک آیات این قسمت:

## آیات موضوع

۱ـ (وَیا قَومِ اعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکُمْ إنّی عامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأتیهِ عَذابٌ یُخْزیهِ وَ مَنْ هُوَ کاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إنّی مَعَکُمْ رَقیبٌ). (هود/۹۳)

۲ـ (فَأَسْقِطْ عَلَیْنا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ إنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ)(شعراء/۱۸۷).

۳ـ (فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ إنّهُ کانَ عَذابَ یَوْمٍ عَظیم) (شعراء/۱۸۹).

۴ـ (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فی دارِهِمْ جاثِمینَ) (اعراف/۹۱). (۱)

۵ـ (وَ لَمّا جاءَ أمْرُنا نَجَیْنا شُعَیْباً وَ الّذینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَه مِنّا وَ أخَذَتِ الّذینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَهُ فَأصْبَحُوا فی دِیارِهِمْ جاثِمینَ) (هود/۹۴).

۶ـ (کَأنْ لَمْ یَغْنَوا فیها ألا بُعْداً لِمَدْیَنَ کَما بَعِدَتْ ثَمُودُ) (هود/۹۵).

۷ـ (الّذینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کَأنْ لَمْ یَغْنَوا فِیهَا الّذینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کانُوا هُمُ الخاسِرینَ) (اعراف/۹۲).

۸ـ (فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أبْلَغْتُکُمْ رِسالاتِ رَبّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ فَکَیْفَ آسی عَلی قَوْمٍ کافِرینَ) (اعراف/۹۳).

## ترجمه آیات

۱ـ ای قوم! هر چه می توانید انجام دهید، من نیز انجام می دهم. به این زودی می دانید که چه کسی است که عذاب خوار کننده سراغ او می آید وچه کسی است دروغگو. مراقب باشید من نیز مراقب هستم.

۲ـ قطعه ای از آسمان را بر سرما فرو ریز اگر از راستگویانی.



---

۱- [۱] مانند همین آیه در سوره عنکبوت/۳۷ آمده است.

۳ــ او را تکذیب کردند. آنان را عذاب روز(ابر) سایه افکن فرا گرفت، عذاب آن روز عذاب بزرگی بود.

۴ــ زمین لرزه آنان را فرا گرفت، در خانه های خود هلاک شدند.

۵ــ آنگاه که فرمان ما(عذاب) فرود آمد، شعیب وافرادی که به او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم وصدای مهیب، افراد ستمگر را فرا گرفت، در خانه های خود خموده وخاموش هلاک شدند.

۶ــ آنان نابود شدند، گویی هرگز در آن دیار نبودند. آگاه باشید اهل مدین از رحمت خدا دور شدند، همچنان که قوم ثمود دور شدند.

۷ــ آنان که شعیب را تکذیب کردند، گویا در آن دیار نبودند. آنان که شعیب را تکذیب کردند زیانکار بودند.

۸ــ از آنان روی برگرداند وگفت:ای قوم من! پیامهای پروردگارم را برای شما رساندم وشما را نصیحت کردم. چگونه بر قوم کافر متأسف باشم.

## تفسیر موضوعی آیات

### اشاره

ناصح مشفق آنگاه که از اصلاح فرد یا افراد مأیوس شد، به آنها می گوید: شما بروید سراغ کار خود، من هم سراغ کار خودم. ما این حالت را در باره شعیب از طریق این آیه درک می کنیم که به آنان چنین گفت: (یا قَومِ اعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکُمْ إنّی عامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ). (هود/۹۳)

قوم شعیب در اعتراض او را دروغگو می خواندند. او نیز در پاسخ می گوید آینده ثابت می کند که دروغگو کیست؟ (سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأتیهِ عَذابٌ یُخْزیهِ وَ مَنْ هُوَ کاذِبٌ). (هود /۹۳)

در این شرایط جرأت قوم بالا می رود و درخواست عذاب می کنند و می گویند: (فَأَسْقِطْ عَلَیْنا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ إنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ) (شعراء/۱۸۷)

لحظه نومیدی فرا می رسد واستحقاق آنان به عذاب قطعی می گردد. با سه نوع عذاب این قوم ریشه کن می گردند:

۱ــ صدای مهیب وتکان دهنده: ( وَ أَخَذَتِ الّذینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَهُ). (هود/ ۹۴)

۲ــ زمین لرزه که طبعاً نتیجه همان صدای مهیب خواهد بود: (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ) (اعراف/۹۱).

۳ــ «ظله» به معنی ابر سایه افکن است. حالا ـ این ابر حامل چه عذابی بوده، در خود آیه شاهدی بر آن نیست. ولی طبق گفته مفسران حامل آتش بود که آنان را سوزاند. ولی احتمال دارد مقصود از روز سایه، روزی بود که ابر پایین آمد. مانند روز مه که سطح زمین را فرا گیرد. خود این تاریکی مایه سر درگمی آنان شد که به دنبالش صیحه ورجفه ویرانگر فرا رسید.

ولی چون در نابودی اقوام پیشین سخن از صاعقه نیز به میان آمده است، آنچه مفسران گفته اند قریب به نظر می رسد وآن اینکه در نتیجه صاعقه در پوشش ابر، صدای وحشتناکی پدید آمد وهم آتشبار بزرگی فرود آمد وزمین لرزه ای نیز در نتیجه صدای مهیب، تحقّق پذیرفت.

خدا به سبب اینکه حساب افراد با ایمان با گروه کافران جداست، از نجات شعیب وافراد با ایمان سخن گفته و فرموده است: (وَ لَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّیْنا شُعَیْباً وَالّذینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَه مِنّا)(هود/۹۴).

سرانجام شعیب به اجساد بی جان آنان نگریست وبه عنوان ابراز تنفر روی برگرداند، ولی با آنان چنین سخن گفت:( لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالاتِ رَبّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ فَکَیْفَ آسی عَلی قَوْم کافِرینَ) (اعراف/۹۳).

در هر حال این آیه گواه بر این است که انسانهای بزرگ می توانند در این

جهان با ارواح سعید یا پلید ارتباط بر قرار کرده وسخن بگویند ونظیر این مطلب در مورد صالح که با قوم خود پس از نابودی آنها سخن گفت، گذشت.(۱)

### نکته ها وعبرت ها

از سرگذشت شعیب وقوم او این نکات را می آموزیم:

۱ــ قوم شعیب هر چند بت پرست بودند، ولی فشار تبلیغ او در باره انحرافات مالی آنان بود که میان حلال وحرام فرقی نمی گذاشتند. این نشان می دهد که مبارزه با انحراف مالی که موجب گسترش عدل ومبارزه با ظلم است، یکی از اهداف عالی پیامبران الهی است؛ چنانکه می گوید:(لَقَدْ أرْسَلْنا رُسُلَنَا بِالبَيِّناتِ وَ أنْزَلْنا مَعَهُمُ الكِتابَ وَ المِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسْطِ) (حدید/۲۵) .«ما پیامبران خود را با دلایل برانگیختیم وهمراه آنان کتاب ومیزان فرو فرستادیم تا مردم بر پایه عدل زندگی کنند.»

۲ــ گروهی از مردم روابط قومی واجتماعی را بر ارزشهای الهی برتری می بخشند، وبه یک معنی ضد ارزش را ارزش می دانند؛ چنانکه قوم شعیب به او می گفتند:(وَ لَولا رَهْطُكَ لَرَجَمْناكَ). واو نیز در پاسخ خود گفت: (أَرَهْطی أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّهِ).

۳ــ مصلحان الهی پیوسته در گفتار ورفتار همسو بودند وشعیب نیز به این نکته اشاره کرده می گوید:(ما أُريد أن أُخالِفَكُمْ إلى ما أنْهاكُمْ عَنْهُ).



---

۱- [۱] اعراف/۷۹.

## پیامبر سیزدهم : موسی بن عمران

### اشاره

موسی بن عمران (علیه السلام) کلیم اللّه

موسی بن عمران از پیامبران بزرگ الهی است که پس از ابراهیم نام او به عنوان سرسلسله پیامبران درتاریخ نبوت می درخشد.حیات او از روز ولادت تا روز رحلت، با مرارتها ومشقتها همراه بوده ودر تاریخ مبارزه مردان حق، یکی از بزرگترین مردان مبارزه با ظلم وستم وتبعیض نژادی ومظهر گسترش توحید ویکتا پرستی به شمار می رود. کمتر پیامبری در قرآن مبارزات وجهاد او مانند موسی(علیه السلام) به صورت گسترده بیان شده است. از این جهت تعجّب نخواهیم کرد که نام او در قرآن ۱۳۶ بار وسرگذشت او به طور اجمال یا تفصیل در ۳۴ سوره آمده است.

حضرت کلیم از پیامبران بنی اسرائیل است وبنی اسرائیل در اصطلاح قرآن بر مجموعه یهودیان اطلاق می شود که فرزندان اسباط دوازده گانه می باشند. اسباط دوازده گانه عبارتنداز: ۱ــ بنی رؤبین، ۲ــ بنی شمعون، ۳ــ بنی جاد، ۴ــ بنی یهودا، ۵ــ بنی یساکار، ۶ــ بنی زبولون، ۷ــ بنی یوسف، ۸ــ بنی بنیامین، ۹ــ بنی عشیر، ۱۰ــ بنی دان، ۱۱ــ بنی نفتالی،۱۲ــ لاویان. هر سبط به نام یکی از فرزندان یعقوب نامیده شده است.

در دوران فرمانروایی یوسف، یعقوب با فرزندان یازده گانه خود به مصر منتقل شد وموقعیتی که یوسف در مصر داشت، توانست آنان را از رنج قحطی نجات بخشد وهمگان را در جوشن یا حدود شهر«اون» متوطن سازد(۱۷۲۹ق م). در این هنگام

افراد خاندان اسرائیل به گفته تورات فقط هفتاد تن بودند. بنی اسرائیل به زودی در مصر زیاد شدند وفراعنه را از کثرت خود متوحش کردند. رفتار دولت مصر بابنی اسرائیل بسیار خشن بود. فرزندان آنان را سر می برید ودختران آنان رارها می کرد.(۱)

قرآن رفتار خشونتبار فرعون را با بنی اسرائیل، که همگی منتهی به یعقوب می شدند، چنین نقل می کند:(نَتْلُوا عَلَیْکَ مِنْ نَبَإِ مُوسی وَ فِرْعَونَ بِالحَقِّ لِقَوم یُؤمِنُونَ).

(إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِ نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ المُفْسِدینَ).

(وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأَرضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أئمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الوارِثینَ* وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الأَرضِ وَ نُرِیَ فِرْعَونَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ). (قصص/۳_۶)

«حکایت می کنیم بر تو خبر موسی وفرعون را به حق(پیراسته از هر نوع دروغ)برای بهره مند شدن مؤمنان.

فرعون در زمین گردنکشی کرد واهل آن را گروه گروه نمود. گروهی را ضعیف وذلیل ساخت. پسران آنان را می کشت وزنان را زنده می داشت. فرعون از تبهکاران بود.

وما می خواهیم بر افراد ضعیف در زمین منّت گذاریم وآنها را پیشوایان مردم قرار دهیم ووارث ملک فرعون گردانیم. در روی زمین به آنان، قدرت بخشیم وبه فرعون وهامان ولشگریانش از آنچه می ترسند ارائه کنیم.»

تاریخ به ما می گوید: فرعون وهامان از تولّد موسی، که بر باد دهنده ملک آنان بود، می ترسیدند واز این جهت پسران بنی اسرائیل را می کشتند تا او متولّد



---

۱- [۱] اعلام قرآن، ص۱۰۴و۶۶۹.

نشود. خداوند در جمله (... ما كانُوا يَحْذَرُونَ)به ترس آنان از تولد موسی اشاره می کند وياد آور می شود که خدا می خواهد چیزی را که از آن می ترسیدند (ولادت موسی) به آنان نشان دهد. گواه بر اینکه مقصود از موصول«ما» در «ما يحذرون» تولد موسی است. جمله بعد از آن است که می گوید:(وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيه...) به مادر موسی الهام کردیم که فرزند خود را شیر ده... یعنی مشیت خداوند براین تعلّق گرفته است که این شخص متولّد گردد وسرانجام تخت وتاج فرعون را تباه سازد.

از بررسی آیات قرآن می توان زندگی او را به شش بخش تقسم کرد وهر بخش محورهای گوناگون دارد که آیات فراوانی در باره آن وارد شده است. این شش بخش عبارتند از:

۱ــ از ولادت در مصر تا مهاجرت به مدین.

۲ــ ده سال زندگی در مدین در کنار شعیب.

۳ــ مهاجرت از مدین به مصر وحوادث راه.

۴ــ ورود به مصرومبارزه با فرعون تا هلاکت وی.

۵ــ هلاکت و نابودی آل فرعون

۶ــ خروج از مصر ونزول در صحرای سینا.

۷ــ چهل سال سرگردانی در صحرای سینا.

## ۱– از ولادت تا مهاجرت به مدین

### اشاره

نخستین بخش از زندگی او دو محور اساسی دارد:

۱ــ ولادت تا انتقال به دربار فرعون.

۲ــ زندگی در دربار فرعون تا لحظه مهاجرت.

اینک آیات مربوط به محور اوّل را مورد بحث قرار می دهیم.

### الف:ولادت تا انتقال به دربار فرعون

#### آیات موضوع

۱ــ (وَ أوْحَیْنـا إلی أُمِّ مُوسی أنْ أرْضِعیهِ فَـإذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَـألقِیهِ فِی الیَمِّ وَلاتَخافی وَلا تَحْزَنی إنّا رادُّوهُ إلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ المُرْسَلینَ) (قصص/۷).

۲ــ (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَونَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَ حَزَناً إنَّ فِرْعَونَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما کانُوا خاطِئِینَ)(قصص/۸).

۳ــ (وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَونَ قُرَّهُ عَیْنٍ لی وَ لَکَ لاتَقْتُلُوهُ عَسی أنْ یَنْفَعَنا أوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ)(قصص/۹).

۴ــ (وَأَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسی فارِغاً إنْ کادَتْ لَتُبْدِی بِهِ لَولا أنْ رَبَطْنا علی قَلْبِها لِتَکُونَ مِنَ المُؤمِنینَ)(قصص/۱۰).

۵ــ (وَقالَتْ لأُخْتِهِ قُصِّیهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ) (قصص/۱۱).

۶ــ (وَحَرَّمْنا عَلَیْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّکَمْ عَلی أهْلِ بَیْت یَکْفُلُونَهُ لَکَمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ)(قصص/۱۲).

۷ــ (فَرَدَدْناهُ إلی أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لکِنَّ أکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ)(قصص/۱۳).

۸ــ (وَلَقَدْ مَنَنّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْری* إذْ أوْحَیْنا إلی أُمِّکَ ما یُوحی* أنِ اقْذِفیهِ فِی التّابُوتِ فَاقْذِفیهِ فی الیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الیَمُّ بِالسّاحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لی وَ عَدُوٌّ لَهُ وَألْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِنّی وَ لِتُصْنَعَ علی عَیْنی).

۹ــ (إذْ تَمشی أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أدُلُّکُمْ عَلی مَنْ یَکْفُلُهُ فَرَجَعْناکَ إلی أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَ لاتَحْزَنَ...)(طه/۳۷ــ ۴۰).

## ترجمه آیات

۱ــ ما به مادر موسی الهام کردیم که کودک خود را شیر ده، آنگاه که بر جان او ترسیدی او را(در میان صندوقی نهاده) به دریا بیفکن ومترس وغمگین مباش. ما او را به سوی تو باز می گردانیم واز پیامبران قرار می دهیم.

۲ــ (مادر موسی اورا به شیوه خاص به دریا افکند) آل فرعون او را پیدا کردند(تا سرانجام وناخواسته) برای آنان دشمن ومایه اندوه شود. به درستی که فرعون وهامان وسپاهیان آن دو خطا کار بودند.

۳ــ همسر فرعون گفت:نورچشمی است برای من وتو، او را نکشید شاید در آینده برای ما سود بخشد، یا او را برای خود فرزند گزینیم در حالی که آنان(از سرانجام کار) آگاه نبودند.

۴ــ قلب مادر موسی (از هر چیز جز یاد کودکش) خالی گشت. اگر ما قلب او را آرام نمی ساختیم نزدیک بود که راز خود را آشکار سازد(نام فرزندش را به زبان بیاورد) این کار راکردیم تا (به وعده ما) مؤمن باشد.

۵ــ مادر موسی به خواهر وی گفت:جریان را پیگیری کن(ببین سرنوشت کودک من پس از افکندن به دریا چه شد؟) او به هنگام پیگیری برادر

خود را از دور دید، در حالی که آل فرعون متوجّه نبودند (یعنی دید که آنان موسی را از صندوق بیرون آورده وبه خانه بردند).

۶ــ ما از قبل، همه زنان شیرده را برای او حرام کردیم(پستان هیچ زنی را به دهان نگرفت). خواهر موسی(که به عنوان فرد ناشناس نظاره می کرد) به آل فرعون گفت:مایلید من شما را به خانواده ای هدایت کنم تا او را نگهداری کنند وآنان خیرخواه او هستند.

۷ــ ما او را (از این طریق به مادرش) باز گرداندیم تا چشمش روشن شود وغمگین مباشد وبداند که وعده های خدا حق وپا برجاست، ولی اکثر مردم نمی دانند.

۸ــ ما بار دیگر بر تو منّت نهادیم، آنگاه که بر مادرت وحی کردیم آنچه را وحی کردیم (به او گفتیم) که نوزادت را در صندوقی بگذار، صندوق را به دریا افکن(تا امواج دریا). صندوق را به ساحل بیفکند(نوزاد را)یکی از دشمنان من ودشمنان او برگیرد ومحبت خویش را بر تو ارزانی داشتم تا زیر نظر من پرورش پیدا کنی.

۹ــ آنگاه که خواهرت می رفت، می گفت:می خواهید من شما را به کسی که او را نگاهداری کند هدایت کنم. ما تو را به مادرت بازگردانیدیم تا چشمش روشن شود وغم نخورد.

## مشیت الهی واعمال قساوت آمیز فرعون

فراعنه از دوران یوسف وپیش از آن تا برسد به زمان موسی مالک مصر وحاکم بر آن بودند، ولی کاهنان به آنان گفته بودند که این قدرت بزرگ به وسیله کودکی از بنی اسرائیل که بزرگ می شود، نابود خواهد گشت. از این جهت پیوسته پسران را سر می بریدند تاموسی متولّد نشود. ولی مشیّت الهی بر این تعلّق گرفته بود که او در بیت بنی اسرائیل متولّد گردد وکار آگاهان در بار فرعون متوجّه نشوند و سپس در دامن فرعون بزرگ گردد. شگفت آورتر اینکه با تمام قساوت در پرتو اینکه خدا محبت او را بر دل آنها افکند نسبت به این کودک علاقه مند شدند.مادر موسی به

فرمان خدا او را در میان صندوقی نهاد واطراف آن را قیر اندود کرد که آب به آن نفوذ نکند وبه امواج آب سپرد. امواج آب نیل صندوق را از ساحل قصر فرعون عبور داد وبه ساحل پرت کرد وتوجّه فرعون وهمسرش را جلب کرد. آنها در صندوق را گشودند وکودک زیبایی را مشاهده کردند که با چشمهای خود به آنان می نگرد، گویا می گوید:مرا از این نقطه بیرون آورید و در دامن خود پرورشم دهید. او را از صندوق در آوردند وهمسر فرعون مانع از کشتن او شد وگفت:شاید او به حال ما سودی بخشد یا او را به فرزندی بگیریم. این سخن را می گفتند ولی از سرانجام این کودک آگاه نبودند. چنانکه می فرماید:(عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ).

به دنبال دایه ای برآمدند که او را شیر دهد. اما هر زن شیر دهی را آوردند، پستان او را نگرفت وداد وفریاد کودک از گرسنگی بلند بود. در این میان خواهر موسی به عنوان فرد ناشناسی وارد جمع آنان شد. او پیشنهاد داد که من خانواده ای را می شناسم که می تواند تربیت او را بر عهده بگیرد. آنان از شنیدن این جمله خوشحال شدند. سراغ او فرستادند که او کسی جز مادر موسی نبود. وقتی او پستان خود را به دهان او گذارد، به خوبی آن را مکید واز این طریق، خوشحالی فرعون وهمسر او را فراهم آورد وقرار شد که تربیت او را بر عهده بگیرد. بدین گونه وعده الهی:(إِنّا رادُّوهُ إِلَيْكِ) تحقق پذیرفت.

این جریان می رساندکه نقشه های پوشالی بشر در برابر مشیّت الهی چیزی نیست وآیه (وَ ما تَشاؤُنَ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللّهُ) (انسان/۳۰) بر همه چیز حاکم است.

د راین جا مناسب است که از نغزترین شعر شاعر معاصر، پروین اعتصامی که در باره ولادت موسی وبی تابی مادر او وتحقق وعده الهی به بازگرداندن آن، سروده است، یادی کنیم:

مادر موسی،چو موسی را به نیل *** درفکند، از گفته ربِّ جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه *** گفت کای فرزند خُردِ بی گناه

گر فراموشت کند لطف خدای *** چون رهی زین کشتی بی ناخدای

گر نیارد ایزد پاکت به یاد *** آب،خاکت را دهد ناگه به باد

وحی آمد کاین چه فکر باطل است *** رهرو ما اینک اندر منزل است

پرده شک را برانداز از میان *** تا ببینی سود کردی یا زیان

ماگرفتیم آنچه را انداختی *** دست حق را دیدی ونشناختی

درتو ،تنها عشق ومهرِ مادری *** شیوه ما ،عدل وبنده پروری است

نیست بازی کارِ حق، خود را مباز *** آنچه بردیم از تو، باز آریم باز

سطح آب از گاهوارش خوشتر است *** دایه اش سیلاب وموجش مادر است(۱)

### مقایسه آیات سوره های طه و قصص

در سوره های طه و قصص به تولّد موسی وکیفیت نجات او از شرّ جاسوسان فرعون اشاره شده است. ولی در بیان این مطلب، تفاوتهایی در دو سوره وجود دارد که به آنها اشاره می کنیم:

۱ــ در سوره طه به بیان کیفیت القای او در دریا توجّه بیشتری شده ومی گوید: ( أنِ اقْذِفیهِ فِی التّابُوتِ فَاقْذِفیهِ فی الیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الیَمُّ بِالسّاحِلِ) . «او را در صندوق بگذار، صندوق را در دریا بیفکن، دریا او را به ساحل می افکند.»

در حالی که در سوره قصص به جای این جمله ها فقط جمله:(فالقیه فی الیمّ):«او را در دریا بیفکن» آمده و از کیفیت افکندن او به دریا و نجاتش سخن گفته نشده است.

۲ــ در سوره طه می گوید:دشمن من و تو موسی را می گیرد، ولی در سوره قصص می گوید:«آل فرعون، موسی را گرفت تا ناخواسته دشمنی ومایه غم واندوه را



---

۱- [۱] دیوان پروین اعتصامی، چاپ چهارم،ص۲۳۶.

در دامن خود پرورش دهند»،چنانکه می فرماید:(فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَونَ لِيَكونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَ حَزَناً ) .میان این دو بیان در حالی که هر دو درست هستند،تفاوت روشنی است.

۳_ در سوره طه علّت گرایش فرعون وهمسرش آسیه به موسی وارد شده که چگونه با آن همه کشتارهای فراوان این بچه را نکشتند ودر آغوش خود پرورش دادند وآن اینکه خدا محبت موسی را در دل آنان یا همه افراد قرار داد، چنانکه می فرماید: (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنّى): «محبتی از خود بر تو قرار دادم.» واین نکته در سوره قصص نیامده است.

۴_ در سوره طه جمله ای بر جمله پیشین عطف شده و آمده است: (ولِتُصْنَعْ عَلى عَيْنى) القای محبت موسی در دل فرعون برای این بود که زیر نظر عنایت الهی پرورش پیدا کنی. واگر چنین محبتی در دلها نداشت، او نیز سرانجامی مانند سرانجام دیگر کودکان پیدا می کرد واز رشد وبزرگ شدن او جلوگیری به عمل می آمد. در حقیقت القای محبت بود که به او بقا ودوام بخشید ودر نتیجه زیر نظر خدا بزرگ شد. این نکته نیز در سوره قصص نیامده است.

۵_ در سوره طه یاد آور می شود که من تو را برای کار خود( وحی و رسالت) آرایش دادم:(وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسى). (۱) این نکته هم در سوره قصص نیست.

۶_ در سوره قصص موضوع دلداری مادر به صورت روشن به چشم می خورد. چنانکه می گوید:(ولاتَخافى وَ لاتَحْزَنى إِنَّا رادُّوهُ إِلَيْكِ): به مادر گفتیم: «مترس وغم مخور او را به سوی تو باز می گردانیم». در حالی که درسوره طه به جمله (لاتحزن)اکتفا شده است.

۷_ آیات سوره قصص آنچنان به مادر امیدواری می بخشد که نه تنها از شرّ فرعون نجات پیدا می کند، بلکه او در آینده از پیامبران خواهد بود؛ چنانکه



---

۱- [۱] راغب می گوید:الاصطناع المبالغه فی اصلاح الشیء.

می فرماید:(وَجاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلينَ) . این نکته در سوره طه نیامده است.

۸ــ در سوره قصص از بی تابی مادر بیشتر سخن می گوید ویاد آور می شود که اگر ما قلب مادر را محکم نمی کردیم چه بسا او راز خود را فاش می کرد واز تولّد موسی در خانواده بنی اسرائیل گزارش می داد وسرانجام زندگی موسی به خطر می افتاد. می فرماید:(وَأَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسی فارِغاً إِنْ كادَتْ لَتُبْدِی بِهِ لَولا أنْ رَبَطْنا علی قَلْبِها ). «قلب مادر موسی از هر اندیشه ای خالی گشت(جز یاد فرزندش) واگر ما قلب او را محکم نمی کردیم چه بسا راز خود را آشکار می کرد» (ولی قلب او را محکم کردیم تا مطمئن باشد). این نکته نیز در سوره طه نیامده است.

۹ــ در سوره قصص یاد آور می شود که مادر موسی، خواهر او را به دنبالش فرستاد تا از سرنوشت اوخبری بیاورد؛ چنانکه می گوید:(وَقالَتْ لأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُب وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ). «مادر موسی به خواهر او گفت:کودک را تعقیب کن، او نیز از کنار، اوضاع را دید در حالی که اطرافیان فرعون توجّه نداشتند»، ولی در سوره طه فقط از رفتن خواهر سخن می گوید،بدون اینکه بگوید مادر، او را به تعقیب فرزندش فرمان داد.

۱۰ــ در سوره قصص علّت بازگرداندن او به مادر بیان شده است وآن اینکه خدا همه پستانها را بر او حرام کرد و هیچ پستانی را نگرفت وآنها ناچار شدند به دنبال زنی باشند که پستان او را بگیرد. در این موقع خواهر موسی مادر او را به عنوان یک دایه نا آشنا معرفی کرد؛ چنانکه می گوید:(وَحَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى أَهْلِ بَيْت يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ). «تمام زنان شیرده را بر موسی تحریم کردیم، خواهر موسی به آنان گفت:مایلید من شما را به خانواده ای هدایت کنم که پرورش او را بر عهده بگیرند وآنان خیر خواه او هستند.» در حالی که در سوره طه فقط از رفتن خواهر به دریا وفرعون سخن می گوید: من شما را به چنین خانواده ای هدایت کنم وامّا اینکه چرا او این سخن را گفت وچرا دربار فرعون

پـذیرفت سـخنی به میـان نیامـده است، چنـانکه می گویـد: ( إِذْ تَمشـی أَخْتُـکَ فَتَقُولُ هَـلْ أدُلّکَمْ عَلی مَنْ یَکْفُلُه). «آنگـاه که خواهرت می رفت ومی گفت:می خواهید من شما را به کسی که او را پرورش دهد هدایت کنم.»

از این بیان روشن می شود که تکرار یک سـر گذشت به معنی تکرار بی فایـده نیست، بلکه در هرجایی نکته ای را گفته که در جـای دیگر نیامـده است. وامّـا اینکه چرا همه نکـات یک جا نیامـده است، علّت آن را بایـد در شأن نزول ومحیط فرود آمـدن آیات به دست آورد. غالباً آیاتی که به عنوان استشهاد موضوعی وارد شده، فقط نکات مورد نظر را آورده واز دیگر نکات که در بیان سرگذشتها به آن اشاره می کنند، صرف نظر کرده است.

## ب ـ زندگی موسی در دربار فرعون

### اشاره

دوران شـیرخوارگی به پایان رسید. فرعون (پادشاه مصر) او را به عنوان فرزندی برگزید واو در قصر فرعون در میان ناز ونعمت رشـد کرد تا به سن جوانی رسـید. لازمه زنـدگی در چنین درباری این است که او طرفدار مسـتکبر ومخالف مستضـعف باشد. ولی چون او میوه درخت دیگری است وروی مصالحی به دربار فرعون راه یافته است، فطرت اصـلی خود را از دست نداد. ودر راه پیـامبران گام بر می داشت، هرچنـد تا آن هنگام به مقام نبوت نرسـیده بود) قرآن این بخش از زنـدگی او را چنین بیان می کند:

### آیات موضوع

۱ـ (وَلَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ).

۲ـ (وَ دَخَلَ الْمَدینَهَ عَلی حِینِ غَفْلَه مِنْ أَهْلِها فَوَجَدَ فیها رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلانِ هذا مِنْ شِـیعَتِهِ وَهذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْـتَغاثَهُ الَّذی مِنْ شِـیعَتِهِ عَلَی الَّذی مِنْ عَدُوِّهِ فَوَکَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَیْهِ قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیطانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ).

۳ــ (قالَ رَبِّ إنّی ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِر لی فَغَفَرَ لَهُ إنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحیمُ).

۴ــ (قالَ رَبِّ بِما أنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أکُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمینَ).

۵ــ (فَأَصْبَحَ فِی المَدینَهِ خائِفاً یَتَرَقَّبُ فَإذَا الّذی اسْتَنْصَرَهُ بِالأمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ قالَ لَهُ مُوسی إنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ).

۶ــ (فَلَمّا أنْ أرادَ أنْ یَبْطِشَ بِالّذی هُوَ عَدُوٌّ لَهُما قالَ یا مُوسی أتُرِیدُ أنْ تَقْتُلَنی کَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالأمْسِ إنْ تُرِیدُ إلاّ أنْ تَکُونَ جَبّاراً فِی الأرْضِ وَ ما تُرِیدُ أنْ تَکُونَ مِنَ المُصْلِحینَ).

۷ــ (وَجاءَ رَجُلٌ مِنْ أقْصَی المَدینَهِ یَسْعی قالَ یا مُوسی إنَّ المَلأَ یَأتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إنّی لَکَ مِنَ النّاصِحینَ).

۸ــ (فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ القَوْمِ الظّالِمینَ).

۹ــ (وَلَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ عَسی رَبّی أنْ یَهْدِیَنی سَواءَ السَّبیلِ) (قصص/۱۴ــ۲۲).

**ترجمه آیات**

۱ــ آنگاه که موسی نیرومند (۱) وکامل شد به او حکمت ودانش دادیم واین



---

۱- [۱] در آیه ۱۴ کلمه های :«بلغ أشدّه»،«استوی»،«حکماً»، «علماً» به کار رفته است.«شدّت» در لغت عرب به معنی قدرت ونیرومندی است. و «بلغ أشدّه» یعنی رسیدن به مرز نیرومندی که کنایه از بلوغ یا فوق آن است. «استوی» به معنی کامل شدن است. آنگاه که زراعت روی پای خود ایستاد، می۳گویند:«استوی الزّرع». در قرآن این ماده به معنی کمال خلقت زیاد به کار رفته است. ومقصود از «حکم»، بصیرت وبینایی است که می توان بر اساس آن میان حق وباطل داوری کرد. ومی توان از آن در فارسی به فرزانگی تعبیر آورد.مقصود از «علم»، دانش در مقابل جهل است. وهرگز صحیح نیست «حکم» را به معنی نبوت بگیریم؛ چون هنوز موسی به مقام نبوت نرسیده بود.

گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.

۲_ او در موقعی که اهل شـهر در غفلت بودند وارد شهر شد. ناگهان دو نفر را دید که با یکدیگر جنگ ونزاع می کنند. یکی از آن دو، پیرو او و دیگری از دشمنان او بود.آن فرد پیرو از وی تقاضای کمک کرد. موسی نیز مشتی محکم بر سینه دشمن او کوبید وکار او را ساخت. موسی گفت:این عمل شیطان بود که او دشمن گمراه کننده آشکاری است.

۳_ گفت:پروردگارا! من بر خویشتن ستم کردم، کار مرا بپوشان. او نیز پوشانید. زیرا او ساتر ومهربان است.

۴_ موسی گفت:پروردگارا!سوگند به نعمتی که به من داده ای پشتیبان مجرمان نخواهم بود.

۵_ موسی با ترس در شـهر در جستجوی اخبار بود. ناگهان همان کس که دیروز از او کمک طلبیده بود، بار دیگر از موسی کمک می طلبید. موسی به اوگفت:تو آشکارا انسان جاهل هستی.

۶_ هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دو بود درگیر شود، او(دشمن) (۱) گفت:ای موسی! می خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز انسانی را کشتی. تو می خواهی که برتری طلب در روی زمین باشی، ونمی خواهی از مصلحان باشی.

۷_ مردی از نقطه دور شـهر با سرعت به سوی موسی آمد، گفت:سران قوم نقشه قتل تو را می کشند، این شهر را ترک کن. من از خیرخواهان تو هستم.

۸_ موسی سخن آن مرد را پذیرفت وبا حالت ترس ونگرانی از شهر خارج شد وگفت:پروردگارا مرا از قوم ستمگر نجات بده.

۹_ آنگاه که به سمت «مدین» متوجه شد، گفت:امیدوارم خدایم مرا به راه راست هدایت فرماید.



---

۱- [۱] این ترجمه بنا براین است که فاعل «قال» همان قبطی باشد نه اسرائیلی. در تفسیر آیات توضیح آن خواهد آمد.

## اشاره

آیه دوّم تا آیه ششم بیانگر دو حادثه است که موسی در محور دوم از بخش نخست زندگی، با آن دو روبرو شده است و در باره هر دو حادثه وآیات وارده در باره آنها، ابهامی وجود دارد که باید برطرف گردد.

۱ـ آیه دوّم می گوید موسی در حال بی خبری مردم وارد شهر شد: (وَ دَخَلَ الْمَدینَهَ عَلی حِینِ غَفْلَه مِنْ أهْلِها ). سؤال می شود که موسی در کجا زندگی می کرد که از آن نقطه در موقع بی خبری مردم آهنگ شهر کرد ومقصود از بی خبری مردم چیست؟!

پاسخ: در گذشته خواندیم که فرعون وهمسر او موسی را به فرزندی پذیرفتند وبه دربار خود بردند واو در این مدّت در قصر فرعون زندگی می کرد وکاخ فرعون در بیرون مصر بود. و او به هر علّتی که بود از مقر زندگی بیرون آمد. وبا حادثه نزاع اسرائیلی با قبطی روبرو شده بود.

مقصود از بی خبری مردم این است که شهر خلوت بوده ومردم دست از کار کشیده وبه خانه های خود رفته بودند. از این جهت احتمال دارد که ورود او به شهر، به هنگام ظهر و در گرمی هوا یا در سر شب بوده که در هر دو وقت، شهر رو به خلوت است ومردم به خانه های خود می روند.

ولی می توان احتمال اوّل را از این راه تأیید کرد که در حادثه دوّم (که باز یک اسرائیلی با قبطی درگیر شده وموسی در صدد دفاع بر آمد) یکی از آن دو نفر پرده از کار موسی برداشت وگفت:می خواهی مرا بکشی همچنان که دیروز انسانی را کشتی.

و«امس» در لغت عرب، به معنی دیروز، در مقابل «بارحه» به دیشب می گویند وچون ورود او به شهر با این حادثه همزمان بوده باید گفت که ورود او در

روز روشن به هنگام خلوت بودن شهر ونبودن تردد بوده است، نه به هنگام شب.

۲ـ قرآن آن مرد اسرائیلی را شیعه (پیرو) موسی می خواند و می گوید: (فَاسْتَغاثَهُ الَّذی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الَّذی مِنْ عَدُوِّهِ ) .« پیرو موسی از او کمک خواست.» سؤال می شود،موسی که در قصر فرعون بزرگ شده وارتباطی با بنی اسرائیل نداشت، چگونه پیرو داشته بود؟

پاسخ:درست است که موسی در کاخ فرعون پرورش یافته بود، اما ارتباط او با مادر ودر نتیجه با بنی اسرائیل قطع نبود وحقیقت بر اسرائیلیان روشن بود وآنان می دانستند که یک نفر از خودشان، در میان فراعنه زندگی می کند. بلکه می توان گفت او تماسهایی با قوم خود داشت وقصر فرعون را به خاطر مجادلات ترک گفته بود ودر نقطه دیگری زندگی می کرد(۱) . از این رو به عظمت وبزرگی او پی برده بودند؛ بدان گونه که خود را پیرو او می دانستند.

۳ـ او در چنین شرایطی وارد شهر شد ودر گیری یک نفر از بنی اسرائیل را با یک نفر از قبطیان مشاهد ه کرد. استغاثه اسرائیلی سبب شد که موسی به کمک بشتابد وبا زدن مشتی بر او کار او را تمام کند. چنانکه می فرماید:( فَوَکَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَیْهِ ).

در اینجا چند سؤال مطرح است:

چگونه موسی بدون تحقیق از اسرائیلی دفاع کرد؟ آیا موسی می خواست او را بزند یا بکشد؟ سرانجام وقتی قبطی نقش بر زمین شد و او گفت:(هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیطانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ)، کدام عمل را عمل شیطانی خواند؟!

پاسخ پرسش نخست روشن است. بنی اسرائیل پیوسته در دست قبطیان خوار



---

۱- [۱] سید قطب در فی ظلال القرآن،ج۲۰، ص۴۸ می نویسد:فانّه بعید الاحتمال أن تطیق نفسه ابتغاء فی مستنقع الشرّ والفساد.

وذلیل بودنـد، در انـدیشه هیچ اسـرائیلی خطور نمی کرد که بر یک نفر از قبطیان زور بگوید ومنشأ درگیری در چنین شـرایطی جز ضعیف کشی نبوده است. از این جهت موسی به دفاع از او پرداخت.

در متن آیه لفظ «استغاثه» وارد شده است واین لفظ در موردی به کار می رود که ناتوانی در دست توانایی اسیر وبیچاره گردد وفریاد رس بطلبد. بنابراین وضع برای موسی روشن بوده وبلافاصله به کمک پیرو خود شتافت.

در بـاره سؤال دوّم می توان گفت:وسیله ای که موسـی از آن بهره گرفت، مشت بوده وآن در مورد ضـرب به کـار گرفته می شود، نه قتـل. واگر احیانـاً به قتـل منجر گردیـد، قتل خطایی خواهـد بود واگر او قاصـد قتل او بود، از سـلاح سـرد ویا سـنگ، وچوب استفاده می کرد وچون حادثه ناگهانی بوده، طبعاً نظرش یک نوع دفاع از مظلوم بوده، نه قتل ظالم.

امّا جمله اخیر که عمل را عمل شـیطانی توصـیف کرده، باید دید مرجع ضمیر چیست؟ گاهی گفته می شودکه مقصود از عمل شیطان، درگیری آن دو نفر بوده که منجر به قتل قبطی گردید ودر روایتی نیز این تفسیر وارد شده است.(۱)

مشکل این نظر آیه بعدی است که می گوید: (قالَ رَبِّ إِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِر لی) این جمله حاکی است که مرجع ضمیر،کار خود موسـی است ودر غیر این صورت چنین درخواستی، درخواست بی موقع خواهـد بود. اگر هیچ کار خلافی صورت نگرفته است، چرا می گوید:من بر خویش ستم کردم؟

حق این است که مقصود، کار خود موسی است؛ ولی عمل شیطان پیوسته



---

۱- [۱] صدوق:عیون أخبار الرضا ج۱/۱۹۹ تحقیق لاجوردی ، ولی راوی حدیث علی بن محمد بن الجهم است که به هیچ وجه نمی توان به روایت مردی که عـداوت اهل بیت در دل داشت تکیه نمود. به تنقیـح المقال ج۲،ص۳۰۳ به شماره ۸۴۵۸ مراجعه شود.

ملازم با معصیت وگناه نیست، بلکه هر کار بی موقع، یک نوع کار شیطانی است وکار موسی، خطا و بی موقع بود. زیرا این نوع درگیریهای جزئی نه تنها سودی نمی بخشد، بلکه مایه گرفتاری رهبر وفزونی فشار گروه مستکبر می گردد واگر موسی صبر می کرد تا این قبطی مانند دیگر قبطیان به موقع در دریا غرق می شدند،بیشتر مقرون به مصلحت بود. خلاصه سوء تدبیر که مایه در به دری موسی گردید، جز کار شیطانی در مقابل کار الهی وعقلانی چیز دیگری نیست.

ولذا وقتی فرعون یاد آور کار او شد وگفت:(وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الّتی فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الکافِرینَ) (شعراء/۱۹):«کردی کاری را که کردی، و به نعمت کفر ورزیدی، او در پاسخ گفت:(فَعَلْتُها إذاً وَ أَنَا مِنَ الضّالّینَ). (شعراء/۲۰):«انجام دادم در حالی که خطا کار بودم.» خطا از این نظر که کاری را صورت دادم که از نظر مصالح نباید انجام بگیرد. لذا در آیه سوّم آن را ظلم بر نفس تلقی کرده و می گوید:(قالَ رَبِّ إنّی ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِر لی فَغَفَرَ لَهُ إنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحیمُ).

موسی،ظلم را به خود نسبت می دهد. یعنی خود را به رنج وزحمت افکند.(۱) لفظ «غفران»در اصطلاح امروز به معنی بخشیدن گناه است ودر لغت عرب به معنی پوشانیدن است(۲) واز خدا می خواهد که کار او را بپوشاند و او را از پیامد این کار نجات دهد، به گواه اینکه می گوید:(فَنَجَّیْناکَ مِنَ الغَمِّ) (طه /۴۰) یعنی ترا از اندوه نجات دادم.



---

۱- [۱] نظیر این تفسیر را درباره آیه مربوط به حضرت آدم نیز یاد آور شدیم:(قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وإنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الخاسِرینَ)(اعراف/۲۳).

۲- [۲] راغب در مفردات می گوید: اغفروا هذا الأمر بغفرته: أُسْتروه بما یجب أن یُسْتَر به ، والمِغْفَر بیضه الحدید، والغفاره خرقه تستر الخماران یمسه دهن الرأس: به کلاهخود که سر را می۳پوشاند، مغفر می گویند وبه پارچه ای که به سر می۳بندند که روسری زن آلوده به چربی سر نشود، غفاره می نامند.

۴ــ در آیه چهارم موسی به نعمتی که خدا در حقّ او ارزانی داشته واز دوران کودکی تا آن هنگام او را در پوشش آن قرار داده، سوگند یاد می کند که پشتیبان مجرمان نباشد: (قالَ رَبِّ بِما (۱) أنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أکُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمینَ). اکنون سؤال می شود مقصود از «مجرمین» کیست؟ آیا آن مرد اسرائیلی است(۲) که پاسخ به دعوت او مایه قتل قبطی شد یا مقصود آن مرد قبطی است یا مجموع فراعنه است که غرق در جرم وگناه بودند؟

احتمال نخست بسیار ضعیف است. چگونه می توان استغاثه موحدی را جرم نامید وموسی از کجا فهمید که او مجرم بوده است واگر او مجرم بود، دو مرتبه او را کمک نمی کرد. چنانکه در حادثه دوّم نیز به او کمک کرد. طبعاً مقصود همان احتمال دوّم وسوّم خواهد بود واین جمله می رساند که او از دفاع خود نادم وپشیمان نبود. چیزی که هست شایسته بود به نحوی انجام گیرد که به قتل او منتهی نشود.

او در شهر گردش می کرد ومراقب اوضاع بود، ناگهان با حادثه دوّمی که کاملاً مشابه با حادثه نخست بود روبرو گردید وآن مرد اسرائیلی این بار با فرد دیگری از قبطیان گلاویز شده وباز از موسی کمک می طلبد. این بار موسی او را «غویّ مُبین» می خواند؛ چنانکه می فرماید:(فَأَصْبَحَ فِی المَدینَهِ خائِفاً یَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ بِالأمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ قالَ لَهُ مُوسی إنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ).

اکنون سؤال می شود:چرا موسی آن اسرائیلی مدد خواه را «غوی» خواند ومقصود از آن جمله چیست؟

پاسخ این که غیّ از غوایه است وآن در لغت عرب به معنی کار «ناصواب» است که در مقابل «رشد» است. کار بی موقع را غوایه وفاعل آن را «غویّ» می گویند



---

۱- [۱] لفظ «با» در «بِما أنْعَمت» باء قسم وپاسخ سوگند مقدّر است که از جمله ( فَلَنْ أکُونُ ظهیراً لِلْمُجرمین) استفاده می شود:لاقومن فی وجه المجرمین.

۲- [۲] زمخشری: کشاف۲/۴۶۹ مصر سال ۱۳۶۷.

ودر مضمون آن، جهل وناآشنایی نهفته است.(۱)

به طور مسلّم کار این اسرائیلی که هر روز با یکی از قبطیان درگیر می شده در حالی که قدرت دفاع از خود را نداشته، یک نوع کار ناصواب بوده است.

ولی در عین حال اگر به کمک او نمی شتافت، آن مرد قبطی، آن ضعیف وناتوان را مضروب ویا مقتول می ساخت. از این جهت چاره نداشت که این بار نیز به کمک او بشتابد، نه به صورت نخست، بلکه به گونه ای که مانع از مضروب شدن اسرائیلی گردد؛ چنانکه می فرماید:(فَلَمّا أَنْ أرادَ أنْ یَبْطِشَ بِالّذی هُوَ عَدُوٌّ لَهُما(۲)).

در این موقع اسرائیلی یا آن قبطی گفت:(قالَ یا مُوسی أتُریدُ أنْ تَقْتُلَنی کَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالأمْسِ إنْ تُرِیدُ إلاّ أنْ تَکُونَ جَبّاراً فِی الأرْضِ وَ ما تُریدُ أنْ تَکُونَ مِنَ المُصْلِحینَ). «گفت: ای موسی آیا می خواهی مرا بکشی همچنان که دیروز انسانی را کشتی....»

در اینجا دو سؤال وجود دارد: یکی اینکه گوینده این سخن چه کسی بود، آیا اسرائیلی بود یا قبطی؟ دیگری این که: مقصود از «جبار» چیست؟!

در باره سؤال نخست دو احتمال داده اند: برخی معتقدند گوینده اسرائیلی بود. آنگاه که موسی قصد آن دو را کرد، او تصور کرد می خواهد او را بزند به گواه اینکه قبلاًـ او را «غوی مبین» توصیف کرد. از این جهت این جمله را گفت وراز موسی را فاش ساخت.(۳)

احتمال دیگر اینکه قتل آن قبطی در شهر پیچیده بود وموسی نیز در آن روزها به



---

۱- [۱] راغب ،مفردات/۳۶۹.
۲- [۲] ضمیر تثنیه در «لهما» به موسی،و «استغاثه گر» بر می گردد.
۳- [۳] علاّمه طباطبایی، المیزان/ ۱۶:۱۹.

عنوان حامی بنی اسرائیل شناخته شده بود و طبعاً می دانستند که او مرتکب این کار شده است.(۱) در چنین شرایطی آن قبطی برای اینکه موسی را از خود دور سازد، عمل او را به رخش کشید وگفت:(أتُرِيدُ أنْ تَقْتُلَنی...).

«جبّار» در لغت به معنی برتری طلب است.(۲) تو گویی گوینده احساس کرد که موسی می خواهد در این دیار،حاکم وفرمانروا باشد.

سرانجام این دو نفر، با مداخله موسی از هم فاصله گرفتند وموسی فهمید که راز او فاش شده وطبعاً مأموران دولتی در صدد دستگیری او هستند. در چنین شرایط پیکی می رسد واو را از توطئه دربار فرعون آگاه می سازد واو تصمیم می گیرد که مصر را ترک کند.

## صیانت الهی

آیات قرآن حاکی است که موسی در دربار فرعون تا نزدیکیهای بلوغ زندگی می کرد؛ چنان که می گوید:

(قالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینا وَلیداً وَ لَبِثْتَ فِینا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ) (شعراء/۱۸) «آیا ما تو را در دوران کودکی در میان خود نپروردیم؟ وسالیانی از عمر خود را در میان ما به سر بردی.»

«ولید» در زبان عربی به نوجوانی گفته می شود که هنوز بالغ نشده است وچون به حدّ بلوغ رسد به آن «وصیف» می گویند. بنابر این موسی تا این سن در دربار فرعون بود وپس از آن نیز سالیان درازی در آنجا زندگی کرد؛ چنانکه جمله:(وَ لَبِثْتَ



---

۱- [۱] همچنان که جریان در باره ابراهیم نیز چنین بود:(قالُوا سَمِعنا فتیً يَذْكُرُهُمْ يقال لَهُ إبراهيم) (انبیاء/۶۰).

۲- [۲] راغب در تفسیر آیه (علی کل قلب متکبر جبّار) می گوید:متعال عن قبول الحق والإیمان له.

فِينا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ)، حاکی از آن است. برخی از مفسرین ـ مانند بیضاوی ـ(۱) آن را به سی سالگی تحدید می کنند. ما هر چند این نوع تحدیدها را نمی توانیم سند گفتار خود قرار دهیم ولی از مجموع می توان گفت. که او بخشی از عمر خود را در محیط بت پرستی گذرانده وشگفتی در اینجاست که به قدر مویی اثر نپذیرفت. مسلّماً فرعون مصمم بود که او در اختیار کاهنان قرا گیرد وآیین فراعنه را بیاموزد، ولی دست غیب آن چنان او را از هر نوع آلودگی حفظ کرده بود که پس از خروج از دربار فرعون، قهرمان توحید گردید وبا بت پرستی وخدایی فروشی فراعنه به مبارزه برخاسته است.

اینجاست که انسان به مفاد جمله (وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِی) ویا (وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی) پی می برد که چگونه خداوند، در منجلاب شرک درخت توحید را پرورش می دهد.

***

## ۲- ده سال زندگی در مدین

### اشاره

بخش نخست از زندگی موسی را اقامت قهری در دربار فرعون تشکیل می داد. وقتی او یک قبطی را کشت ناچار شد که مصر را به قصد کشور خارج از قدرت فرعون ترک گوید. اینک آیات این بخش:

### آیات مورد بحث

۱ـ (وَلَمّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ



---

۱- [۱] بیضاوی، انوار التنزیل، ج۲،ص۱۵۲ بیروت دار الکتب العلمیه.

امْرَأَتَیْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُکَما قالَتا لاَنَسْقی حَتّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَیْخٌ کَبیرٌ).

۲ــ (فَسَقی لَهُما ثُمَّ تَوَلّی إِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْر فَقیرٌ).

۳ــ (فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشی عَلَی اسْتِحْیاء قالَتْ إِنَّ أَبی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ ما سَقَیْتَ لَنا فَلَمّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ القَصصَ قالَ لاتَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ القَوْمِ الظّالِمینَ).

۴ــ (قالَتْ إِحْداهُما یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ القَوِیُّ الأَمِینُ).

۵ــ (قالَ إِنّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَج فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحینَ).

۶ــ (قالَ ذلِکَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ أَیَّمَا الأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدوانَ عَلَیَّ وَ اللّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ). (قصص/۲۳ــ ۲۸)

۷ــ (...وَقَتَلْتَ نَفْسافَنَجَّیْناکَ مِنَ الغَمِّ وَفَتَنّاکَ فُتُوناً فَلَبِثْتَ سِنینَ فی أَهْلِ مَدْیَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلی قَدَر یا مُوسی).(طه/۴۰)

### ترجمه آیات

۱ــ هنگامی که به آب (چاه) مدین رسید، گروهی از مردم را آنجا دید که گوسفندان خود را سیراب می کنند ودر کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خود بوده وآنها را از نزدیک شدن به چاه باز می داشتند. موسی گفت:کار شما چیست؟گفتند:ما گوسفندان خود را آب نمی دهیم تا اینکه چوپانها از کنار چاه دور شوند وپدر ما پیر است.

۲ــ موسی گوسفندان آنها را آب داد. سپس رفت در سایه نشست وچنین گفت:پروردگارا هر نعمتی را که برای من عطا فرمودی، به آن محتاج

ونیازمندم.

۳ــ (دختران با گوسفندان به خانه بازگشتند وجریان برخورد خود را با جوانی که گوسفندان آنها را آب داد به پدر گفتند. پدر به یکی از آن دو گفت:برو این جوان را دعوت به خانه کن تا مزد او را بپردازم.) یکی از آنها در حالی که با نهایت حیا راه می رفت آمد وگفت:پدرم تو را می خواهد تا پاداش آب دادن گوسفندان را بپردازد. وقتی موسی به خانه او(شعیب) آمد وسرگذشت خود را گفت(شعیب) گفت: مترس از ستمگران نجات یافتی.

۴ــ یکی از دختران به پدر گفت:پدرجان این جوان را استخدام کن، زیرا بهترین افراد برای استخدام کسی است که نیرومند وامین باشد.

۵ــ شعیب به موسی گفت:می خواهم یکی از این دودخترم را به عقد تو در آورم، مشروط به اینکه هشت سال برای من کار کنی واگر آن را به ده سال افزایش دادی، اختیار با توست ونمی خواهم کار را بر تو دشوار سازم. مرا به خواست خدا از صالحان خواهی یافت.

۶ــ موسی در پاسخ گفت: این قرار داد میان من وشماست. هر کدام از این دو مدّت را انجام دهم بر من اعتراضی نیست، خدا برآنچه می گوییم شاهد وگواه است.

۷ــ وانسانی را کشتی وما تو را از غم نجات دادیم وبارها تو را آزمودیم وسالها میان مردم مدین زندگی کردی، آنگاه ای موسی در آن وقت مقدر آمدی.

### تفسیر موضوعی آیات

«مدین» در قرآن، هم بر شهر شعیب اطلاق شده،وهم بر قوم شعیب قابل تطبیق است. شهر شعیب یا مدین در مشرق خلیج عقبه قرار داشته ومردم آن از فرزندان اسماعیل بوده اند وبا مصر ولبنان وفلسطین تجارت داشتند. امروزه شهر مدین به نام «معان» نامیده می شود. بعضی از جغرافیون نام مدین را بر مردمی که

میان خلیج عقبه تا کوه سینا می زیسته اند اطلاق کرده اند وبعضی مسکن آنان را تا کنار فرات امتداد داده اند.(۱)

موسی در پرتو این لطف الهی شب وروز فاصله میان مصر ومدین را پیمود وبا بدن رنجور به سرزمین «مدین» رسید ودر چشم انداز خود چاهی را دید که گروهی از چوپانان باگوسفندان خود، اطراف آن را گرفته اند ومرتّب از چاه آب کشیده دامهای خود را آب می دهند. ناگهان نگاهش به دو دختر افتاد که دور از آنها در نقطه ای با گوسفندان خود ایستاده اند ومراقبند که گوسفندان به سمت چاه نروند؛ چنانکه می گوید:(وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودانِ).(۲)

مشاهده این وضع که گروهی قدرتمند اطراف چاه را گرفته اند ولی دو دختر در گوشه بیابان ایستاده اند، سبب شد که به جانب آن دو دختر رفته علّت ایستادن آنان را بپرسد که چرا گوسفندان خود را آب نمی دهند؟ آنان با قیافه جوانی روبرو شدند که غیرت وطهارت در چهره او نمایان بود. از این جهت حقیقت را به او گفتند وآن اینکه شأن ما نیست که همراه مردان از چاه آب بکشیم وعفت ما ایجاب می کند که صبر کنیم تا چوپانها با دامهای خود اطراف چاه را خلوت کنند و آنگاه ما گوسفندان خود را آب دهیم.

ناگفته پیداست دو دختر جوان به هنگام کشیدن آب از چاه در برابر چشمان چوپانهای جوان، منظره ای می آفریند که با عفت زن سازگار نیست وآیه به این نکته با این جمله اشاره می کند:(لاَنَسْقی حَتّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ). (۳)



---

۱- [۱] اعلام قرآن/۵۵۵.

۲- [۲] ذود در لغت عرب به معنی منع است.دختران شعیب گوسفندان را از تفرّق یا رفتن به سمت چاه باز می داشتند.

۳- [۳] رعاء جمع راعی به معنی چوپان است وصدر به معنی بازگشت وفاصله گرفتن چوپانان از چاه است.

ودر آخر آیه این دو دختر می گویند:(وَأَبُونا شَیْخٌ کَبیر) هدف این است که اگر ما این کار خارج از خانه را پذیرفته ایم، به خاطر این است که پدر ما توانایی بر انجام این کار را ندارد و اشاره به این است که این نوع کارهای خارج از خانه سنگین وطاقت فرسا، در شأن مردان است نه زنان.

موسی با شنیدن این جمله که آنان پدر پیر وفرتوتی دارند واز روی ناچاری تن به این کار دادهاند، بر آن شد که زحمت این کار را ولو یک روز از دوش آنان بردارد. گوسفندان را به سرچاه هدایت کرد ودر کنار چوپانان ایستاد. او در اندک زمانی به آنها آب داد وهمه را بدون اینکه چیزی بگوید به دست دختران شعیب سپرد و یکسره رفت ودر سایه نشست وبا خدای خود چنین مناجات کرد: ( رَبِّ إِنّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْر فَقیرٌ).«پروردگارا! نعمتهایی را که در حقّ من ارزانی داشته ای بدان نیازمندم» یعنی این نیروی بدنی را که من در سایه آن، مظلومی را یاری کردم، آنگاه برای نجات خود این همه را پیمودم واکنون نیز گوسفندان این دو دختر را آب دادم وسرانجام در پرتو این نیروی بدنی باید برای خود تحصیل روزی کنم، من به آن نیاز مبرمی دارم. شاید این جمله یک نوع درخواست غذا از خدا بود.زیرا در این مدّت در بیابان جز گیاه نخورده بود. اگر ما این جمله را کنایه از درخواست غذا وطعام بدانیم. اوازلحظه ای که مصر را ترک گفت و وارد شهر مدین شد، از خدا سه چیز طلبیده بود:

۱ــ خدا او را از ستمگران نجات بخشد:(رَبِّ نَجِّنی مِنَ القَوْمِ الظّالِمینَ). (قصص/۲۱)

۲ــ خدا در این سفر او را راهنمایی کند:(عَسی رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِ سَواءَ السَّبیلِ). (قصص/۲۲)

۳ــ خدا غذا روزی او کند:( رَبِّ إِنّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْر فَقیرٌ).

هر سه دعای او به زودی مستجاب شد. دختران روانه خانه شدند وشاید پدر

از زود آمدن آنان در شگفت شد واز آنان توضیح خواست وآنان نیز ماجرا را شرح دادند. پدر صالح آنان، بیش از دیگران توجه دارد که کار هر انسانی، محترم وارزشمند است، هرچند او این کار را برای خدا انجام داده وچشمداشتی از صاحب کار نداشته باشد. از این جهت به یکی از دختران خود گفت: این جوان را به خانه دعوت کند تا اجرت او را بپردازد.

قرآن در این مورد کیفیت راه رفتن دختر آن پدر را توصیف می کند ویاد آور می شود:

(فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشی عَلَی اسْتِحْیاء )اصولاً حیا وعفّت برای دختر یک امر فطری وطبیعی است وانجام هر نوع کاری که روح عفت وحیا را در او ضعیف سازد، برخلاف فطرت است. وقتی دختر، او را به خانه پدر دعوت کرد، او نیز پذیرفت وبه خانه پدر دختر آمد. چشم موسی به پیرمردی افتاد که گذشت زمان او را پیر وناتوان کرده بود. گفتگو میان آن دو آغاز شد وموسی سرگذشت خود را به او گفت.او در پاسخ گفت:مترس از ستمگران نجات یافتی، یعنی مدین در قلمرو قدرت آنان نیست.

در اینجا می بینیم هر سه دعای گذشته او مستجاب شد. زیرا هم خدا او را از قوم ستمگران نجات داد وهم راه را گم نکرد وبه مدین رسید وهم در خانه شعیب از او پذیرایی شد.

پس از گفتگوهایی یکی از دختران استخدام او را به عنوان چوپان به پدر پیشنهاد کرد وچنین گفت که در طول این مدّت من از این جوان دو چیز را مشاهده کردم:اوّلا نیرومند وتواناست وچوپان به چنین قدرتی نیازمند است، وثانیاً غیرتمند وامین است وشایسته است که زندگی ما با زندگی او آمیخته شود:( إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الأَمِینُ).

پدر پیشنهاد دختر را به شکل دیگر عملی ساخت وآن اینکه به موسی پیشنهاد

کرد که با یکی از آن دو ازدواج کند، ولی مشروط به اینکه هشت سال واگر خواست ده سال برای پدر کار کند وناگفته پیداست کار او جز مراقبت از گوسفندان نخواهد بود. البته نمی توان گفت کار او منحصر به همین بوده، بالأخره او پس از ازدواج به صورت مرد نیرومند خانواده در می آید وطبعاً تمام کارهایی که در شأن مرد است انجام می دهد، هر چند کار شاخص او مراقبت وچرانیدن گوسفندان بوده است.

موسی نیز پیشنهاد پدر را پذیرفت والتزام به یکی از دو مدّت را در اختیار خود گرفت.

موسی همان جوان نیرومندی بود که در دربار فرعون در نعمت وعزّت بزرگ شده بود واکنون باید سنگینترین کارها را که مراقبت از گوسفندان است، بر عهده بگیرد. خواهید گفت چرا؟نکته این است که محیط عزت ونعمت، مردان قوی ونیرومند ومصمم وبا استقامت کمتر تربیت می کند. این گروه از افراد در برابر مشکلات پایدار نمی باشند. باید جوانی مثل موسی(که در چشم انداز زندگی او مصائب ومشکلات فراوانی است وبا مستکبری چون فرعون باید دست وپنجه نرم کند)، در اثر رنج ومشقّت مانند فولاد آبدیده شود که قهر روزگار وستم مردم او را از پای در نیاورد و با قامتی راست در برابر آنها بایستد.

اصولاً مراقبت دامها یک نوع مدیریت کوچک است که می تواند روح مدیریت را در انسان زنده کند.

اگر بنا باشد ما ظواهر قرآن را برای خود حجت بدانیم از این سرگذشت می توانیم یک رشته نکات فقهی واخلاقی بیاموزیم که به برخی اشاره شد وهمگی را در اینجا می آوریم:

۱ــ عمل هر انسانی محترم است ونباید آن را نادیده گرفت؛ هرچند جزئی وکوچک باشد.

۲ــ مهمترین صفت بارز در دختر حیا وعفت است، وباید حیا در گفتار

ورفتار او به چشم خورد.

۳_ اساسی ترین شرط در استخدام یک انسان برای کار، نیرومندی وپاکی است وبه اصطلاح قوه وامانت داری است وبا فقدان شرط امانت، تخصصها فاجعه آفرین است.

۴_ هرگاه پدری جوان صالحی را دید که می تواند برای دخترش شوهر خوبی باشد، مانع ندارد که به او پیشنهاد ازدواج دهد ونباید این را کاری برخلاف اخلاق تلقی کرد؛ البته مشروط به اینکه طرف فهمیده وبا ظرفیت باشد.

۵_ از نظر فقهی لازم نیست همسر معقوده در ایجاب معیّن باشد، بلکه تعیین آن در قبول کافی است. حتی می توان گفت:تعیین مطلقاً در ایجاب وقبول لازم نیست وگزینش بعد از عقد کافی می باشد. این مطلب را می توان به گونه ای از آیه استفاده کرد، ولی مفسّران باتوجه به فتاوای علما گفتار شعیب وپذیرش موسی را در حدّ پیشنهاد تلقی کرده اند، نه عقد، یاد آور شده اند که به هنگام عقد، معقوده باید معیّن شود.

۶_ لازم نیست مهریه از هر نظر معیّن باشد، بلکه می تواند از جهاتی مردد ومبهم باشد؛ چنانکه در این داستان چنین است. زیرا مهریه دختر میان هشت سال خدمت ویا ده سال به طور مبهم ماند وگزینش یکی از دو طرف مربوط به اختیار شوهر شد.

۷_ عمل وکار شوهر می تواند مهریه دختر باشد وفقها نیز در کتب فقهی به آن تصریح کرده وحتی پیامبر گرامی زنی را در عقد مردی درآورد که به او قرآن بیاموزد.(۱)

۸_ مهریه دختر با رضایت او می تواند تأمین کننده زندگی پدر ومادر وسایر اعضای خانواده باشد واصولاً معنی خانواده همین است وبس که از روی رضایت



---

۱- [۱] حرّ عاملی:وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب دوم از ابواب مهر حدیث ۱.

وطیب نفس از یکدیگر بهره بگیرند.

۹ــ درست است که مهریه دختر شعیب مهریه سنگینی بود، زیرا مزد خدمت هشت یا ده سال چیز کمی نیست، ولی در برابر آن موسی در داخل این خانواده از همه مزایای آن بهره مند شد واز هر نوع تلاش بی نیاز بود.

۱۰ــ تو گویی همه این تلاشها برای این است که موسی در شعاع نورانیّت مرد بزرگی قرار گیرد وبر بصیرت وکمال وتوانایی روحیش بیفزاید تا آنکه پس از گذشت ده سال آماده مبارزه با بزرگترین مستکبر جهان گردد.

آن پدر پیر و فرتوت کیست؟

آن پیرمرد که افتخار پدر زنی موسی را پیدا کرد، کیست؟ ابو جعفر طبری در تفسیر خود آراء گوناگونی را نقل کرده ومجموع آرا به پنج نظر می رسد. برخی می گویند او شعیب نبی بوده که نظر بسیاری از مفسران همین است وابوالعلا معرّی، آنگاه که مردی دختر خود را به عقد او در آورد، در باره او چنین گفت:

کنت موسی وافته بنت شعیب غیر أن لیس فیکما من فقیر

«موسی وار بودم، دختر شعیب نصیبم شد، جز اینکه در میان شماها فقیری نیست.»

برخی دیگر می گویند:فرزند برادر شعیب بوده است، وبرخی می گویند: فرمانروای مدین به نام «یثری» بوده است.

نظر سوّم مردد است. زیرا اگر او دارای چنین مقام وموقعیتی بود، دلیلی نداشت که دختران خود را مأمور آبیاری گوسفندان خود کند. از بزنطی به طریق صحیح نقل شده که او به امام هشتم گفت:موسی نسبت به دوپیشنهاد شعیب که هشت سال ویا ده سال برای من کار کنی، کدام را برگزید؟امام فرمود: دومی را... از مذاکره آنان بر می آید که شعیب بودن پدر زن موسی امر مسلّم میان آن دو بوده

است.(۱)

عبد الوهاب نجّار، مؤلف قصص القرآن، این نظر را دور از صواب می داند ومی گوید:لوط معاصر ابراهیم بوده وشعیب نیز نابودی قوم لوط را به رخ قوم بت پرست خود کشید و گفت:(وَما قَومُ لوط مِنْكُمْ بِبَعید) (هود/۸۹) «سرگذشت قوم لوط از شما چندان دور نیست.»

اگر پدر زن موسی همان شعیب نبی بود، باید انسان معمری باشد، زیرا فاصله میان خلیل وموسی فزون از چهارصد سال است.(۲)

ولی گفتار نجّار جز یک استبعاد چیزی نیست. زیرا همجوار بودن اقوام لوط وشعیب، کافی بود که سرگذشت قوم لوط به اقوام دوّم منتقل شود، تا آنجا که شعیب به قوم خود بگوید:سرنوشت قوم لوط از شما دور نیست. چرا که چنین حادثه ها با مرور زمان فراموش نمی شود.

در هر حال پدر زن موسی خود را از صالحان خواند و گفت:(سَتَجِدُنی إنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحینَ).(قصص/۲۷)

صفت صالحان در برخی از آیات هر چند در مقابل صنف انبیا وارد شده است؛ چنانکه می گوید: (فَؤُلئِکَ مَعَ الّذینَ أنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَداءَ وَ الصّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفيقاً) (نساء/۶۹)، ولی مقصود اومعنای لغوی صالح بوده وبس وبه تقسیم بندی موجود در قرآن نظر نداشت.

***



---

۱- [۱] مجلسی، بحار۱۳/۳۷، نقل از کافی کلینی.

۲- [۲] عبد الوهاب نجّار، قصص القرآن:۱۷.

## ۳- مهاجرت از مدین به مصر

### اشاره

با دو بخش از زندگانی حضرت کلیم آشنا شدیم. بخش نخست،زندگی او را در مصر تا مهاجرت به مدین تشکیل می دهد وبخش دوّم از زندگی او، اقامت ده ساله او در مدین است. اکنون بخش سوّم از زندگی وی را که مهاجرت از مدین به مصر است، مورد بررسی قرار می دهیم.

در این بخش موسی بن عمران پس از ده سال اقامت در مدین وازدواج با دختر شعیب، تصمیم می گیرد که مدین را به قصد مصر ترک گوید وبه هر قیمتی شده به زادگاه خود برود وبه اقوام وبستگان خود که امید آنها بود بپیوندد.

بخش سوّم از زندگی حضرت کلیم سه مرحله است وباید آیات هر مرحله را جداگانه گرد آورد وبحث کرد. این مراحل عبارتند از:

۱ــ حوادث بین مدین ومصر.

۲ــ مناظره های موسی با فرعون.

۳ــ نزول عذاب بر فرعون.

اینک ما در باره مرحله نخست از بخش سوّم با ذکر آیات این موضوع، بحث می کنیم:

### آیات موضوع

۱ــ (فَلَمّا قَضى مُوسَى الأَجَلَ وَ سارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ ناراً قالَ لأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنّى آنَسْتُ ناراً لَعَلّى آتيكُمْ مِنْها بِخَبَر أَوْ جَذْوَه (۱) مِنَ النّارِ لَعَلَّكُمْ



---

۱- [۱] جذوه بر وزن «ضربه» مقداری از آتش.

تَصْطَلُونَ).(۱)

۲ـ (فَلَمّـا أَتاها نُودِیَ مِنْ شاطِئِ (۲) الوادِ(۳) الأَیمَنِ (۴) فِی البُقْعَـهِ (۵) المُبارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أنْ یا مُوسی إِنّی أَنَا اللّهُ رَبُّ العالَمینَ).

۳ـ (وَ أنْ أَلْقِ عَصاکَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ کَأَنَّها جانٌّ(۶) وَلّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یا مُوسی أَقْبِلْ وَ لاتَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الآمِنینَ).

۴ـ (اسْلُکْ یَدَکَ فی جَیْبِکَ(۷) تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوء وَ اضْمُمْ إِلَیْکَ جَناحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذانِکَ بُرْهانانِ مِنْ رَبِّکَ إلی فِرْعَونَ وَ مَلائِهِ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقینَ).

۵ـ (قالَ رَبِّ إِنّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخافُ أنْ یَقْتُلُونِ).

۶ـ (وَ أخی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءاً یُصَدِّقُنی إِنّی أخافُ أنْ یُکَذِّبُونِ).

۷ـ (قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فلایَصِلُونَ إِلَیْکُما بِ آیاتِنا أَنْتُما وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الغالِبُونَ). (قصص/۲۹ـ۳۵)

۸ـ (وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنا إِلی مُوسَی الأَمْرَ وَ ما کُنْتَ مِنَ الشّاهِدینَ). (قصص/۴۴)

۹ـ (وَهَلْ أتاکَ حَدِیثُ مُوسی* إِذْ رَأی ناراً فَقالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا إِنّی آنَسْتُ ناراً لَعَلّی آتِیکُمْ مِنْها بِقَبَس أوْ أَجِدُ عَلَی النّارِ هُدًی).

۱۰ـ (فَلَمّا أَتاها نُودِیَ یا مُوسی).

ص : ۵۶

---

۱- [۱] اصطلاء: گرم شدن.

۲- [۲] شاطئ: کنار.

۳- [۳] الواد:دره مسیر سیلاب.

۴- [۴] الایمن: راست.

۵- [۵] بقعه:جایگاه وسرزمین.

۶- [۶] الجان:مار.

۷- [۷] جیب:به معنی گریبان ویا بغل است، در آیه دیگر به جای آن آمده است: (اضمم یدک إلی جناحک) از این جهت معنی دوّم مناسبتر است.

۱۱_ (إنّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إنَّکَ بِالوادِ المُقَدَّسِ طُوًی).

۱۲_ (وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی).

۱۳_ (إنَّنی أَنَا اللّهُ لاإلهَ إلاّ أَنَا فَاعْبُدْنی وَ أَقِمِ الصَّلاهَ لِذِکْری).

۱۴_ (إنَّ السّاعَهَ آتِیَهٌ أَکادُ أُخْفیها لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعی).

۱۵_ (فَلا یَصُدَّنَّکَ عَنْها مَنْ لا یُؤْمِنُ بِها وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَتَرْدی).(طه/۹_۱۶)

۱۶_ (وَما تِلْکَ بِیَمینِکَ یا مُوسی* قالَ هِیَ عَصایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْها وَ أَهُشُّ بِها عَلی غَنَمی وَلِیَ فِیها مَآرِبُ أُخْری).

۱۷_ (قالَ أَلْقِها یا مُوسی* فَأَلْقَاها فَإذا هِیَ حَیَّهٌ تَسْعی* قالَ خُذْها وَ لاتَخَفْ سَنُعیدُها سِیرَتَهَا الأُولی*وَ اضْمُمْ یَدَکَ إلی جَناحِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ آیَهً أُخری* لِنُرِیَکَ مِنْ آیاتِنَا الکُبری)(طه/۱۷_۲۳)

۱۸_ (اذْهَبْ إلی فِرْعَونَ إنَّهُ طَغی* قالَ رَبِّ اشْرَحْ لی صَدری* وَیَسِّرْ لی أمْری* وَاحْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانی*یَفْقَهُوا قَوْلی*وَاجْعَل لی وَزیراً مِنْ أهْلی *هارُونَ أخی* اشْدُد بِهِ أَزْری*وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری*کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً* وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً* إنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً*قالَ قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی). (طه/۲۴_۳۶)

۱۹_ (اذْهَبْ أنْتَ وَ أَخُوکَ بِ آیاتی وَ لا تَنِیا (۱) فی ذِکْری*اذْهَبا إلی فِرْعَونَ إنَّهُ طَغی* فَقُولا لَهُ قَولاً لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أوْ یَخْشی *قالا_رَبَّنا إنَّنا نَخافُ أنْ یَفْرُطَ عَلَیْنا أوْأنْ یَطْغی*قالَ لاتَخافا إنَّنی مَعَکُما أَسْمَعُ وَ أَری * فَأْتِیاهُ فَقُولا إنّا رَسُولا رَبِّکَ فَأَرْسِلْ مَعَنا بَنی إسْرائیلَ وَ لاتُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْناکَ بِ آیَه مِنْ رَبِّکَ وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی* إنّا قَد أُوحِیَ إلَیْنا أنَّ العَذابَ عَلی مَنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّی). (طه/۴۲_ ۴۸)



---

۱- [۱] «تنیا » مشتق از «ونی ینی» به معنی «سست شدن.»

۲۰_ (وَإِذْ نادی رَبُّکَ مُوسی أنِ ائْتِ القَوْمَ الظّالِمینَ* قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلا یَتَّقُونَ* قالَ رَبِّ إنّی أَخافُ أَن یُکَذِّبُونِ*وَ یَضِیقُ صَدْری وَلا یَنْطَلِقُ لِسانی فَأَرْسِلْ إلی هارُونَ* وَ لَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَن یَقْتُلُونِ*قالَ کَلاّ فَاذْهَبا بِ آیاتِنا إنّا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ*فَأْتِیا فِرْعَونَ فَقُولا إنّا رَسُولُ رَبِّ العالَمینَ). (شعراء/۱۰_۱۶)

۲۱_ (هَلْ أتاکَ حَدیثُ مُوسی*إذْ ناداهُ رَبُّهُ بِالوادِ المُقَدَّسِ طُوًی* اذْهَبْ إلی فِرْعَونَ إنَّهُ طَغی* فَقُلْ هَلْ لَکَ إلی أنْ تَزَکّی* وَ أَهْدِیَکَ إلی رَبِّکَ فَتَخْشی). (نازعات/۱۵_ ۱۹)

## ترجمه آیات

۱_ آنگاه که مدّت موسی به سر آمد، با خانواده خود آهنگ (مصر) کرد. از سوی طور آتشی دید، آنگاه به کسان خود گفت: در اینجا توقف کنید، آتشی دیدم شاید از آن خبری یا پاره آتش برای شما بیاورم تا گرم شوید.

۲_ وقتی نزد آتش، آمد از کنار راست بیابان در آن سرزمین مبارک از آن درخت ندا داده شد که ای موسی!من خدای پروردگار جهانیانم.

۳_ عصایت را بیفکن(وقتی انداخت)دید که مانند ماری می جنبد، در این موقع فرار کرد وبرنگشت. خطاب آمد:ای موسی! پیش آی(باز گرد)ومترس تو در امان هستی.

۴_ دست خود را در گریبان ببر، سفید ودرخشنده بی هیچ آسیبی بیرون می آید. دست خود را از خوف وترس بر سینه بگذار (تا آرامش یابی)(۱) این دو (عصا وید بیضاء) دو دلیل روشن از پروردگار تو به سوی فرعون واطرافیان اوست، آنان گروه فاسقی هستند.

۵_ گفت:پروردگارا !من یک نفر از آنان را کشته ام، می ترسم مرا بکشند.



---

۱- [۱] بنابر تفسیر دیگر:دست خود را به عنوان خشوع پایین بیاور وبر بدن بچسبان.

۶ـ برادرم هارون از من فصیحتر است او را به کمک من بفرست تا مرا تصدیق کند؛ می ترسم مرا تکذیب کنند.

۷ـ خدا گفت:بازوان تو را به برادرت، قوی می سازم وبرای هر دو برتری قرار می دهم که به وسیله آیات ما به شما دست پیدا نکنند وشما وپیروانتان پیروزید.

۸ـ تو در جانب غربی (وادی طور) از حاضران نبودی، آنگاه که به موسی امر نبوت را وحی کردیم.

۹ـ آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که آتش دید وبه خانواده خود گفت:توقف کنید که من آتش را دیدم، شاید برای شما قطعه آتش بیاورم، یا در سایه روشنایی آن راهی بیابم.

۱۰ـ آنگاه که نزد آتش آمد، ندا داده شد:ای موسی!

۱۱ـ من پروردگار تو هستم، کفشهای خود را بیرون کن، تو در وادی مقدس طوی هستی.

۱۲ـ ومن تو را برگزیدم.به آنچه وحی می شود گوش فرا ده.

۱۳ـ من خدا هستم، خدایی جز من نیست، مرا پرستش کن، نماز را به یاد من به پا دار.

۱۴ـ رستاخیز آمدنی است. می خواهم آن را پنهان کنم تا هر انسانی را در مقابل کاری که می کند جزا دهم.

۱۵ـ آن کس که به آن (قیامت) ایمان نمی آورد واز هوای خود پیروی کرده است، تو را از ایمان به آن باز ندارد تا هلاک شوی.

۱۶ـ ای موسی در دست راست تو چیست؟! گفت: آن عصای من است، بر آن تکیه می کنم وبرای گوسفندان با آن برگ می ریزم و جز این برای من با آن، کارهای دیگری نیز هست.

۱۷ـ خدا گفت:ای موسی آن عصا را بیفکن، او افکند. ناگهان به صورت ماری شد که می دوید خدا فرمود:بگیر آن مار را ونترس، ما آن را به صورت نخست باز می گردانیم، دست خود را در بغل کن بدون هیچ آسیبی سفید ودرخشنده بیرون می آید، این نیز برای تو آیتی است

دیگر، تا آیت های بزرگتر خود را به تو بنمایانیم.

۱۸ـ نزد فرعون برو که او سرکشی می کند. گفت: پروردگارا سینه مرا فراخ گردان وکار مرا آسان ساز، گره از زبان من بگشای تا گفتار مرا بفهمند وبرای من یاوری از خاندانم قرار ده، برادرم هارون را، پشت مرا به او محکم ساز، او را در کار من شریک ساز تا تو را بیشتر تسبیح گوییم وتو را بیشتر یاد کنیم وتو از وضع ما آگاهی.خطاب آمد:ای موسی هر چه خواستی به تو دادیم.

۱۹ـ تو وبرادرت آیات مرا ببرید ودر یاد من سستی نکنیدوبه سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است. بااو به نرمی سخن بگویید شاید متذکر گردد ویا بترسد. گفتند:پروردگارا ما بیم داریم که بر ما تعدّی کند یا طغیان رااز حد بگذراند گفت:مترسید من با شما هستم، می شنوم ومی بینم، به سوی او بروید وبگویید: ما رسولان پروردگار توییم، بنی اسرائیل را با ما بفرست وآزارشان مده، نشانه ای از پروردگارت به سوی تو آورده ایم، درود بر کسی که از هدایت پیروی کند. به ما وحی شده است عذاب بر کسی است که رسولان خدا راتکذیب کند واز آن روی برگرداند.

۲۰ـ آنگاه که پروردگار تو موسی را ندا داد که به سوی قوم ستمکار برو، (یعنی)قوم فرعون. آیا نمی خواهند پرهیزگار شوند. گفت:پروردگارا! می ترسم مرا تکذیب کنند ودلم تنگ گردد وزبانم گشاده نشود. پس هارون را نیز پیام بفرست.(مقام رسالت بده) برای آنان برگردن من گناهی است می ترسم که مرا بکشند.(خدا) گفت:هرگز. هر دو با آیات من بروید، من با شما هستم ومی شنوم، پس به سوی فرعون بروید وبه او بگویید ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم.

۲۱ـ آیا داستان موسی به تو رسیده است آنگاه که پروردگار او، وی را در وادی مقدس طوی ندا کرد. گفت: به سوی فرعون برو او طغیان کرده است. بگو: آیا می خواهی پاکیزه شوی تا تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم واز او بترسی؟

## اشاره

موسی بن عمران برای چوپانی در سرزمین مدین آفریده نشده بود، بلکه چوپانی برای او یک دوره آموزشی بود که بتواند مسؤولیتهای سخت تری بر عهده بگیرد وآن آزاد ساختن بنی اسرائیل از تحت ستم فراعنه بود. هنگامی که آن آموزش به پایان رسید، او احساس کرد که به سوی مصر باز گردد وبا بنی اسرائیل دیدار کند، هر چند در این دیدار با خطرهایی مواجه گردد. از این جهت مدین را ترک گفت وبا خانواده خود، راه مصر را در پیش گرفت و از مدین دور شد.

می گویند فاصله مدین تا مصر هشت منزل بوده وهر منزل را در یک شبانه روز طی می کردند. خداوند حوادث این سفر را چنین نقل می کند:

۱ـ او شب هنگام که هوا سرد بود و راه را گم کرده بود، از دور آتشی دید وبه خانواده خود گفت:شما همین جا باشید تا مقداری آتش بیاورم گرم شوید ویا از آنجا خبری بگیرم(مسیر را پیدا کنیم). اینک تعبیرات قرآن از این حقیقت:

( لَعَلّی آتیکُمْ مِنْها بِخَبَر أوْ جَذْوَه مِنَ النّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ). (قصص/۲۹)

(لَعَلّی آتِیکُمْ مِنْها بِقَبَس أوْ أَجِدُ عَلَی النّارِ هُدًی). (طه/۱۰)

لفظ(بِخَبَر) حاکی از این است که راه را گم کرده بودند والفاظ (جذوه) و(قبس) حاکی از سرد بودن هوا ونیاز آنان به آتش است.

۲ـ موسی به سائقه فطرت به سوی آتش رفت. حال ماهیت این آتش چیست، آیا واقعاً در آن جا آتش طبیعی وجود داشته یا نور معنوی بود که او آن را آتش تصور کرد، خود قرآن در این مورد چیزی نمی گوید. موسی به آن نقطه رسید. ناگهان از جانب راست درّه در یک جایگاه مبارک که در آن درختی بود، نداهایی شنید که قرآن آنها را در سوره قصص وطه آورده است. اینک تعابیر قرآن در این مورد:

(فَلَمّا أَتاها نُودِیَ مِنْ شاطِیءِ الوادِ الأیْمَنِ فِی البُقْعَهِ المُبارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أنْ یا

مُوسی إنّی أنَا اللّهُ رَبُّ العالَمینَ).(قصص/۳۰)

در سوره قصص تنها همین یک ندا به میان آمده وآن اینکه من پروردگار جهانیانم؛ در حالی که در سوره طه نداهای متعددی وارد شده است. اینک نداهای سوره طه:

### نداهای سوره طه

الف:(إنّی أَنَا رَبُّکَ) این جمله معادل(إنّی أنَ اللّهُ رَبُّ العالَمین) در سوره قصص می باشد.

ب:( فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إنَّکَ بِالوادِ المُقَدَّسِ طُوًی).(۱)

ج: (وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی).

د: (إنَّنی أَنَ اللّهُ لاإلهَ إلاّ أَنَا فَاعْبُدْنی وَ أَقِمِ الصَّلاهَ لِذِکری).

هـ: (إنَّ السّاعَهَ آتِیَهٌ أَکادُ أُخْفیها لِتُجْزی کُلُّ نَفْس بِما تَسْعی).

و: (فَلا یَصُدَّنَّکَ عَنْها مَنْ لا یُؤْمِنُ بِها وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَتَرْدی) (طه/۱۲ـ۱۶).

او بـا این نـداها به مقـام نبوت مفتخر می گردد واز میان اصول عقایـد، دو اصل توحیـد ومعاد را متـذکر می گردد ومی گویـد:(إنَّنی أَنَ اللّهُ لاإلهَ إلاّ أَنَا)، یا: (إنّی أَنَا رَبُّکَ) . ودر باره معاد می گویـد:(إنَّ السّاعَهَ آتِیَه). وهـدف از معاد را نیز ذکر می کند:( لِتُجْزی کُلُّ نَفْس بِما تَسْعی).



---

۱- [۱] در قرآن از این نقطه که موسی تجّلی نور خدا را مشاهده کرده بود، به صورتهای گوناگونی تعبیر شده است: ۱ـ (شاطئ الواد الأیمن فی البقعه المبارکه)(قصص/۱۳۰).

امّا اینکه چرا از نبوت به طور صریح سخن به میان نمی آید، به سبب این است که توجه این خطابها، خود اعطای نبوت به موسی است واز میان فروع، مسأله عبادت که مظهر روشن آن نماز است، یاد شده است:(فَاعْبُدْنی وَأَقِمِ الصَّلاهَ لِذِکری).

موسی بن عمران در اینجا به مقام نبوت مفتخر گردید ومسائل را در قلمرو اصول وفروع دریافت کرد ووحی الهی گوش او را با پیامهایی که گذشت، نوازش داد. امّا مسأله درخت، آن موضوع تجلی وحی بود، بالأخره باید صدا از سمتی به گوش او برسد، این بار حکمت ایجاب کرد که درخت محلّ تجلّی وحی گردد.(۱)

۳ــ موسی به منصب نبوت مفتخر گشت، ولی غالباً نبوتها با رسالتی توأم است وکمتر اتّفاق افتاده که نبوت جدا از رسالت باشد. گاهی در روایات آمده است که برخی از پیامبران فقط مأمور خویشتن بودند وبس، ولی ۹۹ درصد پیامبران مأموریتهایی خارج از خویشتن داشتند.

### معجزه های موسی

رسالت موسی آن بود که به سوی فرعون طغیانگر برود و او را از عذاب الهی بیم دهد تا او از خدایی فروشی خود دست بردارد وسرانجام بنی اسرائیل راآزاد سازد. ناگفته روشن است که ادعای رسالت در میان مردم معمولی، تا چه رسد در مقابل



---

۱- [۱] همان طور که یادآور شدیم شجره محل ظهور این وحی بود. یعنی موسی وحی را از آن جانب شنید و مقصود از «إنی أنا اللّه ربّ العالمین» خود خداست نه شجره، بنابر این مقایسه درخت که این آهنگ را سرداد با آنچه به حلاج نسبت می۳دهند که می۳گفت: ما فی جبتی إلا اللّه، تفاوت از زمین تا آسمان است. و از این بیان مغالطه شیخ شبستری(م/۸۱۶) در گلشن راز روشن می۳گردد که می۳گوید: روا باشد انا الحق از درختی *** چرا نبود روا از نیک بختی البته عارفان حقیقی در این مورد، توجیهاتی دارند که از قلمرو بحث ما بیرون است.

فراعنه با داشتن آن تمدنهای پیش رفته، ادعای بزرگی است که باید با دلیل وبرهان همراه باشد واگر خدا به موسی بن عمران چنین رسالت وپیام رسانی را می دهد، حتماً باید او را با معجزه مجهز سازد واو بر اساس چنین قدرتی با دلگرمی وپشتیبانی غیبی، گام به پیش نهد. از این جهت خدا در همان بقعه مبارکه او را با دو معجزه مجهز کرد. یکی اینکه اگر عصا را بیفکند به صورت ماری در می آید وهر موقع بر گیرد به همان حالت نخست باز می گردد، ودیگری اینکه اگر دستش را در گریبان یا بغل فرو برد وبیرون آورد، بدون هیچ عیب ونقص سفید ودرخشان خواهد بود، تو گویی معجزه اوّل، معجزه وحشت آور ودوم، امید زاست که اگر به هم آمیخته شوند مظهر انذار وبشارت خواهند بود.

اکنون به بیان خطاباتی که او را با دو معجزه بزرگ مجهز کرده است گوش فرا دهیم:

(وَ أنْ أَلْقِ عَصاکَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ کَأَنَّها جانٌّ وَلّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یا مُوسی أَقْبِلْ وَ لاتَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الآمِنینَ*اسْلُکْ یَدَکَ فی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوء وَ اضْمُمْ إِلَیْکَ جَناحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذانِکَ بُرْهانانِ مِنْ رَبِّکَ إِلی فِرْعَونَ وَ مَلائِهِ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقینَ)(قصص/۳۱ـ۳۲).

در سوره طه پیش از آنکه بگوید عصا را بیفکن، از او می پرسد: ای موسی! چیزی که در دست راست توست، چیست؟ او هم برای آن سه ویژگی بیان می کند:۱ـ بر آن تکیه می کنم.۲ـ به وسیله آن برگ برای گوسفندان می ریزم. ۳ـ کارهای دیگری نیز انجام می دهم. چنانکه می گوید:

(وَما تِلْکَ بِیَمینِکَ یا مُوسی* قالَ هِیَ عَصایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْها وَ أَهُشُّ بِها عَلی غَنَمی وَلِیَ فِیها مَآرِبُ أُخْری). (طه/۱۷ـ ۱۸).

اکنون سؤال می شود: هدف از این پرسش چه بوده وچرا موسی در مقام پاسخ به موجز گویی اکتفا نکرد؟

امّا هـدف از سؤال این بود که از او اقرار بگیرد آنچه در دست دارد چوب خشـکی بیش نیست. سـپس که به او فرمان می دهد بینـداز وآن را به صورت مـاری می بینـد، کاملاً مطمئن باشـد که او با یک قـدرت ونیروی فوق العاده ای مجهز شـده است وبا دلگرمی آن به سوی انجام مأموریت برود.

وامّا طولانی کردن پاسخ به خاطر این است که با رب الأرباب سـخن می گویـد ودر این سـخن گفتن برای او لذّتی است فوق لـذّتها، چرا اُنس خود را کوتاه سازد. از این جهت هم به ذات آن اشاره کرده که چوب خشک است وهم بهره هایی که از آن می برد تا جواب کامل به پرسش داده باشد.

(قالَ أَلْقِها یا مُوسـی* فَأَلْقَاها فَإذا هِیَ حَیَّهٌ تَسْـعی* قالَ خُـذْها وَ لاتَخَفْ سَـنُعیدُها سِـیرَتَهَا الأُولی*وَ اضْـمُمْ یَدَکَ إلی جَناحِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوء آیَهً أُخری* لِنُرِیَکَ مِنْ آیاتِنَا الکُبری). (طه/۱۹_۲۳)

در این آیات می گویـد:آنگاه که عصا تبدیل به مار شد، خطاب آمد که:«دو مرتبه آن را بگیرد وآن به حالت نخستین خود باز می گردد.» وخود این عمـل بر قوت قلب او می افزایـد. آنگـاه که در برابر فرعون معجزه خود را عملی سـاخت، دیگر وحشـت نکند واز باز گرفتن آن نهراسد.

در هر دو سوره در مورد معجزه دوّم (یـد بیضـاء) جمله (مِنْ غَیْرِ سُوء) وارد شـده و اشـاره به این است که درخشـندگی دست، معلول بیماری مانند برص نیست.(۱)

در این آیـات می خوانیم: آنگـاه که چشم موسـی به آن مـار در حال جنبش افتاد، عقب رفت وبه پشت سـر نگاه نکـرد. خطاب آمد:ای موسی پیش بیا ونترس

ص : ۶۵

---

۱- [۱] قرآن در اینجـا ناظر به ردّ تورات کنونی است که چنین می گویـد:خـدا فرمان داد دسـتش را در آستین فرو برد وبیرون آورد. ناگهان دست او مانند دست افراد مبتلا به برص، مانند برف سفید باقی ماند. تورات، سفر خروج، اصحاح۴، آیه ۶.

تو در امان هستی!(قصص/۳۱)

ودر سوره(طه/۲۰_۲۱) می گوید:«وقتی چشمش به آن مار در حال جنبش افتاد، به او گفتیم:بگیر ونترس!» مقصود از این ترس در اینجا چیست؟ در پاسخ باید گفت: در لغت عرب خوف، غیر از خشیت است. خوف این است که انسان دست به مقدماتی بزند که از شر مصون بماند واین در انسان یک امر فطری ومستحسن است؛ در حالی که خشیت، تأثّر قلب واضطراب روحی است که یک نوع رذیلت به شمار رفته ودر برابر شجاعت قرار دارد. خوف برای پیامبران راه دارد نه خشیت، لذا قرآن آنان را چنین توصیف می کند:«کسانی که پیامهای خدا را می رسانند واز احدی جز خدا خشیت ودلهره ندارند».(۱)

بنابر این باید آیه (وَ اضْمُمْ إِلَیْکَ جَناحَکَ مِنَ الرَّهْبِ) به صورت دیگر تفسیر شود وآن اینکه دستهای خود را به عنوان فروتنی به بدن بچسباند واز هر نوع حالتی که افراد متکبر به خود می گیرند وبا فاصله انداختن میان دستها از بدن، کبر می فروشند دوری گزینند.

در باره معجزه دوّم دو تعبیر آمده است:

۱_ (اسْلُکْ یَدَکَ فی جَیْبِکَ).(قصص/۳۲)

۲_ (وَ اضْمُمْ إِلَیْکَ جَناحَکَ ).(قصص/۳۲)

مترجمان قرآن «جیب» را به معنی گریبان گرفته اند، در حالی که قرآن در آیه دوّم، کلمه «جناحک» را به کار برده است که مناسب است با بغل؛ تو گویی دستهای انسان بالهای اوست.

تا اینجا با دلایل نبوت، که مقدمه رسالت اوست، آشنا شدیم. اکنون باید به محتوای رسالت او گوش فرا دهیم:



---

۱- [۱] (الّذینَ یُبلِّغُونَ رسالاتِ اللّهِ ویَخْشَونَهُ ولا یَخْشَونَ أحداً إلاّ اللّهَ). (احزاب/۳۹).

### محتوای مأموریت موسی

از بررسی مجموع آیات استفاده می شود که مأموریت موسی در این مرحله، در دو مطلب خلاصه می شد:

۱ــ دعوت قبطیان به خدا پرستی وترک بت پرستی وسرانجام مبارزه با خدایی فروشی فرعون. در آینده خواهیم گفت در حالی که خود فرعون ادعای خدایی می کرد، خود نیز خدایی را، غیر از خدای ربّ العالمین می پرستید.(۱)

۲ــ آزاد ساختن بنی اسرائیل از تحت ستم تا آنان را به «ارض موعود» ببرد جز این دو مسأله، مسائل دیگری در آن زمان مطرح نبود. زیرا هنوز موسی دارای شریعتی نبوده. تا در آن باره دعوتی انجام بگیرد(۲) وهمگی می دانیم که تورات برای موسی پس از نابودی فراعنه وخروج از مصر نازل شده است. از این جهت عنصر بزرگ مأموریت او، دو مطلب بیش نبوده که آیات این قسمت را می آوریم:

الف: قرآن روی طغیان فرعون تکیه می کند وبزرگترین مظهر طغیان او جز خدایی فروشی وترویج بت پرستی است. چنانکه می فرماید:(اذْهَبْ إلی فِرْعَونَ إنَّهُ طَغی) (طه/۲۴) ونیز می فرماید: (اذْهَبْ أنْتَ وَ أخُوکَ بِ آیاتی وَ لا تَنِیا فی ذِکْری*اذْهَبا إلی فِرْعَونَ إنَّهُ طَغی)(طه/۴۲ــ۴۳).

وباز می فرماید:( اذْهَبْ إلی فِرْعَونَ إنَّهُ طَغی *فَقُلْ هَلْ لَکَ إلی أنْ تَزَکّی* وَأَهْدِیَکَ إلی رَبِّکَ فَتَخْشی)(نازعات/۱۷ــ ۱۹).

ص : ۶۷

---

۱- [۱] (ویذرک وآلهتک). (اعراف/۱۲۷)

۲- [۲] موسی پس از ورود به مصر مأمور شد که با بنی اسرائیل نماز را در خانه های خود به پا دارند:(وأوحینا إلی موسی وأخیه أن تَبَوّءا لقومکما بمصر بیوتاً واجعلوا بیوتکم قبله وأقیموا الصَّلاه وبَشِّرِ المؤمنین) (یونس/۸۷). وخود موسی نیز در طور مأمور به پرستش خدا از طریق اقامه نماز گردید(طه/۱۴).

ب:قرآن در شیوه تبلیغ او بر نرم گویی تکیه می کند؛ چنانکه می فرماید: (فَقُولا لَهُ قَولاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أوْ يَخْشى) (طه/۴۴).

ج: مسأله آزاد سازی بنی اسرائیل از تحت ستم. هر چند در ضمن آیاتی که در طور نازل شده نیامده است، ولی آنگاه که موسی با فرعون سخن می گوید، روی این مسأله تکیه می کندو می گوید: (حَقِيقٌ عَلى أنْ لا أقُولَ عَلَى اللّهِ إلاّ الحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَه مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنى إسْرائيلَ)(اعراف/۱۰۴). «شایسته است بر من که در باره خدا جز سخن حق نگویم. من از طرف پروردگار شما با دلیل آمده ام، پس بنی اسرائیل را آزاد کن وبند بردگی را از پای آنان بردار(تا به سرزمین مقدّس باز گردند)».

تاریخ می گوید:از روزی که یوسف درگذشت وبنی اسرائیل به صورت یک اقلیت غیر بومی بساط زندگی را در مصر پهن کردند، پیوسته مورد تحقیر بوده وقبطیان از آنان بیگاری می کشیدند وکارهای سخت، مانند خانه سازی، آب کشی وخاک برداری را بر دوش آنان می نهادند. موسی از او می خواهد که این قید وبند را از دست وپای بنی اسرائیل بردارد وآنان به آن سرزمین باز گردند.

در سوره دیگر می فرماید:(أنْ أرْسِلْ مَعَنا بَنى إسرائيلَ).(شعراء/۱۷)

وباز می فرماید:(فَأرْسِلْ مَعَنا بَنى إسرائيلَ فَلا تُعَذِّبهُمْ). (طه/۴۷)

ودر جای دیگر می فرماید:(وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَيَّ أنْ عَبَّدْتَ بَنى إسرائيل) (شعراء/۲۲). «آیا این نعمتی است (در خانه ات مرا بزرگ کردی) که بر من منّت می گذاری در حالی که بنی اسرائیل را برده خود کردی».

برای توضیح معنای آیه، یاد آور می شویم که فرعون به رخ موسی کشید که دوران کودکی را در خانه ما گذراندی واکنون آمدی با ما مبارزه می کنی؟ او در پاسخ می گوید: این چه منّتی است بر من می نهی که در خانه تو بزرگ شده ام، ولی در مقابل، قوم مرا برده خود ساختی واگر هم در خانه تو بزرگ شده ام سبب آن این

است که تو آنان را به بردگی کشیدی و پسران آنان را ذبح کردی ولذا، مادرم از ناچاری دست به وسیله ای زد که در خانه تو بزرگ شوم.

### درخواست های موسی از خدا

موسی از عظمت مأموریت خود آگاه شد و برای تحقق بخشیدن به آن از خدا مطالبی را درخواست کرد:

۱ــ سینه فراخ به او بدهد:(رَبِّ اشْرَحْ لی صَدری)(طه/۲۵). کنایه از اینکه صبر واستقامت به او ارزانی دارد.(۱)

۲ــ کار را بر او آسان کند:(وَیَسِّرْ لی أمْری)(طه/۲۶). قابل توجه اینکه آسانی مأموریت را نخواست، بلکه با حفظ کیفیت آن خواست که انجام آن را بر وی آسان نماید.

۳ــ گره از زبانش بگشاید:(وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانی * یَفْقَهُوا قَوْلی) (طه/۲۷ــ ۲۸). مقصود از این گره چیست؟ آیا واقعاً در زبان او نقصی بوده که گاهی بند می آمد، یا مقصود چیز دیگری است وآن اینکه او را بر بیان حقیقت مأموریت، گویا سازد. یعنی نطق وبیان قوی ونیرومند عطا کند تا مردم را تفهیم کند:(یَفْقَهُوا قَوْلی).

گواه معنی دوّم این است که آنجا که از خدا می خواهد تا هارون را وزیر او بسازد، فرق خود را با او فرق فصیح وافصح می داند ومی گوید:(وَ أخی هارُونُ هُوَ أفْصَحُ مِنّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءاً). (قصص/۳۴) «برادرم هارون از من فصیح تر است، او را با من بفرست تا معین وکمک من باشد».

از آیات در مورد درخواست مشارکت هارون با موسی در انجام مأموریت،



---

۱- [۱] امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید:«آله الرئاسه سعه الصدر». «وسیله مدیریت، فراخی سینه(بردباری وحلم)است». نهج البلاغه، بخش حکمت، شماره۱۷۶.

استفاده می شود که: اوّلاً:موسی می خواهد کمک او کسی از خاندان او باشد، تا او را به خوبی شناخته باشد.ثانیاً او را از طریق بیان وگفتار کمک کنـد. ثالثاً او را تصدیق کند. در اینجا سؤال می شود که تصدیق برادر نسبت به برادر چه اهمیتی دارد، آن هم در برابر فرعون؟

پاسخ این است که هارون یک فرد عادی نبود. او در غیاب موسی در میان بنی اسرائیل مقام وموقعیتی داشت. تصـدیق او اگر هم در برابر فرعون چنـدان مؤثر نباشد، نسبت به آینده موسی، که هدایت قوم خود را بر عهده دارد، مؤثر خواهد بود. واینک آیات در این مورد:

(وَاجْعَل لی وَزیراً مِنْ أهْلی* هـارُونَ أخی *اشْدُد بِهِ أَزْری(۱) * وَ أَشْرِكْهُ فی أَمْری*كَیْ نُسَبِّحَكَ كَثیراً* وَ نَذْكُرَكَ كَثیراً* إنَّكَ كُنْتَ بِنا بَصیراً) (طه/۲۹_ ۳۵). باز می فرمایـد:(وَ أخی هارُونُ هُوَ أفْصَحُ مِنّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءاً یُصَدِّقُنی إنّی أخافُ أنْ یُكَذِّبُونِ)(قصص/۳۴). ودر جای دیگر می فرماید:(قالَ رَبِّ إنّی أَخافُ أَن یُكَذِّبُونِ*وَ یَضِیقُ صَدْری وَلا یَنْطَلِقُ لِسانی فَأَرْسِلْ إلی هارُونَ)(شعراء/۱۲_۱۳).

خـدا مجموع درخواسـتهای موسی را می پذیرد واز آن گاهی چنین تعبیر می آورد:(قالَ قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَكَ یا مُوسی)(طه/۳۶). وگاهی می گویـد:(قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخیكَ وَ نَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً فلا یَصِلُونَ إلَیْكُما بِ آیاتِنا أَنْتُما وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الغالِبُونَ)(قصص/۳۵).«بـازوی تو را به واسطه برادرت محکم می سازیم وبرای شما قـدرتی قرار می دهیم که در سایه آیات ما بر شما غلبه نمی کنند، شما وپیروانتان غالب هستید».

تا اینجا روشن شد که هر دو نفر به عنوان دو رسول از جانب خدا، که یکی کمک دیگری بود، برای مأموریت سنگین مبعوث شدند.



---

۱- [۱] «ازر» به معنی قوه ونیرو است.

### پاسخ به یک سؤال

تمام این نداها میان خدا وموسی در غیاب هارون بوده است، ولی در برخی از آیات، هر دو برادر مورد خطاب قرار می گیرند. حال این پرسش پیش می آید که چگونه هر دو برادر مورد خطاب قرار می گیرند، در حالی که در بیابان طور، جز موسی کسی نبود؟

پاسخ این است: آنگاه که موسی به مصر رسید وموضوع را با برادرش در میان نهاد(۱) هر دو مورد خطاب قرار گرفتند وخدا هر نوع شکست در مأموریت را از آنان نفی کرد. چنانکه میگوید:

(اذْهَبا إلی فِرْعَونَ إنَّهُ طَغی* فَقُولا لَهُ قَولاً لَيِّناً لَعلَّهُ يَتَذَكَّرُ أوْ يَخْشى* قالا رَبَّنا إنَّنا نَخافُ أنْ يَفْرُطَ عَلَيْنا أوْأنْ يَطْغى*قالَ لاتَخافا إنَّني مَعَكُما أَسْمَعُ وَ أَرى)(طه/۴۳_۴۶). «بروید هر دو به سوی فرعون که او طغیان کرده است. با او به نرمی سخن بگویید، شاید متذکر گردد ویا بترسد. هر دو برادر گفتند:پروردگارا ما می ترسیم که بر ما سبقت بجوید(قبل از آن که ما سخن بگوییم ما را بکشد) یا طغیان او بیشتر گردد ومحدودیت بیشتری برای بنی اسرائیل قائل شود) خدا گفت:مترسید من با شما هستم می شنوم ومی بینم».

بنابراین خطاب وندای الهی دومرحله داشته است:مرحله ای در طور که در آنجا خطاب تنها به موسی بود، چنانکه می گوید: (اذْهَبْ أنْتَ وَ أخُوكَ وَلاتَنِيا فى ذِكرى) (طه/۴۲) ومرحله ای دیگر در خود مصر پس از ورود به آنجا چنانکه بیان گردید.

گاهی گفته می شود مانع ندارد که در غیاب یکی خطاب به هر دو باشد. مثل اینکه کسی می گوید:تو با فلانی بروید وبگویید.



---

۱- [۱] مجمع البیان، ج۴، ص۱۲، تفسیرآیه ۴۴/طه.

ولی این سخن می تواند توجیه گر خطاب (اذهبا) در آیه باشد، در حالی که ما می بینیم خدا از زبان هر دو برادر سخنی نقل می کند ومی فرماید:(قالا رَبَّنا) در این صورت چاره ای نیست جز اینکه بگوییم خطاب الهی دو مرحله داشته است:یکی موقعی که موسی در طور تنها بوده ودر آنجا خطاب (اذهب أنت وأخُوكَ) وارد شده است، ودیگری موقعی که موسی به مصر آمد وبر قبیله خود وارد شده وموضوع را با برادرش در میان نهاد، در اینجا خطاب دیگری آمده است. یعنی همان خطابهای تثنیه. مانند:«اذهبا»، «قولا»، «قالا»، «لاتخافا»، «معکما».

قرآن یاد آور می شود که شما در دعوت فرعون مأیوس نباشید. دعوت شما یکی از دو اثر رامی گذارد:یا او به فطرت باز می گردد وبندگی خود رامتذکر می شود وبه خدایی خدای جهان معترف می گردد ویا از عذاب الهی ترسیده ولااقل برخی از درخواستهای شما را می پذیرد ومثلاً اگر خدایی خود رانیز ترک نکند،نسبت به بنی اسرائیل تسهیلاتی قائل می شود. به این دو نکته خداوند با این جمله اشاره می کند:

(لَعَلَّهُ يَتَذَّكَرُ أو يَخْشى) (طه/۴۴): مقصود از «تذکر» گرایش به جرگه موحدان است ومقصود از «خشیت» خضوع باطنی که در افعال انسان اثر می گذارد. مثلاً در مورد ستمگران سبب می شود که از ظلم خود بکاهند.

***

## ۴- مبارزه با فرعون تا هلاکت وی

### اشاره

موسی پس از دریافت پیامهای الهی به سفر خود به سوی مصر ادامه داد ووارد مصر شد وبا برادر خود هارون وبنی اسرائیل دیدار کرد ومأموریت خود را با او در میان نهاد. طبعاً آگاهی آنان از چنین مأموریت خطیر، یک نوع نگرانی ایجاد کرد، ولی پیامبران در انجام رسالتهای خود سر از پا نمی شناسند. هر دو برادر به سوی قصر فرعون حرکت کردند وپس از انجام تشریفات(که گویا طول هم کشید) با فرعون مصر روبرو شدند وپیامهای الهی را به گونه یاد شده در زیر ابلاغ کردند واین بخش محورهای گوناگونی دارد.

### محور نخست : ابلاغ پیام های الهی

### آیات موضوع

۱ــ (وَقالَ مُوسی یا فِرْعَونُ إنّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ العالَمینَ).

۲ــ (حَقِیقٌ عَلی أنْ لا أقُولَ عَلَی اللّهِ إلاّ الحَقَّ قَدْ جِئْتُکُمْ بِبَیِّنَه مِنْ رَبِّکُمْ فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنی إسْرائیلَ). (اعراف/۱۰۴ــ۱۰۵)

۳ــ (وَ لَقَدْ فَتَنّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَونَ وَ جاءَهُمْ رَسُولٌ کَریم).

۴ــ (أنْ أدُّوا إلَیَّ عِبادَ اللّهِ إنّی لَکُمْ رَسُولٌ أمِینٌ).

۵ــ (وَأَنْ لا تَعْلُوا عَلَی اللّهِ إنّی آتیکُمْ بِسُلْطان مُبین). (دخان/۱۷ــ ۱۹)

ص : ۷۳

۶_ (قالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینا وَلِیداً وَلَبِثْتَ فِینا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ).

۷_ (وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الّتی فَعَلْتَ وَ أنْتَ مِنَ الکافِرِینَ).

۸_ (قالَ فَعَلْتُها إذاً وَ أَنَا مِنَ الضّالِّینَ).

۹_ (فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لی رَبّی حُکْماً وَجَعَلَنی مِنَ المُرسَلینَ).

۱۰_ (وَ تِلْکَ نِعْمَهٌ تَمُنُّها عَلَیَّ أنْ عَبّدتَ بَنی إسرائیلَ).

۱۱_ (قالَ فِرْعَونُ وَ ما رَبُّ العالَمینَ).

۱۲_ (قالَ رَبُّ السَّمواتِ والأرضِ وَ ما بَیْنَهُما إنْ کُنْتُمْ مُوقِنینَ).

۱۳_ (قالَ لِمَنْ حَولَهُ ألا تَسْتَمِعُونَ).

۱۴_ (قالَ رَبُّکُمْ وَ رَبُّ آبائِکُمُ الأوّلینَ).

۱۵_ (قالَ إنَّ رَسُولَکُمُ الّذی أُرْسِلَ إلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ).

۱۶_ ( قالَ رَبُّ المَشْرِقِ وَ المَغْرِبِ وَ ما بَیْنَهُما إنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) (شعراء/ ۱۸_ ۲۸).

۱۷_ (قالَ فَمَنْ رَبُّکُما یا موسی).

۱۸_ (قالَ رَبُّنَا الّذی أَعْطی کُلَّ شَیْء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی).

۱۹_ (قالَ فَما بالُ القُرونِ الأُولی).

۲۰_ (قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبّی فی کِتاب لا یَضِلُّ رَبّی وَ لا یَنْسی).

۲۱_ ( الّذی جَعَلَ لَکُمُ الأرضَ مَهْداً وَسَلَکَ لَکُمْ فیها سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَبات شَتّی).

۲۲_ ( کُلُوا وَ ارْعَوا أنْعامَکُمْ إنَّ فی ذلِکَ لآیات لأُولی النُّهی).

۲۳_ ( مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَهً أُخری).

۲۴_ (وَلَقَدَ أرَیْناهُ آیاتِنا کُلَّها فَکَذَّبَ وَ أَبی)(طه/۴۹_۵۶).

### ترجمه آیات

۱ـ موسی خطاب به فرعون گفت:من پیامبری از جانب پروردگار جهانیانم.

۲ـ شایسته است بر من که در باره خدا چیزی جز حق نگویم، من به سوی شما با معجزه ای از طرف پروردگارتان آمده ام، بنی اسرائیل را با من بفرست.

۳ـ پیش از آنان قوم فرعون را آزمودیم وپیامبر بزرگواری نزدشان آمد.

۴ـ بندگان خدا را تسلیم من کنید، من برای شما پیامبر امینی هستم.

۵ـ برخدا برتری مجویید. من برای شما دلیلی روشن می آورم.

۶ـ فرعون گفت: آیا در هنگام کودکی تو را در میان خود پرورش ندادیم وچند سال از عمر خود را در میان ما نگذراندی؟

۷ـ وکردی آنچه را که انجام دادی وقدر نعمت نشناختی.

۸ـ موسی گفت: آن کار را من انجام دادم در حالی که از خطا کاران بودم.

۹ـ وقتی ترسیدم از میان شما گریختم. پروردگارم مرا نبوت عطا فرمود و از پیامبران قرارم داد.

۱۰ـ نعمت این منت را بر من می نهی(که مرا در دوران کودکی پرورش دادی) در حالی که بنی اسرائیل را به بردگی گرفتی.

۱۱ـ فرعون گفت:پروردگار جهانیان کیست؟

۱۲ـ موسی گفت: پروردگار آسمانها وزمین وآنچه در میان آن دو قرار دارد، اگر اهل فهم باشید.

۱۳ـ فرعون به اطرافیانش گفت: می شنوید چه می گوید؟

۱۴ـ موسی (سبقت در پاسخ کرد) وگفت: پروردگار شما وپروردگار نیاکان پیشین شما.(۱)



---

۱- [۱] این ترجمه بر اساس این است که فاعل «قال» حضرت موسی است، ولی احتمال دارد که گوینده این گفتار فرعون باشد واین آیه ضمیمه گفتار فرعون باشد که می گوید:«نمی شنوید» cd آنگاه به عنوان تمسخر، گفتار موسی را نقل کرده که می گوید:خدای شماها وخدای نیاکان شماست.

۱۵ــ فرعون گفت:رسولی! به سوی شما فرستاده شده که، مجنون است.

۱۶ــ (موسی از فرصت استفاده کرد ومدعای خود را به نحو دیگر تکرار کرد) وگفت: پروردگار مشرق ومغرب وآنچه در میان آنهاست اگر تعقّل کنید.(۱)

۱۷ــ فرعون گفت:پروردگار شمااى موسى كيست؟

۱۸ــ موسی گفت:پروردگار ما کسی است که هر موجودی را آفرید. آنگاه او را در (زندگی) هدایت کرد.

۱۹ــ فرعون گفت: حال اقوامی که از پیش می زیستند چیست؟

۲۰ــ موسی گفت:(اعمال آن اقوام)نزد پروردگار من است در کتابی و او خطا می کند ونه فراموش می نماید.

۲۱ــ پروردگاری که زمین را برای شما گهواره زندگی قرار داده وبرای شما در آن راههایی پدیدآورد واز آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن انواع گیاهان فراوان را پرورش داده است.

۲۲ــ بخورید ودامهای خود را بچرانید، دراین برای صاحبان خرد عبرتهاست.

۲۳ــ از زمین شما را آفریدیم ودر آن باز می گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می آوریم.(۲)

۲۴ــ ما همه آیات را نشان او دادیم، او تکذیب کرد وامتناع نمود.



---

۱- [۱] در این آیه نیز همان احتمالی را که در آیه قبل دادیم جاری است.
۲- [۲] احتمال دارد از جمله «الـذی جعل لکم» تا جمله« تاره أُخری» گفتار خـدا باشد خطاب به مردم عصـر رسالت، نه سـخن موسـی به فرعون. علّت این ادغام روشن است که قرآن این موضع را جای مناسب می بینـد .دلایل توحید ربوبی را در نقطه ای که موسی بـا فرعـون منـاظره می کنـد بیـاورد هرچنـد جزء گفتـار موسـی نباشـد. شاهـد این احتمـال این است که در آخر می گوید:«منها خلقناکم» ومسلّماً این جمله نمی تواند گفتار موسی (علیه السلام) باشد.

## اشاره

دراین بخش از آیات مذاکره موسی را با فرعون می خوانیم که با نرمی شروع می شود وسرانجام به تندی می گراید. موسی سخن خود را باتوصیف خود که او رسول از طرف پروردگار جهانیان است(اعراف/۱۰۵) آغاز می کند وآن دو نکته اصلی مأموریت خود را با عبارتهای گوناگون ابراز می کند:

یکی اینکه فرعون طغیان خود را کنار بگذارد وبه بندگی خویش گردن نهد. این پیام را با این عبارت بیان می کند:(أنْ لاتَعْلُوا عَلَی اللّهِ). (دخان/۱۹)

دیگر اینکه بنی اسرائیل را آزاد سازد تا همراه او از مصر بیرون روند:(فَأرسِل مَعِیَ بَنی إسرائیلَ)(اعراف/۱۰۵). و (أنْ أَدُّوا إلَیَّ عِبادَ اللّهِ إنّی لَکُمْ رَسُولٌ أمِینٌ).(دخان/۱۸)

فرعون در مقابل سخن موسی نخست از درِ ملاطفت ومحبت وارد می شود ومی گوید:چرا این سخنان را می گویید؟ مگر حقوق مرا فراموش کردی که در دوران کودکی تو را پرورش دادیم:(قالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینا وَلِیداً وَلَبِثْتَ فِینا مِنْ عُمُرِکَ سِنینَ)(شعراء/۱۸). سپس به سخن خود کمی خشونت می بخشد ومی گوید:به یاد داری که یک نفر از ما را کشتی وبر نعمتی که بر تو ارزانی داشته بودیم کفر ورزیدی: (وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الّتی فَعَلْتَ وَ أنْتَ مِنَ الکافِرینَ)(شعراء/۱۹).

موسی به هر دو سخن او پاسخ می گوید:نخست از کشتن آن فرد سخن گفته ویاد آور می شود که آن قتل خطایی بود وبه همین جهت من مصر را به قصد مدین ترک گفتم.

(قالَ فَعَلْتُها إذاً وَ أَنَا مِنَ الضّالّینَ *فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لی رَبّی حُکْماً وَ جَعَلَنی مِنَ المُرسَلینَ).(شعراء/۲۰_۲۱)

سخن در این است که مقصود از «حکم» چیست؟ آیا مقصود بینش وفرزانگی

است که قبل از رسالت به او داده شده بود؟ چنانکه گفت:(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَعِلماً)(قصص/۱۴).

ولی احتمال دارد که مقصود از آن نبوت باشد. چون ظرف اعطای این حکم را چنین بیان می کند:آنگاه که از میان شما رفتم، پروردگارم به من حکم عطا کرد واز پیامبران قرار داد. در این صورت حکمی که قبل از مهاجرت به مدین به او عطا شده بود، باید غیر از حکمی باشد که پس از مهاجرت به او داده شده ومغایرت، از این طریق تصحیح می شود که حکم نخست را به فرزانگی ودیگری را به نبوت تفسیر کنیم.

آنگاه به سخن نخست او پاسخ می دهد ومی گوید:درست است که من در میان شما بزرگ شدم، ولی سبب آن خودتان بودید ومن نیازی به پرورش در خانه شما نداشتم. زیرا تو بنی اسرائیل را به زنجیر بردگی کشیدی وخوف وهراسی بر همه آنان سایه افکنده بود. از ترس اینکه مرا بکشی مرا به دریا افکندند وسرانجام سرنوشت من به دست شما افتاد ودر میان شما بزرگ شدم. این چه منتی است که بر من می گذاری که ریشه آن به بردگی کشیدن بنی اسرائیل است:

(وَ تِلْکَ نِعْمَهٌ تَمُنُّها عَلَیَّ أنْ عَبَّدتَ بَنی إسرائیلَ). (شعراء/۲۲)

### احتجاج موسی با فرعون

تا اینجا با گفتگوهای ابتدایی موسی وفرعون آشنا شدیم وفرعون در برابر دعوت موسی به گله گذاری اکتفا کرد. ولی در بخش بعدی، مسأله احتجاج پیش می آید واز میان دو مأموریت، فرعون روی مسأله ربوبیت خدا حساسیت بیشتری نشان می دهد واز آزاد سازی بنی اسرائیل سخن به میان نمی آورد و مذاکره آنان این چنین آغاز می شود:

موسی مدعی است که جهان یک رب دارد که زیر نظر او اداره می شود، همان

گونه که یک خالق بیش ندارد. در این صورت جایی برای دعوی ربوبیت تو نیست. این سبب می شود که فرعون از موسی بپرسد: پروردگار جهانیان کیست؟(وَما رَبُّ العالَمین).

موسی گفت: پروردگار آسمانها وزمین وآنچه در میان آنهاست، اگر خواهان یقین باشید:(رَبُّ السَّمواتِ وَ الأرْضِ وَ ما بَیْنَهُما إنْ کُنْتُمْ مُوقِنین).

فرعون رو به اطرافیان خود کرد وگفت: نمی شنوید این مرد چه می گوید؟ (ألا تَسْتَمِعُونَ).

موسی گفت: پروردگار عالمیان، همان پروردگار شما ونیاکان گذشته شما می باشد:(رَبُّکُمْ وَ رَبُّ آبائِکُمُ الأوّلینَ).

فرعون گفت: این مدعی رسالت که به سوی ما فرستاده شده است، دیوانه است.(قالَ إنَّ رَسُولَکُمُ الّذی أُرْسِلَ إلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ).

موسی فرصت را مغتنم شمرد وبدون اینکه به اتهام جنون پاسخ بگوید، باز به معرفی ربّ العالمین پرداخت و گفت:او پروردگار مشرق ومغرب است وآنچه در میان آنهاست؛ اگر اهل خرد باشید: (قالَ رَبُّ المَشْرِقِ وَ المَغْرِبِ وَ ما بَیْنَهُما إنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ).

از آیات سوره طه استفاده می شود که مناظره آن دو به گونه دیگر نیز برگزار شده است. اینک آیات مربوط به آن:

فرعون گفت:پروردگار شما دو نفرای موسی کیست؟(فَمَنْ رَبُّکُما یا مُوسی).

موسی گفت: پروردگار ما کسی است که تمام موجودات را آفرید، آنگاه آنها را به هدفی که برای آفریده شدن بود، هدایت کرد.(قالَ رَبُّنَا الّذی أَعْطی کُلَّ شَیْء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی). شاید گوش بشر کلامی به این اتقان واستواری تا آن روز وامروز جز از طریق وحی نشنیده است. چگونه در یک جمله کوتاه با کمال اتقان واستواری «ربّ

العالمین» را معرفی می کنـد ویاد آور می شود که پروردگار جهان همان خالق جهان است. او موجودات جهان را آفریـده وراه ورسم زنـدگی به آنها آموخته است وهر گیاه وجانـداری وحتی انسان از طریق هـدایت فطری از آغاز پیدایش، مسیر حیات را شناخته ومی پیماید.

فرعون:برای مغالطه اقوام پیشـین را به رخ موسـی کشـید، مانند قوم نوح وعاد وثمود که بت پرست بوده وبه ربوبیت خدا معتقد نبودند. او گفت: وضع اقوام پیشین چه می شود؟ (قالَ فَما بالُ القُرونِ الأُولی).(۱)

موسی گفت: اعمال آنان نزد پروردگار من در کتابی محفوظ است؛ پروردگاری که نه خطامی کند و نه فراموش می نماید:

(قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبّی فی کِتاب لا یَضِلُّ رَبّی وَ لا یَنْسی).(طه/۵۲)

پس از این آیـات یـک رشـته توصـیفهایی از ربّ العـالمین به میـان آمـده است که احتمـال دارد جزء گفتـار خـدا باشـد که به مناسبتی در اینجا آمده است. از این جهت فقط به ترجمه آنها در گذشته اکتفا ورزیدیم.

تا اینجا با سـخنان منطقی موسـی وپاسـخهای سـست فرعون آشـنا شدیم. آنگاه که فرعون احساس کرد که موسـی عقب نشینی نخواهـد کرد، از طرق دیگر وارد شـد که نظیر آن را در امّتهای پیشـین نیز داشتیم. اکنون محور بحث ما این قسـمت از رسالت حضرت موسی است.



---

۱- [۱] « قرون» جمع قرن به معنی اقوامی است که در یک زمان زنـدگی می کننـد؛ چنانکه می گوید:(ولقد أهلکنا القرون من قبلکم)(یونس/۱۳). کلمه «بال» به معنی حال و وضع وشأن است ؛ چنانکه می گوید:(ویصلح بالهم) (محمد/۵).

### محور دوم : اتهام ها وتهدیدها و درخواست معجزه

#### اشاره

در این نشست ویا ادامه نشست نخست، فرعون مانند اقوام پیشین برای انکار وسرکوب موسی از سه راه وارد شد:

۱_ اتهام ۲_ تهدید ۳_ درخواست معجزه. اینک آیات این قسمت:

#### آیات موضوع

۱_ (قالَ إنَّ رَسُولَکُمُ الّذی أُرْسِلَ إلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ)(شعراء/۲۷).

۲_ (قالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إلهاً غَیْری لأجْعَلَنَّکَ مِنَ المَسْجُونینَ) (شعراء/۲۹).

۳_ (قالَ أَوَ لَوْ جِئْتُکَ بِشَیْء مُبین). (۱)

۴_ (قالَ فأْتِ بِهِ إنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ).

۵_ (فَأَلْقی عَصاهُ فَإذا هِیَ ثُعْبانٌ مُبینٌ).

۶_ (وَنَزَعَ یَدَهُ فَإذا هِیَ بَیْضاءُ لِلنّاظِرینَ).

۷_ (قالَ لِلْمَلاِ حَوْلَهُ إنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِیمٌ).

۸_ (یُریدُ أنْ یُخْرِجَکُمْ مِنْ أرْضِکُمْ بِسِحْرِهِ فَماذا تَأْمُرونَ) (شعراء/۳۰_۳۵).



---

۱- [۱] عین این آیات (۳۰ _ ۳۵ شعراء) با اختلاف جزئی در دو مورد، در سوره اعراف، آیات ۱۰۶_۱۱۰ وارد شده است. اما اختلاف جزئی یکی در مورد (أو لو جئتک بشیء مبین) است که در سوره اعراف چنین آمده است:(قال إن کنت جئت بآیه)، دیگری در مورد اتهام موسی به سحر است. در سوره شعراء متهم کننده خود فرعون است و در سوره اعراف، اطرافیان اوست: (قال الملأ من قوم فرعون انّ هذا لساحر علیم) این دو نسبت منافاتی با یکدیگر ندارند.

۹_ (وَ فی مُوسی إذْ أرْسَلْناهُ إلی فِرْعَوْنَ بِسُلْطان مُبین).

۱۰_ (فَتَوَلّی بِرُكْنِهِ وَقالَ ساحِرٌ أوْ مَجْنُونٌ)(ذاريات/۳۸_ ۳۹).

۱۱_ (وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسی تِسْعَ آيات بَيِّنات فَسْئَلْ بَنی إسرائيلَ إذْ جاءَهُمْ فَقالَ لَهُ فِرْعَونُ إنّی لأظُنُّكَ يا مُوسی مَسْحُوراً).

۱۲_ (قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما أنْزَلَ هؤلاءِ إلاّ رَبُّ السَّمواتِ وَ الأرضِ بَصائرَ وَإنّی لَأظُنُّكَ يا فِرْعَونُ مَثْبُوراً) (اسراء/۱۰۱_۱۰۲).

۱۳_ (وَلَقَدْ أرْسَلْنا مُوسی بِ آياتِنا وَ سُلْطان مُبین). (۱)

۱۴_ (إلی فِرْعَونَ وَ هامانَ وَقارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ كَذّابٌ).

۱۵_ (فَلَمّا جاءَهُمْ بِالحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أبْناءَ الّذينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِساءَهُمْ وَ ما كَيْدُ الكافِرينَ إلاّ فی ضَلال) (غافر/۲۳_۲۵).

۱۶_ (فَلَمّا جاءَهُمْ بِ آياتِنا إذا هُمْ مِنْها يَضْحَكُونَ) (زخرف/۴۷).

۱۷_ (فَلَمّا جاءَهُمْ مُوسی بِ آياتِنا بَيِّنات قالُوا ما هذا إلاّ سِحْرٌ مُفْتَرًی وَ ما سَمِعْنا بِهذا فی آبائِنَا الأوّلینَ)(قصص/۳۶).

۱۸_ (وقالَ مُوسی رَبّی أعْلَمُ بِمَنْ جاءَ بِالهُدی مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدّارِ إنّهُ لا يُفْلِحُ الظّالِمُونَ) (قصص۳۷).

۱۹_ (فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا إنّ هذا لَسِحْرٌ مُبینٌ).

۲۰_ (قالَ مُوسی أتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمّا جاءَكُمْ أسِحْرٌ هذا وَلا يُفْلِحُ السّاحِرونَ).

۲۱_ (قالُوا أجِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا وَتَكُونَ لَكُمَا الكِبْرِياءُ فِی الأرْضِ وَ ما نَحْنُ لَكُما بِمُؤْمِنینَ)(يونس/۷۶_ ۷۸).

۲۲_ (فَلَمّا جاءَتْهُمْ آياتُنا مُبْصِرَةً قالُوا هذا سِحْرٌ مُبینٌ).



---

۱- [۱] عین این آیه در سوره هود، آیه ۹۶ آمده است.

۲۳_ (وَجَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلماً وَعُلُوّاً فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ المُفْسِدِينَ)(نمل/۱۳_۱۴).

**ترجمه آیات**

۱_ فرعون گفت: رسولی که برای شما فرستاده شده است، دیوانه است.

۲_ اگر غیر از من خدایی برای خود برگزینی، تو را زندانی می کنم.

۳_ موسی گفت: هر چند دلیل روشنی بر گفتار خود داشته باشم.

۴_ فرعون گفت: اگر راست می گویی بیاور.

۵_ موسی عصای خود را افکند، ناگهان به صورت اژدهای آشکاری در آمد.

۶_ دست خود را از بغل بیرون آورد، ناگهان برای بینندگان دست درخشانی بود.

۷_ فرعون به اطرافیان خود گفت: این ساحر دانایی است.

۸_ می خواهد در سایه سحر خود شماها را از سرزمین خودتان بیرون کند، چه نظر می دهید؟

۹_ در باره موسی یاد کن آنگاه که او را به سوی فرعون با دلیل روشن(معجزه) فرستادیم.

۱۰_ او با همه نیرویش سر برتافت وگفت:موسی جادوگری است ویا دیوانه!

۱۱_ به موسی دلایل نه گانه دادیم. از بنی اسرائیل بپرس، آنگاه که سراغ آنها آمد. فرعون به او گفت:من تو رااى موسی سحر شده گمان می کنم!

۱۲_ موسی به فرعون گفت:تومی دانی این دلایل روشن را جز پروردگار آسمانها وزمین نفرستاده است ومن ای فرعون! تو را هلاك شده می بینم.

۱۳_ ما موسی را با نشانه ها وبرهان روشن فرستادیم.

۱۴_ به سوی فرعون وهامان وقارون آنان گفتند: جادو گر دروغگوست.

۱۵_ آنگاه که از جانب ما با آیین حق به سوی آنان آمد، گفتند: افرادی را که به او ایمان آورده اند بکشید وزنان را زنده بدارید وحیله کافران جز ضلالت چیزی نیست.

۱۶_ آنگاه که با دلایل ما به سوی آنان آمد، ناگهان بر او خندیدند.

۱۷_ آنگاه که موسی با دلایل ومعجزات ما به سوی آنان آمد، گفتند:این جز سحر ودروغ چیزی نیست وما چنین چیزی در نیاکان خود نشنیدیم.

۱۸_ موسی گفت:خدای من کسی را که با هدایت از سوی او آمده وآن کس که برای او سرانجام نیکی است به خوبی می شناسد، حقاً که ستمگران رستگار نمی شوند.

۱۹_ آنگاه که آیین حق از جانب ما به سوی آنان آمد، گفتند:این سحر آشکار است.

۲۰_ موسی گفت:آیا به حقیقتی که از سوی خدا به جانب شما آمده است می گویید سحر است؟ جادوگران رستگار نمی شوند.

۲۱_ گفتند:ای موسی آمده ای ما را از آیینی که نیاکان خود را بر آن یافتیم باز گردانی ودر سرزمین فرمانروایی کنی؟ ما به شما دو (برادر) ایمان نمی آوریم.

۲۲_ آنگاه که آیات روشنگر ما به سوی آنان آمد، گفتند:این جادوی آشکار است.

۲۳_ با آنکه در دل به آن یقین داشتند، ولی از روی ستم وبرتری جویی انکار کردند. بنگر عاقبت تبهکاران چگونه بود.

## تفسیر موضوعی آیات

### اشاره

از بررسی آیات یاد شده استفاده می شود که فرعون واطرافیان او در برابر موسی عکس العملهای گوناگونی نشان دادند که در ذیل به آنها اشاره می شود:

الف: تهمت:تهمت زدن شیوه مخالفان پیامبران در طول تاریخ بود. زیرا

تهمت آسانترین حربه ای است که می توانستند در برابر آنان به کار برند ومردم را از گرایش باز دارند. این تهمت ها در امور یاد شده در زیر خلاصه می شود:

### ۱_ ساحر

(قالَ لِلْمَلإِ حَوْلَهُ إنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ).(شعراء/۳۴)

(فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا إنّ هذا لَسِحْرٌ مُبينٌ).(یونس/۷۶)

(فَلَمّا جاءَتْهُمْ آياتُنا مُبْصِرَةً قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِينٌ).(نمل/۱۳)

(قالَ الْمَلإِ مِنْ قَوْمِ فِرْعَون إنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ).(۱) (۱۰۹)

### ۲_ کذّاب(دروغگو)

(إلى فِرْعَونَ وَ هامانَ وَقارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ كَذّابٌ).(غافر/۲۴)

(قالُوا ما هذا إلاّ سِحْرٌ مُفْترىً ). (قصص/۳۶)

### ۳_ جنون

(فَقالَ لَهُ فِرْعَونُ إنّى لأظُنُّكَ يا مُوسى مَسْحُوراً).(اسراء/۱۰۱)

(قالَ إنَّ رَسُولَكُمُ الّذى أُرْسِلَ إلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ).(شعراء/۲۷)

(فَتَوَلّى بِرُكْنِهِ وَقالَ ساحِرٌ أوْ مَجْنُونٌ).(ذاريات/۳۹)

### ۴_ الف:برتری جویی

(قالُوا أَجِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا). (یونس ۷۸)



---

۱- [۱] این آیه را به سبب اینکه مضمون آن با آیات دیگر در سوره شعراء آیه ۳۴ آمده بود، در فهرست آیات نیاوردیم.

**ب: باز داری از روش نیاکان**

(وَتَکُونَ لَکُمَا الکِبْرِیاءُ فِی الأرْض). (یونس/ ۷۸)

**ج: استهزاء**

(فَلَمّا جاءَهُمْ بِ آیاتِنا إذا هُمْ مِنْها یَضْحَکُونَ). (زخرف/۴۷)

**د:تهدیدها**

۱ــ زندانی کردن:( لأجْعَلَنَّکَ مِنَ المَسْجُونینَ). (شعراء/۲۹)

۲ــ قتل: (فَلَمّا جاءَهُمْ بِالحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الّذینَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْیُوا نِساءَهُمْ ). (غافر/۲۵)

**هـ: عناد ولجاج:**

(وَجَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها أنْفُسُهُمْ ظُلماً وَعُلُوّاً). (نمل/۱۴)

**۵ــ تصاحب زمین ها**

(یُریدُ أنْ یُخْرِجَکُمْ مِنْ أرْضِکُمْ بِسِحْرِهِ فَماذا تَأْمُرونَ). (شعراء/۳۵)

تا اینجا با عکس العملهای فرعون وقوم او آشنا شدیم. اینها همگی نشان می دهد که در موسی هیچ نقطه ضعفی ندیدند وتنها یک رشته مسائل روحی را مطرح کردند که اثبات ونفی آن هر دو مشکل است، ولی می تواند در دیگران یک نوع سردرگمی ایجاد کند.اگر او نقطه ضعفی داشت، حتماً به رخ او می کشیدند ودر حقیقت این نوع تهمتها دریچه شناخت پاکدامنی انبیاء است وپیوسته مصلحان بشر آماج این تهمتها بوده اند.

اکنون باید ببینیم پاسخ موسی ازا ین تهمتها چه بوده است.

همان طور که یاد آور شدیم، این نوع تهمتها نیاز به پاسخ ندارد وموسی در این بیان به حقانیت خود تکیه می کند ومی گوید: (أَوَلَوْ جِئْناكَ بِشَيْء مُبين). (شعراء/۳۰)

ودر سوره قصص، آیه ۳۷ می گوید:(رَبّی أعْلَمُ بِمَنْ جاءَبِالْهُدی مِنْ عِنْدِه) آنگاه یاد آور می شود: چگونه شما میان معجزه وسحر تفاوت قائل نمی شوید؟ (قالَ مُوسی أتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمّا جاءَكُمْ أَسِحْرٌ هذا وَلا يُفْلِحُ السّاحِرونَ)(یونس/ ۷۷).

تا اینجا با منطق موسی در برابر پرخاشگریهای زبانی فرعون واطرافیانش آشنا شدیم. آنگاه آنان برای قطع نفوذ موسی تشکیل جلسه دادند وطرحی را ریختند که آن محور دیگر این بخش را تشکیل می دهد:

***

## محور سوم : دعوت از ساحران

### اشاره

با اینکه آنان با دیده بصیرت دیدند که نوع کار موسی از مقوله سحر نیست، امّا برای اغوای دیگران وترس از شورش عمومی، تصمیم گرفتند که گروهی را به اطراف مصر اعزام کنند تا ساحران زبردستی را دعوت کنند ودر روز معیّن، هر دو طرف کارهای خود را به نمایش بگذارند.تا موسی وهارون خلع سلاح شده وسحرشان کارساز نمی باشد.

گروهی برای گرد آوری ساحران به خارج مصر اعزام شدند وزبردست ترین ساحران را گرد آوردند روز مسابقه معیّن گردید. فرعون به ساحران گفت:اگر پیروز شوید، نزد من مقرّب خواهید بود، ولی غافل از آنکه کار الهی کجا وکار ساحران کجا؟ آن عصای کلیم اللّه بود که به امر الهی،اژدهایی حقیقی گردید، ولی آن سحر

جادوگران است که باعلم محدود خود می توانند کارهایی راصورت دهند که جلوه ظاهری داشته،امّا فاقد حقیقت باشد. از پوست حیوان شکل ماری بسازند وآن را مملو از جیوه کنند تا در برابرا فتاب جست وخیز کند ولی سرانجام عصای موسی همه را ببلعد.

اکنون آیات این قسمت را می آوریم:

## آیات موضوع

۱ـ (فَلَنَأْتِیَنَّکَ بِسِحْر مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَیْنَنا وَ بَیْنَکَ مَوْعِداً لانُخْلِفُهُ نَحْنُ ولا أنْتَ مکاناً سُوًی).

۲ـ( قالَ مَوْعِدُکُمْ یَوْمُ الزِّینَهِ وَأنْ یُحْشَرَ النّاسُ ضُحًی).

۳ـ (فَتَوَلّی فِرْعَونُ فَجَمَعَ کَیْدَهُ ثُمَّ أتی).

۴ـ ( قالَ لَهُمْ مُوسی وَیْلَکُمْ لاتَفْتَرُوا عَلَی اللّهِ کَذِباً فَیُسْحِتَکُمْ بِعَذاب وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری)

۵ـ ( فَتَنازَعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ وَ أَسَرُّوا النَّجْوی).

۶ـ (قالُوا إنْ هذانِ لَساحِرانِ یُریدانِ أنْ یُخْرِجاکُمْ مِنْ أرضِکُمْ بِسِحْرِهِما وَیَذْهَبا بِطَرِیقَتِکُمُ المُثْلی).

۷ ـ( فَأَجْمِعُوا کَیْدَکُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفّاً وَقَدْ أَفْلَحَ الیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلی).

۸ـ (قالُوا یا مُوسی إمّا أنْ تُلْقِیَ وَ إمّا أنْ نَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقی).

۹ـ ( قالَ بَلْ أَلْقُوا فَإذا حِبالُهُمْ وَعِصِیُّهُمْ یُخَیَّلُ إلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعی).

۱۰ـ (فَأَوْجَسَ فی نَفْسِهِ خِیفَهً مُوسی).

۱۱ـ (قُلْنا لاتَخَفْ إنَّکَ أَنْتَ الأَعْلی).

۱۲ـ ( وَأَلْقِ ما فی یَمِینِکَ تَلْقَفْ ما صَنَعُوا إنَّما صَنَعُوا کَیْدُ ساحِر وَ لا یُفْلِحُ السّاحِرُ حَیْثُ أَتی).

ص : ۸۸

۱۳_ (فَأُلْقِیَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قالُوا آمَنّا بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسی).

۱۴_ (قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الّذی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلاف وَ لأُصَلِّبَنَّکُمْ فی جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَیُّنا أَشَدُّ عَذاباً وأَبْقی).

۱۵_ (قالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ علی ما جاءَنا مِنَ البَیِّناتِ وَ الّذی فَطَرَنا فَاقْضِ ما أَنْتَ قاض إِنَّما تَقضِی هذِهِ الحَیاةَ الدُّنیا).

۱۶_ (إِنّا آمَنّا بِرَبِّنا لِیَغْفِرَ لَنا خَطایانا وَ ما أَکْرَهْتَنا عَلَیْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللّهُ خَیْرٌ وَ أَبْقی).

۱۷_ ( إِنَّهُ مَنْ یَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا یَمُوتُ فیها ولا یَحْیی).

۱۸_ (ومَنْ یَأْتِهِ مُؤمِناً قَدْ عَمِلَ الصّالِحاتِ فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ العُلی).

۱۹_(جَنّاتُ عَدْن تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ ذلِکَ جَزاءُ مَنْ تَزَکّی). (طه/۵۸_۷۶)

۲۰_ (قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ أَرْسِلْ فِی المَدائِنِ حاشِرینَ).

۲۱_ (یَأْتُوکَ بِکُلِّ ساحِر عَلیم).

۲۲_ (وَجاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قالُوا إِنَّ لَنا لأَجْراً إِنْ کُنّا نَحْنُ الغالِبینَ).

۲۳_ (قالَ نَعَمْ وَ إِنَّکُمْ لَمِنَ المُقَرَّبینَ).

۲۴ _(قالُوا یا مُوسی إِمّا أَنْ تُلْقِیَ وَ إِمّا أَنْ نَکُونَ نَحْنُ المُلْقِینَ).

۲۵_ (قالَ أَلْقُوا فَلَمّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْیُنَ النّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جاءُوا بِسِحر عَظیم).

۲۶_ (وَ أَوحَیْنا إِلی مُوسی أَنْ أَلْقِ عَصاکَ فَإِذا هِیَ تَلْقَفُ ما یَأْفِکُونَ).

۲۷_ (فَوَقَعَ الحَقُّ وَ بَطَلَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ).

۲۸_ (فَغُلِبُوا هُنالِکَ وَ انْقَلَبُوا صاغِرینَ).

ص : ۸۹

۲۹_( وَ أَلْقِیَ السَّحَرَهُ ساجِدینَ).

۳۰_ (قالُوا آمَنّا بِرَبِّ العالَمینَ).

۳۱_ (رَبِّ مُوسی وَ هارُونَ).

۳۲_ (قالَ فِرعَونُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أنْ آذَنَ لَکُمْ إنَّ هذا لَمَکْرٌ مَکَرْتُمُوهُ فی المَدینَهِ لِتُخرِجُوا مِنْها أهْلَها فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ).

۳۳_ (لأُقَطِّعَنَّ أیْدِیَکُمْ وَ أرْجُلَکُمْ مِنْ خلاف ثُمَّ لأُصَلِّبَنَّکُمْ أجْمَعینَ).

۳۴_ (قالُوا إنّا إلی رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ).

۳۵_ (وَما تَنْقِمُ مِنّا إلاّ أنْ آمَنّا بِ آیاتِ رَبّنا لَمّا جاءَتْنا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَیْنا صَبْراً وَتَوَفَّنا مُسْلِمینَ).

۳۶_ (وَقالَ المَلأُ مِنْ قَوْم فِرْعَونَ أَتَذَرُ مُوسی وَ قَوْمَهُ لِیُفْسِدُوا فِی الأرْضِ وَیَذَرَکَ وَ آلِهَتِکَ قالَ سَنُقَتِّلُ أَبْناءَهُمْ وَ نَسْتَحْیِ نِساءَهُمْ وَ إنّا فَوْقَهُمْ قاهِرونَ)(اعراف/ ۱۱۱_ ۱۲۷).

۳۷_ (قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُوَ ابْعَثْ فی المَدائِنِ حاشِرینَ).

۳۸_ (یَأتُوکَ بِکُلِّ سَحّار عَلیم).

۳۹_ (فَجُمِعَ السَّحَرَهُ لِمیقاتِ یَوْم مَعْلُوم).

۴۰_ (وَقیلَ لِلنّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ).

۴۱_ (لَعَلَّنا نَتَّبِعُ السَّحَرَهَ إنْ کانُوا هُمُ الغالِبینَ).

۴۲_ (فَلَمّا جاءَ السَّحَرَهُ قالُوا لِفِرْعَونَ أَإنَّ لَنا لأَجْراً إنْ کُنّا نَحْنُ الغالِبینَ).

۴۳_ (قالَ نَعَمْ وَ إنَّکُمْ إذاً لَمِنَ المُقَرَّبینَ).

۴۴_ (قالَ لَهُمْ مُوسی أَلْقُوا ما أنْتُمْ مُلْقُونَ).

۴۵_ (فَأَلْقَوا حِبالَهُمْ وَعِصِیَّهُمْ وَ قالُوا بِعِزَّهِ فِرْعَونَ إنَّا لَنَحْنُ الغالِبُونَ).

۴۶_ (فَأَلْقی مُوسی عَصاهُ فَإذا هِیَ تَلْقَفُ ما یَأْفِکُونَ).

۴۷ـ (فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ ساجِدینَ).

۴۸ـ (قالُوا آمَنّا بِرَبِّ العالَمینَ).

۴۹ـ (رَبِّ مُوسی وهارونَ).

۵۰ـ (قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أنْ آذَنَ لَکُمْ إنَّهُ لَکَبیرُکُمُ الّذی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لأُقَطِّعَنَّ أیْدِیَکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلاف وَ لأُصَلِّبَنَّکُمْ أجْمَعینَ).

۵۱ـ (قالُوا لا ضَیْرَ إنَّا إلی رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ).

۵۲ـ (إنّا نَطْمَعُ أنْ یَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطایانا أنْ کُنّا أوَّلَ المُؤمِنینَ). (شعراء/۳۶ـ۵۱)

۵۳ـ (وَ قالَ فِرْعَونُ ائْتُونی بِکُلِّ ساحِرٍ عَلیم).

۵۴ـ (فَلَمّا جاءَالسَّحَرَهُ قالَ لَهُمْ مُوسی أَلْقُوا ما أنْتُمْ مُلْقُونَ).

۵۵ـ (فَلَمّا أَلْقَوا قالَ مُوسی ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إنَّ اللّهَ سَیُبْطِلُهُ إنَّ اللّهَ لایُصْلِحُ عَمَلَ المُفْسِدینَ).

۵۶ـ (وَ یُحِقُّ اللّهُ الحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ لَوْ کَرِهَ المُجْرِمُونَ). (یونس/۷۹ـ۸۲)

**ترجمه آیات**

۱ـ ما نیز در برابر جادوی تو جادویی می آوریم، بین ما وخود، جایگاه یکسانی را به عنوان وعده گاه معیّن کن که نه ما خلاف کنیم ونه تو.

۲ـ موسی گفت: وعده گاه شما روز زینت است؛ آنگاه که مردم به هنگام بالا آمدن خورشید گرد می آیند.

۳ـ فرعون روی برگردانید. آنگاه حیله گران خویش(ساحران) را گرد آورد؛ سپس به میدان معرکه آمد.

۴ـ موسی به آنان (ساحران)گفت:وای بر شما،بر خدا دروغ مبندید که همه شما را با عذاب هلاک کند وآن کس که دروغ بندد، نومید شده است.

۵ـ ساحران با یکدیگر به جدال ونزاع پرداختند وآهسته با هم سخن گفتند.

۶ـ فرعون واطرافیانش به ساحران گفتند: این دو نفر(موسی وهارون) دو جادوگرند که می خواهند شماها را به سحر خود از سرزمینتان بیرون کنند وآیین برتر شما را از میان ببرند.

۷ـ هر چه زودتر تدبیرهای خود را روی هم بریزید ودر یک صف بیایید. آن کس که امروز پیروز گشت رستگار گردد.

۸ـ ساحران به موسی گفتند:یا نخست تو می افکنی(سحر خود را می آوری!) یا مانخست می افکنیم(سحر خود را ظاهر می کنیم).

۹ـ موسی گفت: شما نخست بیفکنید. (پس بیفکندند). ناگاه ریسمانها وعصاهای آنها به نظر موسی چنین رسید که آنها درحال حرکتند.

۱۰ـ موسی در درون خود احساس ترس کرد.

۱۱ـ به موسی وحی کردیم، مترس تو پیروز وبرتری.

۱۲ـ آنچه در دست داری بیفکن تا هر چه را ساخته اند ببلعد. آنچه ساخته اند حیله جادوگراست وجادوگر هیچ گاه پیروز نمی شود.

۱۳ـ (موسی افکند وعصای او همه را بلعید) جادو گران به حال سجده افتادند! گفتند:ما به پروردگار هارون وموسی ایمان آوردیم.

۱۴ـ فرعون به آنان گفت:آیا پیش از آنکه من اذن دهم، به او ایمان آوردید.(او) بزرگ (استاد) شماست که سحر را به شما آموخته است. دستها وپاهای شما را از راست وچپ قطع می کنم وبر تنه درخت خرما به دارتان می زنم تا بدانید عذاب کدام یک از ما سخت تر وپایدارتر است.

۱۵ـ ساحران گفتند: سوگند به خدایی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر دلایل روشنی که برای ما آمده است بر نمی گزینیم. هر چه خواهی حکم کن، دایره حکم تو محدود به زندگی دنیاست.

۱۶ـ ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا خطاهای ما وجادویی که ما را بر آن واداشتی ببخشد، خدا بهتر وپایدارتر است.

۱۷ـ حقا که آن کس که نزد پروردگارش گنهکار برود، برای او دوزخی

است که در آنجا نمی میرد وزنده نمی شود.

۱۸ـ آن کس که به سوی خدا مؤمن برود واعمال نیک انجام داده باشد، برای اوست درجات بلند.

۱۹ـ در بهشتهای جاودان که از زیر درختهای آن آب جاری می شود، پیوسته هستند واین است پاداش کسانی که (خود رااز آلودگی)پاک سازند.

۲۰ـ اطرافیان فرعون گفتند: موسی وبرادر او را نگه دار وافرادی را به شهرها اعزام کن.

۲۱ـ تا همه جادو گران دانا را به سوی تو بیاورند.

۲۲ـ جادو گران (به دربار فرعون آمدند) گفتند: آیا برای ما ست پاداشی اگر ما پیروز شویم؟

۲۳ـ فرعون گفت:بلی! در این صورت شما ها از مقرّبان خواهید بود.

۲۴ـ (جادوگران جمع شدند ومبارزه آغاز شد وبه موسی)گفتند:یا تو اوّل سحر خود را ظاهر کن یا ما این کار را انجام دهیم.

۲۵ـ موسی گفت:شما جلوتر بیفکنید. آنگاه که سحر خود را ظاهر کردند، دیدگان مردم را جادو کردند وآنان را ترساندند وجادوی عظیم آوردند.

۲۶ـ به موسی وحی کردیم: عصای خود را بیفکن. او افکند. ناگهان آنچه را به دروغ جلوه می دادندمی بلعید.

۲۷ـ حق ظاهر شد وآنچه انجام داده بودند باطل گشت.

۲۸ـ در آنجا مغلوب شدند وخوار وزبون باز گشتند.

۲۹ـ جادو گران به سجده افتادند.

۳۰ـ گفتند:ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.

۳۱ـ پروردگار موسی وهارون.

۳۲ـ فرعون به آنان گفت:پیش از آنکه من به شما اذن دهم، به او ایمان آوردید.(این همان حیله ای است که دست به دست هم دادید)در باره این شهر اندیشیدید که مردم آنجا را از سرزمینشان بیرون کنید، به زودی

خواهید دانست.

۳۳_ به زودی دستها وپاهای شما را از راست وچپ قطع می کنیم وهمگان را به دار می آویزم.

۳۴_ جادو گران گفتند:ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم.

۳۵_ تو بر ما ایراد نمی گیری جز اینکه به آیات پروردگارمان آنگاه که به سوی ما آمد، ایمان آوردیم. پروردگارا شکیبایی را نصیب ما گردان وما رامسلمان بمیران.

۳۶_ اطرافیان فرعون گفتند: آیا موسی وهارون را آزاد می گذاری تا در زمین فساد کنند و تو وخدایانت را ترک کنند؟ فرعون گفت:پسرانشان را می کشیم وزنانشان را زنده نگه می داریم. ما بالاتر از ایشان هستیم.

۳۷_ گفتند:موسی وبرادرش را نگه دار وکسانی را به شهرها بفرست.

۳۸_ برای تو هر جادو گر دانایی را می آورند.

۳۹_ جادوگران در روز ووقت معیّن حاضر شدند.

۴۰_ به مردم گفته شد:آیا شما نیز گرد می آیید؟

۴۱_ تا اگر جادو گران پیروز شدند از آنها پیروی کنید.

۴۲_ وقتی جادو گران آمدند به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شدیم، مزدی برای ما خواهد بود؟

۴۳_ فرعون گفت:بلی. شما در صورت پیروزی از مقربانید.

۴۴_ موسی به ساحران گفت:بیفکنید آنچه راکه خواهید انداخت.

۴۵_ جادو گران ریسمانها وعصاهای خود را افکندند وگفتند:سوگند به عزّت فرعون ما پیروزمندیم!

۴۶_ موسی عصای خود را افکند. ناگهان می بلعید آنچه را که به دروغ (سحر) اظهار می کردند.

۴۷_ جادوگران به سجود افتادند.

۴۸_ گفتند:ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.

۴۹_ پروردگار موسی وهارون.

۵۰_ فرعون به جادوگران گفت:پیش از آن که من به شما اذن دهم به

موسی ایمان آوردید؟ او بزرگ شماست که سحررا به شما آموخته است به زودی می دانید. دستهاوپاهای شما را از راست وچپ قطع می کنم وشما ها را به دار می زنم.

۵۱_ گفتند:ضرری بر مانیست. ما به سوی خدای خود می رویم.

۵۲_ گفتند: ما امیدواریم خدا خطاهای ما را ببخشد به خاطر اینکه نخستین مؤمنان به موسی هستیم.

۵۳_ فرعون گفت:هر جادو گر دانایی را به سوی من بیاورید.

۵۴_ آنگاه که جادو گران آمدند، موسی به آنان گفت:بیفکنید آنچه را می افکنید.

۵۵_ آنگاه که جادو گران افکندند(جادوی خود را اظهار کردند) موسی گفت:آنچه را آوردید جادوست وخدا آن را باطل می سازد وخدا عمل مفسدان را اصلاح نمی کند.

۵۶_ خدا به مشیت قاطع خود به حق پایداری می بخشد، هر چند گنهکاران آن را نپسندند.

### تفسیر موضوعی آیات

#### اشاره

در این آیات مسائل مختلفی که همگی تحت عنوان مخالفتهای فرعون با موسی قرار می گیرند مورد بحث قرار می دهیم:

#### الف – گرد آوری ساحران چیره دست

نظام طاغوتی فرعون خود را در برابر معجزه موسی باخته دید وبر آن شد که با آن به مقابله بپردازد وچون همه نوع امکانات مالی در اختیار داشت، مأموران دربار سرزمین مصر را زیر پا نهادند وساحران زبردست را گرد آوردند؛ چنانکه در این آیات آمده است:(قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ أَرْسِلْ فِی المَدائِنِ حاشِرینَ*یَأْتُوکَ بِکُلِّ ساحِرٍ عَلیم)(اعراف/۱۱۱_۱۱۲). (یَأتُوکَ بِکُلِّ سَحّار عَلیم)(شعراء/۳۷). (وَ قالَ

فِرْعَونُ ائْتُونی بِکَلِّ ساحِرٍ عَلیم)(یونس/۷۹).

فرعون از موسی درخواست کرد که روزی را برای چنین مبارزه ای معیّن کند. موسی هم از فرصت استفاده کرد وروزی را به نام «روز زینت»، که روز عید آنان بود، معیّن کرد وبرای اینکه اجتماع عظیمی تشکیل شود، وقت مسابقه را طوری تنظیم کرد که خرد وکلان از خواب بیدار شده وپس از صرف صبحانه در آن مکان حاضر شوند، چنانکه می فرماید:

(فَاجْعَلْ بَیْنَنا وَبَیْنَکَ مَوْعِداً لا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لا أنْتَ مَکاناً سُوًی* قالَ مَوْعِدُکُمْ یَوْمُ الزِّینَهِ وَ أنْ یُحْشَرَ النّاسُ ضُحًی)(طه/۵۸_۵۹).

ساحران از اطراف گرد آمدند وبه حضور فرعون رسیدند. برای آنان مسأله حق وباطل مطرح نبود، بلکه بیش از همه چیز در فکر مال ومقام بودند. انتظار داشتند که در صورت پیروزی از موقعیت فرعون بهره بگیرند؛ چنانکه می فرماید:(وَجاءَ السَّحَرَهُ فِرْعَوْنَ قالُوا إنَّ لَنا لأَجْراً إنْ کُنّا نَحْنُ الغالِبینَ)(اعراف/۱۱۳). نظیر این آیه با مختصر تفاوت در سوره شعراء، آیه۴۲ نیز آمده است.

فرعون نیز به آنان وعده مساعد داد وگفت:در صورت پیروزی جزء مقربان خواهید بود:(قالَ نَعَمْ وَ إنَّکُمْ إذاً لَمِنَ المُقَرَّبینَ)(شعراء/۴۲).

جادو گران که سرمست اندیشه پیروزی خود بودند هیچ فکر نمی کردند که مغلوب شوند. به درخواست فرعون صف کشان به میدان مبارزه وارد شدند واین خود یک نوع مانور خاصی بود که دلها را مرعوب می ساخت؛ چنانکه می فرماید: (فَأَجْمِعُوا کَیْدَکُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفّاً وَقَدْ أفْلَحَ الْیومَ مَنِ اسْتَعْلی). (طه/۶۴)

در چنین شرایطی به موسی پیشنهاد کردند که یا تو پیشقدم باش یا ما. موسی گفت:شما پیشقدم باشید. آنگاه که آنان سحر خود را به نمایش نهادند، نتیجه آن این بود که چنین گمان می شد که ریسمانها وعصاهای آنان در حال حرکتند واز این طریق مردم را مرعوب سحر خود ساختند. سحر آنان به قدری عجیب بود که خدا آن

را سحر بزرگ می خواند؛ چنانکه می فرماید:

(قالُوا يا مُوسى إمّا أنْ تُلْقِيَ وَ إمّا أنْ نَكُونَ أوَّلَ مَنْ ألْقى* قالَ بَلْ ألْقُوا فَإذا حِبالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أنَّها تَسْعى) (طه/۶۵_۶۶)(قالَ أَلْقُوا فَلَمّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جاءُوا بِسِحر عَظيم).(اعراف/۱۱۶)

از جمله:(يُخَيَّلُ إلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِم) استفاده می شود که حتی موسی نیز تصور کرد که آنها در حال حرکتند واز این جهت در درون خود خوفی بر او راه یافت. البته این خوف به معنی اجتناب از پیامدهای آن بود که آسیبی به تبلیغ او برسد، نه اینکه خود را ببازد وشهامت خود را از دست بدهد. قرآن این حقیقت را چنین یاد آور می شود:(فَأوْجَسَ فى نَفْسِهِ خيفَةً مُوسى) .

سپس خطاب آمد که خوف را به خود راه مده، تو پیروزی:(قُلْنا لاتَخَفْ إنّكَ أنْتَ الأعْلى) (طه/۶۷_ ۶۸).

## ب – شکست فرعون وایمان ساحران

در مبارزه حق وباطل مسلّماً حق بر باطل پیروز است. در اینجا حق، معجزه موسی است که بر نیروی لایزال الهی تکیه زده وباطل، قدرت محدود بشری است که طبعاًمحکوم قدرت برتر خواهد بود.لذا به موسی خطاب آمد به موسی که عصای خود را بیفکن کن در یک لحظه تمام این باطلهای حق نما را می بلعد وتو در میدان مبارزه سرفرازی. او نیز افکند ودر یک لحظه همه را بلعید؛چنانکه می فرماید: (وَأَلْقِ ما فى يَمينِكَ تَلْقَفْ ما صَنَعُوا إنَّما صَنَعُوا كَيْدُ ساحِر وَ لا يُفْلِحُ السّاحِرُ حَيْثُ أَتى)(طه /۶۹) وباز می فرماید:(وَ أَوحَيْنا إلى مُوسى أنْ أَلْقِ عَصاكَ فَإذا هِىَ تَلْقَفُ ما يَأفِكُونَ)(اعراف/۱۱۷). وباز می فرماید: (فَأَلْقى مُوسى عَصاهُ فَإذا هِىَ تَلْقَفُ ما يَأفِكُونَ).(شعراء/۴۵)

در این مبارزه که حق آشکار گشت، شگفت اینجاست که جادوگران نخستین

کسانی بودند که به موسی ایمان آوردند وعجیب اینکه از قدرت فرعون نترسیدند. دلیل آن این است که آنان استادان جادو بودند وحد ومرز آن را به خوبی می شناختند. وقتی کار موسی را دیدند، با اطلاعات وسیعی که در فن خود داشتند، یقین کردند که کار او از حدّ سحر برتر وبالاتر است ومعجزه الهی است که برای هدایت مردم به موسی داده شده است. لذا فوراً به سجده افتادند وایمان خود را به پروردگار موسی وهارون اظهار کردند؛ چنانکه می فرماید:(فَأُلْقِیَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قالُوا آمَنّا بِرَبِّ هارونَوَ مُوسی)(طه/۷۰).وباز می فرماید:(وَ أُلْقِیَ السَّحَرَةُ ساجِدینَ *قالُوا آمَنّا بِرَبِّ العالَمینَ *رَبِّ مُوسی وهارونَ). (اعراف/۱۲۰_۱۲۲)

شکست خفتبار فرعون وبازگشت جادو گران به صف موسی، فرعون را سخت عصبانی کرد ونمی دانست چه کند وچگونه این شکست را جبران کند؟ چاره ای جز این ندید که از حربه خاصّی بهره بگیرد.

اوّلاً_ به آنان اعتراضی کرد که چرا بدون اذن من به او ایمان آوردید؟ تو گویی فرعون مالک القلوب نیز هست که حتّی گرایشهای درونی نیز باید به اذن او باشد.

ثانیاً اظهار کرد که همگی در مکتب موسی درس خوانده واو استاد آنهاست وهدف این است که قبطیان را از این سرزمین بیرون کنند. این تهمت برای این بود که افکار عمومی را برعلیه آنان بشوراند.

ثالثاً: آنان را به قتل تهدید کرد وگفت:همگی را به دار خواهم آویخت. آیات این قسمت عبارتند از:

(قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أنْ آذَنَ لَکُمْ إنَّهُ لَکَبیرُکُمُ الّذی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلأُقَطِّعَنَّ أیْدِیَکُمْ وَ أرْجُلَکُمْ مِنْ خِلاف (۱) ولأُصَلِّبَنَّکُمْ فِی جُذوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أیُّنا أشَدُّ عَذاباً وَ أبْقی) (طه/۷۱).



---

۱- [۱] دست راست وپای چپ که هر کدام خلاف دیگری است.

(قالَ فِرعَونُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أنْ آذَنَ لَکَمْ إنَّ هذا لَمَکْرٌ مَکَرْتُمُوهُ فی المَدینَهِ لِتُخرِجُوا مِنْها أهْلَها فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ *لأقَطِّعَنَّ أیْدِیَکَمْ وَ أرْجُلَکُمْ مِنْ خلاف ثُمَّ لأُصَلِّبَنَّکُمْ أجْمَعینَ)(اعراف/۱۲۳_۱۲۴).

تهمت فرعون وتهدید او به دار آویختن نه تنها آنان را متزلزل نساخت، بلکه به ایمان آنان استحکام بخشید. آنان با منطق محکم واستوار به پاسخ برخاستند وگفتند:ما هرگز دنیای تو را بر دلایلی که به سوی ما آمده است ترجیح نمی دهیم. بالاترین کار تو این است که رگ حیات دنیوی ما را بزنی واین زندگی موقت را از ما بگیری، امّا زور تو به حیات اخروی ما نمی رسد وما عاشق حیات اخروی بوده واز خدا خواهانیم که لغزشهای ما را ببخشد واین سحر وجادویی که ما را بر انجام آنها واداشتی نادیده بگیرد؛ چنانکه می فرماید:

(قالُوا لَنْ نُؤثِرَکَ علی ما جاءَنا مِنَ البَیِّناتِ وَ الّذی فَطَرَنا فَاقْضِ ما أنْتَ قاض إنَّما تَقضِی هذِهِ الحَیاهَ الدُّنیا *إنّا آمَنّا بِرَبِّنا لِیَغْفِرَ لَنا خَطایانا (۱) وَ ما أَکْرَهْتَنا عَلَیْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللّهُ خَیْرٌ وَ أَبْقی)(طه/۷۲_۷۳).

وباز می فرماید:(قالُوا إنّا إلی رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ *وَما تَنْقِمُ مِنّا إلاّ أنْ آمَنّا بِ آیاتِ رَبّنا لَمّا جاءَتْنا رَبَّنا أَفْرِغْ (۲) عَلَیْنا صَبْراً وَتَوَفَّنا مُسْلِمینَ).(اعراف/۱۲۵_۱۲۶)

فرعون سخت عصبانی شد.اطرافیان او پیشنهاد کردند که جنایات سابق را از سربگیرند. یعنی مردان بنی اسرائیل را بکشند وزنانشان را زنده نگه دارند وازاین طریق برتری خود را حفظ کنند ودر غیر این صورت، فساد روی زمین را فرا خواهد گرفت وفرعون وحتی خدایانی که فرعون نیز آنها را می پرستید به دست فراموشی سپرده می شوند. این نشان می دهد که هر کجا باطل از منطق واهی خود بهره نگرفت، از



---

۱- [۱] به همین مضمون است آیه ۵۶ سوره شعراء جز اینکه در این آیه جادو گران افتخار کردند که نخستین مؤمنان به موسی بودند.

۲- [۲] افرغ یعنی بریز وببار.

منطق زور استفاده می کند. امروزه نیز دولتهای استکباری از این ترفند بهره می گیرند. نخست با عوامل فرهنگی وتبلیغاتی هیاهو راه می اندازند که طرف را مغلوب کنند واگر او مقاومت کرد با بهانه های خاصی آتش جنگ را علیه او می افروزند. قرآن در این باره چنین می فرماید:

(وَقالَ المَلأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَونَ أَتَذَرُ مُوسى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الأرْضِ وَ يَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ (۱) قالَ سَنُقَتِّلُ أَبْناءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِ نِساءَهُمْ وَ إنّا فَوْقَهُمْ قاهِرونَ)(اعراف/۱۲۷).

## ج ـ چرا ساحران جلوتر از همه ایمان آوردند؟

آیات یاد شده حاکی است که ساحران مصر پس از مشاهده معجزه موسی، بلافاصله به پروردگار موسی وهارون ایمان آورده وبدون واهمه گفتند:(قالُوا آمَنّا بِرَبِّ العالَمينَ *رَبِّ مُوسى وهارونَ)(شعراء/۴۸_۴۹). «به پروردگار جهانیان، پروردگار موسی وهارون ایمان آوردیم».

وقتی فرعون آنان را به قطع دست وپا وآویختن به دار تهدید کرد، آنان به تهدید وی اعتنا نکردند وبر ثبات خویش بر توحید تأکید کردند و گفتند:(قالُوا لا ضَيْرَ إنَّا إلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ*إنّا نَطْمَعُ أنْ يَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطايانا أنْ كُنّا أوَّلَ المُؤمِنينَ) (شعراء/۵۰_۵۱). «ضرر ندارد، ما به سوی خدای خود می رویم. امید است خدا خطاهای ما را ببخشد به سبب اینکه نخستین مؤمن به آیین موسی گشتیم».

اکنون سؤال می شود که چرا آنان پیش از همه به او ایمان آوردند؟ نکته آن این است که آنان استادان جادو بوده واز حدود ومشخصات آن به خوبی آگاه بودند و هنگامی که در برابر معجزه موسی قرار گرفتند وپیروزی او را مشاهده کرده ودیدند که



---

۱- [۱] این حاکی است که فرعون در عین معبود بودن، معبودهای برتر از او نیز وجود داشت که آنها را حتی فرعون هم می پرستید.

یک چوب خشک ناگهان به صورت مار عظیمی در آمد وجادوهای آنان را بلعید وسپس به همان حالت نخست باز گشت، فهمیدند که کار موسی از حدود سحر بیرون است. او از یک قدرت نامتناهی که دور از دسترسی بشر است کمک می گیرد وهرگز نمی توان کار او را به سحر وجادو توصیف کرد. از این جهت، جلوتر از همه به او ایمان آوردند وپیشانی بردرگاه الهی ساییدند.

## د ـ پس از شکست مفتضحانه

در میدان مبارزه ، وقتی فرعون مفتضحانه شکست خورد وموسی با پیشانی باز وچهره درخشان از میدان مبارزه بیرون آمد، به این فکر افتاد که پیروان خود را گرد آورده وبا برنامه ریزی خاصّی آنها را از پاشیدگی حفظ کند. قرآن سرگذشت پس از پیروزی را و اینکه فقط قوم موسی به او ایمان آوردند ودیگران بر شرک خود باقی ماندند، چنین بیان می کند:

۱ـ (فَما آمَنَ لِمُوسی إلاّ ذُرِّیَّهٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلی خَوْف مِنْ فِرْعَونَ وَ مَلاَئِهِمْ أنْ یَفْتِنَهُمْ وَ إنَّ فِرْعَونَ لَعال فِی الأرضِ وَ إنَّهُ لَمِنَ المُسْرِفینَ) .

۲ـ (وقالَ مُوسی یا قَوْمِ إنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوا إنْ کُنْتُمْ مُسْلِمینَ) .

۳ـ (فَقالُوا عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنا رَبَّنا لاتَجْعَلْنا فِتْنَهً لِلْقَومِ الظّالِمینَ) .

۴ـ (وَنَجِّنا بِرَحْمَتِکَ مِنَ القَوْمِ الکافِرینَ) .

۵ـ(وَ أوْحَیْنا إلی مُوسی وَأَخیهِ أنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِکُما بِمِصْرَ بُیُوتاً وَ اجْعَلُوا بُیُوتَکُمْ قِبْلَهً وَ أقیمُوا الصَّلاهَ وَ بَشِّرِ المُؤمِنینَ) (یونس/۸۳ـ۸۷).

۶ـ (قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اسْتَعینُوا بِاللّهِ وَ اصْبِرُوا إنَّ الأرضَ للّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ العاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ) .

۷ـ (قالُوا أُوذِینا مِنْ قَبْلِ أنْ تَأْتِیَنا وَ مِنْ بَعْدِ ما جِئْتَنا قالَ عسی رَبُّکُمْ أنْ یُهْلِکَ

عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكَمْ فی الأرضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ) (اعراف/ ۱۲۸_ ۱۲۹).

ترجمه آیات

۱_ به آيين موسى جز گروهى از قوم موسى(۱) ايمان نياوردند در حالى كه آنان از فرعون واشراف قوم خود مى ترسيدند كه آنان را از آيين موسى باز دارند. بحق فرعون در روى زمين كبر ورزيد و از افراد مسرف ومتجاوز از حق بود.

۲_ موسى به قوم خود چنين گفت:اى قوم من اگر به خدا ايمان داريد، بر او توكل كنيد اگر بحق مسلمانيد.

۳_ آنان در پاسخ گفتند:ما به خداى خود توكل كرديم، خدايا ما را مايه امتحان ستمگران قرار مده.

۴_ وبه رحمت خود ما را از دست كافران نجات ده.

۵_ به موسى وبرادرش وحى كرديم كه براى قوم خود در مصر خانه هايى را برابر يكديگر برگزينيد ونماز را بر پاى داريد ومؤمنان را(به نجات از فرعون وقوم ستمگر او) بشارت ده.

۶_ موسى به قوم خود گفت:ازخدا كمك بخواهيد وشكيبا باشيد، زمين از آن خداست واو به هر يك از بندگان خود كه بخواهد واگذار مى كند وسرانجام (پيروزى) از آن پرهيزگاران است.



---

۱- [۱] متن آيه چنين است:(فَما آمن لموسى إلاّ ذريه من قومه على خوف من فرعون وملإهم) مفسران در مرجع ضمير «قومه» اختلاف نظر دارند كه آيا ضمير به موسى بر مى گردد يا به فرعون. ما در ترجمه ترجيح داديم كه به موسى برگردد. نتيجه اين مى شود كه خود بنى اسرائيل نيز دو گروه بودند: گروه مستضعف كه به او ايمان آورده، ولى اشراف بنى اسرائيل به مرور زمان تحت تأثير روابط خود با فرعون قرار گرفته از او جانبدارى مى كردند واز اين جهت گروه مؤمن از ذريّه موسى از دو نفر مى ترسيدند: يكى فرعون وديگرى اشراف قوم خود؛ چنانكه مى گويد: (ملإهم) .برخى نظر داده اند كه ضمير به فرعون بر مى گردد ومقصود اين است كه گروهى از قوم فرعون به وى ايمان آوردند.

۷ـ قوم موسی به او گفتند:قبل از آمدن تو به مصر وپس از آن مورد اذیّت وشکنجه فرعونیان قرار گرفته ایم. موسی گفت:امید است خداوند دشمن شما را هلاک سازد وشما را جانشین وی گرداند، آنگاه(در مقام امتحان) بنگرد که شما چگونه عمل می کنید.

شایسته پیروزی چشمگیر این بود که نه تنها همه قوم موسی به او ایمان آورند، بلکه دانایان قوم فرعون نیز به آنان بپیوندند، ولی بر خلاف انتظار، حتی خود قوم موسی به دو گروه تقسیم شدند: گروهی به وی ایمان آوردند و گروه دیگری تابع وضع موجود شدند. شاید مقصود از :(وَملإهم) در آیه ۸۲ یونس همین گروه دوّم باشد. ولی از قوم فرعون گویا فقط همسرش به ضمیمه یک نفر به عنوان مؤمن آل فرعون ایمان آورد که برای خود سرگذشتی دارند که در آینده متذکر می شویم.

پایداری در هدف از اصولی ترین شرایط نیل به آن است. گروهی که می خواهند استقلال وآزادی خود را در برابر فرعون مصر باز ستانند، باید در راه هدف پایدار باشند. معنی پایداری این است که با توکل بر خدا واستمداد از نیروی لایزال، از قدرتهای خدا دادی بهره بگیرند. در آیات وارد شده در این موضوع به این نکات اشاره شده است؛ چنانکه می فرماید:(وقالَ مُوسی یا قَوْمِ إنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوا إنْ کُنْتُمْ مُسْلِمینَ)(یونس/۸۴).

جمله های: (إنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّهِ) و ( إنْ کُنْتُمْ مُسْلِمینَ) بیانگر این است که شما ملت بنی اسرائیل، دارای اهداف وآرمان بزرگی هستید، وجمله (فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوا) اشاره به این است که در این راه از استمداد غیبی بی نیاز نیستید وبشر به حکم اینکه از هر نظر محدود است باید از قدرت نامحدود کمک بگیرد. به خاطر تذکرات موسی، آنان رو به درگاه الهی کرده خواهان مددهای غیبی شدند؛ چنانکه می فرماید:(فَقالُوا عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنا رَبَّنا لاتَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَومِ الظّالِمینَ *وَنَجِّنا بِرَحْمَتِکَ مِنَ القَوْمِ الکافِرینَ)(یونس/۸۵ـ۸۶).

ص : ۱۰۳

در حالی که بایـد از نیروی لایزال مدد بگیرید، امّا از انجام وظایف که در پیشبرد آرمانها مؤثر است، سـر برنتابید. از این جهت خـدا به موسـی وبرادر او پیام می دهـد که بنی اسـرائیل خانه های خود را در مقابل یکـدیگر بسازنـد تا بتوانند برای اقامه نماز، اجتماع باشکوهی داشته باشند واز این طریق مقدمات پیروزی را فراهم سازند.چنانکه می فرماید:(وَ أوْحَیْنا إلی مُوسی وَأَخیهِ أنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِکُما بِمِصْرَ بُیُوتاً وَ اجْعَلُوا بُیُوتَکُمْ قِبْلَهً وَ أقیمُوا الصَّلاهَ وَ بَشِّرِ المُؤمِنینَ). (یونس/۸۷)

پایان آیه نشان می دهـد که موسـی مأمور شد که به قوم خود نوید نجات دهد. در سوره اعراف این بشارت به صورت روشـنتر آمـده است، چنـانکه می فرمایـد: (قـالَ مُوسـی لِقَوْمِهِ اسْتَعینُوا بِـاللّهِ وَ اصْبِرُوا إنَّ الأَرضَ للّهِ یُورِثُهـا مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ العاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ)(اعراف/۱۲۸).

موسی در این آیه به چهار نکته اشاره می کند:

۱ــ استمداد از نیروی لایزالی ( اسْتَعینُوا بِاللّه).

۲ــ پایداری ومقاومت در برابر سختیها:(وَ اصْبِرُوا) .

۳ــ حاکمیت مطلقه الهی بر زمین واینکه هر کسـی را بخواهد بر آن مسلّط می سازد:(إنَّ الأرضَ للّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ ) .

۴ــ سـرانجام نیـک از آن پرهیزگاران است:( وَ العاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ) . علّت اینکه سـرانجام نیک از آن پرهیزگاران است، این اسـت که این گروه در راه فطرت گـام بر می دارنـد وبـا خواسـته های طبیعی انسان مخالفت نمی کننـد، ولی گنهکاران که بر خلاف فطرت گام بر می دارند، طبعاً به سان افرادی هسـتند که بر خلاف مسـیر آب شنا می کنندو در نیمه راه از حرکت باز مانده وبه هدف نمی رسند.

در آخرین آیه این بخش موسی و قوم او هر کدام نکته ای را یادآور شده اند.

قوم موسی آشکارا گفتند:تو پیوسته به ما وعده نجات می دهی، ولی عذاب

فرعونیان بر ما ــ چه پیش از آمدن تو وچه پس از آمدنت ــ ادامه دارد. این وعده الهی کی تحقق می پذیرد؟

موسی در پاسخ گفت:من به دو چیز امیدوارم:

۱ــ اینکه خداوند دشمن شما را نابود سازد:( أنْ یُهْلِکَ عَدُوَّکُمْ) .

۲ــ شما را جانشین آنان قرار دهد:(وَ یَسْتَخْلِفَکُمْ فی الأرضِ) .

ولی بایدبدانید در مقابل این نعمت، مسئولیت عظیمی بر دوش شماست. زیرا خداوند بدین وسیله شما را می آزماید ومی نگرد که چگونه به دستورهای او عمل می کنید:(فَیَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ).

این آیه برای مردم ما که مدتها رنج دیده اند وگرفتاریهای متعددی دامنگیر آنان شد، سپس به نعمت بزرگ انقلاب نایل آمده انـد، درس آموزنـده ای است وآن اینکه خدا دشـمن مسـلمانان (نظام پیشـین) را نابود کرد وافراد با ایمان را وارث او قرار داد، ولی آیا کار به این شـیوه به پایان می رسـد؟ نه آفریـدگار جهان که این نعمت بزرگ را در اختیار ما قرار داده است، در انتظار عملکرد ماست. آیا واقعاً به آنچه او دستور داده است عمل می کنیم؟برنامه های خود را با موازین اسلامی تطبیق می نماییم واز شعار به شعور واز گفتار به کردار منتقل می شویم یا نه؟پس چه بهتر توجّه کنیم که ندای الهی :(فَیَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ)در محیط ما پیوسته طنین انداز است.

## ه ــ نفوذ به درون کاخ

### اشاره

در گذشـته یاد آور شـدیم که فقط فرزندان قوم موسـی به وی ایمان آوردند واز قبطیان کسـی به او ایمان نیاورد. ولی قرآن از ایمان دو نفر گزارش می دهد که یکی همسـر فرعون ودیگری شخصیتی از آل فرعون بوده است؛ با این تفاوت که فرد نخست به ایمـان خـود تظـاهر می کرد و دیگری راه تقیّه را پیش گرفته ودر لبـاس همفکری بـا فراعنه از موسـی دفـاع می کرد . اینک آیات مربوط به همسر او:

## ایمان همسر فرعون

(وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَونَ إذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَکَ بَیْتاً فی الجَنَّهِ وَ نَجِّنی مِنْ فِرْعَونَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنی مِنَ القَومِ الظَّالِمینَ)(تحریم/۱۱).

«خداوند برای افراد با ایمان وضع همسر فرعون را توصیف می کند، آنگاه که گفت:خداوندا! برای من نزد خود در بهشت خانه بساز ومرا از فرعون وکردار او رهایی بخش واز گروه ستمگر نجات ده».

برای هیچ نظامی چیزی نگران کننده تر از این نیست که دشمن در درون او نفوذ کند. نزدیکترین فرد به فرعون، همسر او بود و او در برابر دلایل روشن موسی به آیین وی گروید وبر ضد شوهر خود تظاهر می کرد واگر این کار ادامه پیدا می کرد، طبعاً زنان دیگر در بار را نیز به دنبال خود می آورد. از این جهت فرعون سختترین مجازات را در باره او انجام داد.

مفسّران می گویند:همسر فرعون به نام «آسیه» دختر مزاحم، آنگاه که پیروزی موسی را بر ساحران فرعون دید، به موسی ایمان آورد. علاقه فرعون به همسر، او را از مجازات باز نداشت و سرانجام فرعون او را به چهار میخ کشید. دو دست وپای او را به نقطه ای میخکوب کرد ودر میان آفتاب نگاه داشت ودستور داد سنگ بزرگی را بر سر او بیفکنند. در این لحظه بود که این زن با ایمان به مناجات پرداخت وگفت:پروردگارا برای من در نزد خود در بهشت خانه ای بساز ومرا از این گروه ستمگر نجات بده.

از نقل این سرگذشت نکته دیگری نیز به دست می آید وآن اینکه قرآن در ارائه الگوها ، چه الگوهای نیک وچه الگوهای بد، به طرح بارزترین آنها دست می زند. در کنار همین آسیه، از مریم دختر عمران سخن می گویدوهر دو را به عنوان دو بانوی بزرگ معرفی می کند؛ چنانکه در مقابل آنان از دوزن بد که در خانه دو مرد نیک

ومتقی می زیستند سخن به میان می آورد وآن دو ،یعنی همسران نوح ولوط را الگوهای نادرست می شمارد.

گذشته از این، یاد آوری ازا ین دو زن فدا کار، تکریم واحترام گذاشتن به شخصیت زن است. زیرا با گذشت سالها وقرنها باز از آن دو یاد می کند و از این طریق می رساند که گذشت زمان باطل کننده شخصیت ها وارزشها نیست. اگر قرآن از طبقه مرد به عنوان پیامبران سخن می گوید، از بانوان نیز سخن به میان می آورد.

از این بیان می توان به این نتیجه رسید که اگر قرآن گفتگوی پیامبر اسلام را با زنان خود در سوره های مختلف مطرح می کند، غرض شخصی ندارد، بلکه هدف، معرفی الگوهاست وعجیب اینکه سرگذشت این دو بانوی بزرگ در سوره تحریم آمده است که در آغاز آن از سرگذشت بی مهری برخی از همسران پیامبر سخن گفته شده است. چون این مطلب خارج از موضوع بحث ماست، در باره آن سخن نمی گوییم.

### و ـ وحشت فرعون از نفوذ آیین توحید

فرعون از نفوذ آیین توحید به درون کاخش فوق العاده وحشت زده شد وبرای اینکه از دیگران زهر چشمی بگیرد، گرامیترین وزیباترین زنان مصر را به دار آویخت. وسخت ترین مجازات را در حقّ او روا داشت تا برای دیگران درس عبرت باشد. او به این هم اکتفا نکرد، دونقشه دیگر برای مبارزه با آیین توحید ریخت:

۱ـ با سران در باره قتل موسی به مشاوره پرداخت.

۲ـ برای نمایش وفریب ساده لوحان، به وزیر خود هامان دستور داد که آسمان خراشی برای او بسازد تا از خدایی که موسی به آن دعوت می کند خبری بگیرد. اینک آیات هر دو قسمت:

۱ـ (وَقالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونی أَقْتُلْ مُوسی وَلْیَدْعُ رَبَّهُ إِنّی أَخافُ أنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أوْ أنْ

يُظْهِرَ فى الأرْضِ الْفَسادَ) .

۲_(وقالَ مُوسى إنّى عُذْتُ بِرَبّى وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرلا يُؤمِنُ بِيَوْمِ الحِسابِ) (غافر/۲۶_۲۷).

۳_ (وَقالَ فِرْعَوْنُ يا هامانُ ابْنِ لى صَرْحاً لَعَلّى أَبْلُغُ الأسْبابَ* أَسْبابَ السَّمواتِ فَأَطَّلِعَ إلى إلهِ مُوسى وَ إنّى لأَظُنُّهُ كاذِباً وَ كَذلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَونَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبيلِ وَ ماكَيْدُ فِرْعَونَ إلاّ فى تَباب)(غافر/۳۶_۳۷).

۴_ (وقالَ المَلأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَونَ أتَذَرُ مُوسى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فى الأرْضِ وَيَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قالَ سَنُقَتِّلُ أبْناءَهُمْ وَ نَسْتَحيِ نِساءَهُمْ وَ إنّا فَوقَهُمْ قاهِرونَ)(اعراف/۱۲۷).

ترجمه آيات

۱_فرعون به اطرافيان خود گفت: بگذاريد من موسى را بكشم و اوخداى خود رابخواند(نفرين كند يا استمداد جويد.) مى ترسم كه آيين شما را دگرگون سازد ويا در زمين فسادى به وجود آورد.

۲_موسى در پاسخ گفت:من به خدايم وخداى شما از هر متكبرى كه به روز حساب ايمان ندارد، پناه مى برم.

۳_فرعون به وزير خود هامان گفت:براى من قصر بلندى بساز تا وسيله اى به دست يابم واز اين طريق بر خداى موسى آگاه شوم كه من موسى را دروغگو مى پندارم. عمل زشت فرعون در نظر او زيبا گرديد وراه حق به روى او بسته شد، مكر وتدبير فرعون جز زيان وهلاكت براى او نتيجه اى نبخشيد.

۴_اشراف قوم فرعون (آنگاه كه ساحران به موسى ايمان آوردند، به وى چنين گفتند:) آيا موسى وقوم او را رها مى سازى (نمى كشى)تا اينكه بر روى زمين فساد كنند و تو وخدايان تو را ترك كنند؟ فرعون( به عنوان تصديق) گفت:فرزندان آنان را مى كشيم وزنانشان را زنده نگاه مى داريم. ما از همه آنان برتريم.

## ز ـ نقشه قتل موسی

فرعون برای قتل موسی با اشراف به مشورت پرداخت؛ چنانکه خداوند می گوید: (وَقالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونی أَقْتُلْ مُوسی وَلْیَدْعُ رَبَّهُ ...) .

از گفتار فرعون به اطرافیان (وَقالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونی أقْتُل مُوسی ...) استفاده می شود که همه درباریان فرعون با قتل موسی موافق نبودند. بدین جهت می گوید:مرا اجازه دهید تا او را بکشم. البته علّت مخالفت آنان چندان روشن نیست. شاید فکر می کردند اگر موسی نفرین کند، به قیمت نابودی فراعنه تمام شود. جمله (وَلْیَدْعُ رَبَّهُ ) می تواند گواه آن باشد وشاید نظر آنان این بود که کشتن رهبر یک جمعیت،مایه حیات اندیشه او می شود و محبوبیت پیدا می کند.

از آیه ۱۲۷ سوره اعراف استفاده می شود که گاهی اطرافیان فرعون قتل موسی را پیشنهاد می کردند؛ چنانکه می گوید:(وقالَ المَلأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَونَ أتَذَرُ مُوسی وَقَوْمَهُ...). از این دو آیه به دست می آید که مسأله قتل موسی مورد اتفاق نبوده ومخالف وموافقی در دربار وجود داشته است.

اکنون ببینیم قتل موسی را چگونه توجیه می کردند؟ فرعون قتل او را چنین توجیه می کرد:علّت اینکه می گویم مرا رها کنید تا او را بکشم، از این است که می ترسم آیین شما را تغییر دهد ویا در روی زمین دست به تباهی بزند.

این تعبیر فرعون مکر وفریبکاری است. زیرا چنین می نماید که قتل او به خاطر مصالح مردم است:

۱ـ مبادا دین مردم را عوض کند.

۲ـ مایه فساد گردد. یعنی گروهی به او ایمان آورند ونظام ناچار شود با آنان بجنگند وطبعاً قتل وخونریزی وویرانی به بار می آورد.

این ظاهر قضیه است، ولی باطن آن این است که مبادا الوهیت وخدایی

فروشی او به خطر بیفتد. زیرا آیین مردم، که فرعون از آن سخن می گوید، جز اعتقاد به الوهیت فرعون چیزی نبود واگر فرعون از این خود خواهی دست بر می داشت ومردم را به خود واگذار می کرد، یک چنین دگرگونی، مشکل به بار نیاورده وجنگ ونبردی به دنبال نمی داشت. این خودمحوری فرعون بود که چنین پیامدهای ناگواری را به دنبال داشت.

از متن آیه استفاده می شود که جباران جهان نه تنها توده ها را تحقیر می کردند، بلکه حتی به فکر تحقیر اطرافیان خود نیز بودند وبا آنان به طور روشن سخن نمی گفتند.

به خاطر دارم در اواسط سال ۱۳۵۷ شمسی، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، شاه مقبور به عنوان دلسوزی گفت:من از آن می ترسم که این شورشها آسیبی به دین برساند. دینی که او از آن دم می زد، جز همان آیین ستم شاهی نبود که در کنار خدا ومیهن قرار می گرفت وخود را در کنار آفریدگار جهان قرار می داد. یعنی می ترسم که سلطنت من به خطر افتد.

ولی در گفتار اطرافیان فرعون صراحت بیشتری وجود دارد. آنان به روشنی گفتند که بقا وآزادی موسی مایه زوال الوهیت تو می باشد؛ چنانکه می گوید:(وَیَذَرُکَ وَ آلِهَتَکَ) :«تو خدایان تو را رها کنند». از این جمله استفاده می شود که مردم، فرعون را می پرستیدند واو نیز برای خود خدایانی داشت که آنها را می پرستید.

آنگاه که موسی از نقشه قتل خود آگاه شد، به روشنی از پایداری خود سخن گفت واینکه او در پرتو عنایات خدا مصون از آسیب خواهد بود؛ چنانکه گفت: (إِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَرَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرلا یُؤمِنُ بِیَوْمِ الحِسابِ).

نکته جالب اینجاست که از متکبری به خدا پناه می برد که به روز رستاخیز ایمان نداشته باشد، زیرا فردی که برای اعمال خود مجازاتی نیندیشد،مانعی نخواهد داشت وباید از چنین انسان شروری به خدا پناه برد.

ص : ۱۱۰

## ح _ فریب دادن ساده لوحان

فرعون می دانست که قتل موسی تا حدّی مؤثر می باشد، ولی نمی تواند اندیشه موسی را از مغزها بیرون سازد. باید کاری کند که مغزها را از این اندیشه تهی سازد وثابت کند که خدایی جز او نیست وخدایی که موسی به آن دعوت می کند، وجود خارجی ندارد. از این جهت به وزیر خود دستور می دهد کاخ بسیاری بلندی را بسازد که فاصله آن با آسمانها کمتر باشد واو بر بلندی آن قرار گیرد واز وجود خدای موسی تحقیق کند ،آنگاه که اثری از او در آسمانها ندید، به مردم بگوید موسی دروغگوست.

خود فرعون می دانست که این کار جز فریب وحیله چیزی نیست. خدایی که موسی به آن دعوت می کند در آسمانها قرار ندارد. او به سوی خدایی دعوت می کرد که پروردگار آسمانها وزمین وآنچه در میان آنها قرار دارد، می باشد؛ چنانکه در پاسخ فرعون که پرسید پروردگار شما کیست، گفت:(رَبُّ السَّمواتِ والأرضِ وما بَيْنَهُما إنْ كُنْتُمْ مُوقِنينَ) (شعراء/۲۴).«پروردگار آسمانها وزمین وآنچه در میان آنها قرار دارد می باشد(وشما از این سخن موقعی بهره می گیرید که در صراط) یقین باشید».

بنابراین اگر دهها کاخ آسمان خراش ساخته شود واثر محسوسی از خدا در طبقه بالای آنها نباشد، دلیل بر نادرستی گفتار موسی نخواهد بود.

شگفت از اهل حدیث در میان اهل سنّت است که برای خدا، جایگاهی در آسمانها می اندیشند وفکر می کنند که خدا بر تختی قرار دارد که از سنگینی وجود او مانند جهاز شتر صدا می کند. آنگاه یکی از دلایل عقیده خود را گفتگوی فرعون با هامان معرفی می کنند ومی گویند: معلوم می شود که موسی جایگاه خدای خود را آسمانها معرفی کرده بود، از این جهت فرعون برای تکذیب او به هامان دستور داد که کاخ بلندی بسازد تا او از استواری ونااستواری ادعای موسی آگاه شود.

اگر من بگویم مستدل ابن تیمیه است شاید باور نکنید.

امروزه سلفی ها از ابن تیمیه قهرمانی ساخته اند که مجدد دین واحیاگر توحید وقهرمان مبارزه با شرک است. ولی در بخشی ازکتابهای خود که اصرار میورزد برای خدا جهتی ثابت کند، به همین گفتگو تمسّک می جوید.

این فرد اگر دیگر آیات را مورد توجّه قرار می داد، می فهمید که هرگز موسی به فرعون از چنین خدایی گزارش نداده بود. او از خدای آسمانها وزمین وآنچه در میان آن دو قرار دارند گزارش می داد. بنابراین دلیل ندارد که خدای او در آسمانها باشد ودر زمین نباشد ویا میان آن دو قرار نگیرد.

معروف است که می گویند:«تاریخ تکرار نمی شود». ولی ما این سخن را باور نکردیم. تاریخ آزمایشگاهی است که پیوسته تکرار می شود. جباران روزگار همگی شاگردان مکتب شیطانند که پیوسته از القائات او بهره می گیرند.

اگر فرعون در چند هزار سال پیش به فکر عوام فریبی افتاد وبه وزیر خود دستور چنین وچنانی داد، در عصر قمر نیز این جریان تکرار شد. هنگامی که «گارگارین» نخستین فضانورد شوروی دور جهان گردش کرد وفرود آمد، رهبر حزب کمونیست آقای «خروشچف» از او پرسید، آیا در آن نقاط بلند خدا را مشاهد کردی؟ او در پاسخ گفت:نه! خدایی در آسمانها وجود نداشت.

البته او به دنبال خدای جسمانی بود، مانند خدای ابن تیمیه که در گوشه ای از فضا قرار گیرد. ولی آن خدایی که در همه جا حضور دارد ودرعین حال جدا از اشیا نبوده وعین آنها نیز نمی باشد وبا دیده عقلی قابل رؤیت است، هیچ گاه غیبتی ندارد تا حضور او را بطلبیم. عارفان واقع بین وحکیمان اهل تحقیق از آثار بدیع، به وجود او پی برده واز اثر انگشت به انگشتان نقّاش پی می برند.

امام رضا (علیه السلام) در پاسخ سؤال ابو قره محدّث که از مکان خدا سؤال نمود، فرمود:این پرسش را حاضر از غایب می کند وخداوند غایب نیست تا از مکان

او سؤال شود.(۱)

## ط ـ سرگذشت مؤمن آل فرعون

### اشاره

درگذشته یاد آور شدیم دو نفر از درون کاخ فرعون به موسی ایمان آوردند: یکی همسر او بود که در گذشته با او آشنا شدیم، دوّمی انسان وارسته ای که به خاطر یک سلسله مصالح، ایمان خود را مکتوم می داشت تا از این طریق به موسی کمک کند. خداوند سرگذشت او را چنین بیان می کند:

۱ـ (وَ قالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ فِرْعَونَ یَکْتُمُ إیمانَهُ أتَقْتُلُونَ رَجُلاً أنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّهُ وَقَدْ جاءَکُمْ بِالبَیِّناتِ مِنْ رَبِّکُمْ وَ إنْ یَکُ کاذِباً فَعَلَیْهِ کَذِبُهُ وَإنْ یَکُ صادِقاً یُصِبْکُمْ بَعْضُ الّذی یَعِدُکُمْ إنَّ اللّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذّابٌ) .

۲ـ (یا قَوْمِ لَکُمُ المُلْکُ الیَوْمَ ظاهرینَ فی الأرضِ فَمَنْ یَنْصُرُنا مِنْ بَأْسِ اللّهِ إنْ جاءَنا قالَ فِرعَوْنُ ما أُرِیکُمْ إلاّ ما أری وما أهدیکُمْ إلاّ سَبیلَ الرَّشادِ) .

۳ـ (وَقالَ الّذی آمَن یا قَوْمِ إنّی أخافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الأحْزاب) .

۴ـ (مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوح وَ عَاد وَ ثَمودَ وَ الّذینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللّهُ یُریدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ).

۵ـ (وَیا قَوْمِ إنّی أخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ) .

۶ـ (یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدبِرینَ مالَکُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِم وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ هاد) .

۷ـ (وَلَقَدْ جاءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالبَیِّناتِ فَما زِلْتُمْ فی شَکّ مِمَّا جاءَکُمْ بِهِ حتّی إذا هَلَکَ قُلْتُمْ لَنْ یَبْعثَ اللّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً کَذلِکَ یُضِلُّ اللّهُ مَنْ هُوَ



---

۱- [۱] احتجاج طبرسی، ط نشر اسوه۲/۳۷۷،هذه مسأله شاهد عن غائب، فاللّه لیس بغائب ولایقدمه قادم، و هو بکل مکان موجود، مدبر صانع محله السماوات و الأرض...

مُسْرِفٌ مُرتابٌ) .

۸ــ (الّذینَ یُجادِلُونَ فی آیاتِ اللّهِ بِغَیْرِ سُلْطان أَتاهُمْ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ وَعِنْدَ الّذینَ آمَنُوا کَذلِکَ یَطْبَعُ اللّهُ علی کُلِّ قَلْب مُتَکَبِّر جَبّار) (غافر/۲۸ ــ ۳۵).

۹ــ (وَ قالَ الّذی آمَنَ یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبیلَ الرَّشادِ) .

۱۰ــ ( یا قَوْمِ إنَّما هذِه الحَیاهُ الدُّنیا مَتاعٌ وإنَّ الآخِرَهَ هیَ دارُ القَرارِ) .

۱۱ــ (مَنْ عَمِلَ سَیِّئَهً فَلا یُجْزی إلاّ مِثْلَها وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَر أوْ أُنْثی وَهُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلونَ الجَنَّهَ یُرْزَقُونَ فیها بِغَیْرِ حِساب) .

۱۲ــ (وَ یا قَوْمِ مالی أدْعُوکُمْ إلَی النَّجاهِ وَ تَدْعُونَنی إلَی النّارِ) .

۱۳ــ (تَدْعُونَنی لأَکْفُرَ بِاللّهِ وَ أُشْرِکَ بِهِ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ وَ أنَا أدْعُوکُمْ إلَی العَزیزِ الغَفّارِ) .

۱۴ــ (لا جَرَمَ أنَّ ما تَدْعُونَنی إلَیْهِ لَیْسَ لَهُ دَعْوَهٌ فی الدُّنیا ولا فِی الآخِرَهِ وَ أنَّ مَرَدَّنا إلی اللّهِ وأنَّ المُسْرِفینَ هُمْ أصْحَابُ النّارِ) .

۱۵ــ (فَسَتَذکُرُونَ ما أقُولُ لَکُمْ وَأُفَوِّضُ أمْری إلَی اللّهِ إنَّ اللّهَ بَصیرٌ بِالعِبادِ) .

۱۶ــ (فَوَقاهُ اللّهُ سَیّئاتِ ما مَکَروا وحاقَ بِ آلِ فِرْعَونَ سُوءُ العَذابِ) (غافر/۳۸ــ ۴۵).

### ترجمه آیات

۱ــ مردی مؤمن (به آیین موسی) در حالی که ایمان خود را پنهان می داشت (در مجلس مشاوره) چنین گفت:آیا مردی را (به جرم اینکه) می گوید پروردگار من خدای جهانیان است، می کشید در حالی که او با دلایلی از جانب پروردگار شما آمده است؟ اگر او دروغگو باشد، ضرر دروغ دامنگیر او می شود واگر راستگو باشد ،برخی از بیمهایی که می دهد به شما می رسد. خدا آن کسی را که متجاوز از حد ودروغگوست،

هدایت نمی کند.

۲ــ ای قوم من! امروز قدرت وسلطه ظاهری در زمین ازآن شماست(به من بگویید) چه کسی (فردا) ما را از عذاب خدا آنگاه که بیاید نجات می دهد.

۳ــ فرعون گفت:جز آنچه را صلاح می دانم به شما پیشنهاد نمی کنم وجز به راه راست شما را هدایت نمی نمایم.

۴ــ مؤمن (آل فرعون)گفت: من برای شما از مانند روز(سرنوشت)احزاب می ترسم، مانند روزگار اقوام نوح، عاد، ثمود واقوامی که پس از آنان آمده اند وخدا به بندگان ستم روا نمی دارد.

۵ــ ای قوم من! من برای شما از روز فریاد (روز قیامت) می ترسم.

۶ــ روزی که پشت به عذاب کرده(وازآن فرار می کنید) ولی برای شما از عذاب خدا پناهی نیست وخدا هر کس را گمراه کند برای او راهنمایی نیست.

۷ــ برای شما قبلاً یوسف فرزند یعقوب با دلایل مبعوث شد. پیوسته شما در آنچه او آورده بود شک وتردید داشتید تا روزی که او درگذشت. گفتید:خدا پس از او پیامبری را بر نخواهد انگیخت، خداوند افراد متجاوز از حد وفرو رفته در شک وتردید را گمراه می سازد.

۸ــ آنان که بدون دلیل در آیات روشن خداوند به جدال وانکار می پردازند، این کار(مجادله در آیات الهی بدون دلیل) نزد خدا ورسول او ومؤمنان خشم بزرگی را به دنبال دارد. این گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد.

۹ــ آن فرد مؤمن گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید. من شما را به راه راست هدایت می کنم.

۱۰ــ ای خویشان من این زندگی دنیا کالای چند روزه است وسرای دیگر، سرای پایدار است.

۱۱ــ آن کس که کار بد انجام دهد، به همان مقدار کیفر می بیند. هر کس از زنان ومردان با ایمان کار نیک انجام دهند، وارد بهشت می شوند

وبدون حساب در آنجا روزی می خورند.

۱۲ــ ای بستگان من چرا با اینکه من شما را به نجات دعوت می کنم، شما مرا به آتش فرا می خوانید.

۱۳ــ مرا می خوانید که به خدا کفر ورزم. به آنچه به آن علم ندارم برای او شریک قائل شوم. در حالی که من شما را به خدای قدرتمند وآمرزنده دعوت می کنم.

۱۴ــ ناگزیر مرا به سوی کسی می خوانید که او دعوتی در دنیا وحاکمیتی در آخرت ندارد وبازگشت ما به سوی خداست ومسرفان اهل دوزخند.

۱۵ــ به همین زودی آنچه را من می گویم متذکر می شوید ومن کار خویش را به خدا واگذار می کنم. خدا از وضع بندگانش آگاه است.

۱۶ــ خدا او را از پیامد های نقشه های آنان حفظ کرد وعذاب شدید آل فرعون را فرا گرفت.

### تفسیر موضوعی آیات

قرآن در سوره های مختلف از انسانهایی یاد کرده که در لباس بی طرفی، پیامبران الهی را یاری می دادند. اینک برخی از این آیات را یاد آور می شویم:

۱ــ حبیب نجّار که رسولان مسیح را یاری کرد وسرگذشت او در سوره یس،آیات ۲۰ــ۲۷ آمده است. واین بخش با این آیه آغاز شده است:(وَجاءَ مِنْ أَقْصَی الْمَدینَهِ رَجُلٌ یَسْعی قالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلینَ).«از نقطه دور شهر کسی آمد وگفت:ای بستگان من از رسولان پیروی کنید».

۲ــ مردی از آل فرعون که خود را از نقطه دور دست شهر به مرکز رسانید و به موسی خبر داد که فراعنه در صدد کشتن تو هستند، هر چه زودتر شهر را ترک کن وموسی نیز مصر را به قصد مدین ترک گفت.(قصص/۷۰)

۳ــ مؤمن آل فرعون که در مجلس مشاوره به صورت عاقلانه از موسی دفاع

کرد. حال آیا این مؤمن همان فردی است که موسی را قبلاً از نقشه قتل او آگاه ساخته بود یا نه؟ چیزی در این مورد در دست نیست ودر هر حال ایمان او وآسیه که در مرکز فساد وآلودگی زندگی می کردند،تحقق بخش گفتار خداست که می فرماید: (وَيُخْرِجُ الحَيَّ مِنَ المَيِّتِ) (روم/۱۹).و این خود می رساند عامل وراثت ومحیط، اختیار وآزادی را از انسان سلب نمی کند و اینکه برخی از روانشناسان شخصیت انسان را معلول عوامل سه گانه:وراثت، فرهنگ ومحیط خلاصه می کنند، باید به معنی مقتضی تفسیر کرد ونه علّت تامّه.به گواه اینکه این افراد با دیگر فراعنه از هر نظر همسان بودند، امّا توانستند بر این عوامل پیروز شوند وآثار آنها را خنثی کنند.

## ی ـ نکات آموزنده در سخنان مؤمن آل فرعون

از آیات یاد شده نکاتی استفاده می شود که یاد آور می شویم:

۱ـ از نظر عقل وخرد، انسان برای حفظ جان ومال خود می تواند به کفر تظاهر کند وایمان خود را پنهان دارد. این همان تقیه است که در دیگر آیات قرآن وارد شده است ومؤمن آل فرعون با استفاده از همین شیوه، به یاری موسی برخاست وشاید اگر تذکرات او نبود، چه بسا فرعون نقشه خود را عملی می کرد، و اینکه در گذشته گفتیم قتل موسی مورد اتفاق مشاوران فرعون نبود، شاهد و دلیل آن، همین گفتگوی مؤمن آل فرعون در مجلس مشورتی بود.

۲ـ او به صورت خیر خواهی، بدون اینکه فرعون را ناحق وطرف مقابل را حق قلمداد کند، شروع به سخن نمود وجریان دعوت موسی را به صورت شک وتردید مطرح کرد وگفت: ( وَ إنْ يَكُ كاذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإنْ يَكُ صادِقاً يُصِبْكُمْ بَعْضُ الّذی يَعِدكُمْ).

همان گونه که می نگریم او احتمال دروغگو بودن موسی را نخست واحتمال راستگویی او را در درجه بعد یاد آور شد تا عواطف فرعون را به سخن خود جلب

کنـد. این روش در آیات دیگر قرآن نیز به کار رفته است؛ چنانکه می فرمایـد: (وَ إِنَّا أَوْ إِيّاكُمْ لعَلَى هُدًى أَوْ فى ضَلال مُبين). (سبأ/۲۴)

البته این نوع گفتگو بایـد در شـرایط خاصـی صورت بگیرد، ولی آنجا که طرف مقابل تسـلیم گفتار انسان است، باید از شـیوه جزم بهره گرفت.

۳ـ به هنگـام خیر خـواهی می گویـد:«اگر دروغگو باشـد ضـرر آن را خود می بینـد واگر راسـتگو باشـد برخی از بیم هـای او دامنگیر شما می شود».در حالی که باید بگوید: همه بیم های او دامنگیر شما می شود. شاید علّت عدول از دوّمی به اوّلی، یک نوع محافظه کاری در گفتار و در راستای همان هدف مزبور باشد وبه اصطلاح از اکثر، اقل را گرفته و اینکه اگر راستگو باشد لااقل برخی از بیم های او متوجّه شما خواهد بود؛ چنانکه فرمود: ( وَإِنْ يَكُ صادِقاً يُصِبْكُمْ بَعْضُ الّذى يَعِدُكُمْ) .

۴ـ او گفت که این قـدرت ظـاهری را که به آن می نازیـد، ممکن است در اثر مخـالفت بـا موسـی از دست بدهیـد ونفرین او دامنگیر شما شود وهمین قدرت را نیز بگیرد؛ آنگاه چه کسی ما را کمک می کند؛ چنانکه می گوید:(يا قَوْمِ لَكُمُ المُلْكُ اليَوْم ظاهرينَ فى الأَرضْ فَمَنْ يَنْصرنا مِنْ بأسِ اللّهِ إن جاءَنا ) .

۵ـ آنگـاه برای گفتـار خود چنـد شاهـد تـاریخی می آورد وآن اینکه اقوام نوح وعـاد وثمود وکسانی که پس از آنان آمـدند دارای همین سلطه وقدرت بودند ولی به خاطر مخالفت با پیامبران، آن قدرت را از دست دادند :(يا قَوْمِ إنّى أخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الأَحْزابِ).

۶ـ در مرحله بعـد شـیوه سـخن را عوض می نماید ونظر آنان را از دنیا به آخرت متوجّه می سازد وآن اینکه روز رسـتاخیز که روز فریادهاست وگناهکاران از شـدّت عـذاب فریادمی کشـند وآنگاه که عـذاب الهی به سوی آنان آمـد، تصـمیم به فرار می گیرند، در کمین شـماست: (وَيا قَوْمِ إنّى أخافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنادِ *يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدبِرينَ مالَكُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِم وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ هاد) .

۷ــ در مرحله بعد، مؤمن آل فرعون اشاره می کند که خصیصه شما فراعنه مقاومت در برابر رسول خداست. قبل از موسی یوسف نیز با دلایلی به سوی شما آمد، به دعوت او به دیده تردید نگریستید وپس از او گفتید: دیگر رسولی نخواهد آمد واز این طریق در جرگه مشرکان وشکاکان قرار گرفتید. یعنی کسانی هستید که بدون هیچ گونه دلیلی در آیات الهی به مجادله بر می خیزند:(وَلَقَدْ جاءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالبَیِّناتِ فَما زِلْتُمْ فی شَکٍّ مِمَّا جاءَکُمْ بِهِ حتّی إذا هَلَکَ قُلْتُمْ لَنْ یَبْعثَ اللّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولا کَذلِکَ یُضِلُّ اللّه مَنْ هُوَمُسْرِفٌ مُرتابٌ) .

۸ــ از مجموع تبلیغات ودعوتهای او استفاده می شود که وی یک فرد فوق العاده بود وآنچه را به زبان آورد، همان منطق وحی بود که بر پیامبران الهی نازل شده است. به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف:خدا عادل ودادگر است. گنهکار را به مقدار جرم کیفر می دهد، ولی افراد نیکو کار را بدون حساب پاداش می دهد: (مَنْ عَمِلَ سَیِّئَهً فَلا یُجْزی إلاّ مِثْلَها وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَر أوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلونَ الجَنَّهَ یُرْزَقُونَ فیها بِغَیْرِ حِساب) . عین همین مضمون در موارد دیگر قرآن آمده است: (مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلا یُجْزی إلاّ مِثْلَها وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ) . وباز می فرماید:(مَنْ جاءَ بِالحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أمْثالِها)(انعام/۱۶۰).

ب:بر خلاف افکار آن روز، هر یک از زن ومرد را در پیشگاه خدا به انسان کاملی معرفی می کند ومی گوید:(مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَر أوْ أُنْثی ). چنانکه قرآن نیز به همین شیوه در موارد دیگر سخن گفته است :(مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَر أوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاهً طَیِّبَهً) (نحل/۹۷).

ج : او پیشنهاد فراعنه را که بر خدا شرک ورزد، رد کرد و گفت:چگونه من به چیزی که به آن علم ندارم اعتقاد ورزم ؛ چنانکه در قرآن نیز می فرماید: (وَإنْ جاهداکَ لِتُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما)(عنکبوت/۸).

۹ـ سرانجام به این نکته می رسد که این خدایان دروغین شما نه دراین جهان دعوتی دارند ونه در آخرت قدرتی واگر اینها مقام ربوبی داشتند، شایسته بود گروهی را اعزام نمایند تا مردم را به سوی آنها دعوت نمایند. چنانکه می گوید: (لا جَرَمَ أنّ ما تَدْعُونَنی إلَیْهِ لَیْسَ لهُ دَعْوَهٌ فی الدُّنیا ولا فِی الآخِرَه ) .

۱۰ـ تبلیغات نرم وخردمندانه، خشم فرعون را برانگیخت وممکن بود که از طرف او محکوم به اعدام شود وشاید مقدمات آن نیز فراهم گشت. خداوند یاد آور می شود که ما او را از شرّ نقشه های آنان حفظ کردیم: (فَوَقاهُ اللّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَروا).

۱۱ـ فرعون پس از شنیدن برخی از این سخنان همان حالت کبر وخودخواهی خود را اظهار کرد وگفت:حق همان است که من می گویم:(ما أریکُمُ إلاّ ما أری ) واین طبیعت استبداد وخود خواهی است.

## ک ـ آخرین اتمام حجّت

### اشاره

آفریدگار مهربان با همه بندگان خود از طریق رأفت ومهربانی رفتار می کند. حتی به انسان ستمگر وجباری مانند فرعون سالها مهلت می دهد که شاید به راه راست هدایت شود وبا وسایل گوناگون، زمینه های بازگشت او را فراهم می سازد، امّا انسان خود خواه بر عناد ولجاجت خود اصرار میورزد.

خدا حجت را بر فرعون تمام کرد. موسی را با دلایل روشن برای هدایت او فرو فرستاد. در مقام مناظره همه راهها را به روی او بست. در این مورد آخرین سیلی باقی مانده که شاید او را از این خواب گران بیدار سازد، نزول انواع بلاها وگرفتاریها بود. اینک آیات بخش:

۱ـ (وَ ما نُریهِمْ مِنْ آیَه إلاّ هِیَ أَکْبَرُ مِنْ أُخْتِها وَ أَخَذْناهُمْ بِالعَذابِ لَعلَّهُمْ یَرْجِعُونَ) .

۲ـ ( وَ قالُوا یا أیُّهَ السّاحِرُ ادْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ إنَّنا لَمُهْتَدُونَ) .

ص : ۱۲۰

۳_ ( فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُمُ العَذابَ إذا هُمْ یَنْکَثُونَ)(زخرف/۴۸_۵۰).

۴_ (وَلَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرعَوْنَ بِالسِّنینَ وَ نَقْص مِنَ الثَّمراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ) .

۵_ (فَإذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَهُ قالُوا لَنا هـذِهِ وَ إنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَ مَنْ مَعَهُ ألا إنّماطائِرُهُمْ عِنْدَ اللّهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ) .

۶_ (وَقالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آیَه لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنینَ) .

۷_ (فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمُ الطُّوفانَ وَ الجَرادَ وَ القُمَّلَ وَ الضَّفادِعَوَ الدَّمَ آیات مُفَصَّلات فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوماً مُجْرِمینَ) .

۸_ (وَلَمّا وَقَع عَلَیْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا یا مُوسَی ادْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ لَئِنْ کَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤمِنَنَّ لَکَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنی إسْرائیلَ) .

۹_ (فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إلی أَجَل هُمْ بالِغُوهُ إذا هُمْ یَنْکُثُونَ). (اعراف/۱۳۰_۱۳۵)

۱۰_ (وَاسْتَکْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فی الأَرْضِ بِغَیْرِ الحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إلَیْنا لایُرْجَعُونَ* فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِی الیَمِّ فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الظّالِمینَ)(القصص/۳۹_۴۰).

**ترجمه آیات**

۱_ ما هیچ آیتی را به آنها نشان ندادیم جز اینکه پس از آن،آیت بزرگتری را ارائه کردیم وآنان را به عذاب وبلا گرفتار نمودیم تا مگر به سوی خدا برگردند.

۲_ آل فرعون به موسی گفتند: ای ساحر بزرگ!(۱) خدای خود را با عهدی که پیش تو دارد، بخوان (تا عذاب را از ما برطرف کند) ما نیز هدایت

می شویم.

۳ـ آنگاه که عذاب را(به دعای موسی) از آنان برطرف کردیم، باز پیمان شکنی کردند وایمان نیاوردند.

۴ـ فرعونیان را سخت به قحطی وآفتهای نباتی مبتلا کردیم شاید متذکر شوند.

۵ـ آنگاه که پیشامد خوشی به آنان می رسید، آن را به شایستگی خود نسبت داده وهرگاه پیش آمد ناگواری (مانند قحطی وسختی) به آنها روی می آورد، آن را به (موسی نسبت می دادند) وبه موسی وهمراهانش فال بد می زدند. آگاه باشند که فال بد آنها نزد خداست (رنجها وپیش آمدهای ناگوار را خدا می فرستد) . اکثر آنان از این مطلب ناآگاهند.

۶ـ آل فرعون گفتند: هر چه آیه ومعجزه برای ما بیاوری که ما را به واسطه آن سحر کنی، بدان که ما به تو ایمان نخواهیم آورد.

۷ـ در نتیجه آنان را (به کیفر اعمال خود دچار ساختیم) وطوفان وملخ وشپش (نوعی آفت نباتی) ووزغ وخون (که نشانه قهر وغضب است) فرستادیم، ولی باز راه کبر وگردنکشی را پیش گرفته وقوم گنهکار بودند.

۸ـ آنگاه که عذاب وبلا برآنها فرود آمد، گفتند:ای موسی! خدا را به خاطر آن عهدی که پیش تو دارد، بخوان هرگاه بلا را از ما برطرف کند به تو ایمان می آوریم وبنیاسرائیل را آزاد می سازیم.

۹ـ ما عذاب را تا مدتی که متعهد شده بودند ایمان بیاورند، از آنها برطرف ساختیم. باز پیمان شکستند.

۱۰ـ ودر نتیجه او وسربازانش کبر ورزیدند، همه را در دریا فکندیم، بنگر چه شد سرانجام ستمگران.

### تفسیر موضوعی آیات

خدا برای باز داری آل فرعون از شرک وطغیان، آنها را به انواع بلاها گرفتار

می ساخت وبلایی پس از رفع بلایی فرود می آورد، وهر موقع به نوعی از عـذاب گرفتار می شدنـد. به موسـی می گفتنـد که اگر دعا کند وخدا عذاب را از آنان برطرف کند به او ایمان خواهند آورد. موسی نیز پس از نزول بلا دعامی کرد وبلا برطرف می گشت، ولی آنان به همان کفر وشرک خود ادامه می دادند.

بلاهایی که برآنها نازل شده است عبارتند از:

۱_ قحطی وکم شدن میوه ها :(وَلَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرعَوْنَ بِالسِّنینَ وَ نَقْص مِنَ الثَّمَراتِ لعَلَّهُمْ یَذَّكَّرُونَ) .

کلمه «سـنین» جمع «سـنه» به معنی سـال است، ولی مقصود از آن در اینجـا سالهای قحطی است وعلّت اینکه از قحطی به«سـنه» و«سـنین» تعبیر می آورند این است که نوع مردم به هنگام خشکسالی می گویند: سال قطحی (سنه القحط). سپس برای سهولت در تعبیر به ذکر مضاف اکتفا کرده و«سـنه» گفته می شود. تعبیر «سـنین» (به صیغه جمع) حاکی است که کمی زراعت ونقصان میوه ها بیش از دو سال ادامه داشـته، ولی آن چنان نبوده است که از گرسـنگی بمیرند وشاید با وسایلی می توانستند آذوقه ای از اینجا وآنجا گرد بیاورند.

۲_ طوفان: شایـد مقصود سـیل های بنیان کن است که خانه ها وزراعتها را نابود می سازد ومسـلّماً طوفان، پیامـدهای بـدی نیز دارد. مانند بیماریهای طاعون، آبله وغیره.

۳_ ملخ: که آفت زراعت است.

۴_ بلای دیگر قمَّل بود.قمّـِل جمع قُمَّلَه، جانوری است که از آفات گیاهی می باشـد وگاهی از آن به پشه های کوچک تعبیر می کنند(صغار الذباب) وگاهی به «کنه» که مایه نابودی حیوانات است تفسیر شده است.

۵_ بلای دیگر ضفادع بود.ضفادع جمع ضفدع، وزغ یا قورباغه است.

۶_ خون که گاهی در نوشیدنیها ظاهر می شده است.

در هر حال قرآن از همه اینها به جمله (آیات مُفصّلات) تعبیر می کند ومقصود این است که این بلاها یکی پس از دیگری آشکار می شد وعجیب اینکه هر موقع این بلا دامنگیر آنها می شد، دست به دامن موسی می شدند وموسی یا خود آنان برای ایمان خود اجلی معیّن می کردند وشرط می کردند که اگر عذاب برطرف شود به او ایمان آورند، ولی هیچ گاه در هیچ مرحله ای ایمان نیاوردند.

بنابر این باید گفت آنان پنج بار با او پیمان بستند ودر هر مرحله پیمان شکنی کردند. شاید آیات زیر ناظر به تعداد پیمانها وپیمان شکنیها ونزول بلاهای مختلف وجداگانه باشد.

(وَلَمّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا يا مُوسَى ادْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنى إِسْرائيلَ *فَلَمّا كَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلى أَجَل هُمْ بالِغُوهُ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ).

مقصود از عهد در جمله (بِما عَهِدَ عِنْدَك)چیست؟ شاید مقصود وعده خدا به موسی است که اگر دعا کند دعای او مستجاب می شود. چنانکه احتمال دارد مقصود این است که اگر ما ایمان بیاوریم، او عذاب را برطرف می کند; ولی احتمال اوّل استوارتر است. احتمال دوّم با درخواست آنان تطبیق نمی کند، زیرا عهد الهی مشروط به تقدّم ایمان بر رفع عذاب است، در حالی که آنان خواهان عکس آن بودند.

***

## ۵- هلاکت ونابودی آل فرعون

### اشاره

تـا اینجـا بـا برنـامه هـای مختلف ومتنوع موسـی در راسـتای هـدایت آل فرعون آشـنا شـدیم و از عنایـات والطاف الهی در باره لجوجترین انسانها آگاه گشتیم. ولی:

لطف حق با تو مداراها کند چون که از حلّ بگذرد رسوا کند

سرانجام قطعی شد که آنان به هیچ قیمت ایمان نخواهند آورد. اینجا بود که باید این رشـته سـرطانی از سرزمین هستی قطع می شد وپیامبر رحمت، این بار مظهر خشم حق گردد، واز خداوند بزرگ بخواهد که اموال آنان را نابود وبر قلوبشان مهر بزنند وبه همین حالت بمانند تا عذاب قیامت را ببینند; چنانکه می فرماید:

(وَقـالَ مُوسـی رَبَّنـا إنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَونَ وَ مَلاَـهُ زینَهً وَ أمْوالاً ـ فی الحیاهِ الـدُّنیا رَبَّنا لِیُضِ ـلُّوا عَنْ سَبِیلِکَ رَبَّنا اطْمِسْ عَلی أَموالِهِمْ وَ اشْدُدْ علی قُلُوبِهِمْ فَلا یُؤمِنُوا حَتّی یَرَوُا العَذابَ الأليمَ). (یونس/۸۸)

«موسـی گفت: پروردگارا! تو به فرعون واشراف از درباریان او در این جهان زینت و ثروت بسیار عطا فرمودی ونتیجه این شده است که بنـدگان را از راه تو گمراه سازنـد. پروردگـارا اموال آنـان را نـابود گردان وبر دلهای آنان مهر بزن وایمان نیاورنـد تا عذاب را ببینند».

دعـای موسـی نیز مسـتجاب گشت; چنـانکه می فرمایـد: (قالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما فَاسْ تَقِیما وَ لاتَتَّبِعانِ سَبِیلَ الّـذینَ لا یَعْلَمُونَ) (یونس /۸۹). «خطاب آمد: در خواسـتهای شـما (موسـی وهارون) پذیرفته شد.پایداری نمایید واز راه کسانی که جاهلند پیروی نکنید».

ودر آیه دیگر می فرماید:(فَلَمّا آسَفُونَا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعینَ)

ص : ۱۲۵

(زخرف/۵۵).«آنگاه که مقدّمات خشم مارا فراهم آوردند از آنها انتقام گرفته ،همگی را غرق کردیم».

اکنون باید ببینیم چگونه آل فرعون در دریا غرق شدند وموسی وبنی اسرائیل نجات یافتند.

اینک آیات این بخش:

۱_(وَجاوَزْنا بِبَنی إسْرائیلَ البَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَونُ وَ جُنُودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً حَتّی إذا أدْرَکَهُ الغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أنَّهُ لاإلهَ إلاّ الّذی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إسْرائیلَ وَ أنَا مِنَ المُسْلِمینَ) .

۲_ (الآن وقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ المُفْسِدینَ) .

۳_ (فَالیَومَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَهً وَ إنَّ کَثیراً مِنَ النّاسِ عَنْ آیاتِنا لَغافِلُونَ).(یونس/۹۰_۹۲)

۴_ (فَأرادَ أنْ یَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الارْضِ فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِیعاً). (اسراء/۱۰۳)

۵_ (وَلَقَدْ أوحَیْنا إلی مُوسی أنْ أَسْرِ بِعِبادِی فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِیقاً فی البَحْرِ یَبَساً لاتَخافُ دَرَکاً وَ لاتَخْشی) .

۶_ ( فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِیَهُمْ مِنَ الیَمِّ ما غَشِیَهُمْ) .

۷_ (وَ أَضَلَّ فِرْعَونُ قَوْمَهُ وَ ما هَدی). (طه/۷۷_۷۹)

۸_ (وَ أوحَیْنا إلی مُوسی أنْ أسْرِ بِعِبادی إنَّکُمْ مُتَّبَعُونَ) .

۹_ (فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقینَ) .

۱۰_ (فَلَمّا تَراءَا الجَمْعانِ قالَ أصْحابُ مُوسی إنّا لَمُدْرَکُونَ) .

۱۱_ (قالَ کَلاّ إنَّ مَعِیَ رَبّی سَیَهْدینِ) .

۱۲_ (فَأَوْحَیْنا إلی مُوسی أنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ البَحْرَ فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْق کَالطَّوْدِ العَظیمِ).

۱۳ـ (وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ الآخَرِينَ) .

۱۴ـ (وَ أَنْجَيْنا مُوسى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعينَ) .

۱۵ـ (ثُمَّ أَغْرَقْنَا الآخَرينَ). (شعراء/۵۲و ۶۰ـ۶۶)

۱۶ـ (فَدَعا رَبَّهُ أَنَّ هؤلاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ) .

۱۷ـ (فَأَسْرِ بِعِبادی لَيْلاً إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ) .

۱۸ـ (وَ اتْرُكِ البَحْرَ رَهْواً إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ). (دخان /۲۳ـ۲۴).

## ترجمه آیات

۱ـ بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم. فرعون وسربازانش به انگیزه ستم وتجاوز، به تعقیب آنها پرداختند. آنگاه که در آستانه غرق شدن قرار گرفت، گفت:ایمان آوردم به اینکه خدایی، جز خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده است، نیست ومن از تسلیم شدگانم.

۲ـ (خطاب شد) حالا! در حالی که در گذشته یاغیگری کردی و از مفسدان بودی.

۳ـ امروز بدن تو را ازآب بیرون می افکنیم تا برای آیندگان آیت وعبرتی باشد وبسیاری از مردم از آیات ما غافلند.

۴ـ فرعون تصمیم گرفت بنی اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون کند یا بکشد.(۱) ما او وکسانی را که با او بودند در دریا غرق کردیم.

۵ـ ما به موسی وحی کردیم بندگان مرا شبانه (به سوی دریا) حرکت ده، (وبا زدن عصا بر آبهای دریا از طریق اعجاز برای آنان در دریا راه خشکی قرار بده. از گرفتاری مجدد به دست فرعونیان ویا غرق در دریا، مترس.

۶ــ فرعون بـا سـپاهیانش موسـی ویـاران او را تعقیب کرد(ناگهـان وارد دریا شـد) وپوشانیـد آنان را از دریا آنچه پوشانیـد(در امواج کوه پیکر دریا ناپدید شدند).

۷ــ فرعون قوم خود را گمراه ساخت وهدایت نکرد.

۸ــ به موسی وحی کردیم که در تاریکی شب، بندگان را حرکت ده. شما تعقیب می شوید.

۹ــ به هنگام طلوع آفتاب به تعقیب آنها پرداختند.

۱۰ــ آنگاه که هر دو گروه مقابل یکدیگر قرار گرفته وهمدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند:هم اکنون ما، گرفتار می شویم.

۱۱ــ موسی گفت:چنین نیست. پروردگار من با من است.مرا هدایت می کند.

۱۲ــ به موسـی وحی کردیم که عصـای خود را به دریا بزن ناگهان دریا شـکافت، هر بخشـی از آن به صورت کوه بزرگی در آمد.

۱۳ــ دیگران را به دریا نزدیک کردیم.

۱۴ــ موسی وهمراهیان او را نجات دادیم.

۱۵ــ غیر آنان را غرق نمودیم.

۱۶ــ موسی با خدای خود به مناجات پرداخت وگفت:خدایا آل فرعون گروه مجرمند.

۱۷ــ خطاب آمد: بندگان مرا در شب حرکت ده وشما مورد تعقیب قرار می گیرید.

۱۸ــ پس از عبور از دریا، دریا را آرام (به حال خود) ترک کن. فرعونیان سپاه غرق شدگانند.

## تفسیر موضوعی آیات

### اشاره

۱ــ مشیت الهی بر این تعلّق گرفت که ریشه فساد را برکنـد. زیرا فرعـون تصـمیم گرفته بود که مردان بنی اسـرائیل را بکشـد وزنان آنها را نگاه دارد وبه این تصمیم صریحاً در مجلس مشورت تصریح کرد وگفت:(سَنُقَتِّلُ أَبْناءَهُمْ وَ نَسْتَحیِ نِساءَهُمْ

وَ إِنّا فَوقَهُمْ قاهِرونَ)(اعراف/۱۲۷):«جوانان آنها را می کشیم وزنانشان را زنده نگاه می داریم».

بنابر این هر نوع مهلت دادن به انسان خونریز، نارواست. از این جهت خدا به موسی دستور می دهد که شبانه بنی اسرائیل را از مصر حرکت داده، به سوی دریا ببرد تا از دریا عبور کنند ودست فرعونیان از آنان کوتاه شود، حالا مقصود کدام دریاست: آیا رود عظیم نیل است که حکم دریا را داشته ویا اینکه مقصود دریای سرخ است که با عبور از آن در سرزمین فلسطین پیاده شدند؟

برخی احتمال داده اند که آنان از کانال سوئز به آن سوی آب عبور کرده اند. زیرا در آن زمان این کانال زیر آب بود وبعدها سطح آب فرو کش کرده وخشکی بالا آمده است وبار دیگر با حفر کانال، دریای مدیترانه به دریای سرخ متصل گردید.

در هر حال عبور از سمت غربی رود ویا دریای سرخ به سمت شرق آن انجام شد; حال خواه مسیر، رود نیل بوده ویا خود دریا.

۲ـ موسی از تاریکی شب استفاده کرد وبا هماهنگی قبلی همه بنی اسرائیل را برای حرکت آماده ساخت.حرکت دادن این جمعیت که شمار آنها از نظر برخی به ششصد هزار می رسید، بدون آنکه کار آگاهان دستگاه فرعون مطّلع شوند، کار فوق العاده ای است. مسلّماً بنی اسرائیل در مدّت اقامت خود وسایل ولوازمی تهیّه کرده بودند و نمی توانستند از همه آنها چشم پوشی کنند، طبعاً چنین حرکت با این بن وبار در نیمه شب ـ بدون آنکه کسی احساس کند ـ کار عظیم وعجیبی است. از این جهت قرآن می گوید:فرعونیان به هنگام طلوع آفتاب به تعقیب آنان پرداختند. یعنی قبل از آن از حرکت آنها مطّلع نشده بودند: (فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقينَ). (شعراء/۶۰)

موسی با این گروه در تاریکی شب حرکت کرد وشاید آنان در طلوع آفتاب به لب دریا رسیده بودند. وقتی فرعون از حرکت بنی اسرائیل آگاه شد، با تمام قدرت به تعقیب آنان پرداخت: (فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ ) (طه/۷۸).

ص : ۱۲۹

طبعاً حرکت فرعون با سپاهیانش تند بود. زیرا دارای مرکبهای سریع السیر بودند. وقتی چشم بنی اسرائیل به سربازان فرعون افتاد که به سرعت به سوی آنان می آیند، به موسی گفتند: هم اکنون آنان ما را دستگیر می کنند. ترس ووحشت آنان را فرا گرفت. زیرا پشت سر،سپاهیان فرعون و پیش رو دریا بود وجز تسلیم در مقابل فرعون چاره ای نبود.

موسی در پاسخ آنان گفت:ما نه گرفتار فرعونیان می شویم ونه گرفتار امواج دریا. خدا به من وعده نجات داده است واو مرا هدایت می کند. (قالَ کَلّا إنَّ مَعِیَ رَبّی سَیَهْدینِ) (شعراء/۶۲).

لحظه به لحظه فاصله سپاهیان فرعون کمتر می شد وموسی منتظر فرمان خدا بود. دستور آمد که با عصای خود به دریا بزن وبا این عمل خواهی دید راه بزرگ وخشکی برای شما نمایان می شود واز همین طریق بنی اسرائیل را عبور ده ودریا را به همین حالت ترک کن تا فرعونیان در پیش پای خود چنین راهی را ببینند وبرای تعقیب شما از همان راه عبور کنند. سرانجام شما نجات یافته، ولی امواج دریا همه آنها را پس از ورود به دریا در خود فرو برد.

قرآن می فرماید:(وَلَقَدْ أوحَیْنا إلی مُوسی أنْ أَسْرِ بِعِبادِی فَاضْرِبْ لَهُمْ طَریقاً فی البَحْرِ یَبَساً لاتَخافُ دَرَکاً وَ لاتَخْشی) (طه /۷۷).

وباز می فرماید: (وَ أوحَیْنا إلی مُوسی أنْ أسْرِ بِعِبادی إنَّکُمْ مُتَّبَعُونَ) (شعراء/۵۲).

کلمه «أسر» حاکی از آن است که حرکت در دل شب بوده وضمناً یک راه بیشتر برای عبور بنی اسرائیل وجود نداشته; ولی راه وسیع وبزرگ، چنانکه کلمه «طریقاً» حاکی از آن است . اینکه می گویند:برای هر تیره از تیره های دوزاده گانه اسرائیل راهی گشوده شد، با ظاهر آیه هماهنگ نیست واز طرف دیگر بسیار بعید است که بنی اسرائیل در آن شب با صفوف منظم، که هر تیره از دیگری جدا شده

باشد، حرکت کرده باشند.

### ایمان در لحظات غرق شدن

جباران روزگار پیوسته به زشتکاری خود ادامه می دهند، ولی هنگامی که چنگال مرگ گلوی آنان را فشرد پرده ها بالا می رود وپیامدهای کردارهای خود را در جلوی چشم خود مجسّم می بینند، اینجاست که انگشت ندامت به دندان می گیرند واظهار ایمان می کنند. ایمانی که نه سودی دارد ونه ارزشی. ایمان انسانی ارزش دارد که در میان فعل وترک مخیّر باشد ونیز در جهانی باشد که بتواند مبدأ خیر وشر گردد. ولی ایمان انسانی که در امواج آب بسان پرکاه از این سو به آن سو پرتاب می شود، نمی تواند مفید وارزشمند باشد.

فرعون فکر کرد که اگر در این لحظه ایمان بیاورد، کفاره گناهان او می باشد. قرآن این حقیقت را چنین بیان می کند:(حَتّی إذا أدْرَکَهُ الغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أنّهُ لاإله إلاّ الّذی آمَنْت بِهِ بَنُوا إسْرائیلَ وَ أنَا مِنَ المُسْلِمینَ)(یونس/۹۰).

در این موقع خطابی روحانی در دل دریا طنین افکند تا آنجا که گوش فرعون نیز آن را شنید وآن خطاب این بود:(الآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مَنَ المُفْسِدینَ)(یونس/۹۰).

پس از اعلام بی ارزش بودن ایمان،خدا به او خطاب کرد: جسد بی جان تو(فرعون) را از آب بیرون می افکنیم تا برای آیندگان درس عبرت باشد وهمگی بدانند که سرانجام مستکبران سنگدل همین است وبس. وشاید وجود جنازه مومیایی فرعون در موزه های مصر، محقّق این مشیت الهی باشد؛ چنانکه می فرماید: (فَالیَومَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً وَ إنَّ کَثیراً مِنَ النّاسِ عَنْ آیاتِنا لَغافِلُونَ)(یونس/۹۲).

نکته دیگر اینکه به هنگام کنار رفتن آب دریا وپیدا شدن راه خشکی، قرآن هر

بخش از آب را به کوه عظیمی تشبیه می کند وطبعاً نیز جریان چنین بوده است. زیرا خالی شدن مسیر بزرگی از آب، سبب می شود که آبها بر روی یکدیگر انباشته گرد د ونمایی از کوه عظیم پدید آید; چنانکه می فرماید:(فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْق کَالطَّوْدِ العَظیمِ).(شعراء/۶۳)

نکته آخر این است که آنچه در جهان هستی صورت می پذیرد، همگی طبق مشیّت الهی واز قدرت او سرچشمه می گیرد واگر آن قدرت لایزال وآن مشیّت بزرگ نباشد، اسباب طبیعی کار ساز نخواهند بود. با اعتراف به این مسأله یاد آور می شویم که اراده موسی وزدن عصا بر آب، در کنار رفتن آبها وپیدایش راه خشکی مؤثّر بوده است. در غیر این صورت چه لزومی داشت که خدا فرمان دهد که عصا را به دریا بزنند تا راه گشوده شود. شاید به کار بردن حرف «فاء» در جمله (فَانْفَلَقَ) پس ازجمله(أنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ البَحْر)اشارتی به همین نکته باشد.

## هجرت بنی اسرائیل از مصر

### اشاره

حکومت طولانی وخونبار فرعون باغرق در دریا سپری شد وفرزندان اسرائیل پس از یک محنت طولانی توانستند با عبور از دریا، استقلال وآزادی خود را باز یابند. اکنون این قسمت را یاد آور می شویم:

۱ــ (کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّات وَعُیُون) .

۲ــ (وَ زُرُوع وَمَقام کَرِیم) .

۳ــ (و نَعْمَه کانُوا فِیها فاکِهینَ) .

۴ــ (کَذلِکَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِینَ) .

۵ــ (فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ الأَرْضُ وَ ما کانُوا مُنْظَرِینَ) .

۶ــ (وَلَقَدْ نَجَّیْنا بَنی إسرائیلَ مِنَ العَذابِ المُهینِ) .

۷ــ (مِنْ فِرْعَوْنَ إنَّهُ کانَ عالِیاً مِنَ المُسْرِفینَ)(دخان/۲۵ــ۳۱).

۸ـ (وَ أَوْرَثْنَا القَوْمَ الّذينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الأَرْضِ وَ مَغارِبَها الّتی بارَكْنا فيها وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الحُسْنی علی بَنی إسْرائيلَ بِما صَبَرُوا وَ دَمَّرْنا ما كانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما كانُوا يَعْرِشُونَ)(اعراف/۱۳۷).

۹ـ (وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنی إسْرائيلَ مُبَوّأَ صِدْق وَرَزَقْناهُمْ مِنَ الطِّيِّباتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتّی جاءَهُمُ العِلْمُ إنَّ رَبَّكَ يَقضی بَيْنَهمْ يَوْمَ القِيامَةِ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ) (يونس/ ۹۳).

۱۰ـ (وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِی إسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الأرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الاخِرَهِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفاً)(اسراء/۱۰۴)

**ترجمه آيات**

۱ـ چه باغها و چشمه ها،

۲ـ وچه كشتزارها وبناها وساختمانهای رفيع،

۳ـ وناز ونعمتی كه در آن غرق بودند، ترك كردند.

۴ـ آنها را به ديگران واگذار نموديم.

۵ـ برای مرگ آنان آسمان وزمين نگريست ومهلت داده نشدند.

۶ـ بنی اسرائيل را از عذاب ذلّتبار نجات داديم.

۷ـ از دست فرعون كه متكبر ومسرف بود.

۸ـ گروهی را كه قبلاً به استضعاف كشيده شده بودند، وارث شرق وغرب زمين كه بركت بخشيده بوديم، گردانيديم. ونعمت خود را در باره بنی اسرائيل به خاطر شكيبايی آنان كامل نموديم وآنچه را فرعون وقوم او ساخته بودند وآنچه را بالا برده بودند، نابود كرديم.

۹ـ ما بنی اسرائيل را در جايگاه راستين جای داديم واز نعمتهای پاكيزه به آنان روزی داديم. آنان در باره (رسالت پيامبر خاتم) اختلاف

نکردند تا آن زمانی که بر ایشان یقین حاصل شد واز روی لجاج آن را انکار کردند. خدای تو در میان آنان در روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردند داوری خواهد کرد(یونس/۹۳).

۱۰ــ به بنی اسرائیل گفتیم: در زمین معهود سکونت گزینید. آنگاه که وعده دیرین آمد همه شماها رامی آوریم.

## تفسیر موضوعی آیات

ملّتی که سالیان دراز باتمدن چشمگیر وخیره کننده ای بر سرزمین مصر حکومت می کردند، در کام امواج دریا فرو رفتند.کاخهای رفیع ومنازل دلپذیر وباغها وکشتزارهای زیبا از سکنه خالی گشت. این وضع رقّتبار نتیجه اعمال زشت صاحبان این مناطق بود. قرآن پس از تشریح این مناظر زیبا ومنازل بی صاحب چنین می فرماید:(فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ الأَرْضُ وَ ما کانُوا مُنْظَرِینَ) .

آنان به دیار نابودی فرستاده شدند، ولی بنی اسرائیل از عذاب ذلّتبار فرعون مسرف نجات یافتند; چنانکه می فرماید: (وَلَقَدْ نَجَّیْنا بَنی إسرائیلَ مِنَ العَذابِ المُهینِ *مِنْ فِرْعَوْنَ إنَّهُ کانَ عالِیاً مِنَ المُسْرِفینَ) .

جمله (فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ الأَرْضُ )بیانگر نکته ای است وآن اینکه آسمان وزمین بر سرزمین آنان مشرف بود واگر هم دانا وبینا بود، باز گریه نمی کرد. زیرا می دانست که فرعونیان مستحق چنین عذاب وکیفری بودند. البته احتمال دارد مقصود، اهل آسمان وزمین باشد.

مطلب دیگر اینکه در آیات سوره دخان می گوید: (کَذلِکَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرینَ) . ضمیر مؤنث در (وَ أَوْرَثْناها) به نعمت ومصادیق آن، که کشتزار وباغ وچشمه سار است، باز می گردد. وظاهر آیه این است که این قسمت از زندگی آل فرعون،صحیح وسالم ماند ونصیب دیگران شد.

در حالی که از آیات سوره اعراف استفاده می شود که مجموع مصنوعات فرعونیان به دست نابودی سپرده شد; چنانکه می فرماید:( وَ دَمَّرْنا ما کانَ یَصْنَعُ

فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما کانُوا یَعْرِشُونَ) در این صورت این اختلاف را چگونه می توان بر طرف کرد؟

برای رفع اختلاف می توان گفت: مقصود از آیه اوّل، که حاکی از بقای نعمتهاست، همان مناظر طبیعی وباغها وکشتزارها بوده وحتّی مقصود از مقام کریم(جایگاه زیبا) همان مناظر دلپذیر خدا دادی است.

خلاصه اینکه آنچه مربوط به طبیعت بود، باقی ماند ودیگران وارث آن شدند، در حالی که در آیه دوم از نابودی آنچه فرعون و قوم او می ساختند ویا سقفهایی که بالا ـ می بردند گزارش می دهد. قهراً این قسمت از آیه مربوط به مصنوعات ومظاهر تمدن فرعونیان می باشد; به گواه اینکه در آیه دوّم (یَصْنَعُ فِرْعَوْن) و (یَعْرِشُونَ) به کار رفته است.

به هر حال خدا داده ها باقی ماند وآنچه از مظاهر تمدن استکباری فرعونیان بود، نابود شد.

### آیا بنی اسرائیل بار دیگر به مصر باز گشتند؟

آیه چهارم از سوره دخان یاد آور می شود که سرزمین سرسبز آل فرعون را دیگران وارث شدند:(کَذٰلِکَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرینَ).

اکنون سؤال می شود مقصود از این «قوم آخرین» کیست؟ گاهی گفته می شود که خود بنی اسرائیل است که پس از نابودی فرعون به مصر باز گشتند واز آنها بهره گرفتند.

ولی این نظر چندان استوار نیست ومقصود از «قوم آخرین» یا بازماندگان آل فرعون از زنان وکودکان است که در دریا غرق نشدند وبه خاطر ناتوانی در سپاه فرعون شرکت نکردند وشاید هم دست آنان به خون بنی اسرائیل آلوده نشده بود، ویا گروه دیگری است که بعدها به مصر آمدند وآن سرزمینهای وسیع را تصرّف کردند. به هر

حال بسیار بعید است که مقصود از «قوماً آخرین» بنی اسرائیل باشند. به گواه اینکه یک آیه پس از آنان می گوید: (وَلَقَدْ نَجَّیْنا بَنی إسرائیلَ مِنَ العَذابِ المُهینِ). واگر مقصود از قوم آخرین، بنی اسرائیل بود،مقتضای بلاغت این بود که بگوید:«وَأورَثْناها بنی إسرائیل» ودر آیه بعد بگوید:(وَلَقَدْ نَجَّیْنا بَنی إسرائیلَ مِنَ العَذابِ المُهینِ).

از این بیان روشن می شود که مقصود از (مَشارِقَ الأرْضِ وَ مَغارِبَها ) که در نخستین آیه اعراف آمده، شرق وغرب ارض موعود«فلسطین» است، نه مصر. وخداوند یاد آور می شود که قوم مستضعف از چنگال استضعاف بیرون آمدند ودر آن سرزمین موعود سکنی گزیدند وبر سرتاسر آن استیلا یافتند:

(وَ أَوْرَثْنا القَوْمَ الّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الأرْضِ وَ مَغارِبَهَا الّتی بارَکْنا فیها وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ الحُسْنی علی بَنی إسْرائیلَ بِما صَبَرُوا ).

در این آیه دو گواه است که مقصود از شرق وغرب ارض، همان سرزمین فلسطین است. یکی کلمه «بارکنا» است که قرآن آن را در آیه دیگر در مورد سرزمین شام وفلسطین به کار برده است; چنانکه می فرماید:

(سُبْحانَ الّذی أسری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ المَسْجِدِ الحَرامِ إلَی المَسْجِدِ الأقْصَی الّذی بارَکْنا حَوْلَهُ)(اسراء/۱). «منزه است خدایی که بنده خود را نیمه شب از مسجد الحرام به مسجد الأقصی که به اطراف آن برکت بخشیدیم برد».

شاهد دیگر جمله (وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ الحُسْنی) است. یعنی به وعده خود جامه عمل پوشانیدیم واز قوه به فعلیّت رسانیدیم. چون موسی به بنی اسرائیل وعده بازگشت به سرزمین موعود را داده بود; چنانکه آیه یاد شده در زیر به نوعی از آن حکایت می کند:(یا قَوْمِ ادْخُلُوا الأرْضَ المُقَدَّسَةَ الّتی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ) (مائده/۲۱). «ای قوم به سرزمین مقدّسی که برای شما مقدّر شده است داخل شوید».

از این بیان روشن می شود که مقصود از جایگاه صدق(مبدأ صدق) که قرآن از

آن حکـایت می کنـد،همین سـرزمین فلسـطین است. علّت اینکه آن را جایگاه راستین توصـیف کرده است، این است که چون وعده راستین بوده، طبعاً سـرزمین نیز راستین خواهد بود; چنانکه می فرماید: (وَ لَقَدْ بَوَّأنا بَنی إسْـرائیلَ مُبَوّأَ صِدْق وَرَزَقْناهُمْ مِنَ الطِّیِّباتِ) .

و همچنین ممکن است توصـیف آن سـرزمین به صدق (راستین) از این جهت باشد که سـرزمین فلسـطین همه آنچه را انسان از یـک سـرزمین آبـاد انتظـار دارد، واجـد بود. زیرا مقصود از کلمه صـدق، آنگـاه که به چیزی به آن اضـافه شود ، ماننـد وعـده صدق، سخن صدق و... این است که مضاف (وعده، سخن و...) همه آنچه را از آن انتظار می رود، داراست.

از این نیز روشن می شود که مقصود از «ارض» در جمله (وَ قُلْنا لِبَنی إسْرائیلَ اسْکُنُوا الأرْضَ) همان سرزمین فلسطین است. ولی در پایان آیه یاد آور می شود که آنگاه که وعده آخرت پیش آمد همه شـماها بار دیگر باز می گردید; چنانکه می فرماید:(وَ قُلْنا لِبَنی إسْرائیلَ اسْکُنُوا الأرْضَ فَإذا جاءَ وعْدُ الآخِرَهِ جِئْنابِکُمْ لَفیفاً).

لفیـف در لغت عرب به معنی به هم پیچیـدگی وفشـردگی است. اکنون بایـد دیـد مقصود از این کلمه چیست؟آیـا مقصود این است که همگان محشور می شویـد ویا مقصود این است که همگان بـدون امتیاز به پیشـگاه خـدا حاضـر می شویـد ویا احتمال سوّمی نیز هسـت وآن اینکه مقصـود از وعـده آخرت، وعـده بـاز پسـین الهی نباشـد، بلکه مقصـود همـان وعـده دوّم است که درآغاز سوره اسراء آمده است; چنانکه می فرماید:

(إنْ أحْسَـنْتُمْ أحْسَـنْتُمْ لأنْفَسِـکُمْ وَإنْ أَسَأتُمْ فَلَها فَإذا جاءَوَعْدُ الآخِرَهِ لِیَسُوءُوا وُجُوهَکُمْ وَ لِیَدْخُلُوا المَسْجِدَ کَما دَخَلُوهُ أوّلَ مَرَّه وَ لِیُتَبِّروا ما عَلَوا تَتْبیراً)(اسراء/۷).

اگر نیکی واحسان کردید به خود کردید واگر بدی وستم کردید باز به خود

کردید. آنگاه که وعده اخیر فرا رسید (مردان قوی ونیرومند) آثار خوف واندوه را بر چهره شما آشکار می سازند وبه بیت المقدس، مانند بار نخست، وارد می شوند وبر آنچه تسلّط یابند آن را ویران می کنند».

خلاصه اینکه هر گاه مقصود از جمله (جِئْنا بِکُمْ لَفیفاً) همان معنی اوّل باشد، یعنی حشر دسته جمعی بنی اسرائیل در روز قیامت، هرگز با آیه ای که گواهی می دهد که افراد به طور منفرد محشور می شوند، منافات نخواهد داشت; چنانکه می فرماید:(وَ کُلّهُمْ آتیه یَوْم القیامه فَرداً) (مریم/۹۵):«همگی منفرد به سوی خدا می آیند» زیرا مقصود از منفرد این است که هیچ کس به فکر دیگری نبوده وهرکس به فکر خویش مشغول است. چنانکه می فرماید:(وَلِکُلِّ امْرِی مِنْهُمْ یَوْمَئِذ شَأنٌ یُغْنیهِ) (عبس/۳۷):«هر انسان در روز قیامت به کار خود مشغول است وبه دیگران کاری ندارد».

***

## ۶- خروج از مصر و ورود به صحرای سینا

### اشاره

لطف الهی شامل حال بنی اسرائیل شد واز آن زندگی ذلّتبار رهایی یافتند ودست آل فرعون از آنان کوتاه شد. اکنون باید زندگی جدیدی را در این سوی آب آغاز کنند ومسلّماً فرود یک جمعیت انبوه بر یک سرزمینی که در آن وسیله زندگی چندانی فراهم نبود، خالی از مشکلات مادی ومعنوی نخواهد بود; خصوصاً اینکه افکار مصریان یعنی بت پرستی، در این بخش از سرزمین رواج داشت ورسوبات بت پرستی موجود در اذهان قوم موسی مایه گرایش به چنین افکاری بود.

مشکل دیگر این بود که برای این گروه در آن سرزمین، خانه و آشیانه، زراعت و کشتزار، و کار وکسب وجود نداشت. حرارت خورشیداز یک طرف، نبودن آب کافی از طرف دیگر، فقدان غذای لازم از طرف سوّم آنان را رنج می داد. ازاین جهت به موسی روی آوردند واز او خواستند که در این مورد چاره ای بیندیشد. قرآن این بخش از زندگی آنان را چنین بیان می کند:

۱ــ (وَ جاوَزْنا بِبَنی إسْرائیلَ البَحْرَ فَأَتَوْا عَلی قَوْم یَعْکُفُونَ عَلی أَصْنام لَهُمْ قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَنا إلهاً کَما لَهُمْ آلِهَهٌ قالَ إنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ).

۲ــ (إنَّ هؤلاءِ مُتَبَّرٌ ما هُمْ فیهِ وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ).

۳ــ (قالَ أَغیْرَ اللّهِ أَبْغِیکُمْ إلهاً وَ هُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی العالَمینَ) (اعراف/ ۱۳۸ــ۱۴۰).

۴ــ (...وأَوْحَیْنا إلی مُوسی إذِ اسْتَسْقاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَهَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُناس مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنا عَلَیْهِمُ الغَمامَ وَ أَنْزَلْنا عَلَیْهِمُ المَنَّ وَ السَّلْوی کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ) (اعراف/۱۶۰).

۵ــ (وَ إذِ اسْتَسْقی مُوسی لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاکَ الحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَهَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُناس مَشْرَبَهُمْ کُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللّهِ وَلاتَعْثَوْا فی الأرضِ مُفْسِدینَ) (بقره/۶۰).

۶ــ (وَظَلَّلْنا عَلَیْکُمُ الغَمامَ وَ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمُ المَنَّ وَ السَّلْوی کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ ما ظَلَمُونا وَ لکنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ) (بقره/۵۷).

۷ــ (یا بَنی إسْرائیلَ قَدْ أَنْجَیناکُمْ مِنْ عَدُوِّکُمْ وَ واعَدْناکُمْ جانِبَ الطُّورِ الأیْمَنَ وَنَزَّلْنا عَلَیْکُمُ المَنَّ وَالسَّلْوی).

۸ــ (کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ لاتَطْغَوْا فیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبی وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبی فَقَدْ هَوی).

۹ــ (وَ إنّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی). (طه/۸۰ــ۸۲)

## ترجمه آیات

۱ــ بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم. به قومی رسیدند که بتها را می پرستیدند. گفتند:ای موسی برای مانیز خدایی (محسوس) مانند خدایان آنان قرار ده. موسی گفت:شما افراد نادانی هستنید.

۲ــ این گروه وآیین آنان تباه است واعمال آنان باطل وبی ثمر می باشد.

۳ــ آیا غیر از خدا برای شما خدایی معرفی کنم، در حالی که او شما را بر جهانیان برتری بخشید.

۴ــ آنگاه که موسی برای قوم خود آب طلبید، گفتیم: عصای خود را بر سنگی بزن، ناگهان از آن دوازده چشمه جوشید. هر گروهی آبشخور خود را دانست وبه وسیله ابر بر آنان سایه افکندیم وبر آنان «منّ» و برای«سلوی» فرو فرستادیم. («منّ» شیره درخت ویا عسل ویا نوعی ماده قندی و«سلوی» یک نوع پرنده بود.) از روزیهای پاکیزه ای که به شما دادیم، مصرف کنید. ما به شما ستم نکردیم. این شماها بودید که به خود ستم روا داشتید.

۵ــ به یاد آر موقعی که موسی برای قوم خود آب طلبید. گفتیم: با عصای خود به سنگ بزن. ناگهان دوازده چشمه از آن جوشید. هر گروهی آبشخور خود را دانست، از روزیهای خدا بخورید وبنوشید ودر روی زمین فساد نکنید.

۶ــ به وسیله ابر بر شما سایه افکندیم. «من»و «سلوی» بر شما فرود آوردیم. بخورید از روزیهای پاکیزه ای که به شما عطا نمودیم. ما به شما ستم نکردیم، شما بودید که به خود ستم نمودید.

۷ــ ای بنی اسرائیل ما شما را از دشمنتان نجات دادیم وسمت راست طور(۱) را به شما وعده کردیم. «من» و«سلوی» را بر شما فرو

ص : ۱۴۰

فرستادیم.

۸ـ از روزیهای پاکیزه ای که نصیب شما کردیم بخورید وسرکشی نکنید که گرفتار خشم می شوید. هر کسی که گرفتار خشم من شد تباه گشت.

۹ـ ومن آن کس را که به سوی من رو آورد وعمل صالح انجام دهد، سپس هدایت پذیرد(بر هدایت پیشین باقی می ماند) خواهم بخشید.

## تفسیر موضوعی آیات

### اشاره

شایسته گروهی که سالیان دراز زندگی ذلّتباری داشتند وسپس مشمول لطف الهی شدند، به گونه ای که از دریا عبور کردند وکف پای آنان تر نشد، این بود که پیوسته سپاسگزار درگاه الهی باشند وجز او کسی را نخوانند، بلکه آستین بالاـ بزنند ودیگران را از چنگال بت پرستی نجات دهند. زیرا با دیدگان خود دیدند که چگونه پروردگار جهان با فضل وکرم خود آنان را نجات داد ودشمن را در دل دریا غرق کرد. هیچ معجزه ای بالاتر از این نمی شود که از وسط دریا عبور کنند، بدون آنکه حتّی یک نفر از آنان آسیب ببیند ودر مقابل، دشمن از پشت سر آنان بیاید وهلاک گردد.

شایسته این گروه این بود که از موسی سپاسگزار باشند وپیوسته مطیع او شوند. امّا متأسفانه زندگی طولانی در میان بت پرستان دگرگونی خاصی در روان آنان ایجاد کرده وبت پرستی در اعماق قلوبشان ریشه دوانیده بود.از این جهت گاه وبیگاه این روح جوانه می زد وخود را نشان می داد. در گذشته نیز یاد آور شدیم که همه قوم موسی به وی ایمان نیاوردند وسران قوم موسی دل به او نبسته بودند. هر چند به ظاهر با او بودند وهمراه او حرکت کردند. اینک آیه ای که این حقیقت را روشن می سازد:

(فَما آمَنَ لِمُوسی إلاّ ذُرِّیَّهٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلی خَوْف مِنْ فِرْعَونَ وَ مَلائِهِمْ أنْ یَفْتِنَهُمْ) (یونس/۸۳): «به موسی جز گروهی از فرزندان قوم او، در حالی که از فتنه فرعون وسران قوم خویش واهمه داشتند، ایمان نیاوردند».

ص : ۱۴۱

آنان در این سرزمین فرود آمدند وبا گروهی روبرو شدند که بتهایی را می پرستیدند. رو به موسی کردند وگفتند:همان طور که آنها خدای محسوس دارند، ما هم باید چنین خدایی داشته باشیم واو را پرستش کنیم! این ابلهان فکر نکردند که آن کس که آنان را نجات داد خدای واقعی بود نه این بتها در غیر این صورت فرعون وسپاهیان او نیز نجات می یافتند. لذا موسی آنان را جاهل ونادان خواند: چنانکه می فرماید:(وَ جاوَزْنا بِبَنی إِسْرائیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلی قَوْم یَعْکُفُونَ عَلی أَصْنام لَهُمْ قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَهٌ قالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ).

سپس یاد آور شد که این گروه بت پرست، مانند دیگر بت پرستان نابود می شوند واعمال وکردار آنان بی فایده است. آنگاه افزود:آیا شرم نمی کنید واز من می خواهید که برای شما خدایی جز او معرفی کنم، در حالی که خدای شما نعمت خود را بر شما ارزانی داشته وبر جهانیان برتری بخشیده ا ست;چنانکه می فرماید:

(إِنَّ هؤُلاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فیهِ وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ *قالَ أَغیْرَ اللّهِ أَبْغِیکُمْ إِلهاً وَهُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی العالَمینَ).

یک مرد یهودی به هنگام نبردهای جمل و صفین و یا پس از آن به امیر مؤمنان اعتراض کرد و گفت: پس از در گذشت پیامبرتان، بیست و پنج سال صبر کردید سپس برخی از شما برخی دیگر را کشت.

امام در پاسخ فرمود: بلی، اما شما هنوز پاهایتان از گل دریا خشک نشده بود که به بت پرستی گراییدید و به موسی گفتید: (اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُم آلِهَه) (۱).

### نعمت های الهی بر بنی اسرائیل در بیابان

### اشاره

آیه ای که گذشت،بیانگر این است که خدا بنی اسرائیل را بر جهانیان برتری

بخشیده است: (وَ هُوَ فَضَّلَكَمْ عَلَى العـالَمينَ)مقصود این نیست که به یکایک آنان برتری داده است، بلکه مقصود این است که امّت بنی اسرائیل ویژگیهایی داشتند که این ویژگیها را دیگران نداشتند ویکی از این ویژگیها این است که در آن بیابان گرم وفاقد وسایل زندگی، خدا همگان را مشمول لطف خود قرار دادو هم آب وهم سایبان وهم غذای متناسب در اختیارشان نهاد.

امّا آب: خدا فرمان داد که موسی بار دیگر با عصای خود معجزه بیافریند وبا کوبیدن آن بر یک صخره، چشمه هایی نمایان گردد وهر گروهی از یکی از آن چشمه ها آب بنوشند. زیرا هر طایفه ای از قوم بنی بنی اسرائیل به حکم آیه (وَقَطَّعْناهُمْ اثْنَتَى عَشرَه أسباطاً أُمَماً) (اعراف/۱۶۰):«ما آنان را به دوازده طایفه تقسیم کردیم» برای خود اجتماع خاصی داشت وبرای اینکه تزاحمی در بهره گیری از آب وجود نیاید، دوازده چشمه وهر چشمه به قبیله ای اخصاص یافت. چنانکه می فرماید: (وأَوْحَيْنا إلى مُوسى إذِ اسْتَسْقاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُناس مَشْرَبَهُمْ ).

امّا سایبان ورهایی از گرمای سوزان خورشید: به دستور خدا ابرهای متراکم بر بالای سر آنان قرا ر گرفت که مانع از تابش مستقیم خورشید گردید; چنانکه خداوند در دومورد می فرماید:(وَظَلَّلْنا عَلَيهِمُ الغَمامَ)،(وَظَلَّلْنا عَلَيْكُمُ الغَمامَ).

امّا مسأله تأمین غذا: در دو مورد یاد آور می شود که منّ وسلوی برای آنان فرستادیم:(وَ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمُ المَنَّ وَ السَّلْوى)، (وَ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ المَنَّ وَ السَّلْوى).

خداوند این دو ماده غذایی را غذای پاکیزه توصیف کرده ومی فرماید: (كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُم) حالا «من» و«سلوی» چیست؟ در میان مفسران در آن اختلاف است، ولی همگی اتّفاق نظر دارند که «من» غذایی بود که جنبه قندی داشت، مثل عسل یا شیره درختان. و«سلوی» پرنده ای بود که نیاز پروتئینی بدن را بر طرف می کرد وهر دو به صورت روز نو و روزی نو، به دست آنها می رسید. حالا

وسیله نزول آن دو چه بود، در کتابهای تفسیر اقوال گوناگونی آمده است.

با اینکه خدا آنان را غرق در نعمت خود نمود، ولی یاد آور می شود که مبادا فزونی نعمت آنان را به طغیان وگناه بکشد; چنانکه می فرماید:( وَ لاتَطْغَوْا فیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبی وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبی فَقَدْ هَوی).

ضمیر «فیه» به «أکل» بر می گردد ومقصود از طغیان در «اکل» کفران نعمت است که بعدها دچار آن شدند وبه موسی گفتند:این غذای یکنواخت برای ما کافی نیست، از خدا بخواه تا آن را عوض کند. توضیح آن بعداً خواهد آمد.

خداوند در آیه ۸۱ سوره طه نوید می دهد که بنی اسرائیل در سمت راست «طور» ملاقاتی خواهند داشت. مقصود از آن همان «الوادی الایمن» است که موسی به هنگام بازگشت از مدین، نور خدا را به صورت آتش در نقطه بلندی دید. توضیح اینکه، از این نقطه در قرآن به صورتهای مختلف تعبیر شده است:

۱ـ (فَلَمّا أتاها نُودِیَ مِنْ شاطئ الوادِ الأیْمنِ فی البُقْعَهِ المُبارَکَهِ...) (قصص/۳۰)

۲ـ (إذْ ناداهُ ربُّهُ بِالوادِ المقدَّسِ طُویً). (نازعات/۱۶)

۳ـ (وَ نادَیْناهُ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الأیْمَنِ وقَرَّبْناهُ نَجیّاً). (مریم/۵۲)

۴ـ ( یا بَنی إسْرائیلَ قَدْ أنْجَیْناکُمْ مِنْ عَدوِّکُمْ وواعَدْناکُمْ جانِبَ الطُّورِ الأیمنَ...). (طه/۸۰)

مقصود از طور ایمن همان نقطه ای است که نور خدا در آن تجلّی کرد وهمان نقطه نیز میقاتی مجدد برای بنی اسرائیل برای دریافت تورات بود که آیه (وَواعَدْناکُمْ جانِبَ الطُّور الأیْمَن) از آن نویدمی دهد.

پیش از آنکه به تشریح نزول تورات بپردازیم، اجمالاًـ فهرست حوادث این بخش از زندگی موسی را با بنی اسرائیل یاد آور می شویم. در اینجا سه حادثه مهم

رخ داده است:

۱ــ نزول تورات بر موسی.

۲ــ درخواست رؤیت خدا از جانب برگزیدگان بنی اسرائیل.

۳ــ بازگشت بنی اسرائیل به بت پرستی در غیاب موسی.

آیات این سه موضوع در قرآن به طور پیوسته وارد شده است، ولی چون بنای ما بر تفسیر موضوعی است، آیات هر بخش را جداگانه می آوریم.آنگاه که از این سه موضوع فارغ شدیم، باقیمانده تاریخ زندگی موسی را با بنی اسرائیل پی می گیریم. اکنون به بیان آیات مربوط به نزول تورات می پردازیم:

## ۱– نزول تورات بر موسی در میقات

### آیات موضوع

۱ــ (وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثینَ لَیْلَهً وَ أتْمَمْناها بِعَشر فَتَمَّ میقاتُ رَبِّهِ أرْبَعینَ لَیْلَهً وَقالَ مُوسی لأخیهِ هارُونَ اخْلُفْنی فی قَوْمی وَ أصْلِحْ وَ لاتَتَّبِعْ سَبیلَ المُفسِدینَ).

۲ــ(قالَ یا مُوسی إنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النّاسِ بِرِسالاتی وَ بِکَلامی فَخُذْ ما آتَیْتُکَ وَ کُنْ مِنَ الشّاکِرینَ).

۳ــ (وَکَتَبْنا لَهُ فی الألْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْء مَوْعِظَهً وَ تَفْصیلاً لِکُلِّ شَیْء فَخُذها بِقُوَّه وَ أْمُرْ قَوْمَکَ یَأْخُذُوا بِأحْسَنِها سَأُوریکُمْ دارَ الفاسِقینَ) (اعراف/ ۱۴۲، ۱۴۴ــ ۱۴۵)

ص : ۱۴۵

۴ـ (وَ إذْ آتَینا مُوسَی الکِتابَ وَ الفُرْقانَ لَعَلَّکَمْ تَهْتَدُونَ). (بقره/۵۳)

۵ـ (إنّا أنْزَلْنا التَّوراهَ فیها هُـدًی وَ نُورٌ یَحْکُمُ بِهَا النَبِیُّونَ الّـذینَ أسْـلَمُوا لِلّذینَ هادُوا وَالرَّبّانِیُّونَ والأحْبارُ بِمَا اسْـتُحْفِظُوا مِنْ کِتابِ اللّهِ وَ کانُوا عَلَیْهِ شُهَداء...). (مائده/۴۴)

۶ـ (وَلَقَدْ آتَینا مُوسَی الکِتابَ مِنْ بَعْدِ ما أهْلَکْنَا القُرونَ الأُولی بَصائرَ للنّاسِ وَهُدًی وَ رَحْمَهً لعَلّهُمْ یَتَذَکَّرونَ). (قصص/۴۳)

### ترجمه آیات

۱ـ با موسی سی شب وعده قرار نهادیم. چون وعده به پایان رسید، ده شب دیگر بر آن افزودیم تا اینکه زمان وعده پروردگارش به چهل شب انجامید. موسی (پیش از حرکت به میعادگاه) به برادر خود هارون گفت: جانشین من در قوم من باش و راه صلاح را پیش گیر واز اهل فساد پیروی مکن.

۲ـ خداوند گفت:ای موسی من تو را به واسطه رسالتهای خود (دستورات دینی) که در اختیار تو نهاده ام و با تو سخن گفتنم، بر مردم برتری بخشیدم. آنچه را به تو دادم، دریافت کن واز شاکران باش.

۳ـ برای او در الواح، در باره هر موضوعی اندرزی نوشتیم واز هر چیز بیان کردیم.پس (ای موسی) آن را با جدّیت بگیر وبه قوم خود بگو: به آن به نیکوترین وجه عمل کنند. به همین زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد.

۴ـ به یاد آر آنگاه که به موسی کتاب وفرقان دادیم، شاید آنان هدایت شوند.

۵ـ ما تورات را که در آن هدایت ونور است، فرو فرستادیم تا به وسیله تورات، پیامبران که تسلیم حکم خداوند هستند برای یهود حکم کنند و نیز دانشمندان الهی وبرگزیدگان از آنان، به خاطر آنچه از کتاب خدا حفظ کرده اند داوری کنند واین گروه اخیر به خاطر اینکه حافظان

ص : ۱۴۶

کتاب الهی می باشند، شاهدان برآنند.

۶ـ پس از آنکه اقوام پیشین را هلاک کردیم، به موسی کتاب را، که در آن بصیرتها وهدایت ورحمت برای مردم است، نازل نمودیم تا مردم متذکر شوند.

## تفسیر موضوعی آیات

موسی از جانب خدا مأموریت یافت که سی شبانه روز از قوم خود جدا شود ودر جایگاه خاصی به نام طور اقامت گزیند. از نظر بسیاری از مفسران این سی شب مجموع ماه ذیقعده الحرام بود. او برای اینکه قوم خود را بی سرپرست نگذارد، برادرش هارون را به جانشینی خود تعیین کرد وگفت:در اصلاح قوم بکوش ومبادا از مفسدان پیروی کنی یعنی کسانی که از خط توحید منحرف شده وبه بت پرستی گرایش پیدا کنند. تو گویی می دانست که در غیاب او چه رویدادی رخ می دهد. آنگاه که سی شب تمام شد، دستور آمد که ده شب دیگر نیز باید در میقات اقامت گزینی. سرانجام چهل شبانه روز آنجا ماند والواح تورات را دریافت کرد وبه سوی قوم خود باز گشت.

خداوند می فرماید:(وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثینَ لَیْلَهً وَ أتْمَمْناها بِعَشْر فَتَمَّ میقاتُ رَبِّهِ أرْبَعینَ لَیْلَهً وَ قالَ مُوسی لأخیهِ هارُونَ اخْلُفْنی فی قَوْمی وَ أَصْلِحْ وَ لاتَتَّبعْ سَبیلَ المُفسِدینَ).

ممکن است سؤال شود که چرا به موسی امر شد که مدّتی در میقات بسر ببرد و آنگاه تورات را دریافت کند؟ شاید نکته آن این باشد که اتصال با جهان وحی ودریافت یک کتاب کامل وشنیدن سخن خدا آمادگی روحی خاصی لازم دارد واین آمادگی برای انسان به هنگام زندگی در میان مردم وآمیزش با آنها کمتر دست می دهد. این نوع آمادگیهای روحی در وحدت وعزلت، آنگاه که انسان به دور از مردم زندگی می کند ،پدید می آید. از این جهت موسی چهل شبانه روز به پرستش

حق اشتغال یافت وسپس آمادگی آن را پیدا کرد که طرف ومخاطب وحی الهی قرار گیرد وکتاب عظیمی را از الواح تورات دریافت کند.

ازاین بیان روشن می شود که چرا قرآن روی شب تکیه می کند، نه روز (ثلاثین لیله). این به خاطر آن است که انسان در شب به خاطر انقطاع از مردم ومشاغل روزانه، صفای بیشتری پیدا کرده وزمینه برای دریافت پیامهای الهی فراهم تر است. زیرا فرض این است که هیچ نوع مشغولیتی از خارج توجّه انسان را به خود جلب نمی کند. از این جهت آنگاه که خدا پیامبر را برای انجام مأموریتهای سنگین موظف می سازد، دستور می دهد پاسی از شب را برخیزد ونماز بگزارد وسپس آن را چنین مدلل می سازد که ما به همین زودی مأموریت سنگینی را به تو واگذار می کنیم. (یاأَیُّهَا المُزَّمِّلُ *قُمِ اللّیْلَ إلاّ قَلِیلاً...إنّا سَنُلْقی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقیلاً* إنَّ ناشِئَهَ اللَّیلِ هِیَ أَشَدُّ وَطئاً وَ أَقْوَمُ قیلاً)(مزمل /۱_۶). «ای جامه بر خود پیچیده، شب را، جز اندکی، برای نماز برخیز... ما کلام بسیار سنگین بر تو القا می کنیم، عبادت در لحظات تاریک شب مایه هماهنگی بیشتر دل با گفتار می باشد».

در این آیه نکته دیگری آمده است و آن اینکه گاهی پیامبران از حادثه ای گزارش می دادند، ولی حادثه به گونه ای دیگر رخ می داد. در اینجا موسی به قوم خود از غیبت سی شب گزارش داده بود، در حالی که به چهل روز انجامید. واین همان مسأله «بداء» است که درکلام امامیه به طور مشروح مطرح شده است.

آیات وارد در باره هارون حاکی است که او مانند موسی، پیامبر بود; چنانکه در سوره طه می فرماید:(وَ أَشْرِکْهُ فی أمْرِی) (طه/۳۲):«هارون را در این رسالت با من شریک کن». خطاب آمد:(قَدْ أُوتیتَ سُؤْلَکَ یا موسی) (طه/۳۶):«درخواست تو اجابت شد».

اکنون سؤال می شود با داشتن چنین مقامی چگونه هارون جانشین موسی می شود با آنکه خود مقام نبوت را دارا بود؟

ص : ۱۴۸

پاسخ: موسی علاوه بر مقام نبوت ورسالت، امام مردم نیز بود; یعنی ریاست بنی اسرائیل را بر عهده داشت. در حالی که هارون فقط دارای رسالت ونبوت بود، یعنی پیامی را دریافت نموده بود وبه مردم ابلاغ می کرد. امّا سرپرستی همه جانبه، که مربوط به اداره جامعه باشد، نداشت. از این جهت او را جانشین خود قرار داد. بنابر این تفسیر صحیح «اماماً» در قرآن، و«خلیفه» درسنّت همین سرپرستی همه جانبه جامعه است.

قرآن به موسی دستور می دهد که فرمانهای خدا را بگیرد واز سپاسگزاران باشد. آنگاه آن را چنین مدلّل می کند: ما به تو به وسیله دو چیز مزیّت داده ایم:

۱ـ پیامهای خود را در اختیار تو نهادم وتو رابرای ارسال پیام برگزیدم واین خود افتخاری است که نصیب تو شده است.

۲ـ تو را برای سخن گفتن برگزیدم وبه خاطر این دو مزیّت، پیامها را بگیر وبه مردم برسان.

موسی این دو امتیاز را در مقابل توده مردم داشت، نه در مقابل دیگر پیامبران. زیرا پیامبران الهی در این دو مزیّت با او یکسان می باشند. آنها هم پیامهای الهی را دریافت می کنند وهم وحی الهی را که کلام خداست می شنوند. اینکه برخی از مفسران امتیاز دوّم را در مقابل پیامبران قرار داده اند و اینکه خدا در میان پیامبران تنها با موسی سخن گفته است نه با دیگران، سخنی استوار نیست.(۱) زیرا کلام خدا برای خود اقسامی دارد که در آخر سوره شوری همگی آمده است; چنانکه می فرماید:

(وَ ما کانَ لِبَشَر أنْ یُکَلِّمَهُ اللّهُ إلاّ وَحْیاً أوْ مِنْ وراءِ حْجاب أوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِإذْنِهِ ما یَشاءُ إنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیمٌ). (شوری /۵۱)

شأن خدا نیست که با بشری سخن بگوید، مگر از سه راه:

۱ــ (إلاّ وَحْياً ): القای در قلب بدون واسطه.

۲ــ (أوْ مِنْ وراءِ حْجاب ): از پشت پرده صدا را بشنود ومتکلم را نبینید، چنانکه موسی صدا را از شجره شنید وگوینده را ندید.

۳ــ ( أوْ يُرْسِلَ رَسُولاً ): رسولی را بفرستد که حامل پیام خدا باشد; ما نند امین وحی، جبرئیل.

همان گونه که ملاحظه می شود. هر سه مورد از اقسام کلام است وکلام منحصر به شقّ دوم نیست. بنابراین هر گاه خدا یکی از امتیازات موسی را سخن گفتن با او می داند، در مقابل دیگران است که شایستگی این مقام را ندارند، نه در مقابل پیامبران.

در آیه بعدی از ویژگی تورات سخن می گوید ودر این مورد دو جمله آمده است:

۱ــ (مِنْ كُلِّ شَىْء مَوْعِظَةً): پند واندرزی از هر چیز.

۲ــ ( وَ تَفْصيلاً لِكُلِّ شَىْء):بیانی برای هر چیز.

ظاهراً جمله نخست، ناظر به مسائل اخلاقی است واینکه خدا در تورات مسائل مورد نیاز بنی اسرائیل را در امور اخلاقی بیان کرده است.

همچنانکه مقصود از جمله دوّم، احکام الهی یعنی واجبات ومحرمات و مستحبات ومکروهات است که همگی را بیان کرده است. آنگاه به موسی می گوید: (خُذْهَا بِقُوَّه). وبه قوم او از طرف موسی می گوید:( وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأحْسَنِها).

مقصود از جمله نخست چیست؟ این تعبیر در مورد حضرت یحیی نیز آمده است; آنجا که خدا به او می گوید: (يا يَحْيى خُذِ الكِتابَ بِقُوَّه وَ آتَيْناهُ الحُكْمَ صَبِيّاً) (مریم/۱۲). ونیز به بنی اسرائیل این خطاب شده است. در سوره بقره در دو مورد می فرماید: (خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّه...) (بقره/۶۳، ۹۳). بنابراین هم

موسی وهم قوم وی مأمورند که کتاب ودستورات خدا را با توان وقدرت بگیرند. حال مقصود چیست؟ در اینجا دو احتمال داده می شود:

۱ــ تورات را در دو بُعد علمی وعملی، یعنی عقیدتی واحکامی بگیرند. به یک بعد اکتفا نکنند وبدانند که عقیده، بی نیاز کننده از عمل نیست واگر این کار به طول انجامد، چه بسا عقیده را نیز تباه می سازد.

۲ــ تمام دستورات خدا را بگیرید ودر آن تبعیض قائل نشوید واز افرادی نباشید که در آیین الهی دست به تفکیک زده، برخی را گرفته وبرخی را رها می کنند; چنانکه قرآن در باره بنی اسرائیل می فرماید:(أَفَتُؤمِنُونَ بِبَعْضِ الكِتابِ وَ تَكْفُرونَ بِبَعض فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ إلاّ خِزْىٌ) (بقره/۸۵): «آیا به برخی از کتاب ایمان می آورید وبخش دیگر را انکار می کنید، کیفر هر کس که از شما (بنی اسرائیل) این کار را انجام دهد، چیزی جز ذلّت وخواری نیست».

مقصود از اینکه قوم موسی بهترین آن را بگیرند چیست؟ چنانکه می فرماید: (وَأمُر قَوْمَكَ يأخذوا بأحسنها) گویا ضمیر در (بأحسنها) به «امور» بر می گردد که از سیاق آیه استفاده می شود. در این صورت مقصود این است که تمام دستورات تورات زیباست، ولی در عین حال در میان زیباها باید زیباتر را بگیرند; مثلاً انتقام از دشمن زیباست، ولی عفو از آن زیباتر است.

احتمال دارد «احسن» درا یه مجرّد از معنی تفضیل باشد . یعنی در حقیقت آیه می فرماید: در میان تعالیم تورات زیبا را بگیرید. مثلاًـ به واجبات عمل کنید ومحرمات را رها کنید; چنانکه در جای دیگر می فرماید:(فَبَشِّرْ عِبادِ * الّذينَ يَسْتَمِعُونَ القَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أحْسَنَهُ) (زمر/۱۷ــ ۱۸). «بشارت ده آن گروه از بندگان را که وقتی سخنان مختلف شنیدند، از سخن خوب پیروی می کنند».

سرانجام باید از جمله های (مِنْ كُلِّ شىء )و(تفصيلاً لِكُلِّ شَىء) چنین برداشت کرد که آنچه مورد نیاز بنی اسرائیل در مسأله هدایت وتکامل بود، در تورات

وجود داشت، ولی آن به این معنا نیست که کاملترین برنامه ها را، حتی نسبت به امّت دیگر که پس از امّت موسی آمدند، دارا بوده است.

نیز یاد آور می شویم که «کل شیء» در این آیه ودر آیه ای که قرآن را توصیف کرده و می فرماید:(وَنَزَّلْنا عَلَيْكَ الكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيء) (نحل/۸۹)، امور مربوط به هدایت وتکامل مردم است که شأن یک کتاب آسمانی است درباره آن سخن بگوید. اما بیان موضوعاتی که از قلمرو این هدف بیرون است، در رسالت کتاب آسمانی نیست ولفظ «شیء» شامل آن نیست.

## صفات تورات در قرآن

خداوند یاد آور می شود که به موسی کتاب وفرقان دادیم. مقصود از کتاب، تورات است ومقصود از فرقان همان معجزات وبیاناتی بود که با آن برای اثبات حقانیّت خود برانگیخته شده بود. احتمال دارد مقصود از آن همان تورات باشد; چنانکه قرآن نیز به این صفت، توصیف شده است: (تَبارَكَ الّذی نَزَّلَ الفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمينَ نَذيراً) (فرقان/۱) «بزرگوار است خداوندی که فرقان را بر بنده خاصّ خود نازل فرمود تا اینکه مردم جهان را بیم دهد».

در آیه بعد سه ویژگی برای تورات بیان شده است:

۱ــ (هدی); مایه های هدایت است.

۲ــ (نور); چراغی است فرا راه مؤمنان.

۳ــ (يَحْكُمُ بِهَا النَبِيُّونَ الّذينَ أسْلَمُوا لِلّذينَ هادُوا وَ الرَّبّانِيُّونَ وَالأحْبارُ); با تورات سه گروه داوری می کنند:

۱ــ پیامبرانی که میان بعثت موسی تا مسیح یا پیامبر اکرم برای هدایت مردم برانگیخته شده اند.

۲ــ عالمان الهی.

۳ـ دانشمندان برگزیده از یهود.

بنابراین تورات کتاب تشریعی بنی اسرائیل بود وپیوسته پیامبران بنی اسرائیل به وسیله آن حکم می کردند.

درآخر آیه یاد آور می شود که دانشمندان برگزیده، حافظان تورات وشاهدان بر مضامین آن هستند، ودر مورد اختلاف باید به آنان مراجعه کرد:(بِمَا اسْتحفظُوا مِنْ کتابِ اللّهِ وکانُوا عَلَیْهِ شُهَداء).

۴ـ (بصائِرَ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَرَحْمَةً)؛ «مایه های بصیرت وبینایی ورحمت خداست».

***

## ۲- درخواست رؤیت خدا از جانب سران بنی اسرائیل

### اشاره

از مسائل استوار وروشن قرآن، امتناع رؤیت خداست.این کتاب آسمانی با مسأله رؤیت با تندی خاصّی برخورد کرده است وهرکجا پای رؤیت خدا به میان آید، آن را انکار می نماید. ازباب نمونه آیات زیر را یاد آور می شویم:

(یَسْأَلُکَ أهْلُ الکِتابِ أنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ کِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسی أَکْبَرَ مِنْ ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ )(نساء/۱۵۳). «اهل کتاب در خواست می کند که برای آنان کتابی از آسمان فرود آری (ناراحت مباش) همین گروه از موسی بزرگتر از این را خواستند وگفتند:خدا را آشکارا به ما نشان بده. پس به خاطر این سؤال بی مورد صاعقه آنان را گرفت».

قرآن این درخواست را سفیهانه وابلهانه معرفی می کند واز زبان موسی، آنگاه

که قوم او درخواست رؤیت کردند وصاعقه آنان را کشت، چنین نقل می کند: (أَتُهْلِکَنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا) (اعراف/۱۵۵). «آیا ما را به خاطر کارهایی که ابلهان انجام داده اند نابود می کنی».

این نوع سخن گفتن در باره رؤیت، حاکی از این است که قرآن آن را غیر ممکن می داند.

با توجه به این باید دید انگیزه موسی از درخواست رؤیت چه بود؟ آیا حضرت موسی بدون آگاهی از امتناع آن درخواست رؤیت نمود؟ یا اینکه انگیزه دیگری او را وادار به درخواست رؤیت کرد؟ اینک آیات مربوط به این بخش:

۱ـ (وَ لَمّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دکّاً وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤمِنینَ). (اعراف/۱۴۳)

۲ـ (وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا لِمِیقاتِنا فَلَمّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ قالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِیّایَ أَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا إِنْ هِیَ إِلّافِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِی مَنْ تَشاءُأَنْتَ وَلِیُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَأَنْتَ خَیْرُ الغافِرِینَ) (اعراف/۱۵۵).

۳ـ ( إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهْرَهً فَأَخَذتْکُمُ الصّاعِقَهُ وَأنْتُمْ تَنْظُرُونَ).

۴ـ (ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرونَ). (بقره/۵۵ـ۵۶)

**ترجمه آیات**

۱ـ آنگاه که موسی به میقات ومیعادگاه مشخص آمد وپروردگار با او سخن گفت. موسی گفت:خدایا خود را به من بنما تا به تو بنگرم. خطاب

آمـد، تو نمی توانی مرا ببینی، ولی (برای آزمـایش) به کوه بنگر، اگر او بر جای خود مسـتقر مانـد به زودی مرا می بینی. وقتی خدای موسـی بر کوه تجلّی کرد، آن را متلاشـی ساخت. موسـی بیهوش افتاد. آنگاه که به هوش آمد، گفت:بارالها! تو پیراسته وبرتر از رؤیت می باشی. من به درگاه تو بازگشتم ومن نخستین کسی هستم که به برتری تو از رؤیت ایمان دارم.

۲ــ موسـی هفتـاد مرد از قوم خود برای میعادگـاه برگزیـد. آنـان را صاعقه (به جرم درخواست رؤیت خـدا با چشم) درگرفت. موسـی در این حـال گفت:پروردگـارا! اگر می خواستی آنهـا ومرا قبل از آمـدن به میقات هلاک می کردی، آیا ما را به خاطر کـار سـفیهان هلاـک می کنی؟ ایـن کـار جز فتنـه وامتحـان تـو نیست. در این امتحـان هر کس را بخـواهی گمراه وهر کس را بخواهی هدایت می کنی. تویی سرپرست ومولای ما. ما را ببخش وبر ما رحم کن تو بهترین آمرزندگانی.

۳ــ آنگـاه که به موسـی گفتیـد:ای موسـی مـا به رسـالت تو از جانب پروردگار ایمان نمی آوریم، مگر اینکه خـدا را آشـکارا ببینیم، صاعقه شما را آشکارا گرفت در حالی که می نگریستید.

۴ــ بعد شما را پس از مرگ زنده کردیم؛ شاید سپاسگزار باشید.

### تفسیر موضوعی آیات

### اشاره

آنچه ذکر شد، آیاتی است مربوط به درخواست رؤیت از خدا ؛ چه از جانب موسـی وچه از جانب قوم او . و از صدر اسلام تا کنون این آیـات مورد بحث وبررسـی قرار گرفته و منکران و معتقـدان به رؤیت، به درخواست موسـی اسـتناد کرده انـد. جـای شگفتی است که یـک آیه، مستند دو نظریه متضـاد باشـد واین حـاکی از این است که در مجموع آیات دقّت کافی نشـده واز شیوه تفسیر موضوعی بهره گیری نشده است. اینک ما با توجه به قراین موجود در آیات به تفسیر آنها می پردازیم:

## بنی اسرائیل ودرخواست رؤیت

موسی مدعی بود که من کلام خدا را می شنوم واین بار که به میقات می روم، کتابی به همراه خواهم آورد. از آنجا که او از طبیعت قوم خود، که لجاج وعناد است، آگاهی کامل داشت، هفتاد نفر برگزید تا شاهد جریان باشند. یعنی هم تکلّم خدا را با موسی بشنوند وهم نزول تورات را مشاهده کنند. طبعاً این هفتاد نفر از برگزیدگان قوم او بودند که آمار آنها به هفتصد(۱) هزار می رسید. وقتی همگان به میقات آمدند وتکلّم خدا را با موسی احساس کردند، در این موقع روح لجاجت وجهالت آنها گل کرد وگفتند: ما به این کار اکتفا نمی کنیم، مگر اینکه خدا را به چشم خود ببینیم وچون در این کار لجاجت واصرار ورزیدند، صاعقه آنها را هلاک نمود؛ چنانکه می فرماید: (وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ الصّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظرونَ) (بقره/۵۵).

ونیز می فرماید:(...فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ) (نساء/۱۵۳).

این دو آیه حاکی است که پس از درخواست رؤیت حسی، صاعقه آسمانی آنان را کشت. از این طریق می توان اجمال آیه دیگر را بر طرف کرد. آیه ای که حاکی از استیلای «رجفه» بر قوم موسی است. رجفه هر چند به معنی لرزه شدید است، ولی معلول صاعقه بوده که به دنبال آن لرزش شدیدی بر آنها مستولی شد. از مقایسه این دو آیه می توان گفت: نزول «رجفه» پس از صاعقه به دنبال سؤال رؤیت بوده است؛ هر چند در خود این آیه از علّت نزول صاعقه نامی برده نشده است؛ چنانکه می فرماید: (وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقاتِنا فَلَمّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ ...).

درخواست لجوجانه بنی اسرائیل سبب شد که آنان مشمول قهر خدا شوند

ص : ۱۵۶

وجسدهای بی جان آنان در مقابل چشمهای موسی به زمین افتاد.

در چنین شرایط موسی چهار مطلب را مطرح کرد وبا خدای خود چنین گفت:

۱_ اگر مشیّت الهی بر این تعلّق گرفته بود که آنها نابود شوند،ای کاش این کار قبل از میقات ودر مقابل دیدگان خود بنی اسرائیل انجام می گرفت. زیرا من چگونه به سوی قوم خود برگردم واز کشته شدن هفتاد نفر گزارش دهم وبگویم که آنها به خاطر عناد ولجاج، مشمول قهر الهی شدند. چنانکه می فرماید:(قالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيّايَ ). «ای کاش آنها ومرا قبلًا نابود می کردی».

در اینجا این سؤال مطرح می شود که صاعقه تنها دامنگیر اصحاب موسی شده بود نه خود موسی، پس چرا در این پیشنهاد خود را نیز بر آنان عطف می کند: (لَوْشِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيّايَ ).

پاسخ این است که هرچند صاعقه دامنگیر او نشده بود، ولی اگر موسی با همان حال به سوی قوم خود باز می گشت، نابودی در کمین او بود. تو گویی چنین می گوید:اکنون که بناست آنها ومن (هر چند به دو علّت) کشته شویم، چه بهتر اینکه قبلاً انجام می گرفت.

۲_ خداوندا! نباید ما را به خاطر کار ابلهان نابود کنی. در اینجا مقصود از «ما» چیست؟ظاهراً مقصود خود اوست; یعنی شایسته مقام ربوبی نیست که موسی به خاطر کارهای ناشایست ابلهانِ قوم خود در آستانه هلاکت قرار گیرد.

در اینجا احتمال دیگری نیز وجود دارد که مراد از ضمیر «أَتُهْلِكُنا» همه حاضران در میقات باشد وموسی با عرض پوزش یاد آور می شود که این گروه، مردم ابله ونادان می باشند وشایسته مقام رحمت خداوندی نیست که نادانها را به خاطر کارهای ناشایسته آنان نابود کند واین که آنان را به خود نسبت می دهد، به خاطر ارتباط قومی وپیوند رهبری است.

۳ــ سرانجام موسی این حادثه را امتحان تلقی می کند. امتحانی که گروهی را هدایت وگروهی را به گمراهی می کشد. گروهی پیروز وگروهی مردود می شوند. در حقیقت حاضران در میقات در این بخش از عمر به خوبی از عهده امتحان بر نیامده و مردود شدند. درحالی که موسی بر هدایت سابق خود باقی ماند؛ چنانکه می فرماید: ( إنْ هِیَ إلاّفِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِی مَنْ تَشاء).

۴ــ پیامبران مظاهر رحمت حق هستند و از گرفتاریهای قوم خود رنج می برند. از این جهت برای هفتاد نفر در پوشش طلب رحمت، برای خود طلب آمرزش می کند؛ چنانکه می فرماید: (أَنْتَ وَلِیُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَأَنْتَ خَیْرُ الغافِرینَ).

## موسی و درخواست رؤیت

تا اینجا با مفاد ونکات آیات مربوط به رؤیت آشنا شدیم وروشن گشت که قرآن پیوسته با مسأله رؤیت حسی خداوند با لحن انکار ونکوهش روبرو می شود. ولی مسأله مهم در آیه دیگر است وآن درخواست رؤیت خدا از جانب خود موسی است، در اینجا قائلان به جواز رؤیت می گویند: درخواست موسی حاکی از آن است که رؤیت ممکن بود واگر محال بود، هرگز حضرت کلیم آن را از خدا درخواست نمی کرد.

منکران رؤیت می گویند: این استدلال در صورتی صحیح است که حضرت موسی با انگیزه واقعی وبدون فشار از خارج دست به چنین کاری زده باشد واگر سؤال او به خاطر فشار قوم خود باشد، چنین درخواستی دلیل بر امکان نخواهد بود. چگونه می توان گفت موسی با انگیزه واقعی چنین درخواستی را کرده است، در حالی که دو آیه پیش بیانگر این است که او چنین درخواست را کار سفیهانه دانست وگفت:(أَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ).

گذشته از این چگونه می توان رؤیت خدا را امر ممکنی دانست، در حالی که

خدا در پاسخ سؤال او گفت:(لَنْ تَرانی):«هیچگاه مرا نخواهی دید» وحرف «لن» در لغت عرب برای نفی ابد است; چه در دنیا وچه در آخرت.

این گفتگوهای طرفین است وطبعاً منطق طرف دوّم قوی ونیرومند است. ولی باید موضع آیه را از نظر زمان سؤال روشن کرد و اینکه موسی در چه هنگامی این درخواست را از خدا کرد؟

از بررسی مجموع آیات به دست می آید که سران بنی اسرائیل ایمان خود به نبوت موسی را متوقف بر رؤیت خدا کردند و سرانجام به قهر الهی گرفتار شده وبا دعای موسی زنده شدند. در چنین شرایط باز دست از لجاجت برنداشتند واز موسی خواستند تا او خود درخواست رؤیت نماید. وشاید احتمال می دادند که عذاب پیشین به خاطر این بود که آنان درخواست رؤیت کرده بودند وهرگاه این درخواست از سوی موسی باشد، خشم الهی رابه دنبال نخواهد داشت، یا آنها قدرت رؤیت الهی را ندارند، ولی حضرت موسی دارد.

حال سؤال می شود رؤیت موسی برای آنان چه سودی خواهد داشت؟ در اینجا دو احتمال وجود دارد وآن اینکه:

۱ـ اگر موسی درخواست رؤیت کند وخدا را ببیند وبه آنها گزارش کند، گزارش او را می پذیرند.

۲ـ اگر موسی درخواست رؤیت کند واو را ببیند، آنان نیز خواهند دید; همان طور که خدا با موسی سخن گفت وموسی شنید وآنان نیز شنیدند. در حقیقت یک قیاس باطل (قیاس رؤیت به تکلم) آنان را به این درخواست برانگیخت.

گواه اینکه این درخواست بر اساس انگیزه واقعی نبوده، بلکه فشار بنی اسرائیل او را بر چنین کار وادار کرد، این است که خدا با موسی با نرمی پاسخ گفت وفرمود:(لَنْ تَرانی). وهرگز صاعقه ای نیز فرود نیامد وفقط برای اینکه ایمان موسی بر عدم رؤیت به نهایی ترین حد برسد، حادثه ای ترسیم کرد وآن اینکه نور خدا بر

کوه تجلّی کرد. کوه بـا آن صـلابت مقاومت نکرد و از هم پاشـید وموسـی نیز غش کرد وبه صورت عین الیقین روشن گردید که دیـدگان انسانی امکان ویارای دیـدن خـدا را نـدارد. وقتی کوه با آن صـلابت از هم پاشـید، تکلیف انسان ضـعیف روشـن است.

در اینجـا ممکن است سؤال شـود که این درخـواست رؤیت طبعـاً در کنـار بنی اسـرائیل بـوده وآنهـا نیز این نور را به گونه ای مشاهده کرده اند، آیا آنان نیز دچار بیهوشی شدند یانه؟

ممکـن اسـت گفتـه شـود ایـن تجلی فقـط برای موسـی رخ داده، نـه برای دیگران وخـدا آن توانـایی را دارد که دایره تجلی را محدود کند ودر نتیجه اثر آن نیز محدود شود.

اهـل عرفـان در اینجـا تفسـیر دیگری دارنـد وبایـد آن را بطن آیه دانست وآن اینکه،تجلی خـدا بر کوه در عوالم دیگر رخ داد وموسـی نیز این تجلّی را در غیر عـالم مـاده مشاهـده کرد وهمین سـبب شـد که او بیهوش شود ودیگران به همـان حـال عـادی بمانند.(۱)

آخرین سؤال این است که اگر درخـواست موسـی پس از درخـواست بنی اسـرائیل بـوده چرا این درخواست در آیه ۱۴۳سوره اعراف و درخواست بنی اسرائیل در آیه۱۵۵ آمده است؟ در حالی که نظم طبیعی عکس آن را اقتضا می کند.

پاسخ این است که خداوند در سوره اعراف از (آیه۱۰ تا ۱۵۶) به بیان سرگذشت موسی می پردازد. یعنی سرگذشت موسی را با آیه (ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسی بِ آیاتِنا إلی فِرْعَونَ وَ مَلَاه) آغاز می کند وبا آیه (وَاکْتُبْ لَنا فی هذِه الدُّنیا حَسَنَّه) که گفتا ر موسـی است پایان می دهد. بنابراین محور سـخن، موسی وزندگانی وتلاشهای اوست. لازمه چنین محوری این است که آنگاه که از میقات

سخن می گوید ومی فرماید:(وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثینَ لَیْلَةً ) درخواست خود موسی را به هر انگیزه ای بود مطرح کند وبگوید: (وَلَمّا جاءَ مُوسی لِمیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ) نه لجاجت بنی اسرائیل را. لذا پس از این جریان، دنباله سرگذشت، یعنی بازگشت موسی به سوی قوم خود وگرفتاری هارون را بیان می کند. آنگاه که از مجموع سرگذشت، که موسی محور آن است، فارغ می شود و در پایان سرگذشت لجاجت قوم ومشروط کردن ایمان بر رؤیت خدا را مطرح می نماید.

از این جهت آنچه مربوط به موسی است در وسط داستان قرار گرفته وآنچه مربوط به هفتاد نفر از بنی اسرائیل است، در آخر داستان؛ یعنی حتّی پس از سرگذشت «عجل» بیان شده است.

از این بیان روشن می گردد که موسی بیش از یک لقاء ویک میقات با خدا نداشته وهمه پرسشها و در خواستها وامتناعها ولجاجها در اینجا رخ داده است. نه اینکه یک بار برای خود درخواست رؤیت کرد ویک بار دیگر هم در لقاء ومیقات دیگر، برای برگزیدگان بنی اسرائیل درخواست دیدن خدا را نموده است.

تفسیری که ازاین آیه انجام گرفت، استفاده نویسنده است از بیانات امام هشتم(علیه السلام) به مأمون وگفتار زمخشری در تفسیر کشّاف.(۱)

***



---

۱- [۱] صدوق، توحید، ص ۱۲۱_۱۲۲ وزمخشری، کشاف، ج۱، ص۵۷۳_۵۷۴.

## ۳– بازگشت به بت پرستی

### اشاره

۱_ (وَ إذْ قالَ مُوسی لِقَومِهِ یا قوم إنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ أنْفُسَکُمْ باتّخاذِکُمُ العِجلَ فَتُوبُوا إلی بارِئِکُمْ فاقْتُلُوا أنْفُسَکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بارِئِکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ إنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیم). (بقره/۵۴)

۲_ (وَ إذْ واعَدْنا مُوسی أرْبَعینَ لَیْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ العِجْلَ مِنْ بَعدِهِ وَ أنْتُمْ ظالِمُونَ). (بقره/۵۱)

۴_ (وَإذْ أخَذْنا مِیثاقَکُمْ وَرَفَعْنا فَوْقَکُمُ الطُّور خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّه وَ اسْمَعُوا قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَیْنا وَ أُشْرِبُوا فی قُلُوبِهِمُ العِجْلَ بِکُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَما یَأمُرُکُمْ بِهِ إیمَانُکُمْ إنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ) (بقره/۹۳).

۵_ (وَ اتّخَذ قومُ مُوسی مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ أَلَمْ یَرَوا أنّهُ لایُکَلِمُهُمْ ولا یَهدِیهِمْ سَبیلاً اتَّخَذُوهُ وَ کانُوا ظالِمینَ).

۶_ (وَ لَمّا سُقِطَ فی أیدِیهِمْ وَ رأوْا أنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قالُوا لَئِنْ لَمْ یَرْحَمْنا رَبُّنا وَیَغْفِرْ لَنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الخاسِرینَ).

۷_ (وَلَمّا رَجَعَ مُوسی إلی قَوْمِهِ غضْبانَ أسِفاً قالَ بِئْسَما خَلَفْتُمُونی مِنْ بَعْدی أَعَجِلْتُمْ أ مْرَ رَبِّکُمْ وَ أَلْقَی الأَلْواحَ وَأَخَذَ بِرأْسِ أخیهِ یَجُرُّهُ إلَیْهِ قالَ ابنَ أُمَّ إنَّ القَوْمَ اسْتَضْعَفُونی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنی فلا تُشْمِتْ بیَ الأعْداءَ وَ لاتَجْعَلْنی مَعَ القَوْمِ الظّالِمینَ).

۸_ (قالَ رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لأخی وَ أَدْخِلْنا فی رَحْمَتِکَ وَأَنْتَ أرْحَمُ الرّاحِمینَ).

۹_ (إنَّ الّذینَ اتَّخَذُوا العِجْلَ سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فی الحَیاهِ الدُّنْیا وَ

کَذلِکَ نَجزِی المُفْتَرِینَ).

۱۰_ (وَ الّذینَ عَمِلُوا السَّیِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها وَ آمَنُوا إنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحیمٌ). (اعراف/۱۴۸_۱۵۳)

۱۱_ (قالَ فَإنّا قَدْ فَتَنّا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ).

۱۲_ (فَرَجَعَ مُوسی إلی قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً قالَ یا قَوْمِ أَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْداً حَسَناً أَفَطالَ عَلَیْکُمُ العَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوعِدی).

۱۳_ (قالُوا ما أَخْلَفْنا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنا وَ لکِنّا حُمِّلْنا أَوْزاراً مِنْ زینهِ القَوْمِ فَقَذَفْناها فَکَذلِکَ أَلْقَی السّامِرِیُّ).

۱۴_ (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقالُوا هذا إلهُکُمْ وَ إلهُ مُوسی فَنَسِیَ).

۱۵_ (أَفَلا یَرَوْنَ أَلاّ یَرْجِعُ إلَیْهِمْ قَوْلاً وَ لا یَمْلِکُ لَهُمْ ضَرّاً وَ لا نَفْعاً).

۱۶_ (وَلَقَدْ قالَ لَهُمْ هارونُ مِنْ قَبْلُ یا قَوْمِ إنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ وَإنَّ رَبَّکُمُ الرَّحْمنُ فَاتَّبِعُونی وَأَطیعُوا أَمْری).

۱۷_ (قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَیْهِ عاکِفینَ حَتّی یَرْجِعَ إلَیْنا مُوسی).

۱۸_ (قالَ یا هارُونُ ما مَنَعکَ إذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا).

۱۹_ (أَلاّ تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَیْتَ أَمْری).

۲۰_ (قالَ یَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْیَتی وَ لابِرَأْسی إنّی خَشِیتُ أنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنی إسرائیلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلی).

۲۱ _ (قالَ فَما خَطْبُکَ یا سامِرِیُّ).

۲۲_ (قالَ بَصُرْتُ بِما لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهً مِنْ أثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُها وَکَذلِکَ سَوَّلَتْ لی نَفْسی).

۲۳_ (قالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الحیاهِ أنْ تَقُولَ لامِساسَ وَ إنَّ لَکَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَ انْظُرْ إلی إلهِکَ الّذی ظَلْتَ عَلَیْهِ عاکِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فی الیَمِّ نَسْفاً).

۲۴_ (إنّما إلهُکُمُ اللّهُ الّذی لا إلهَ إلاّ هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَیْء عِلماً)(طه/۸۵ _۹۸).

### ترجمه آیات

۱_ به یاد آر آنگاه که موسی به قوم خود گفت:ای قوم من حقاً که شما با گزیدن گوساله به عنوان معبود، بر خویشتن ستم کردید. به سوی پروردگار خود بازگردید، خویشتنها را بکشید. این برای شما پیش خدایتان خوب(کفاره گناه) است، اگر این کار را انجام دهید. خداوند به شما نظر رحمت خواهد کرد، او توبه پذیر ومهربان است.

۲_ به یاد آرید آنگاه که ما به موسی چهل شب را وعده کردیم(هنوز مدّت به پایان نرسیده بود) که گوساله را در غیاب او به عنوان معبود برگزیدید. در حالی که شما ستمگر بودید.

۳_ موسی با دلایل به سوی شما آمد، ولی در غیاب او گوساله را معبود خود برگزیدید، در حالی که ستمگر بودید.

۴_ به یاد آرید آنگاه که از شما پیمان گرفتیم وکوه طور را بربالای سر شما برافراشتیم(آن چنانکه تصور می شد در حال سقوط است) آنچه را به شما دادیم با قوّت بگیرید، پیامهای خدا را بشنوید. گفتند: شنیدیم. ومخالفت کردیم. به خاطر کفر درونی علاقه به گوساله در جانهای شما تزریق شده است. به آنان بگو:بد است چیزی که (تکذیب پیامبران الهی) ایمان شما به آن فرمان می دهد. اگر مؤمن باشید.

۵_ قوم موسی در غیاب او از زیور آلات خود مجسمه گوساله ای را که دارای صدای گاو بود، به خدایی گرفتند. نمی بینند که او با آنها سخن نمی گوید وآنان را به راهی هدایت نمی کند. این کار را کردند واز ستمگران بودند.

۶ـ آنگاه که نادم شدند، وقتی دیدند گمراه شدند، گفتند:اگر پروردگار ما بر ما رحم نکند وما را نبخشد از زیانکاران خواهیم بود.

۷ـ آنگاه که موسی به سوی قوم خود خشمگین واندوهناک برگشت، گفت:چه جانشینان بدی برای من بودید (طبق گفتار من رفتار نکردید). آیا در امر خدای خود شتاب نمودید. والواح را بر زمین انداخت واز فرط خشم سر برادرش هارون را به سوی خود کشید وهارون گفت:ای فرزند مادرم در غیاب تو قوم مرا ناتوان شمردند، تو با خشم خود دشمنان مرا شادمان مکن ومرا جزء مردم ستمکار مشمار.

۸ـ موسی گفت:خدایا من وبرادرم را ببخش ودر رحمت خود وارد ساز که تو ارحم الراحمین هستی.

۹ـ آنگاه موسی با صدای بلند گفت: آنان که گوساله را معبود خود ساخته اند به زودی خشمی از پروردگارشان وخواری در زندگی دنیا، نصیبشان می شود. این چنین دروغگویان را کیفر می دهیم.

۱۰ـ آنان که مرتکب عمل بد شدند، سپس توبه کرده وایمان آورده اند، خدا پس از توبه آنان(نسبت به آنها) بخشاینده ومهربان است.

۱۱ـ ما قوم تو را در غیاب تو آزمودیم وسامری، آنها را گمراه کرد.

۱۲ـ موسی به سوی قوم خود خشمگین واندوهناک بازگشت وگفت:ای قوم من مگر پروردگار شما به شما وعده نیکو نداد؟ آیا مدّت جدایی من طولانی شد یا با این عمل خواستید خشم خدا متوجّه شما شود؟ به وعده ای که به من داده بودید عمل نکردید.

۱۳ـ بنی اسرائیل در پاسخ گفتند:ما به میل واختیار خود خلف وعده نکردیم، بلکه ما مقداری از زر وزیور قوم فرعون را همراه داشتیم. ما آنها را به دور ریختیم (سامری از این فرصت استفاده کرد) آنها را برای ذوب در دیگی ریخت.

۱۴ـ نتیجه این شد که برای آنان مجسمه گوساله ای را که دارای صدای گاو بود، بیرون آورد وگفت: این خدای شما وخدای موسی است. سامری عهد خود را با موسی فراموش کرد.

ص : ۱۶۵

۱۵ـ آیا نمی بینند که این گوساله بی روح به گفتار آنان توجه ندارد وسود وزیانی به آنان نمی رساند؟

۱۶ـ وهارون قبلاًـ به آنها گفت:ای قوم من در بوته آزمایش قرار گرفته اید وخدای شما همان خدای بخشنده است. از من پیروی کنید واز من فرمان ببرید.

۱۷ـ بنی اسرائیل در پاسخ گفتند: ما بر عبادت گوساله پایدار خواهیم بود تا موسی به سوی ما باز گردد.

۱۸ـ آنگاه که موسی بازگشت، به هارون گفت: چه چیز تو را آنگاه که دیدی بنی اسرائیل گمراه شدند.

۱۹ـ از پیروی من باز داشت؟ آیا با فرمان من مخالفت کردی؟

۲۰ـ گفت:ای فرزند مادرم! ریش وسر مرا نگیر، من از آن ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی وبه دستور من عمل نکردی.

۲۱ـ موسی رو به سامری کرد وگفت:ای سامری نقش تو در این کار چه بود؟

۲۲ـ گفت: شناختم آنچه را آنان ندانستند، گرفتم مشتی از اثر پای رسول را سپس آن را افکندم، نفس من این عمل را بر من آراست.

۲۳ـ موسی به او گفت: از میان ما بیرون برو. تو در زندگی دچار بیماری ای می شوی که هرکس نزدیک تو آمد، به او بگویی: نزدیک مشو. وبرای تو میعادی است در آخرت که تخلف نخواهد پذیرفت. اکنون به این خدایت بنگر که پیوسته او را عبادت می کردی، آن را در آتش می سوزانم وخاکسترش را در دریا می ریزم.

۲۴ـ خدای شما خدایی است که جز او خدایی نیست، بر همه چیز داناست.

**تفسیر موضوعی آیات**

**اشاره**

موسی برای دریافت تورات همراه با هفتاد نفر به میقات رفت. امّا هنوز چهل

روز به پایان نرسیده بود، که بنی اسرائیل به دنبال اندیشه پرستش خدای محسوس رفتند، که در آغاز ورود به صحرای سینا به موسی پیشنهاد کرده بودند، مجسمه طلایی گوساله ای را که فردی از آنان به نام سامری ساخته بود، پرستش کردند وعملاً تمام زحمت پیامبر خود را بر باد دادند.

زمینه گرایش به بت پرستی در آنان وجود داشت. زیرا سالیان درازی در مصر با چشم خود می دیدند که مصریان بتها ومجسمه هایی را می پرستیدند. پس این اندیشه در مدّت اقامت در مصر به آنان تزریق شده بود و تو گویی خمیره جانشان شده بود.به تعبیر قرآن:(وأُشربوا فی قلُوبِهِمُ العِجْلَ)«گوساله پرستی به آنان تزریق شده بود». از طرف دیگر سی شب به پایان رسید وموسی باز نگشت. شایعه مرگ موسی نیز بر بازگشت آنان به بت پرستی کمک کرد.

از طرف سوّم بنی اسرائیل به خاطر خفّت وذلّتی که به آنان وارد شده بود، از نظر دانش در سطح بسیار پایینی بودند وبا اندک تبلیغی از این سو به آن سو می شدند.

در آیات سوره بقره مسأله پرستش گوساله به اشاره مطرح شده است، نه به صورت بیان داستان. در حقیقت آنگاه که قرآن وضع بنی اسرائیل عصر رسالت را بیان می کند و اعمال ننگین آنان را می شمارد،می گوید:شماها چنین وچنان کردید. در موردی فرمود:(باتِّخاذِكُمُ العِجل) در مورد دیگر فرمود:(ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ العِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ) ودر مورد سوّم از ریشه بت پرستی در روان آنان گزارش می دهد:(وأُشرِبوا فی قُلُوبِهِمُ العِجْلَ). سرانجام در آخرین آیه سوره بقره می فرماید:(بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إيمانُكُمْ إنْ كُنْتُمْ مُؤمِنينَ). ومفاد این جمله این است که اگر واقعاً مدعی هستید که از روی ایمان به تورات، دست به جنایت زده و پیامبران الهی را می کشید، حرام خدا(ربا) را حلال می شمارید وپیامبر اسلام را تصدیق نمی کنید(اگر ایمان شما به این کارها فرمان می دهد) به چیز بدی فرمان

می دهد، وچون ایمان به چیز بدی فرمان نمی دهد، پس شما ایمان ندارید.

این قسمت در سوره بقره است، ولی در سوره های اعراف وطه این سرگذشت ننگین به تفصیل بیان شده است.

### پرستش گوساله در سوره اعراف وطه

سوره اعراف جریان را این گونه بیان می کند:قوم موسی پس از او از زر وزیوری که داشتند، جسد گوساله ای را که دارای صدا بود به معبودی برگزیدند: (وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسی مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ). (۱)

قرآن درک وشعور آنان را چنین بیان می کند: آنان به قدری پلید وکند ذهن بودند که با اینکه می دیدند این گوساله با آنان سخن نمی گوید وبه راهی رهبری نمی کند، ولی آن را می پرستیدند، چنانکه می فرماید:(أَلَمْ یَرَوا أَنَّهُ لا یُکَلِّمُهُمْ ولا یَهدِیهِمْ سَبیلًا اتَّخَذُوهُ وَ کانُوا ظالِمینَ).

موسی در میقات بود که این حادثه رخ داد وخدا موسی را از چنین جریان غم انگیزی با خبر ساخت وگفت: (قالَ فَإنّا قَدْ فَتَنّا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ). «ما قوم تو را با عمل سامری در بوته امتحان قرار دادیم وسامری آنان را گمراه ساخت».

در حقیقت اقامت موسی در میقات، که برای او شیرین و فرحزا بود، با شنیدن این خبر به ناراحتی مبدّل گشت. وقتی میقات پایان پذیرفت، با حالت اندوه



---

۱- [۱] کلمه مِن در جمله «من حلیهم» ناظر به ماده ای است که گوساله از آن ساخته شد؛ چنانکه گفته می شود: الخاتم من فضه. وعجیب از نجّار مصری است که «مِنْ» را به معنای بدل گرفته وگفته است:زیورها را گرفت وبدل آن گوساله ای به آنان داد. در حالی که در لغت عرب کلمه «مِنْ» در این گونه ترکیبها نشأیه است نه بدل. چنانکه می گوید:«الباب من خشبه». (قصص الأنبیاء، ص۲۲۲)

وخشم به سوی قوم خود بازگشت؛ چنانکه می فرماید: (وَلَمّا رَجَعَ مُوسی إلی قَوْمِهِ غضْبانَ أسِفاً)(اعراف/۱۴۹) و نیز می فرماید: (فَرَجَعَ مُوسی إلی قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً) (طه/۸۶).

با توجّه به اینکه این جریان مربوط به سه دسته بود:

۱ـ سامری که بت را ساخت وبه بت پرستی دعوت کرد.

۲ـ قوم موسی که فریب سامری را خوردند وگمراه شدند.

۳ـ هارون که جانشین موسی بود وسرپرستی قوم به او سپرده شده بود.

واکنش موسی در برابر قوم خود در آغاز کار همان توبیخ وسرزنش بود که از هر دو سوره نقل می کنیم.

در سوره اعراف می فرماید:

( بِئْسَما خَلَفْتُمُونی مِنْ بَعْدی): «بد جانشینانی برای من بودید».

۲ـ( أَعَجِلْتُمْ أ مْرَ رَبِّكُمْ):«در فرمان پروردگارتان عجله نمودید».

۳ـ (إنَّ الّذینَ اتَّخَذُوا العِجْلَ سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فی الحَیاهِ الدُّنْیا وَكَذلِكَ نَجْزِی المُفْتَرینَ). «کسانی که گوساله را معبود خود ساخته اند، به همین زودی در زندگی این جهان، خشم وذلّتی از طرف پروردگارشان به آنها می رسد».

ودر سوره طه می فرماید:

۴ـ ( أَلَمْ یَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً): « آیا پروردگارتان وعده نیکو به شما نداد؟».

۵ـ ( أَفَطالَ عَلَیْكُمُ العَهْدُ):«آیا جدایی من طولانی شد؟».

۶ـ ( أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ یَحِلَّ عَلَیْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوعِدی):«یا خواستید که عذابی از جانب پروردگارتان به شما نازل گردد که با وعده من مخالفت ورزیدید؟».

اکنون باید به تحلیل این نکوهشها پرداخت.

در گفتار نخست، آنان را به عنوان جانشینان بد توصیف می کند ومی فرماید:( بِئْسَما خَلَفْتُمُونی مِنْ بَعْدی) وعلّت آن روشن است. زیرا بر خلاف تعالیم موسی گام برداشتند. او پیامبر توحید بود وآنان به شرک گرویدند.

در گفتار دوّم، یاد آور می شود که به فرمان پروردگارتان شتاب کردید: (أَعَجِلْتُمْ أ مْرَ رَبِّكُمْ) این سخن را موقعی می گویند که یک انسان پیرو، در غیاب رهبر خود به کاری دست بزند که برخلاف منویات او باشد. می گویند:«چرا عجله کردی؟» البته این نه بدان معناست که می بایست صبر کرده باشید تا من برگردم آنگاه به شرک بگرایید، بلکه این نوعی تعبیر ملامت آمیز است ومقصود این است که چه انگیزه ای شما را به این کار عجولانه برانگیخت؟

در گفتار سوّم، آنان را به نزول عذاب از طرف پروردگار وگسترش ذلّت در زندگی دنیوی تهدید می کند؛ چنانکه می فرماید: (إِنَّ الّذینَ اتَّخَذُوا العِجْلَ سَيَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فی الحَياةِ الدُّنْيا وَكَذلِكَ نَجْزِی المُفْتَرينَ). مشروح غضب وذلّت در تفسیر آیه ۵۱ بقره خواهد آمد.

در پیام چهارم، وعده های نیکوی خدا را به بنی اسرائیل یاد آور می شود. وعده هایی که با آزادی از چنگال فرعون شروع شده وبا ورود به سرزمین مقدّس پایان می پذیرد. آیا شایسته مقام شکرگزاری این بود که غیر خدا را پرستش کنید؟! چنا نکه می فرماید:( أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً).

در پیام پنجم، یاد آور می شود که جدایی من از شما خیلی طولانی نبود ونباید در این غیبت کوتاه من، تعالیم مرا به دست فراموشی بسپارید:( أَفَطالَ عَلَيْكُمُ العَهْدُ).

در آخرین پیام می گوید: شما با پرستش گوساله عملاً خواستید خشم خدا را علیه خود برانگیزید وپیمانی که با من بسته بودید شکستید: (أَمْأَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوعِدی).

بنی اسرائیل در مقابل توبیخ های موسی، منطقی جز منطق کودکانه نداشتند وآن اینکه ما این عمل را به اختیار خود انجام ندادیم، بلکه مقداری زیور آلات از آل فرعون راهمراه داشتیم. ما آنها را به دور افکندیم و سامری نیز به دور افکند؛ چنانکه می فرماید:(قالُوا ما أَخْلَفْنا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنا وَ لکِنّا حُمِّلْنا أَوْزاراً مِنْ زینهِ الْقَوْمِ فَقَذَفْناها فَکَذلِکَ أَلْقَی السّامِرِیُّ).

جمله نخست حاکی از یک منطق کودکانه است که می گویند:«انحراف ما از خطّ توحید اختیاری نبود». ولی در جمله دوم می گویند:«زیور آلاتی که از آل فرعون گرفته وهمراه خود آورده بودیم به دور افکندیم». شاید مقصود این باشد که فکر کردیم دیگر به درد نمی خورد؛ ولی این احتمال از نظر آیات دیگر قرآن بعید است. زیرا معمولاً این نوع زیور آلات در اختیار زنان قرار می گیرد وعلاقه زن به زیور آلات یک امر طبیعی است؛ چنانکه می فرماید:(أَوَ مَنْ یُنَشَّأُ فِی الحِلْیَهِ وَهُوَ فِی الخِصَامِ غیرُ مبین) (زخرف/۱۸) «آیا کسی که در زیور آلات نشو ونما می کند، در حالی که بیان آشکار وروشنی ندارد، با دیگران یکسان است؟

احتمال دارد که سامری زرگر ماهری بود. بنی اسرائیل را با وعده خاصی فریب داد. زیور آلات آنان را گرفته بود، بدون اینکه مقصود خود را به آنان بگوید. از این جهت هم بنی اسرائیل وهم سامری زیور آلات خود را در آتش افکندند وبنی اسرائیل در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفتند وآن اینکه از آن زیور آلات، مجسمه گوساله ای را ساخت که دارای صدای گاو بود وگفت:«این است خدای شما وخدای موسی».

اینکه گفتیم بنی اسرائیل در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند، به خاطر لفظ «فا» در کلمه «فاخرَجَ» است.اگر سامری از اوّل هدف خود را به آنان گفته بود وآنان نیز به همین نیّت زیور آلات در اختیار او قرار داده بودند، نمی توانستند با این جمله پوزش بخواهند. بنی اسرائیل بااین جمله در مقام عذر خواهی هستند واین کلام در

صورتی رنگ عـذر به خود می گیرد که در هنگام دور انـداختن زیور آلات، از تصـمیم سامری آگاه نباشـند. امّا اینکه سامری چگونه آنان را فریب داد وزیور آلات را گرفت، در آیات اشاره ای به آن، به چشم نمی خورد.

سرانجام هرچه باشـد، این عذر کودکانه پذیرفته نیست. مسلّماً این بزهکاران برای تبرئه خود ناچارند عذرهایی هر چند ناموجه بتراشند. زیرا آنان می دیدند که عبادت گوساله بر ضد پیمانی است که با موسی بسته اند. گذشته از این هارون به آنان هشدار داد وگفت:«ای قوم من! شـما به وسیله این عمل در بوته امتحان قرار گرفتید،خدای شما گوساله نیست،خدای شما همان خدای رحمان است».چنانکه می فرمایـد:(ولَقَدْ قالَ لَهُمْ هارُونُ مِنْ قَبْلُ یا قَوْمِ إِنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ وإِنَّ رَبَّکُمْ الرّحْمنُ فَاتَّبِعُونی وَ أطیعُوا أمْری).(طه/۹۰)

همین پوزش طلبـان در پاسـخ هـارون گفتنـد: مـا فعلاً این گوساله را می پرستیم تا موسـی باز گردد. چنانکه قرآن این جمله را چنین حکایت می کند:(قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَیْهِ عاکِفینَ حَتّی یَرْجِعَ إِلَیْنا مُوسی).(طه/۹۱)

از مجموع این سخنان روشن می شود که آنان در پرستش گوساله هرگز معذور نبودند وباید به کیفر اعمال خود برسند.

### بازخواست موسی از برادرش هارون

تا این جا گفتگوی موسـی با فریب خوردگان بنی اسـرائیل روشن شـد. اکنون ببینیم او با برادر خود چگونه رفتار کرد. از اینکه موسـی به هنگام رفتن به میقات به او گفت:(وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبیلَ المُفْسدینَ)(اعراف/۱۴۲)، گویا می دانست که در غیاب او فتنه وفسادی بر پا می شود واو برادر خود رانسبت به آن هشـدار داد. یک چنین پیش بینی ممکن است مربوط به وحی نباشـد، بلکه موسی این رهبر تیز بین، با توجه به روحیات قوم خود واز اینکه به هنگام فرود در بیابان سینا خواهان خدای

محسوس بودند، می توانست چنین انحرافی را در مورد آنان پیش بینی کند. او به هنگام مراجعت از میقات، در حالی که وحی او را از جریان گوساله پرستی بنی اسرائیل با خبر کرده بود، سخت خشمگین وناراحت بود؛ به گونه ای که از فرط خشم واینکه تمام زحمات او به باد رفته است، دو عکس العمل نشان داد. هدف او این بود که جنایتکاران از بزرگی گناه خود آشنا شوند. در حقیقت این دو عکس العمل جنبه تربیتی داشت واگر چنین نمی کرد وبرخورد او ملایم بود، شاید بنی اسرائیل بر همان بت پرستی خود باقی می ماندند. ولی آنگاه که بنی اسرائیل این دو نوع عکس العمل را از موسی در مورد دو چیز دیدند که نزد او بسیار مقدّس وگرامی بودند، فهمیدند که گناه بسیار بزرگی را مرتکب شده اند وفوراً از آن بازگشتند وهمگی گفتند: (لَئِنْ لَمْ یَرْحَمْنا رَبُّنا وَیَغْفِرْ لَنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الخاسِرینَ)(اعراف/۱۴۹).

این دو عکس العمل عبارت بودند از:

۱ــ افکندن الواح تورات.

۲ــ گرفتن سر وریش برادر وکشاندن او به سوی خود.

تورات وحی الهی بود که از منزلت خاصی نزد موسی برخوردار بود وبرادر او هارون، پیامبری بود معصوم که گرد گناه نمی گشت. با این وصف از فرط خشم برای تربیت بنی اسرائیل، تورات را بر زمین افکند وسر برادر را گرفت وبا کمال تندی به او گفت:(قالَ یا هارُونُ ما مَنَعکَ إذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا *أَلاّ تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَیْتَ أَمْری) (طه/۹۲ــ۹۳):«چه چیزی سبب شد، آنگاه که دیدی آنان گمراه شدند، از من پیروی نکنی (شدت عمل به خرج ندهی)؟! آیا با دستور من مخالفت کردی؟!»

اینجا بود که بنی اسرائیل از سرنوشت خود آگاه شدند وفهمیدند که کیفر سختی در کمین آنهاست.

هارون با کمال ملاطفت در برابر خشم برادر چنین گفت:فرزند مادرم! سر وریش مرا مگیر! علّت اینکه من شدّت عمل به خرج ندادم این بود که از آن ترسیدم

که بگویی:«چرا میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی وملاحظه گفتار مرا نکردی» :(قالَ یَا ابْنَ أَمَّ لَاتَأخُذْ بِلِحْیَتی وَ لابِرَأسی إنّی خَشِیتُ أنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنی إسرائیلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلی).(طه/۹۴)

ودر سوره اعراف سخن هارون را چنین بیان می کند:«بنی اسرائیل در غیاب تو مرا ناتوان شمردند ونزدیک بود مرا بکشند. با این کارت دشمنان مرا شاد مکن ومرا در شمار ستمگران قرار مده»:(قالَ ابنَ أُمَّ إنَّ القَوْمَ اسْتَضْعَفُونی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنی فلاتُشْمِتْ بیَ الأعْداءَ وَ لاتَجْعَلْنی مَعَ القَوْمِ الظّالِمینَ)(اعراف/۱۵۰).

سخنان عاطفی ومحبت آمیز هارون از خشم موسی کاست. ازاین جهت برای خود وبرادرش از خدا طلب مغفرت کرد واز خدا خواست که آنان را در رحمت خود وارد سازد:(قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لأخی وَ أدْخِلْنا فی رَحْمَتِکَ وَأَنْتَ أرْحَمُ الرّاحِمینَ)(اعراف/۱۵۱).

در این شرایط بود که با روی باز با برادر سخن گفت والواح را از روی زمین برداشت؛ الواحی که مایه های هدایت ورحمت در آن فراوان بود؛ چنانکه می فرماید:(وَلَمّا سَکَتَ عَنْ مُوسَی الغَضَبُ أَخَذَ الألْواحَ وَ فی نُسْخَتِها هُدًی وَرَحْمَةٌ لِلّذینَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ)(اعراف/۱۵۴).

## گفتگوی موسی با سامری

در آغاز سخن یاد آور شدیم که اطراف این جریان را مثلثی تشکیل می داد که دو ضلع آن بنی اسرائیل وجانشین او هارون بود وضلع سوّم آن جنایتکاری به نام «سامری» بود که با ساختن گوساله آنان را از طریق توحید منحرف کرد. موسی پس از فراغت از دو ضلع نخست، رو به سامری کرد وگفت:چه کاری راانجام دادی: (قالَ فَما خَطْبُکَ یا سامِریُّ) ؟ او در پاسخ چنین گفت:(قالَ بَصُرْتُ بِما لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُها وَ کَذلِکَ سَوَّلَتْ لی نَفْسی):«دیدم آنچه را

بنی اسرائیل ندیدند. مشتی از اثر رسول را برداشتم وآن را افکندم واین چنین نفس من این کار را در نظـرم جلوه داد».

مقصود از این جمله ها چیست؟مفسران دو احتمال داده اند که هیچ کدام استوار به نظر نمی رسد. و خدا از آن آگاه است.

احتمال اول این است که می گوینـد وی گفت: به هنگام آمـدن لشـکر فرعون به کنار دریا، من جبرئیل را بر مرکبی دیـدم که برای تشویق آن لشکر به ورود به جاده های خشکیده دریا در پیشاپیش آنان حرکت می کرد. قسمتی از خاک زیر پای مرکب او را برگرفتم وآن را در درون مجسمه گوساله افکندم. این صدای گوساله از برکت آن است.

بیشتر مفسـران این احتمال را پذیرفته اند، ولی آیا یک فرد عادی می تواند فرشـته مجسم را ببیند؟ فرض می کنیم که می تواند ببینـد، لکن این پرسـش پیش می آید وآن اینکه سامری مگر از بنی اسـرائیل نبود؟ در حالی که آیات گذشـته شـهادت داد که بنی اسـرائیل از دریـا گذشـته بودنـد که آل فرعون رسـیدند وبه گمـان اینکه راه خشک است به مسـیر خود ادامه دادنـد وغرق شدند. در این صورت سامری در چه موقع توانست از پشت سر مرکب جبرئیل بیاید وخاکی از اثر پای آن بردارد؟

گذشـته از این از کجا فهمید که اثر پای اسب جبرئیل دارای چنین خاصـیتی است که اگر بر جمادی ریخته شود به صدا در می آید؟

اصولاً ـ احتمـال دارد که صـدای گوسـاله مصـنوعی به خاطر تعبیه دسـتگاه صـدایی در داخل آن بود که به هنگام خروج هوا با فشار، صدای گاو می داد. امروزه این مسأله در اسباب بازی کودکان فراوان است.

احتمال دیگر اینکه من به آثار(تعالیم) رسول یعنی موسـی، مؤمن بودم ولی آنگاه که به فکر ساختن گوساله برای بنی اسـرائیل افتادم، این تعالیم را به دور ریختم واین کار در نظرم زیبا جلوه کرد. در این صورت رسول به معنی پیامبر خواهد بود

ومقصود از «اثر» تعالیم اوست. همچنان که مقصود از «قبضت قبضه» ایمان به برخی از تعالیم رسول می باشد ومقصود از «نبذتها» ترک تعالیم اوست.

حق این است که این احتمال بسیار دور از ظاهر آیه و تأویل است. باید صبر کرد تا به مرور زمان ودقّت در آیات، مفهوم آیه برایمان روشن شود.

**مجازات سامری**

چنانکه می دانیم باید کیفر با جرم یک نوع هماهنگی داشته باشد. کیفر انسانی که مایه شرک وارتداد انبوهی از بنی اسرائیل گردید، باید بسیار عظیم وسنگین باشد. مثلاً هم باید در این جهان به کیفر خود برسد، وهم درجهان دیگر دچار عذاب شدید گردد. قرآن برای او دو مجازات سنگین ویک عکس العمل نقل می کند که به ترتیب یاد آور می شویم:

۱_ موسی به او گفت:«تو به همین زودی دچار بیماری خاصی می شوی که از دیدار مردم وحشت می کنی وهر کس به تو نزدیک شود، به او می گویی: بامن تماس مگیر» :(قالَ فَاذْهَبْ فإنَّ لَکَ فِی الحیاهِ أنْ تَقُولَ لامِساسَ).

۲_ عذاب دردناکی در روز رستاخیز در کمین توست، عذابی که تخلف پذیر نخواهد بود:( وَ إنَّ لَکَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ): «میعادی با توست که از آن تخلف نخواهی کرد».

۳_ معبودت را که مدت ها پرستش کردی، می سوزانم وآن را به دریا می ریزم: (وَ انْظُرْ إلی إلهِکَ الّذی ظَلْتَ عَلَیْهِ عاکِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فی الیَمِّ نَسْفاً).(طه/۹۷)

معبود او مجسمه طلایی بود، وسوزاندن مجسمه ذوب آن بود که از آن حالت بیرون آید وبرای اینکه باقیمانده های آن مورد پرستش قرار نگیرد، تصمیم می گیرد که همه را به دریا بریزد.

واز این طریق، گردا گرد این مرد پلید خطی کشیده شد که کسی با او تماس نگیرد وبار دیگر به وسوسه دیگران نپردازد.

آیا کار در همین جا پایان پـذیرفت، یا از این گروه پست وپلید زهر چشـمی گرفته شد که ریشه فکر بازگشت به بت پرستی به طور کلی سوزانده شد؟ شـکی نیست که اگر مرتدان را گوشـمالی نمی دادند وبه توبیخ لفظی اکتفا می شد، خطر بازگشت به بت پرستی باقی می ماند. از این جهت موسی در نخستین لحظه ملاقات به آنان چنین گفت:

۱ــ (إنَّ الّذینَ اتَّخَذُوا العِجْلَ سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فی الحَیاهِ الدُّنْیا وَکَذلِکَ نَجْزِی المُفْتَرینَ) (اعراف/۱۵۲).

«کسانی که گوساله را معبود خود گرفته انـد، به همین زودی در این جهان مشـمول عـذاب الهی وذلّت می شوند وما این چنین افترازنندگان را کیفر می دهیم».

۲ــ (وَ الّذینَ عَمِلُوا السَّیِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها وَ آمَنُوا إنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحیمٌ)(اعراف/۱۵۳). «کسانی که کار زشت انجام داده سپس راه توبه را پیش گرفته اند، پروردگار تو پس از آن بخشنده ومهربان است».

این عـذاب وذلّت که به همین زودی دامنگیر آنها خواهـد شـد چیست؟ اجمال این سـخن به وسـیله آیه پنجاه وچهارم از سوره بقره مرتفع می شود. در آنجـا به پرسـتندگان «عجـل» چنین خطـاب می کنـد:«بایـد توبه کنیـد وخود را بکشـید واین برای شـما خوبست زیرا خـدا از دریچه رحمت به سوی شـما بـاز گشـته است. او توبه پـذیر ومهربان است.» (وَ إذْ قالَ مُوسی لِقَومِهِ یا قوم إنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ أنْفُسَکُمْ باتّخاذِکُمُ العِجْلَ فَتُوبُوا إلی بارِئِکُمْ فاقْتُلُوا أنْفُسَکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بارِئِکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ إنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرّحیم) (بقره/۵۴).

مفسران در تفسیر جمله (فاقْتُلُوا أَنْفُسَکُم)وجوه مختلفی را ذکر کرده اند که

یاد آور می شویم:

۱_ اشخاصی که گوساله نپرستیده بودند، آنان را که پرستیده وتوبه کرده بودند بکشند وتوبه آنها همین بود که کشته شوند.

درست است که خداوند در آیه ۱۵۳ سوره اعراف، پـذیرش توبه را نوید می دهد ومی گوید:خداوند توبه افراد گنهکار را می پذیرد، ولی توبه مراحلی دارد. دربرخی از مراحل، با پذیرش توبه کیفر دنیوی حذف نمی شود.

اشکال این وجه این است که از نظر ظاهر آیه، مورد خطاب پرستشگران گوساله است وآنها باید خویشتن را بکشند. در این صورت چگونه می توان گفت مقصود این است که افراد مبرا از پرستش، پرستشگران را که توبه کرده اند بکشند؟ دقّت در خطاب آیه که روی سخن با آن گروه مرتد وخطاب کشتن متوجه آنهاست، این وجه را دور از صواب جلوه می دهد.

۲_ گروه مؤمن آن گروه راکه به پرستش گوساله اصرار میورزیدند وهنوز از آن دست نکشیده بودند، بکشند. اشکالی که متوجه نظریه نخست بود، متوجّه این نظر نیز هست. زیرا یاد آور شدیم که خطاب، متوجه پرستندگان گوساله است. چه جمله ای روشن تر از اینکه می گوید: (إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ باتّخاذِكُمُ العِجْلَ فَتُوبُوا إلى بارِئِكُمْ فاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...) بنابر این کشنده باید از همین گروه پرستشگر باشد، نه گروه مؤمن وپیراسته از پرستش بت.

گذشته از این از آیه۱۴۹ سوره اعراف استفاده می شود که همه منحرفان پس از آمدن موسی، از عبادت «عجل» دست کشیدند؛ چنانکه می فرماید:(وَ لَمّا سُقِطَ فی أیدِیهِمْ وَ رأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنا رَبُّنا وَيَغْفِرْ لَنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الخاسِرينَ)(اعراف/۱۴۹).«هنگامی که حقشان کف دستشان نهاده شد ودیدند که گمراه شده اند، گفتند: اگر پروردگار ما رحم نکند وما را نبخشد، ما از زیانکاران خواهیم بود». در این صورت چگونه می توانیم بگوییم مقتولها، همان افراد پرستش

کننده عجل می باشند؟

ما تصور می کنیم که هر دو تفسیر با ظاهر آیه تطبیق نمی کند واحتمال سوّم که هم اکنون یاد آور می شویم، با ظاهر آیه بیشتر تطبیق می کند.

۳ـ مرتدان از بنی اسرائیل برای تکمیل توبه خود موظف شدند که خود را بکشند. به این معنی یا هر شخصی خود را بکشد ویا یکدیگر را بکشند. در این صورت خطاب به خود پرستشگران می باشد وآنها مأمور شدند که همدیگر را بکشند. این نظر با ظاهر تورات نیز موافق است که می فرماید:«دعا إلیهم من یرجع إلی الربّ فأجابه بنو لاوی فأمرهم بأن یأخذوا السیوف ویقتل بعضهم بعضاً».

وهرگز نباید چنین دستور را با پذیرش توبه، که در سوره اعراف آمده، مخالف دانست؛ زیرا ممکن است همین عمل مکمّل توبه بوده باشد.

***

## ۷- چهل سال سرگردانی در بیابان سینا

### اشاره

حضرت موسی در راه هدایت قوم خودبا مشکلات فراوانی روبرو می شد. او بزرگترین خطر را (باز گشت بنی اسرائیل به بت پرستی) با درایت خاص پشت سر نهاد ومانند یک انقلابی به موقع تصمیم گرفت وریشه ناپاك شرك را سوزاند وبا اعدام مرتدان، درس عجیبی به دیگران داد. اکنون وقت آن رسیده است که آنان را به سرزمین «موعود» فلسطین ببرد. سرزمینی که قرآن از آن (الأرضُ المقدّسه) نام می برد ودر آیه دیگر (۱) آن را با جمله (بارَکْنا حَوْلَهُ) توصیف می کند.

وارد شدن در چنین سرزمین به آسانی صورت نمی پذیرد. این سرزمین در



---

۱- [۱] اسراء/۱.

اختیار گروهی به نام «عمالقه» بود که از نژاد سامی بودند و مدّتها در شمال شبه جزیره عربستان زندگی کرده اند.

افرادی از بنی اسرائیل به عنوان تحقیق از شرایط حاکم بر منطقه، اعزام شدند. آنها به هنگام بازگشت از قدرت فوق العاده ساکنان آن سرزمین سخن گفتند وهمین سبب شد که بنی اسرائیل ازحرکت به سوی سرزمین موعود خود داری کنند وبگویند:«ما را یارای مقاومت ونبرد باآنان نیست.» حتّی با کمال وقاحت به موسی بگویند:«تو با خدایت بروید نبرد کنید و دشمن را بیرون رانید، آنگاه ما پشت سر شما وارد می شویم».

درست است که گزارش از نیروهای موجود در منطقه، در کیفیت تصمیم گیری آنان مؤثر بود، ولی این تأثیر نسبت به روحیه ای که بر بنی اسرائیل حکومت می کرد، ناچیز بود.

بنی اسرائیل سالیان درازی در اسارت فرعون بودند. به زندگی ذلّتبار عادت کرده بودند. هنوز مزه آزادی واستقلال را درست نچشیده بودند. از این جهت، انگیزه ای برای جهاد ونوشیدن شربت شهادت در خود احساس نمی کردند.

قرآن این بخش از زندگی موسی با بنی اسرائیل را چنین بیان می کند:

۱ــ (وَإذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إذْ جَعَلَ فيكُمْ أنْبِياءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَ آتاكُمْ ما لَمْ يُؤْتِ أحَداً مِنَ العالَمينَ).

۲ــ (يا قَوْمِ ادْخُلُوا الأرضَ المُقَدّسَةَ الّتى كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ وَلاتَرتَدُّوا عَلى أدْبارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرينَ).

۳ــ (قالُوا يا مُوسى إنَّ فيها قَوْماً جَبّارِينَ وَ إنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّى يَخْرُجُوا مِنْها فَإنْ يَخْرُجُوا مِنْها فَإنّا داخِلُونَ).

۴ــ (قالَ رَجُلانِ مِنَ الّذينَ يَخافُونَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُواْ عَلَيْهِمُ البابَ فَإذا

دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غالِبُونَ وَ عَلَى اللّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

۵ـ (قالُوا يا مُوسى إِنّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِيها فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلا إِنّا هٰهُنا قاعِدُونَ).

۶ـ (قالَ رَبِّ إِنّي لا أَمْلِكُ إِلاّ نَفْسي وَ أَخي فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ).

۷ـ (قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعينَ سَنَةً يَتيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ). (مائده/۲۰ـ۲۶)

## ترجمه آیات

۱ـ به یاد آر هنگامی را که موسی به قوم خود گفت:نعمتهای خدا را بر خویش به خاطر آورید: در میان شما پیامبران برانگیخت وشما را سلاطین قرار داد وچیزی را که به احدی از جهانیان نداده، به شما داده است.

۲ـ ای قوم! به سرزمین مقدس وارد شوید. سرزمینی که خدا برای شما مقرر داشته است وبه پشت سر خود باز نگردید تا از زیانکاران شوید.

۳ـ گفتند:ای موسی در آن سرزمین گروه قدرتمندی است وهرگز به آنان وارد نمی شویم، مگر اینکه آنها از آنجا خارج شوند.اگر بیرون رفتند، آنگاه ما داخل می شویم.

۴ـ دو نفر از کسانی که خدا به آنها نعمت داده بود، به آنان گفتند:شما وارد شهر شوید(مترسید)هرموقع وارد شهر شدید، شما پیروز هستید. اگر مؤمن هستید بر خدا توکل کنید.

۵ـ گفتند:ای موسی! تا هنگامی که ساکنان ارض مقدس در آنجا هستند، ما وارد شهر نمی شویم. تو وپروردگارت بروید بجنگید، ما در اینجا نشسته ایم!

۶ـ موسی گفت:خدای من! جز خود وبرادر، اختیار کسی را در دست

ندارم. میان من واین گروه فاسق (بیرون از اطاعت) جدایی بیفکن.

۷_ خدا به موسی گفت:(به خاطر یک چنین سرپیچی از فرمان) سرزمین مقدّس برای آنان چهل سال ممنوع است (نمی توانند به آن وارد شوند). آنان در این مدّت، پیوسته در زمین سرگردان بوده ودر باره سرنوشت این گروه خارج از اطاعت، غمگین مباش.

### تفسیر موضوعی آیات

حضرت موسی برای احیای روح حق شناسی در قوم،وبرای آماده سازی آنان برای نبرد با اشغالگران ارض مقدس، نعمت بزرگ الهی را در حقّ بنی اسرائیل متذکر می شود ومی گوید:نعمت های بزرگ الهی را به خاطر آورید.

الف: خاندان یعقوب، که خاندان نبوت بوده وپیامبران از این بیت برخاسته واین نعمت نیز ادامه دارد؛ چنانکه می فرماید:(إِذْ جَعَلَ فیكُمْ أَنْبِیاءَ).

ب: شما را ملوک وسلاطین قرار داد:(وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً) واگر همه آنان را ملوک وسلاطین می خوانند، از طریق مبالغه است واین نوع سخن گویی در میان مردم رایج است تا آنجا که اگر فردی از قبیله ای زمامدار کشوری شد، افراد قبیله را شاهان کشور می خوانند. در تاریخ بنی اسرائیل ملوک وزمامداران با عظمتی، چه پیش از موسی مانند یوسف وچه پس از او مانند داود وسلیمان، بر بخش وسیعی حکومت می کردند.

احتمال دارد که مقصود از «ملوکاً» آزاد سازی آنان از سلطه فرعون باشد. در لغت عرب «ملک» به معنی مالک وصاحب اختیار به کار می رودودر آیات گذشته خواندیم که بنی اسرائیل بازگشت خود را به بت پرستی از روی اختیار نمی دانستند ودر این مورد گفتند:(ما أَخْلَفْنا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنا). (طه/۸۷)

ج: به شما چیزی داد که به جهانیان نداده است:(وَ آتاكُمْ ما لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِنَ العالَمینَ). ممکن است مقصود نزول «من» و«سلوی» باشد که در گذشته بیان

گردید.

قومی به تعداد هفتصد هزار نفر مدّتها در یک بیابان از جهان غیب ارتزاق کنند ودست به سیاه وسفید نزنند وغذای خود را در برابر چشمانشان آماده ببینند، چنین موهبتی نصیب هیچ ملّتی نشده است؛ چنانکه می فرماید:( وَ آتاکُمْ ما لَمْ یُؤتِ أحَداً مِنَ العالَمینَ).

پس از بیان نعمتهای بزرگ الهی به آنان فرمان می دهد که از این سرزمین کوچ وهجرت کنید و به سرزمین مقدّس وارد شوید؛ سرزمینی که خدا آن را برای شما مقدّر کرده است، وبا فرمان خدا مخالفت نکنید تا از زیانکاران نشوید:

(یا قَوْمِ ادْخُلُوا الأرضَ المُقَدّسَةَ الّتی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ وَلاتَرتَدُّوا عَلی أدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرینَ).

ولی سخنان ومقدمه چینیهای موسی در دل مرده آنان تأثیری نکرد وگفتند:«ای موسی!تومی دانی که در آن سرزمین، گروه قوی ونیرومندی زندگی می کنند وتا آنها بیرون نروند، ما وارد نمی شویم.» :(قالُوا یا مُوسی إنَّ فیها قَوْماً جَبّارِینَ وَ إنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّی یَخْرُجُوا مِنْها فَإنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَإنّا داخِلُونَ).

این پاسخ حاکی از آن بود که هنوز روح سلطه پذیری وحکمرانی بر آنان حکومت می کرد، وزندگی ذلّتبار با زندگی شرافتمندانه (آزادی) در نظرشان یکسان بود.

آری گاهی در میان جمعیتها مردان با شهامت وفداکاری به صورت نادر پیدا می شوند. قرآن یاد آور می شود:« دو نفر از بنی اسرائیل به توبیخ قوم خود پرداختند وگفتند:شما بر خدا توکّل کنید وتا در دروازه شهر بیایید، آنگاه مشمول الطاف الهی می گردید»:(قالَ رَجُلانِ مِنَ الّذینَ یَخافُونَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمَا ادْخُلواْ عَلَیْهِمُ البابَ فَإذا دَخَلْتُمُوهُ فَإنَّکُمْ غالِبُون).

خداوند برای این دو نفر دو ویژگی ذکر می کند:

۱_ ( يَخافُونَ):می ترسند.

۲_ ( أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمَا):خدا به آنان نعمت داده بود.

مقصود از خوف، خوف از مخالفت است ومقصود از نعمت، ایمان کامل ودرایت در حدّ بالاست.

مشکل پیروزی از نظر این دو نفر این است تا دروازه های شهر برسند. از این به بعد دیگر مشکلی نخواهند داشت. زیرا وصول به دروازه شهر بدون مقاومت، حاکی از غفلت دشمن است وهیچ تاکتیکی از نظر اهمیّت به اندازه غافلگیری نیست. در این صورت طرف آنچنان دست وپای خود را گم می کند که به جای کشتن دشمن، خودیها را می کشند.

سخنان موسی واین دو نفر در روحیه آنان اثری نگذاشت. این بار با کمال وقاحت به موسی گفتند:تو با خدایت بروید نبرد کنید و دشمن را از پیش ما بردارید. و ما در این صورت وارد شهر می شویم. تو گویی، آنان دُردانه های صفحه هستی هستند وباید همه در خدمت آنها باشند:

قانون خلقت است که باید شود ضعیف *** هر ملّت_ی که به خور وخواب، خ_و کند

قرآن گفتار آنان را چنین نقل می کند:(قالُوا يا مُوسى إِنّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فيها فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلا إِنّا ههُنا قاعِدُونَ).

آنان کجا ویاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در جنگ بدر کجا؟! آنگاه که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان در پیشروی به سوی دشمن وبازگشت به مکّه مشورت کرد ونظر خواست، سعد معاذ گفت:ای رسول گرامی! اگر وارد این دریا شوی(به دریای سرخ اشاره کرد) ما نیز پشت سر تو وارد دریا می شویم! ومقداد گفت: ما مثل بنی اسرائیل نیستیم که بگوییم تو وخدایت بروید نبرد کنید، ما در اینجا نشسته ایم. ما می گوییم

تو خدایت بروید وما پشت سر شما هستیم.(۱)

دراین شرایط بود که موسی از هدایت قوم خود مأیوس گردید. با خدای خود چنین مناجات کرد:«پروردگارا! من تنها اختیار خود وبرادرم را دارم. میان من واین گروه متمرّد جدایی بیفکن.»: (قالَ رَبِّ إنّی لا ـ أَمْلِکُ إلاّ ـ نَفْسی وَ أَخی فَافْرُقْ بَیْنَنا وَبَیْنَ القَوْمِ الفاسِقینَ).

این آیه آنان را گروه فاسق می خواند؛ یعنی گروهی که فرمان پیامبر خود را رد کردند ودر مرز کفر قرار گرفتند.

دعای موسی مستجاب شد وخطاب آمد: این جمعیت از ورود به این سرزمین که از انواع مواهب مادی ومعنوی مالامال است، محروم می باشند وباید چهل سال تمام در این بیابان سرگردان بمانند تا این نسل زبون بمیرد ونسلی دیگر جای آنان را بگیرد تا آنها بتوانند این سرزمین مقدّس را فتح کنند. در حقیقت زندگی چهل سال در یک بیابان نسل آنان را آبدیده کرد ودر مقابل مشکلات مقاوم شدند. آنگاه توانستند به سرزمینی مقدّس با نسلی پاک وارد شوند؛ چنانکه می فرماید:(قالَ فَإنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ أَرْبَعینَ سَنَةً یَتیهُونَ فی الأَرْضِ فلا تَأْسَ عَلَی القَوْمِ الفاسِقینَ).

***



---

۱- [۱] ابن هشام، سیره۲/۶۱۵ ط مصر.

## ۸– لجاجت های بنی اسرائیل

### اشاره

تا اینجا بازندگانی موسی با بنی اسرائیل کاملاً آشنا شدیم که همگی حاکی از یک روح عصیان وطغیان ولجاجت وعناد در قوم او است.

لجاجتهای بنی اسرائیل به آنچه در گذشته بیان کردیم، منحصر نیست. قرآن سرگذشتهای گوناگونی از آنان نقل می کند که همگی از یک وجدان ناآرام وسرکش وعصیانگر حکایت می کند. از میان این سرگذشتها به سه نمونه آن اشاره می کنیم:

۱ـ بر افراشتن کوه بر سر آنان.

۲ـ فرمان داخل شدن از دروازه شهر با حالت خاص.

۳ـ نهی از کار وکوشش در روز شنبه وقانون شکنی آنان.

اینک آیات مربوط به موضوعات یاد شده:

### آیات موضوع

۱ـ (وَإِذْ أَخَذْنا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنا فوقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّه وَ اذْكُروا ما فيهِ لعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

۲ـ (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الخاسِرينَ) (بقره/۶۳ـ۶۴)

۳ـ (وَإِذْ أَخَذْنا ميثاقَكُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّورَ ...). (بقره/۹۳)

۴ـ (وَرَفَعْنا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثاقِهِمْ وَ قُلْنا لَهُمُ ادْخُلُوا البابَ سُجَّداً وَ قُلْنا لَهُمْ لاتَعْدُوا فى السَّبْتِ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غلِيظاً). (نساء/۱۵۴)

ص : ۱۸۶

۵ــ (وَ إِذْنَتَقْنَا الجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّه وَ اذْكُرُوا ما فيهِ لَعَلَّكَمْ تَتَّقُونَ). (اعراف/۱۷۱)

۶ــ (وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هـذِهِ القَرْيَهَ فَكُلُوا مِنْها حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَادْخُلُوا البابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ وَ سَنَزيدُ المُحْسِنينَ).

۷ــ (فَبَدَّلَ الّذينَ ظَلَمُوا قَولاً غَيْرَ الّذى قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنا عَلَى الّذينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِبِما كانُوا يَفْسُقُونَ). (بقره/۵۸ــ۵۹)

۸ــ (وَ إِذْ قيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هـذِهِ القَرْيَهَ وَ كُلُوا مِنْها حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا البابَ سُجَّداً نَغْفِرْلَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزيدُ المُحْسِنينَ).

۹ــ (فَبَدَّلَ الّذينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَولاً غَيْرَ الّذى قيلَ لَهُمْ فَأرسَلْنا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَظْلِمُونَ).

۱۰ــ (وَسْئَلْهُمْ عَنِ القَرْيَهِ الّتى كانَتْ حاضِرَهَ البَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فى السَّبْتِ إِذْ تَأْتيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعَاً وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لاتَأْتيهِمْ كَذلِكَ نَبْلُوهُمْ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ).

۱۱ــ (وَ إِذْ قالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللّهُ مُهْلِكُهُمْ أوْ مُعَذِّبُهُمْ عذاباً شَديداً قالُوا مَعْذِرهً إلى رَبِّكُمْ وَ لعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).

۱۲ــ (فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الّذينَ يَنْهَونَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الّذينَ ظَلَمُوا بِعَذاب بَئِيس بما كانُوا يَفْسُقُونَ).

۱۳ــ (فَلَمّا عَتَوا عَمّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَهً خاسِئينَ) (اعراف/۱۶۱ــ۱۶۶).

### ترجمه آيات

۱ــ به ياد آريد آنگاه كه از شما پيمان گرفتيم وكوه طور را بربالاى سر شما برافراشتيم. آنچه (تورات) را كه به شما داديم به قدرت ومحكمى

بگیرید. به یاد آرید آنچه را در آن (تورات) می باشد، شاید پرهیزگار شوید.

۲ــ پس از این سفارشها از آن رو برگرداندید واگر کرم ورحمت خدا بر شما نبود، از زیانکاران بودید.

۳ــ به یاد آرید پیمانی که از شما گرفتیم وکوه طور را بر بالای سر شما نگاه داشتیم.

۴ــ کوه طور را در مقابل پیمان شما بر سر شما برافراشتیم وگفتیم:سجده کنان ازدر وارد شوید ودستور دادیم در روز شنبه تجاوز نکنید واز آنان پیمان سنگینی گرفتیم.

۵ــ آنگاه که کوه را برکندیم وبر بالای سرشما سایه آسا نگاه داشتیم وگمان کردند که کوه برآنان فرود می آید.بگیرید آنچه را به شما دادیم، باسعی وکوشش تمام، به یاد آورید آنچه در آن است شاید پرهیز گار شوید.

۶ــ آنگاه که گفتیم: وارد این شهر (بیت المقدس) شوید واز نعمتهای گوارای آن هر جا خواستید، بخورید،وسجده کنان از در وارد شوید وبگویید:«حطّه» (خدایا گناهان ما را بریز). ما خطاهای شما را می بخشیم وبر پاداش نیکوکاران می افزاییم.

۷ــ ستمگران آنان، سخنی جز آنچه به آنان دستور داده شده بود، گفتند. بر ستمگران در مقابل خروج از اطاعت خدا عذابی از آسمان فرود آوردیم.

۸ــ به یاد آر آنگاه که به بنی اسرائیل گفته شد:درا ین شهر (بیت المقدس) سکونت گزینید واز نعمتهای آن، هر کجا خواستید، بهره بگیرید وبگویید«حِطَّه» وسجده کنان از در وارد شوید. ما خطاهای شما را می بخشیم وبر پاداش نیکوکاران می افزاییم.

۹ــ افراد ستمگر گفتاری راکه مأمور به آن بودند، به غیر آن عوض کردند. در مقابل این، بر ستمگران عذابی از آسمان فرو فرستاده شد.

۱۰ــ از بنی اسرائیل از آن شهری که در ساحل دریا(سرخ) بنا شده بود بپرس. آنگاه که ساکنان آنجا در روز شنبه تجاوز می کردند. در آن روز

ماهیان دریا به صورت فراوان به جانب ساحل می آمدند ودر غیر آن روز به این صورت نمی آمدند. آنان را این چنین با فرمان ترک صید آزمایش می کنیم.

۱۱_ (مردم شهر سه گروه شدند: گروه عصیانگر، گروه بی تفاوت وگروه بیم دهنده.) گروه دوّم به گروه سوّم گفتند:چرا افرادی را که خدامی خواهد نابود کند یا با عذاب سخت معذّب سازد، نصیحت می کنید؟ گروه سوّم در پاسخ گفتند: برای آنکه در پیشگاه خدا عذری داشته باشیم وشاید آنان پرهیزگار شوند.

۱۲_ آنگاه که تذکراتی را که به آنان داده شده بود فراموش کردند، کسانی را که از بدیها باز می داشتند نجات دادیم وافرادی را که ستم می کردند در برابر سرکشی آنان به عذاب سخت معذّب نمودیم.

۱۳_ آنگاه که از آنچه نهی شده بود سرپیچی کردند، به آنان گفته شد:میمونهای مطرود باشید.

### تفسیر موضوعی آیات

#### اشاره

مورخان گفته اند که موسی وپیش از او هارون، در «تیه» در گذشتند(۱) وفتح «بیت المقدس» بعدها به وسیله «یوشع بن نون» انجام گرفت. مشیّت الهی بر این تعلّق گرفته بود که بنی اسرائیل چهل سال از ورود به بیت المقدّس محروم شوند. آنگاه که چهل سال به پایان رسید، خداوند به یوشع وحی کرد که به سوی بیت المقدس برود وشهر را فتح کند. این در حالی است که نسل قدیم در گذشته ونسل جدید روی کار آمده بود. اگر این بخش از تاریخ صحیح باشد، باید بگوییم لجاجتهایی که همین گروه در عصر نبوت یوشع انجام داده اند، لجاجت ارثی بود که با وجود بنی اسرائیل خمیره شده بود.

ولی احتمال دارد همه آنچه در این آیات آمده، در زمان خود موسی بن عمران



---

۱- [۱] ابن اثیر:الکامل۱/۱۹۸ ط دار صادر.

انجام گرفته است واینکه می گوینـد موسـی در تیه در بالای کوه درگذشت، نقلی بیش نیست واصولاً زمان بندی این بخش از تاریـخ چنـدان قطعی نیست وما این بخش از حوادث را در زنـدگی موسـی آوردیم. در هر حال آنچه مهم است توضـیح آیات این بخش است.

بنی اسـرائیل پس از نزول تورات بر آنان در عمل به آن کوتاهی می کردنـد. خداونـد می خواست از طریق ایجاد رعب وترس آنان را به عمل به تورات وادار سازد وصورت رعب چنین بود که کوه طور به فرمان خدا از جای کنده شد وبر بالای سـر آنان قرار گرفت؛ به گونه ای که تصوّر کردنـد که کوه بر سـر آنها فرود می آید. وقرآن این حقیقت را در دو مورد با جمله (وَرَفَعْنا فَوْقَهُمُ الطُّورَ)بیـان کرده ودر یـک مـورد بـا جمله (وَ إِذْنَتَقْنَا الجَبَلَ)و«نتق» در لغت عرب به معنـای جـذب وکنـدن است واگر بخواهیم ظاهر آیه را بگیریم باید بگوییم:کوه «طور» که با آنها فاصله داشت،از جای کنده شد وبه سوی آنها رو آورد، به گونه ای که تصوّر کردند بر سر آنها می افتد.

البته مقصـود این نبـود که آنـان ایمـان بیاورنـد، بلکه مقصـود این بود که به تورات عمـل کننـد؛ لـذا پس از بیـان رفع طور می فرماید:(خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّه):«آنچه را که برای شما فرو فرستادیم با قوّت بگیرید».

ازایـن بیـان اسـتفاده می شـود که هنـوز ملّت بنی اسـرائیل از نظر فکری وتربیـتی دوران کـودکی را می گذراندنـد وتـا عـذاب ومؤاخذه ای را نمی دیدند، احساس وظیفه نمی کردند. شگفت اینجاست که با دیدن این همه آیات الهی، قرآن می فرماید:باز از عمل به تورات سرپیچی کردند:

(وَإِذْ أَخَذْنا مِیثاقَکُمْ وَ رَفَعْنـا فَوْقَکُمُ الطُّورَ خُـذُوا مـا آتَیْنـاکُمْ بِقُوَّه وَ اذْکُرُوا ما فیهِ لعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ *ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ مِنْ بَعْـدِ ذلِکَ فَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَکُنْتُمْ مِنَ الخاسِرینَ). (بقره/۶۳_۶۴)

در این جا از بیان نکته ای ناگزیریم وآن اینکه افراد علم زده که پیوسته

می خواهند معجزه ها وکرامتهای انبیا واولیا وکلیه کارهای غیبی را با اصول علمی تفسیر کنند وازا ین طریق استبعادی که در اذهان اهل دانش نسبت به معجزه ها وجود دارد برطرف سازند، در این آیه چنین می گویند: بنی اسرائیل در پایین کوه زندگی می کردند وزلزله ای در کوه انجام گرفت وبخشی از اجزای آن به سوی آنان متوجه گشت و آنان تصوّر کردند که بر سر آنها فرود می آید.(۱)

این تفسیر با ظاهر آیه که کلمه«رفع» و«نتق» در آن آمده است، سازگار نیست. بلند کردن کوه غیر از ایجاد زلزله در اجزای آن است. گذشته از این قرآن کیفیت رفع را بیان کرده ومی فرماید:(كَأَنَّهُ ظُلَّه):«به صورت سایبان در آمد».

## ورود به بیت المقدّس

بنی اسرائیل سرانجام به رهبری یوشع (جانشین موسی) به ارض موعود وارد شدند. خدا برای ایجاد روح طاعت در آنها فرمان داد در حال خضوع وخشوع از در وارد شوید وبه هنگام ورود بگویید:پررودگارا گناهان ما را بریز.

تاریخ در اینجا می گوید:آنان به هنگام ورود، فاقد حالت خضوع وخشوع بودند وبه جای اینکه ازخداوند طلب آمرزش نمایند، گفتار پیامبرخود را به مسخره گرفته وبه جای آن چیز دیگری گفتند.در برخی تفاسیر آمده است که به جای کلمه «حطّه» لفظ«حنطه» را به کار بردند واین نقل بعید نیست. زیرا قرابت وخویشاوندی خاصی میان زبان عبری وعربی وجود دارد.

خداوند می فرماید:(وَ إِذْ قيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْها حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً نَغْفِرْلَكُمْ خَطِيئاتِكُمْ وَ سَنَزيدُ الْمُحْسِنينَ *فَبَدَّلَ الّذينَ ظَلَمُوا قَولاً غَيْرَ الّذى قيلَ لَهُمْ فَأَرسَلْنا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا



---

۱- [۱] عبده، المنار،ج۸،ص۳۸۵ ط مصر سال ۱۳۶۷.وعبد الوهاب نجّار، قصص الأنبیاء، ص۲۳۱.

يَظْلِمُونَ). (اعراف/۱۶۱_۱۶۲)

ظاهر آیه حاکی است که عذاب الهی این گروه را پس از ورود به بیت المقدس گرفت. زیرا آنان برخویشتن ستم کردند:(بِما کانُوا یَظْلِمُونَ) واز اطاعت خدا سرباز زدند؛ چنانکه در آیه سوره بقره می فرماید:(بِما کانُوا یَفْسُقُونَ).(بقره/۵۸)

## نمونه ای دیگر از لجاجت یا دنیا گرایی بنی اسرائیل

بنی اسرائیل پس از ورود به بیت المقدّس در اطراف آن سرزمین پراکنده شدند. گروهی از آنان در شهری به نام «ایله»(۱) که یکی از بندرهای دریای سرخ بهشمار می رود، زندگی می کردند. یکی از تعالیم تورات این بود که روز شنبه روز فراغت ودوری از کار وکوشش است. گروهی از بنی اسرائیل در ساحل دریا زندگی می کردند. مشاهده کردند که روزهای شنبه ماهیهای چاق وفربه، نزدیکیهای ساحل می آیند در حالی که در غیر آن روز جریان چنین نبود: یا ماهی چاق به چشم نمی خورد واگر هم دیده می شد بسیار کم بود. حالا ـ علّت این تبعیض چه بود؟ آیا واقعاً ماهیها به حسب مرور زمان در روزهای شنبه احساس ایمنی می کردند و از اینرو آن روز در ساحل ظاهر می شدند یا این کار به فرمان الهی بود که گروهی در بوته امتحان قرار گیرند؟ آنان به فکر افتادند با کلاه شرعی هم شرع را راضی کنند وهم نفس خویش را. به این فکر افتادند که حوضچه های بزرگی در ساحل دریا ایجاد کنند. آنگاه با کندن نهرهایی میان دریا وحوضچه ها این دو را به هم متصل سازند هنگامی که آب دریا بالا می آمد وبه اصطلاح «مد» آن شروع می شد، آب دریا همراه با ماهیهای فربه از طریق نهرها وارد حوضچه های بزرگ ومتعدد می شدند. آنگاه که جزر دریا و فرو نشستن آن شروع می شد،آنان راه بازگشت آب را می بستند سپس روز یکشنبه به صید آن ها می پرداختند وبا خود چنین می اندیشیدند که هم به



---

۱- [۱] طبرسی، مجمع البیان، ج۲۲ص ۴۶۱.

قانون الهی عمل کرده وهم به منافع مادی خود رسیده ا ند.ولی غافل از اینکه این نوع کلاههای شرعی در حقیقت مسخ قانون ونابود کردن آن است واگر قانونگذار تا این حد در عمل به آن انعطاف ونرمش نشان دهد، نتیجه آن حذف قانون از اجتماع می شود. بالأخره همه بازرگانان وکاسبها وصیادها می توانند به نوعی در روز شنبه کار کنند وظاهر را حفظ نمایند.

قرآن این جریان را چنین نقل می کند:

(وَسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَهِ الّتى كانَتْ حاضِرَهَ البَحْرِ إذْ يَعْدُونَ فى السَّبْتِ إذْ تَأْتيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعَاً وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لاتَأْتيهِمْ كَذلِكَ نَبْلُوهُمْ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ).(اعراف/۱۶۱)

از آیات بعدی استفاده می شود که مردم آن شهر به سه گروه تقسیم شدند: گروهی ازاین طریق یا به طور علنی دست به شکار ماهی می زدند، گروه دیگری به مبارزه برخاسته وآنان را ارشاد می کردند وگروه سوّم کاملاً بی تفاوت بوده وحتّی به گروه آمر به معروف اعتراض می کردند که با گروه خطا کار چه کار دارند.

ولی پیداست که این گروه بی تفاوت از راز امر به معروف ونهی از منکر آگاه نبوده وتصور می کردند در زندگی اجتماعی، هر کس مسئول خود بوده ونسبت به افراد دیگر مسئولیتی ندارد.در حالی که در زندگی اجتماعی، سرنوشت افراد به هم پیوسته است واگر گروهی آشکارا نقض قانون کردند، قطعاً این بیماری به دیگران نیز سرایت کرده وفراگیر می شود. چنانکه پیامبر گرامی می فرماید:«انّ المعصیه إذاعمل بها العبد سّراً لن یضرّ بها إلا عاملها، وإذا عمل بها علانیّه ولم یُغَیر علیه أضرّت بالعامه» (۱):«هرگاه بنده خدا در پنهانی قانون شکنی کرد، فقط خود را ضرر می زند، ولی آنگاه که آشکارا این عمل را انجام داد ومورد اعتراض واقع نشد، به عموم مردم



---

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج۱۱،باب ۴ از ابواب امر به معروف، روایت ۱.

ضرر می رساند.» یعنی قانون شکنی به صورت یک سنت اجتماعی در می آید.

امام صادق»(علیه السلام) پس از نقل این حدیث از پیامبر چنین می فرماید: «وذلک انّه یـذِلّ بعمله دینَ اللّه ویقتدی به أهلُ عداوه اللّه»(۱): «این فرد با عمل خود دین خدا را ذلیل کرده و دشمنان خدا به او اقتدا می کنند».

از این جهت می بینیم گروه مبارز در پاسخ اعتراض گروه بی تفاوت می گویند:ما در پیشگاه خدا وظیفه ای داریم وباید آن را انجام دهیم تا نزد خدا معذور باشیم: (وَ إِذْ قالَتْ أُمَّهٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللّهُ مُهْلِکُهُمْ أوْ مُعَذِّبُهُمْ عذاباً شَدیداً قالُوا مَعْذِرهً إلی رَبِّکُمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ).(اعراف/۱۶۴)

از ذیل آیه استفاده می شود که هنوز زمینه های اصلاح موجود بود وامید آنکه آنان به راه راست برگردند وجود داشت.

این گروه خیره سر، بر این عمل تداوم بخشیدند وعملاً تذکرات گروه آمر به معروف رانادیده گرفتند. خداوند می فرماید: «گروه ناهی از منکر را نجات دادیم وافراد ستمگر را گرفتار عذاب سخت کردیم».

از اینکه همه آنان را به دو گروه تقسیم می کند ونجات را از آن گروه ناهی از منکر می داند، می توان نتیجه گرفت که گروه بی تفاوت نیز مانند گروه مرتکب گناه دچار عذاب گردیدند:(فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ أَنْجَیْنَا الّذینَ یَنْهَونَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الّذینَ ظَلَمُوا بِعَذاب بَئِیس بِمَا کانُوا یَفْسُقُونَ).(اعراف/۱۶۵)

در آیه بعد کیفیت عذاب آنان را بیان کرده ومی فرماید:«آنگاه که آنان تمرّد کردند، مشیت الهی بر آن تعلّق گرفت که آنان به صورت میمونهای مطرود در آیند»: (فَلَمّا عَتَوا عَمّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَهً خاسِئینَ). (اعراف/۱۶۶)

از برخی گزارشها استفاده می شود که زندگی گروه ناهی از منکر از آن دوگروه



---

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج۱۱،باب ۴ از ابواب امر به معروف، روایت ۱.

جدا بوده وبعدها از نزول عذاب هر دو گروه آگاه شدند. ودر هر حال ظاهر آیه ما را بر آن می دارد که بگوییم این گروه صورت انسان را از دست داده وصورت میمون به خود گرفتند. کسانی که در مسائل مربوط به معجزات وکرامات ویا عذابهای غیبی، به تأویلهای علمی روی می آورند، این نوع آیات را به گونه ای دیگر تأویل کرده ومی گویند:صورت وشکل آنها به صورت میمون مسخ نشد، بلکه قلوب ودلهای آنان مانند میمون گردید(۱). روح میمون را پیدا کردند نه صورت آن را. به طور مسلّم این تفسیر با ظاهر آیه تطبیق نمی کند وما باید به همان ظاهر عمل کنیم.

ولی مسخ این گروه به صورت میمون هیچ ارتباطی با فرضیه داروین ندارد که ریشه انسان را حیوان شبیه به میمون می داند. واصولاً ـ این حادثه از نظر تاریخی مربوط به دوران حضرت داود(۲) است در حالی که فرضیه داروین مربوط به ماقبل تاریخ،بلکه مربوط با پانصد هزار سال جلوتر است وهرگز نباید این جریان را مؤیّد فرضیه وی بگیریم.

### قرآن و داستان بقره بنی اسرائیل

#### اشاره

مفسران نقل کرده اند که مردی از بنی اسرائیل یکی از بستگان خود را کشت، سپس جنازه مقتول را در راه بهترین قبیله از قبایل بنی اسرائیل افکند، آنگاه به خونخواهی او برخاست. گروهی از بنی اسرائیل به حضور موسی رسیدند واز او خواستند که قاتل را برای آنها معیّن کند.

موسی در پاسخ گفت:گاوی را بکشید. آنان از پاسخ موسی در شگفت ماندند که این پاسخ چه ارتباطی به پرسش آنها دارد. سرانجام پس از یک سلسله مکالمات گاو را به قیمت گزافی خریده، کشتند وسراغ موسی آمدند. خدا دستور



---

۱- [۱] شیخ عبده، المنار۱/۳۴۳، این نظریه را از «مجاهد» نقل کرده است.

۲- [۲] طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص۴۹۳.

داد که بخشی از اجزای مقتول را به برخی از اعضای گاو بزنند، در این صورت مقتول زنده می شود وقاتل خود را معیّن می کند. آنان چنین کردند وجوان زنده شد و گفت: قاتل من پسر عموی من است. او مرا کشته تا از من ارث ببرد ویا با دختر من ازدواج کند. خدا از این طریق قاتل را معیّن کرد.(۱)

### اینک آیات این داستان

۱ــ (وَ إذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ إنَّ اللّهَ یَأمُرُکُمْ أنْ تَذْبَحُوا بَقَرَهً قالُوا أتَتَّخِذُنا هُزُواً قالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أنْ أَکُونَ مِنَ الجاهِلینَ).

۲ــ (قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یبَیِّنْ لَنا ما هِیَ قالَ إنَّهُ یَقُولُ إنَّها بَقَرَهٌ لا فارِضٌ ولا بِکْرٌ عَوانٌ بَیْنَ ذلِکَ فَافْعَلُوا ما تُؤمَرُونَ).

۳ــ (قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما لَوْنُها قالَ إنَّهُ یَقُولُ إنَّها بَقَرَهٌ صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النّاظِرینَ).

۴ــ (قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یبَیِّنْ لَنا ما هِیَ إنَّ البَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا وَ إنّا إنْ شاءَ اللّهُ لَمُهْتَدُونَ).

۵ــ (قالَ إنَّهُ یَقُولُ إنَّها بَقَرَهٌ لا ذَلُولٌ تُثِیرُ الأرْضَ وَ لا تَسْقِی الحَرثَ مُسَلَّمَهٌ لاشِیَهَ فیها قالُوا الآنَ جِئْتَ بالحَقِّ فَذَبَحُوها وَ ماکادُوا یَفْعَلُونَ).

۶ــ (وَ إذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّارَأْتُمْ فِیها وَ اللّهُ مُخْرِجٌ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ).

۷ــ (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یُحْیِ اللّهُ المَوْتی وَ یُرِیکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ). (بقره/۶۷ــ۷۳)

### ترجمه آیات

۱ــ به یاد آر آنگاه که موسی به قوم خود گفت:خدا به شما فرمان می دهد



---

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۱،ص ۱۳۴.

گاوی را بکشید.آنان در پاسخ گفتند:آیا ما را به بازی ومسخره گرفته ای؟ گفت:به خدا پناه می برم که از افراد نادان باشم.

۲ــ آنان گفتند: از خدایت بخواه برای ما بیان کند چه گاوی را باید بکشیم؟ موسی در پاسخ گفت: خدا می گوید: آن گاوی است که نه پیر است ونه جوان، بلکه میان این دو است. پس به آنچه مأمورید عمل کنید.

۳ــ گفتند:از خدایت بخواه برای ما بیان کند رنگ این گاو چگونه است؟! فرمود: خدا می گوید: آن گاوی است با رنگ زرد خالص وزرّین که رنگ آن بینندگان را مسرور می سازد.

۴ــ باز گفتند: خدایت را بخوان تا این گاو را (از نظر کار) تشریح کند! زیرا این گاو برای ما مشتبه شد وما إن شاء اللّه هدایت یافتگانیم.

۵ــ موسی گفت:خدا می گوید آن گاوی است نه رام که زمین را شیار کند ونه کشتزار را آب دهد، گاوی بی عیب ویک رنگ باشد. گفتند:الآن حق را بیان نمودی. گاو را ذبح کردند ونزدیک بود (با بهانه گیریهای مختلف) مأموریت الهی را انجام ندهند.

۶ــ آنگاه که انسانی را کشتید وهمگان از آن تبری جستید، خدا آنچه را پنهان می سازید آشکار می کند.

۷ــ در نتیجه گفتیم: بعضی از اجزای مقتول را به برخی از اجزای آن گاو بزنند(مقتول زنده می شود)خدا این چنین مرده ها را زنده می کند وآیات خود را نشان می دهد، اگر بیندیشید.

## تفسیر آیات

### اشاره

مجموع این آیات که از آیه ۶۷ سوره بقره شروع شده وبا آیه ۷۳ همین سوره پایان می پذیرد، یک داستان بیش نیست و در بیان شأن نزول یاد آور شدیم که انسانی در میان بنی اسرائیل کشته شده بود وجسد مقتول در محلّه یکی از قبایل بنی اسرائیل گذارده شده بود ودر نتیجه اهالی آن محل متهم به قتل شدند وآنان نیز خود را از آن

تبرئه کردند.

روی این جهت به نظر می رسد که قرآن باید داستان را از آیه ۷۲شروع کند ومثلاً چنین بگوید:«وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّارَأْتُمْ فِيها وَسألتُمْ موسی أن يُعيّنَ القاتل فقال موسی إنّ اللّه يأمركم أن تذبحوا بقره...».

در حالی که می بینیم قرآن ماجرای قتل را متذکر نشده ونخست به بیان مذاکره موسی وبنی اسرائیل پرداخته است و آنگاه به بیان انگیزه کشتن بقره پرداخته واین علّت تقدیم وتأخیر سبب شده است که برخی از مفسران تصوّر کنند که آیه (وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً)مربوط به داستان دیگر است ودر نتیجه مجموع آیات یاد شده بیانگر دو سرگذشت ودو قتل می باشد. علّت اینکه قرآن در بیان سرگذشت، این راه را برگزیده است این است که محور سخن درآیات گذشته وآینده بیان لجاجتها وعنادهای بنی اسرائیل است و اینکه آنان انسانهای سالم ورو به راه نبودند وپیوسته با پیامبران خود به جدال ونزاع بر می خاستند. مثلاً در آیات قبلی این نوع خطابها آمده بود:

(إِنّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُم بِاتّخاذِكُمُ العِجْلَ).

(وَإِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى لَنْ نُؤمِنَ لَكَ حَتّى نَرَى اللّهَ جَهْرَةً).

(فَبَدّلَ الّذينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيرَ الّذى قيلَ لَهُمْ).

(وَإِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى لَنْ نَصْبِرَ عَلى طَعام واحِد).

(وَ إِذْ أَخَذْنا ميثاقَكُمْ وَ رَفَعْنا فَوقَكُمُ الطُّورَ).

(وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الّذينَ اعتَدُوا مِنْكُمْ فى السَّبْتِ).

دقّت در این آیات می رساند که محور سخن بیان سرگذشت تأسفبار قوم بنی اسرائیل است. از این جهت قرآن متن مذاکره موسی را با بنی اسرائیل مقدّم داشته تا گواه دیگری باشد بر اینکه آنان در فکر فرمانبرداری نبوده وپیوسته با اشکال تراشیهای کودکانه می خواستند از زیر بار تکلیف فرار کنند. هر چند سرانجام مجبور به انجام

آن شدند.

آنگـاه که قرآن از بیـان این بخش از داسـتان، که به عنوان شاهـد بر عناد آنان مطرح شـده، فارغ می شود به انگیزه صـدور آن فرمان اشاره کرده و می گوید:

(وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّارَأْتُمْ فِيها وَ اللّهُ مُخْرِجٌ ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ). یعنی آنگاه که شخصـی را کشتیـد وهمگی خود را از آن تبرئه کردید وداسـتان را به موسـی گفتید واو فرمان کشـتن گاوی را به شـما داد وشـما نیز پس از یک رشـته پرسشـها آن را کشتید. بدانید خدا آنچه را پنهان می سازید آشکار می کند.

آنگـاه یـاد آور می شود که چگونه خـدا آن امر مکتوم را آشـکار سـاخت: (فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها كَذلِكَ يُحْيِ اللّهُ المَوْتى وَ يُرِيكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).گفتیم آن مقتول را به بعضـی از اجزای گاو بزنید (وآنان این کار را انجام دادند ومقتول زنده شـد وقاتل خود راتعیین کرد.)

ممکن است گفته شود که در خود آیه تصریح واشاره ای به زدن مقتول به بعضی از اجزای پیکر گاو وجود ندارد و این مطلب از کجا استفاده می شود؟

پاسـخ این است که دقّت در خود قرآن این مطلب را اثبـات می کنـد که هر گـاه قسـمتی از اجزای یک مطلب از قرینه حالی یا مقالی اسـتفاده شود، قرآن متـذکر آن نمی گردد. مثلاً در مورد «استسـقای قوم موسـی» چنین می فرماید: (وَإِذِ اسْتَسْقى مُوسى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنتا عَشرَةَ عَيْناً): «آنگاه که موسی برای قوم خود آب طلبید، گفتیم: با عصایت بر سـنگ بزن، ناگهـان دوازده چشـمه جوشـید. مسـلّماً جملـه ای در آیـه مقـدّر است وآن اینکـه «فضـرب فـانبجست...» او زد وناگهان... واین حذف به خاطر روشـنی است. واین مطلب در داستان یوسف به طور فراوان یافت می شود. در این جا نیز جمله (فَقُلَنا اضرِبُوهُ بِبَعْضِها ) حاکی از جمله مقدّر است وآن اینکه «فَضَربُوهُ بِبَعْضِها فَحيىَّ وعين قاتله...».

آنگاه قرآن به بیان یک اصل عقیدتی نیز اشاره می کند و آن اینکه (كَذلِكَ

يُحْيِ اللّهُ المَوْتى وَ يُرِيكَمْ آياتِه). يعنى اكنون كه بنى اسرائيل زنده شدن مقتول را با چشم خود ديدند، بدانند كه در روز رستاخيز نيز اين چنين مردگان را زنده خواهيم كرد ونبايد در احياى مردگان ترديد نمايند.

اين حاصل مفاد آيات ياد شده است. در اين جا نكته اى است كه علّامه طباطبايى به آن اشاره نموده وآن اينكه آيات قبل از اين داستان، كه به نمونه هايى از آن اشاره شد، همگى خطاب به بنى اسرائيل است وآيه اى كه از آنجا به مسأله قتل نفس اشاره مى شود ومى گويد:(وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً)، وآيات بعد از آن نيز خطاب به بنى اسرائيل است. امّا آنگاه كه قرآن داستان مذاكره موسى را با قوم خود در مورد ذبح بقره متذكر مى شود، روى خطاب را به پيامبر اسلام متوجه مى كند ومى فرمايد: (وَإِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمه) ونكته اين تغيير خطاب اين است كه اين بخش از مذاكره در تورات كنونى نيست وشايد در تورات موجود در عصر رسالت در نزد يهود نيز نبوده است. از اين جهت خطاب به پيامبر مى كند كه او متذكر شود، نه به بنى اسرائيل؛ زيرا آنان به خاطر نداشتند تا متذكر شوند.(۱)

در اين جا نكته ديگرى هست وآن اينكه چرا خدا براى زنده شدن مرده اى از بنى اسرائيل به آنان فرمان مى دهد كه گاوى را بكشند. شايد نكته آن اين باشد كه قربانى در نزد آنان از بالاترين كارهايى بود كه انسان را به خدا مى رساند. از اين جهت خدا دستور مى دهد كه پيش از آنكه از خدا حل اين مشكل را بخواهد، گاوى را قربانى كنند تا در سايه آن دعاى آنان مستجاب شود.(۲)

تا اينجا با تفسير آيات، با توجه به مجموع قراين موجود در آنها آشنا شديم ولى گروه علاقه مند به تطبيق معجزات وكرامات وحقايق ماوراى طبيعى بر اصول علمى سعى كرده اند كه آيه را به نوعى تفسير كنند كه مفاد آيات با جريانهاى عادى سازگار باشد ورنگ خارق عادت به خود نگيرد. اينك به نقد اين نظريه، كه شيخ عبده در

ص : ۲۰۰

---

۱- [۱] الميزان، ج۱،ص۲۰۲.

۲- [۲] مجمع البيان، ج۱، ص۱۳۷.

پیشاپیش آنان قرار دارد ، می پردازیم.

### نظریه شیخ عبده در تفسیر آیات

یکی از صفات برجسته ، دانشجویی و علم طلبی است بلکه وظیفهٔ هر مسلمان این است که از گهواره تاگور دانش بجوید. ولی دانشجویی غیر از دانش زدگی است. اولی کمال و دومی آفت است. دانشجویی سبب می شود که انسان هر روز با آیات حق در جهان آفرینش بیشتر آشنا شود، ولی دومی می خواهد مسائل فراتر از قوانین طبیعی را در قالب آگاهی های محدود خود بریزد و خود را از ایمان به جهان غیب بتدریج محروم سازد.

خدمات شیخ عبده به جهان اسلام قابل انکار نیست، ولی این سبب نمی شود که از لغزش های علمی او چشم بپوشیم. بالاخص ممکن است این لغزش ها برای دیگران الگو شود. او به خاطر علم زدگی، در تفسیرش می کوشد مسائل مربوط به جهان غیب را در قالب جریان های عادی بریزد تا از استغراب آن بکاهد... او در این مورد به اتکای تورات یادآور می شود که ممکن است مقصود از

آیه های: «إِذ قَتَلتُم نفساً... * فَقُلنَا اضرِبُوهُ بِبَعضِها» همان باشد که در تورات آمده است.

تورات در سفر «تثنیه» در فصل بیست و یکم به بنی اسرائیل دستور می دهد که هر موقع کشته ای در میان قبیله پیدا شد و افراد قبیله به کشتن او متهم گشتند، این گروه برای اثبات برائت خود باید برنامهٔ زیر را اجرا کنند.

بزرگان قبیله گوسالهٔ ماده ای که زمین را شخم نکرده فراهم سازند. آنگاه با آن وارد دره ای شوند که پیوسته آب در ان جریان دارد و زمین آن زیر کشت نرفته باشد. در این شرایط گردن گوساله را می شکنند و بزرگان قبیله دست های خود را بر روی گوسالهٔ گردن شکسته می شویند و همگی فریاد می کشند: خدایا این خون را ما

نریخته ایم واگر ما ریخته باشیم، چشم ما کور باد.

آنگاه هر کس این کار را اقدام کرده تبرئه می شود و هرکس از انجام آن خود داری نمود، معلوم می شود که قاتل است.

آنگاه می افزاید: مقصود از آیه «کَذلِکَ یُحیِ اللهُ المَوتَی» این است که خدا از این طریق از کشتار افراد و خونریزی بی جا جلوگیری می کند. همان طور که مقصود از آیه «وَ لَکُم فِی القِصَاصِ حَیاةٌ» این است و قصاص یک نفر، سبب عبرت دیگران است که دست به قتل نزنند و زندگی افراد را به خطر نیفکنند. (۱)

این نظریه اگر هم با تورات تطبیق کند، با ظواهر آیات در قصه سازگار نیست، زیرا با توجه به جمله های «فَقُلنَا اضرِبُوهُ بِبَعضِها» و «وَ یُریکُم آیاتِه». معلوم می شود که خداوند فرمان داد که بخشی از مقتول را به قسمتی از بدن بقره بزنند و در تفسیر یاد شده این مطلب فاقد موضوع است. ونیز خدا یاد آورد می شود که ما آیات خود را نشان می دهیم و مقصود، نشانه های قدرت بر احیای مردگان است و در تفسیر یاد شده، آیه ای وجود ندارد تا خدا آن را نشان دهد.

نویسنده تفسیر المنار وقتی به آیه «وَ یُریکُم آیاتِه» میرسد و می بیند که در تفسیری که استاد وی برگزیده برای این جمله موردی نیست، می نویسد: از استاد در تفسیر این جمله، چیزی به خاطر ندارم، بلکه در بیان علت بودن این جمله چیزی گفت که تفسیر مشهور را تأیید می کرد.

### قارون، دنیا خواه و متکبر

#### اشاره

زندگی حضرت موسی زندگی عجیبی است. اگر پیامبران گذشته با یکی از مظاهر زر و زور و تزویر مبارزه می کردند، او در طول زندگی خود با هر سه دست



---

۱- [۱] عبده: المنار ۱ / ۳۵۱.

و پنجه نرم کرد.او فرعون و وزیر او هامان را که مظهر زور و قدریت شیطانی بودند به قعر دریا فرستاد و ریشهٔ فراعنه را سوزاند و در مبارزه با تزویر «سامری » کاملاً پیروز شد و نقاب نفاق از چهرهٔ کریه او عقب زد که همگان با نیرنگ او آشنا گشته و از اعمال خود پشیمان شدند.

تبلیغات حضرت موسی در بنی اسرائیل پا گرفت. گروهی در جرگهٔ مؤمنان و گروه دیگری نیز در مسیر پیوستن به آنان بودند. ناگهان قارون، مظهر زر و زیور ثروت خود را به نمایش گذارد و قلوب ساده لوحان را به خود متوجه ساخت تا آنجا که ناآگاهان همگی مقام و منزلت او را آرزو کردند. این بار نیز دست قدرت برای حمایت از موسی، از آستین غیب در آمد و زمین، قارون و قارونیان و تمام ثروتشان را بلعید و چیزی از آنان باقی نگذارد.

آیاتی که هم اکنون به نقل و ترجمهٔ آنها می پردازیم، مربوط به این بخش از زندگی موسی است:

**آیات موضوع :**

۱- «إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی فَبَغی عَلَیْهِمْ وَ آتَیْناهُ مِنَ الْکُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِ أُولِی الْقُوَّهِ إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحینَ»

۲- «وَابْتَغِ فِیمَا آتَاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ وَلَا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَأَحْسِنْ کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ »

۳- «قَالَ إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَی عِلْمٍ عِنْدِی أَوَلَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَکَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّهً وَأَکْثَرُ جَمْعًا وَلَا یُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ »

۴- «فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ قَالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیَاهَ الدُّنْیا یَا لَیْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِیَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ»

۵- «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ »

۶- «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ »

۷- «وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ »

۸- «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ »

۹- «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (القصص / ۷۶-۸۴)

## ترجمه آیات

۱- قارون از قوم موسی بود و با ثروت انبوه خود اظهار سرکشی کرد. به او گنج هایی داده بودیم که مردان زورمند به زحمت گنجینه های او را حمل می کردند. آنگاه که قوم او به وی گفت: مغرورانه شادی مکن. خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد.

۲- با ثروتی که خدا داده، سرای دیگر را بطلب و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن (به مردم) نیکی کن، همان طور که خدا به تو نیکی کرده است . در زمین فساد منما. خدا مفسدان را دوست نمی دارد.

۳- (او در برابر خیرخواهی مردم گفت: ) این ثروت را در پرتو دانشی که نزدم هست، به دست آورده ام آیا نمیدانند که خداوند در دوران های پیش، افراد نیرومندتر و ثروتمندتر از او را نابود کرد واز گناه گنهکاران سؤال نمی شود.

۴- روزی با زر وزیور خود بر قوم خرد ظاهر گردید (و ثروت و تجمل خود را به نمایش گذارد.) افراد دنیا طلب گفتند: ای کاش! ما نیز مانند ثروتِ

قارون، ثروت داشتیم. او بهرهٔ بزرگی از ثروت دارد.

۵- در حالی که افراد عالم و دانشمند به آنان گفتند: وای بر شما (و همت پست شما) پاداش خدا برای افرادی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، خوب است و جز افراد صابر و بردبار آن را دریافت نمی کنند.

۶- او و خانه اش را با زر و زیوری که داشت، به زمین فرو بردیم. هیچ گروهی جز خدا نتوانست او را یاری کند و از جانب او نیز یاری نشدند.

۷- آنان که دیروز آرزو می کردند که ثروتی مثل ثروت او داشته باشند، برگشتند و با خود گفتند: وای بر ما ( کار) در دست خداست. به هر کس به خواهد روزی گسترده دهد و هر کسی را بخواهد روزی او را تنگ می گیرد. اگر خدا بر ما منت ننهاده بود، ما را هم به زمین فرو می برد. وای تو گویی کافران رستگار نمی شوند.

۸- این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در روی زمین برتری نخواهند، و فساد نکنند. سرانجام زندگی از آن پرهیزگاران است.

## تفسیر موضوعی آیات

### اشاره

آیهٔ نخست قارون را از قوم موسی می داند و می فرماید: «إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی». تاریخ نگاران او را پسر عموی موسی دانسته اند. او چهره ای سفید و نورانی داشت و تورات را با زیباترین لحن می خواند،ولی نقابی از نفاق مانند سامری بر چهره داشت(۱) و در دوران اقامت بنی اسرائیل در مصر، جاسوس فرعون در میان آنان بود.

از برخی از آیات استفاده می شود که او در کشتن فرزندان «بنی اسرائیل»، با دستگاه فرعون همکاری نزدیک داشت؛ چنانکه می فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَی بِآیَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِینٍ*إِلَی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا



---

۱- [۱] بحارالانوار، ۱۳/ ۲۵۴، به نقل از تفسیر ثعلبی .

سَاحِرٌ كَذَّابٌ*فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِی ضَلَالٍ» (غافر / ۲۳-۲۵)

«ما موسی را با آیات و معجزات وحجت روشن به سوی فرعون و هامان و قارون فرستادیم. (آنان او را تکذیب کردند) و گفتند: جادوگری است دروغگو! آنگاه که از جانب ما با برنامه و دعوت کاملاً حق به سوی آن ها آمد، گفتند: پسران افراد با ایمان را بکشید و زنان آن ها را زنده نگاه دارید. مکر و خدعه افراد کافر پوچ و تباه است (نتیجه بخش نیست)» .

از جمله «قَالُوا اقْتُلُوا» استفاده می شود که قارون در رده بسیار بالا- با فراعنه همکاری می کرد تا آنجا که در تصویب کشتن فرزندان بنی اسرائیل شریک و سهیم بود .

قرآن آنجا که از جباران روزگار و هلاکت آنان سخن میگوید، قارون را در کنار نام آنان آورده و به کیفیت نابودی وی چنین اشاره می کند:

«وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ*...وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا...» (عنکبوت/۳۹- ۴۰)

موسی با دلایل روشن به سوی قارون و فرعون و هامان آمد. آنان در زمین کبر ورزیدند و بر ما سبقت نگرفتند (و از چنگال عذاب ما نتوانستند فرار کنند)... برخی از آنان را به دل زمین فرستادیم و برخی دیگر را در دریا غرق کردیم.

از این آیات استفاده می شود که ریشه فساد در مصر این سه نفر بودند. دو نفر از قبطیان ودیگری از بنی اسرائیل بود.

اکنون این سؤال پیش می آید که با چنین همکاری نزدیک با دربار فرعون، چگونه می گویند او تورات را با لحن زیبا می خواند و چگونه به هنگام خروج بنی اسرائیل از مصر او نیز همراه قبیله خود خارج شد؟

پاسخ این است که این مرد ، ماسک نفاق بر چهره داشت و باریا کاری وفریب

خود را در دو نقطه جا زده بود و شاید هم خروج او با بنی اسرائیل به خاطر یک رشته مقاصد جاسوسی بود. هر چند به آن تظاهر نمی کرد ؛ تا انجا که خزانه دار فرعون بود.(۱) و شاید بخشی از این ثروت را که قرآن از آن یاد می کند، به همراه خود از مصر آورده بود ودر پرتو آشنایی با فنون کیمیاگری صاحب آن همه زر و زیور شده بود.(۲)

قرآن ثروت حیرتآور او را چنین توصیف می کند: «وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ ».

«مفاتح» جمع «مَفتَح» و «مفاتیح» جمع «مفتاح» است. «مفتاح» به معنی کلید است. ولی آیا مفاتح که جمع مفتح است نیز به همین معنی است( همچنان که طبری می گوید) یا به معنی «خزینه» و گنجینه است که معمولاً ـ در میان صندوق های محکم ونشکن قرار می دهند؟ و «تنوء» هم فعل مضارع از «ناء»-«ینوءُ» ه معنی بلند کردن بار با سنگینی و مشقت است و «عصبه»به معنی جماعتی است که کمتر از ده نبوده و زیادتر از پانزده نباشند.

اگر مفاتح به معنی خزاین باشد مقصود از آیه این است: گروهی که حداقل آن ده نفر باشند به زحمت و مشقت آن ها را بلند کرده و جابه جا می نمودند. ولی اگر به معنی کلیدها باشد، مفاد آیه این است که این صندوق ها به اندازه ای فراوان بودند که کلیدهای آنها را گروهی به زحمت بلند می کردند. ولی تفسیر نخست، به ذهن نزدیکتر است.

افرادی که شخصیت آن ها در مال و ثروت خدادادی خلاصه می شود و با تجرد از آن به صورت یک انسان عادی در می آیند، به ثروت دنیا مغرور می شوند و ابراز شادمانی می کنند و به جای آنکه آن را نعمت الهی بشمارند و سپاس آن را به جای آورند، آن را زاییده فکر واندیشه وعمل و کار خود می دانند و به اصطلاح به خود نسبت



---

۱- [۱] طبرسی :مجمع البیان،۴ / ۵۲۱.

۲- [۲] بحار۱۳ /۲۴۹،نقل از تفسیر قمی.

می دهند نه خدا.

در این میان گروهی از خردمندان بنی اسرائیل او را با جمله های پر مغزی نصیحت کردند و گفتند:

۱- مغرورانه اظهار شادمانی مکن که سبب فراموشی خداست: «لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحینَ»

۲- مال دنیا چیز خوبی است، مشروط به اینکه وسیله ای برای کسب آخرت باشد،نه هدف: «وَابْتَغِ فِیمَا آتَاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ»

۳- حظ و بهره انسان از این جهان بسیار محدود است. هیچ انسانی از عمر ابدی برخوردار نبوده و همه پس از مدتی این بستر را ترک خواهند کرد: «وَلَا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا»

۴- این ثروت را خدا در اختیار تو نهاده و باید سپاس آن را، که خدمت به مردم است، به جای آوری: «وَأَحْسِنْ کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ»

۵- فتنه و فساد از گناهان بزرگ است، مبادا ثروت را وسیله فساد در زمین قرار دهی: «وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ »

قارون در برابر این تذکرات سودمند که می توانست از آنها بهره بگیرد، دو واکنش نشان داد.

## دو واکنش از قارون

الف : قارون پاسخ داد که این ثروت به احدی ربطی ندارد و من آن را با فکر و اندیشه خود به دست آورده ام، اختیار آن در دست خود من است، نه دیگری حتی ...

به دیگر سخن افراد با ایمان به او گفتند: «فیمَا آتَاکَ اللَّهُ»، اما او به عنوان اعتراض گفت: « إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِی» :« در سایه دانشی که دارم بر این ثروت دست یافته ام». این منطق ثروتمندان از خدا بی خبر جهان است. در آیه دیگر

همین گفتار از این گروه نیز نقل شده است: «فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ»(زمر / ۴۹) : «هرگاه به انسان (ناسپاس) رنج و دردی برسد، ما را می خواند (تا رنج و درد را برطرف کنیم.) آنگاه که به او نعمت دادیم، می گوید: این نعمت به خاطر دانشی که دارم به من داده شده است (من آن را با فکر خود تحصیل کرده ام).

این گروه هر چند در ظاهر مدعی ابدیت و جاودانگی هستند، ولی به سبب اتکا و اعتماد آنان بر ثروت و گسستن هر نوع پیوندهای معنوی با خدا، چنین وانمود می کنند که آنان برای خود در سایه این ثروت حیات جاودانه قائل هستند و تصور می کردند که از هر نوع آفت وآسیب مصون خواهند بود. ازاین جهت قرآن هلاکت اقوام پیشین را به رخ قارون می کشد و می گوید: آیا قارون نمی داند که خدا اقوام پیشین را که از نیرومندترین و ثروتمندترین بودند نابود کرد و از گناهان مجرمان به هنگام هلاکت سؤال می شود: «أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ».

در سوره زمر همین مضمون را با عبارت دیگر بیان می کند و می فرماید: «قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ »(زمر / ۵۰) : «این سخن را که (ثروت ما زاییده دانش ماست) گروهی از مشرکان نیز گفته اند، امّا ثروت آنها، مایه نجات آنان نگردید.

جمله « وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» از یک سنت الهی حکایت می کند و آن اینکه محکمه الهی، محکمه انسانی نیست که خدا منتظر اظهار اعذار گنهکاران باشد. او به اتکای علمش، گنهکاران را بدون معطلی مجازات می کند.

ب : واکنش دوّم قارون این بود که روزی ثروت و قدرت مالی خود را همراه با کارکنان و کارگران که به خدمت گرفته بود، به نمایش گذارد. درباره اندازه و ثروت و تعداد خدمه او، سخنان مبالغه آمیزی در تاریخ و تفاسیر گفته شده است که به خاطر

عدم اطمینان از نقل آن ها خود داری می شود.

نمـایش ثروت مـایه اسـتواری ایمان در قلوب موحـدان و فریفتگی افراد ضـعیف الایمان گردیـد. از این جهت قرآن یادآور می شود : به هنگام نمایش، افراد دنیا خواه

آرزو کردنـد ای کاش ما نیز ثروتی مثل ثروت قارون داشتیم : «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»

این گروه که خواهان موقعیت قارون بودند، دست کمی از او نداشـتند، جز اینکه شرایطی که برای قارون فراهم بود، برای آنان فراهم نگشـته بود. در این شـرایط گروه واقع بین که قرآن از آنها با جمله «اُوتُوا العِلم» تعبیر می آورد، گروه آزمند را نصـیحت کردنـد و گفتنـد: وای بر شـما! پاداش های الهی برای افراد با ایمانی است که دارای عمل صالح باشـند و این از زر و زیور بهتر است. و این نکته را جز افراد صابر کسـی درک نمی کند: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ».

یکی از انـدرزهای افراد بـا ایمـان به قـارون این بود که در روی زمین فساد نکننـد وخـدا مفسـدان رادوست نمی دارد: «وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»

فسـاد در زمین انواع و اقسامی دارد: یکی از مظاهر فساد این است که انسان در سایه پول، با آبروی کسـی بازی کنـد و یکی از کارهای زشت قارون همین بود. قارون موسـی را مزاحم خود می دید، موسـی پیوسـته خواهان زکات ثروت او بود. علاقه او به دنیـا به حـدی بود که حتی حاضـر نبود، مبلغ انـدکی را هم به عنوان فریضه مـالی بپردازد. او بـا نقشه ای خواست موسـی را در جامعه از آن مقام و موقعیت بیندازد. از این جهت به یک زن آلوده دو هزار دینار داد که موسی را با داشتن رابطه با خود متهم کند

ودر مجمع عمومی بنی اسرائیل آن را مطرح نماید. او نیز پذیرفت و دو کیسه مهر و موم شده تحویل گرفت.

پس از مراجعه به خانه از پذیرفتن این عمل ننگ آور پشیمان شد و با خود گفت: من گناهان زیادی انجام داده ام، جز این باقی مانده بود که به پیامبر خدا تهمت بزنم . در همان ساعت معین که جلسه بنی اسرائیل تشکیل شده بود، وارد جلسه گردید و پرده از روی توطئه برداشت و گفت: ای مردم! قارون با دادن این دو کیسه از من خواسته است که موسی را به رابطه جنسی متهم سازم. به خدا پناه می برم که به پیامبر خدا تهمت بزنم. آنگاه هر دو کیسه را ارائه کرد که همگی با مهر مخصوص قارون، مهر شده بود و از این طریق، نقشه دشمن خدا در باره پیامبر خدا نقش بر آب شد.

اکنون وقت آن رسیده که سنت الهی: «وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» تحقق پذیرد و این انسان زالو صفت به کام هلاکت فرستاده شود.

### زمین قارون و خزاین را می بلعد

خدا به زمین فرمان داد که او و خانه اش را که مرکز خزاین او بود، ببلعد. چنین شد و هر چه او فریاد زد ، کسی به داد او نرسید: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ »

. شاید علت خسف خزاین این بود که هلاکت قارون و حفظ خزاین مایه تهمت می گردید. افراد نادان تصور می کردند که نفرین موسی، به خاطر تملک ثروت هنگفت او بوده است. از این رو با تمام متعلقات به درون زمین فرو رفت و سبب عبرت دنیا خواهان دیروز گردید که از صمیم دل آرزو می کردند ای کاش به جای قارون بودند و ثروتی مثل ثروت او داشتند. در این موقع فهمیدند که ثروت بدون ایمان نه تنها سعادت آفرین نیست، بلکه مایه هلاکت است و - لذا - با خود زمزمه

می کردند و می گفتند: اگر لطف الهی شامل حال ما نبود، ما نیز مانند قارون به قعر زمین فرستاده شده بودیم.

«وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ »

بدین وضع پرونده عمر یک انسان دنیا پرست به پایان رسید سپس قرآن از سرگذشت او نتیجه ای کلی می گیرد و آن این که : سرای دیگر از آن انسان هایی است که در این جهان برتری نطلبند و فساد نکنند. زر و زیور را مایه کبر و غرور و حکومت بر مردم قرار نداده و از فساد دوری جویند:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ »

لفظ «تلک» حامل نکته ای است و آن این که : سرای دیگر، سرای متحقق و آماده مشاهده است. یعنی این خانه آخرت... از آن انسان های وارسته است. واگر انسان از وارستگی بیشتری برخوردار باشد، از همین جهان، آن جهان و یا بخشی از آن را نیز مشاهده می کند، چنان که می فرماید:

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ *لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ »(تکاثر / ۵-۶): «اگر علم یقین داشتید از همین جهان، دوزخ را مشاهده می کردید».

در پایان یادآور می شویم: لفظ «قارون» در تورات نیست ولی سه تن به نام «قورح» در تورات آمده ، سومین نفر که در سفر خروج نام او مذکور است، فورح یسر «یصها» می باشد. وی از خانواده لاویان بوده که با هارون مخالفت داشته اند، چون هارون به مقام کهانت رسید.» قورح به ریاست دویست و پنجاه نفر بر هارون شورید و بین «بنی اسرائیل» تفرقه و اختلاف افکند و به نفرین موسی زمین شکاف خورد و او را بلعید.(۱)

ص : ۲۱۲

---

۱- [۱] اعلام القرآن / ۴۶۹

## سرگذشت موسی و معلم وی

### اشاره

سرگذشت موسی با معلم خود، فقط یک بار در قرآن (سوره کهف آیه های ۲۰-۸۲) آمده است. اگر سرگذشتی در قرآن به مناسبتی تکرار شود، ابهام برخی به وسیله دیگری رفع می شود به خلاف سرگذشتی که فقط از آن یک بار سخن به میان آمده باشد، اگر ابهام در آن وجود داشته باشد، باید به وسیله روایات صحیح برطرف گردد ودر غیر این صورت از اظهار نظر قطعی باید خودداری نمود.

سرگذشت موسی با این معلم غیبی، بسیار عجیب وشگفت آور است ودر آن نکاتی نهفته است که در تفسیر آیات، متذکر خواهیم شد. اینک آیات این بخش :

### آیات موضوع:

۱- «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا »

۲- «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا»

۳- «فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا»

۴- «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا»

۵- «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا»

۶- «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»

۷- «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا»

۸- «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»

۹- «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»

ص : ۲۱۳

۱۰- «قَالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِی لَکَ أَمْرًا»

۱۱- «قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلَا تَسْأَلْنِی عَنْ شَیْءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْرًا»

۱۲- «فَانْطَلَقَا حَتَّی إِذَا رَکِبَا فِی السَّفِینَهِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَیْئًا إِمْرًا »

۱۳- «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا»

۱۴- «قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِی بِمَا نَسِیتُ وَلَا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْرًا »

۱۵- «فَانْطَلَقَا حَتَّی إِذَا لَقِیَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَکِیَّهً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئًا نُکْرًا»

۱۶- «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا»

۱۷- «قَالَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِی قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْرًا»

۱۸- «فَانْطَلَقَا حَتَّی إِذَا أَتَیَا أَهْلَ قَرْیَهٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ یُضَیِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِیهَا جِدَارًا یُرِیدُ أَنْ یَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْرًا»

۱۹- «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَیْنِی وَبَیْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِیلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیْهِ صَبْرًا»

۲۰- «أَمَّا السَّفِینَهُ فَکَانَتْ لِمَسَاکِینَ یَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِیبَهَا وَکَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِکٌ یَأْخُذُ کُلَّ سَفِینَهٍ غَصْبًا»

۲۱- «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَکَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَیْنِ فَخَشِینَا أَنْ یُرْهِقَهُمَا طُغْیَانًا وَکُفْرًا»

۲۲- «فَأَرَدْنَا أَنْ یُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَیْرًا مِنْهُ زَکَاهً وَأَقْرَبَ رُحْمًا»

۲۳- «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَکَانَ لِغُلَامَیْنِ یَتِیمَیْنِ فِی الْمَدِینَهِ وَکَانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُمَا وَکَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَیَسْتَخْرِجَا کَنْزَهُمَا رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی ذَلِکَ تَأْوِیلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْرًا»(کهف / ۶۰-۸۲)

ص : ۲۱۴

## ترجمهٔ آیات

۱- به یاد آر هنگامی که موسی به جوان خود گفت: من به سیر خود ادامه می دهم تا (به زودی) به محل برخورد دو دریا برسم و یا مدت طولانی بپیمایم.

۲- آنگاه که به محل تلاقی دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند. ماهی راه خود را در دریا در پیش گرفت ودر آن روان شد.

۳- آنگاه که هر دو از نقطهٔ تلاقی دو دریا گذشتند، موسی به جوانی که همراهش بود گفت: غذای ما را بیاور ما در این سفر با خستگی روبرو شدیم.

۴- آن جوان به موسی گفت: به خاطر داری آنگاه که ما به صخره ای در ساحل دریا برای استراحت پناه بردیم و من ماهی را فراموش کردم، آن را جز شیطان کسی از خاطر من نبرد و ماهی راه خود را در دریا گرفت و رفت.

۵- موسی گفت: این همان چیزی است که ما به دنبال آن هستیم از این جهت از همان راهی که آمده بودند با پی جویی باز گشتند.

۶- در آن جا بنده ای از بندگان ما که او را از جانب خود مشمول رحمت کرده و علمی آموخته بودیم، یافتند.

۷- موسی به او گفت : (اجازه می دهی) از تو پیروی کنم تا به من از آنچه که تعلیم داده شده ای بیاموزی؟ تعلیمی که در ان رشد و هدایت است.

۸- او به موسی گفت: تو نمی توانی در مقابل کارهای من صابر و شکیبا باشی.

۹- چگونه می توانی در برابر چیزی که بر اسرار آن احاطه نداری بردبار باشی؟

۱۰- موسی گفت: مرا به خواست خدا بردبار می یابی. فرمان تو را

مخالفت نخواهم کرد.

۱۱- آن بندهٔ خدا به موسی گفت: اگر همراه من آمدی از کارهایی که من انجام می دهم مپرس تا من آن را برای تو بازگو کنم.

۱۲- هر دو به راه افتادند، آنگاه که بر کشتی نشستند، مصاحب موسی آن را سوراخ کرد، موسی (تاب نیاورد) گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی که سرنشینان آن را غرق کنی؟ کار منکر و بدی را انجام دادی!

۱۳- مصاحب موسی گفت: نگفتم تو نمی توانی در برابر کارهای من شکیبا باشی.

۱۴- موسی گفت: مرا به آنچه که فراموش کردم مؤاخذه مکن و به خاطر این کار سخت مگیر.

۱۵- باز هر دو به راه خود ادامه دادند و هر دو با جوانی رو به رو شدند، مصاحب موسی آن جوان را کشت. (موسی طاقت نیاورد) گفت: آیا انسان پاکیزه ای را بدون اینکه انسانی را بکشد کشتی؟ راستی کار زشتی انجام دادی.

۱۶- مصاحب موسی گفت: نگفتم تو نمی توانی در مقابل من شکیبا باشی .

۱۷- موسی گفت: اگر از این به بعد از اسرار کار تو پرسیدم، با من مصاحبت مکن و نزد من معذور خواهی بود.

۱۸- باز هر دو به راه خود ادامه دادند، وارد آبادی شدند، از آنها خواستند که آنان را پذیرایی کنند ولی آنان از پذیرایی آن ها امتناع ورزیدند. مصاحب موسی چشمش به دیواری افتاد که در حال فرو ریختن است. آن را به پا داشت. موسی به مصاحب گفت: لااقل برای این عمل پاداشی بگیر(اینها که از پذیرایی ما سرباز زدند).

۱۹- آن مصاحب گفت : الان وقت جدایی من و توست و من همین الان از واقعیت و اسرار آنچه که در مقابل آن صبر نکردی تو را آگاه می سازم.

۲۰- امّا کشتی متعلق به چند فقیر بینوا بود که با آن در دریا کار می کردند،خواستم آن را معیوب سازم زیرا در پیش روی آنان سلطانی بود که تمام

کشتی های (سالم ) را به زور می گرفت.

۲۱- امّا آن جوان پدر و مادر او مؤمن بودند. ترسیدم او آنها را به طغیان و کفر بکشد.

۲۲- خواستیم، پروردگار به آن پدر و مادر به جای او، فرزند پاکیزه تر و با محبت تری عطا فرماید.

۲۳- اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود. و زیر آن دیوار گنجی متعلق به این دو جوان صالح و پاکدامن بود. خدای تو خواست این دو جوان به حد بلوغ برسند و گنج خود را استخراج کنند و این کار من رحمتی از پروردگارت بود و من آن را از پیش خود انجام ندادم. این است اسرار آنچه که در برابر آن صبر و بردباری نشان ندادی.

**خلاصهٔ داستان**

همان طور که یادآور شدیم، این سرگذشت فقط یک بار در قرآن آمده است. برای تبیین مفاهیم آیات، لازم است فشردهٔ سر گذشت را با توجه به روایاتی که در این مورد وارد شده است قبلا بیاوریم، سپس به تفسیر آیات بپردازیم:

از روایات استفاده می شود که موسی خواهان ملاقات با یکی از بندگان دانشمند شد که از او دانشی بیاموزد. خدا دستور داد که موسی بار سفر را ببندد و او را در ساحل دریا، نزد صخره ای ملاقات کند. موسی گفت: راه آشنایی با این ساحل و صخره چیست؟ غذایی (ماهی) در میان زنبیلی بر می دارید و هر نقطه ای که آن را گم کردید، آن جا نقطهٔ ملاقات شما با آن عالم الهی خواهد بود.

موسی با جوان و یا جوانمردی به نام «یوشع بن نون» بار سفر بستند و به راه افتادند. در نیمهٔ راه خستگی بر آنها غلبه کرد. در ساحل دریا در سایهٔ صخرهٔ عظیمی استراحت کردند.

در این نقطه به هر علتی بود یوشع ماهی را گم کرد، یا مد آب دریا آن را به سوی خود برد و یا ماهی به فرمان خدا زنده شده و راه دریا را در پیش گرفت. یوشع بدون اینکه به فقدان ماهی توجه کند و یا به موسی گزارش کند، هر دو به راه افتاده و پس از گذشتن مقداری از روز در حالی که خستگی بر آن دو غلبه کرده بود، در نقطه ای به استراحت پرداختند. موسی به یوشع می گوید که غذای ما را بیاور، در این سفر با خستگی روبرو شدیم.

وقتی یوشع این سخن را از موسی شنید، جریان فقدان ماهی را به خاطر آورد. گفت: در نقطه ای که در سایهٔ صخره ای به استراحت پرداختیم، من ماهی را گم کردم و شیطان مانع از آن شد که آن را متذکر شوم و یا شما را در جریان بگذارم.

موسی گفت: اتفاقاً این همان چیزی است که ما به دنبال آن هستیم. سپس از راهی که آمده بودند بازگشتند. در کنار آن صخره، بنده ای از بندگان خدا را دیدند که مشمول رحمت خدا بوده و از جانب او علم خاصی به او داده شده بود. موسی به وی گفت: اجازه می دهی تا از تو پیروی کنم تا از آنچه می دانی به من بیاموزی؟ آن مرد الهی، که او را مصاحب موسی می نامیم، گفت: تو را تاب کارهای من نیست. موسی وعده داد که تحمل کند و بردباری نشان دهد. هر دو و یا هر سه نفر سفر خود را آغاز کردند و سوار کشتی شدند. ناگهان موسی دید که مصاحب، کشتی را سوراخ می کند. موسی اعتراض کرد، مصاحب موسی گفت: شرط مصاحبت این بود که از خود شکیبایی نشان دهی. موسی از سؤال خود نادم گردید و وعدهٔ بردباری داد، این بار مصاحب جوانی را کشت و با اعتراض موسی روبرو گردید. اعتراض مصاحب و پاسخ مجدد موسی و وعدهٔ صبر تکرار گردید.

در ادامهٔ مسافرت وارد محله ای شدند و از آنان خواستند که آنان را به عنوان مهمان بپذیرند. آنها از ضیافت امتناع ورزیدند. در مقابل این بی مهری، مصاحب دیواری را که در حال فرو ریختن بود، به طور رایگان تعمیر کرد، موسی گفت: حالا

که آن ها از پذیرایی ما سرباز زدند، لااقل در مقابل این عمل، مزدی از آنها بگیر.

در این مرحله، مصاحب موسی از ادامهٔ سفر با موسی پوزش خواست،زیرا موسی به وعده ای که داده بود عمل نکرد. سپس اسرار هر یک از اعمال سه گانهٔ خود را که همگی به امر الهی و به نفع انسان ها بود شرح داد.

اکنون که با اجمال سرگذشت آنها آشنا شدیم، به تفسیر آیات می پردازیم. از آنجا که آیات مشابه در این موضوع وارد نشده، به ترتیب به تفسیر آیات می پردازیم:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا »

«موسی به جوان همراه خود می گوید: من به سیر و سفر خود ادامه خواهم داد تا به زودی به تلاقی دو دریا برسم و یا مدتی طولانی به سیر خود ادامه دهم».

دربارهٔ این آیه به چند پرسش باید پاسخ داده شود :

## پاسخ به چند پرسش

### ۱– مقصود از موسی در آیه کیست؟

پاسخ: طبق شمارش «المعجم المفهرس» لفظ موسی در قرآن ۱۳۶ بار آمده و در همهٔ موارد مقصود از آن موسی بن عمران است. طبعاً در این مورد نیز مقصود همو خواهد بود. زیرا اگر مقصود غیر او بود، قطعاً قرینه لازم داشت. تفسیر آن به موسای دیگر، به نام موسی بن هشام بن یوسف، که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود، با توجه به اصل یاد شده ، صحیح نیست.

«فتی» در لغت عرب به معنی جوان و گاهی به معنی جوانمرد نیز به کار میرود. در داستان اصحاب کهف لفظ «فتیه» آمده که جمع فتی است و در روایات

به معنی انسان های جوانمرد تفسیر شده است.

### ۲– «مجمع البحرین» (محل تلاقی دو دریا) کدام نقطه است؟

پاسخ : در اینجا احتمالات چهارگانه وجود دارد که برخی از آنها صحیح

نیست و برخی دیگر بسیار بعید به نظر می رسد؛ خصوصاً با توجه به وسایل آن روز:

۱- نقطه پایانی دو دریا : دریای فارس از جانب غرب و دریای روم (بحر ابیض یا مدیترانه) از جانب شرق(۱).

این نظر با نقشه کنونی از دریاها و خشکی ها تطبیق نمی کند. زیرا منتهی الیه خلیج فارس، دریای عمان است و آن نیز به دریای سرخ (بحر احمر و یا قلزم) متصل می شود و منتهی الیه آن سوئز است که خشکی مانع از اتصال آن با مدیترانه است و اخیراً با کندن کانال، به گونه ای پیوسته شده است. در این صورت چگونه می توان گفت: مقصود منتهی الیه خلیج فارس وآغاز مدیترانه است؟

۲- نقطه ای که دو خلیج عقبه وسوئز در دریای سرخ با هم تلاقی دارند.اگر به نقشه نگاه کنیم، خواهیم دید در دریای سرخ دو نوع پیشرفتگی، یکی به سوی شمال شرقی ودیگری به سوی شمال غربی وجود دارد که اولی را خلیج عقبه و دومی را خلیج سوئز می گویند و منتهی الیه این دو خلیج در دریای احمر را مجمع البحرین می نامند.

با توجه به زندگی موسی در شام و آذوقه مختصری (ماهی پخته یا نمکین) که همراه داشتند و اینکه پس از پیمودن مقداری راه درخواست غذا (ماهی) نموده است، می توان محدس زد که مقصود از محل تلاقی در دریا همین است .

۳- نقطه ای که دریای سرخ در جانب غرب با خلیج عدن در جانب شرق تلاقی می کند که امروز به آن «باب المندب» می گویند.

۴- نقطه تلاقی دریای مدیترانه با اقیانوس اطلس که به آن تنگه «جبل الطارق» می گویند.

همان طور که یادآور شدیم از مجموع احتمالات، احتمال دوم با توجه به



---

۱- [۱] طبرسی، مجمع البیان ۳/ ۴۸۱ .

وسایل آن سفر روز و با توجه به اینکه سفر به سه نقطهٔ دیگر موجب غیبت طولانی موسی از قوم خود می باشد،نزدیک به واقع است.

### ۳- مقصود از جملهٔ «اَو اَمضِی حُقُباً» چیست؟

«حُقُب» بر وزن «عُنُق» که جمع آن احقـاب و به معنی زمان طولانی است و اگر هم بر هفتاد و یا هشـتاد سال اطلاق می شود، از باب تطبیق کلی بر مصادیق مختلف است.

در ایـن جمله لفـظ «أو» به کـار رفته که حـاکی از تردیـد است و شایـد قرینه است که در جملهٔ متقـدم بر آن، یعنی «حَتّی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ» لفظی مقابل «حقب» در تقدیر است و در حقیقت موسـی به آن جوان می گوید: من یا به زودی به تلاقی به دو دریا می رسم و یا بایـد زمان طولانی را طی کنم تا به آن برسم. بنابراین باید لفظ مشابه «عن قریب» در جملهٔ قبل تقدیر گرفت و گفت: «حَتّی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ سریعاً، عن قریب أو أمضی حقباً».

از استظهاری که دربارهٔ نقطهٔ تلاقی انجام گرفت، معلوم می شود که همان شق نخست تحقق پذیرفت و در زمانی نه طولانی به مقصد رسیدند؛ هر چند از آن نقطه کمی تجاوز کردند، ولی دو مرتبه به آن جا بازگشتند.

۲- «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَیْنِهِمَا نَسِیَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَبًا»(۱)

از آیه دو چیز استفاده می شود:

۱- آنگاه که به نقطهٔ تلاقی رسیدند، ماهی را فراموش کردند.

۲- ماهی راه خود را در دریا در پیش گرفت و رفت.



---

۱- [۱] «سرب»، بر وزن «حسن» به معنی «مسلک» و راه است وگویا تقدیر آیه چنین است «تسرّب سرباً».

در بخش نخست، فراموشی را به هر دو نسبت می دهد وشاید وجه آن این است: وقتی به مامور و متصدی چیزی نسیان رخ دهد، نسیان به همهٔ اعضا نسبت داده می شود و می گویند: فراموش کردیم، در حالی که فراموشکار اصلی مأمور و متصدی آن بوده است.

جملهٔ دوم حاکی از این است که ماهی راه خود را در دریا در پیش گرفت. (و «سَرب» بر وزن «حسن» به نقب و راه باریل می گویند و شاید این تعبیر به خاطر این است که ماهی درحالی که زنده شده بود، نقب زنان به عمق دریا راه یافت.)

بسیار بعید است که ماهی را به طور زنده همراه خود آورده باشند. این ماهی یا پخته و یا نملك آلود بود. از اینکه در آیهٔ بعد می گوید: «غذای ما را بیاور، می توان –حدس زد که ماهی پخته و آمادهٔ خوردن بود و در این صورت (پخته بودن ماهی) نتیجه این می شود که ماهی به فرمان خدا در آن لحظه زنده شد و راه دریا را در پیش گرفت.

شاهد دیگر بر این مطلب تکرار همین جمله در آیهٔ بعد، ولی افزودن کلمهٔ «عَجَباً» به جای «سَرَبا» است؛ یعنی ماهی به طور شگفت آوری راه دریا را گرفت و پیش رفت ولفظ «عَجباً» می تواند قرینه براین باشد که ماهی زنده گشت و وارد دریا گردید.

بنابراین آنچه مرحوم علامهٔ طباطبایی می فرماید: در آیه گواهی بر زنده شدن ماهی نیست، خالی از تأمل نیست.(۱)

گاهی تصور می شود که این جمله در هر دو مورد مربوط به موسی است؛ یعنی موسی راه خود را در دریا در پیش گرفت .(۲) ولی این احتمال از جهاتی نااستوار است :



---

۱- [۱] المیزان ۱۳/ ۳۶۵.

۲- [۲] اعلام قرآن ، ۱۹۳.

۱- نزدیکترین مرجع برای ضمیر «اتّخذ»، همان «حوت» است نه موسی.

۲- به کاربردن لفظ «سرب» و «عجباً» در این صورت بی مورد خواهد بود. زیرا کشتی آب را در جهت عمق نمی شکافد، بلکه در سطح آب حرکت می کند و سطح آن را می شکافد.

۳- در مرتبهٔ دوم که این جمله را به کار می برد، بلافاصله می گوید: موسی از راهی که آمده بود بازگشت، نه اینکه ادامه راه داد؛ چنانکه می فرماید: « فَارتَدا عَلَی آثارِهِما قَصَصاً».

در هر حال موسی به علامتی که خدا به او داده بود، توجه نکرد. زیرا از سرنوشت ماهی آگاه نشد. لذا به راه خود ادامه داد و اوایل روز، در حالی که خستگی بر آن دو غلبه کرده بود، در نقطه ای فرود آمدند. و اگر در روز روشن به سایهٔ صخره پناه برد، باید بگوییم : شبی را تمام به راه رفتن ادامه دادند و در اوایل روز به منزل بعدی رسیدند و موسی غذا طلبید و در آیه لفظ «غَداءَنا» آمده که به غذایی که در روز مصرف می شود، اطلاق می شود. و ممکن است مقصود صبحانه ویا نهار باشد، هرچند در عرف امروز عرب به صبحانه «فطور» و نهار را «غداء» می گویند.

۴- «أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا»

جوان، به موسی در پاسخ درخواست غذا گفت: آنگاه که ما به آن صخره پناه بردیم، من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان کسی مانع از یادآوری آن نشد. در تفسیر آیه باید سه چیز را روشن ساخت:

الف: چرا جوانِ موسی نسیان را به شیطان نسبت می دهد؟

ب: مقصود از «أن أذکُرَه» چیست؟ آیا مقصود این است که از توجه به غذا و حمل آن غفلت ورزیدم و بدون اینکه از سرنوشت ماهی آگاه گردم. یا از وضع آن

آگـاه بود ودیـد که مـاهی به دریا رفت ولی گفتن آن را به موسـی فراموش کرد؟ تو گویی مقصود این است: «أن أذکره لک، بعد ما رایت أنّه اتّخذ سبیله فی البحر عجباً».

ج: آیا جملهٔ: «واتّخذَ سَبیلَه...» از سخنان یوشع است یا کلام خداست که از یک واقعیت خبر می دهد و می گوید: علت اینکه یوشع از توجه به غذا غفلت کرد، این بود که موضوع از بین رفته بود.

دربارهٔ پرسش نخست یادآور می شویم: شیطان راضی به ملاقات موسی با آن عالم بزرگوار نبود؛ ملاقاتی که در کمال روحی موسی مؤثر بود. و چون عدم توجه به موضوع غذا، سبب تأخیر در ملاقات شد، از این نظر آن را به شیطان نسبت می دهد و میگوید: «وَ مَا اَنسانِیهُ الّا الشَّیطَان».

دربارهٔ پرسش دوم یادآور می شویم که احتمال نخست به ذهن نزدیکتر است؛ یعنی ماهی به دریا رفته بود و او از موضوع آگاه نبود و به خاطر نبودن موضوع (غذا) در چشم انـدازش از توجه به آن غفلت کرد. هر چند هم اگر غفلت نکرده بود، غذایی نبود که ان را حمل کند. ولی لااقل این نتیجه را داشت که موسی را از جریان آگاه می کرد و او به خاطر تحقق علامتی که خدا به او داده بود، از آن نقطه حرکت نمی کرد. بلکه در انتظار آن معلم الهی می نشست.

ولی احتمال دوم بسیار بعیـد است. زیرا چگونه جوان از بازگویی یک چنین حادثهٔ عجیب و غریب غفلت می ورزد؟ مگر هر دو نفر در سایهٔ صخره ای بسر نمی بردند که یکی ببیند و دیگری نبیند.

از این بیان پاسخ پرسش سوم نیز روشن گردید و آن اینکه جمله «فاتّخذَ سَبیلَه...» جزء کلام خداست و در حقیقت خدا از یک واقعیت گزارش می دهد ونکتهٔ غفلت را مشخص نمی سازد.

در هر حال وقتی موسی این سخن را شنید، به یوشع گفت: این همان علامتی است که ما به دنبال آن بودیم، زیرا وحی الهی به او خبر داده بود در نقطه ای که

ماهی را از دست بدهی، عالمی را خواهی یافت و -لذا- به یوشع گفت:

۵- «قَالَ ذَلِکَ مَا کُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَی آثَارِهِمَا قَصَصًا».

آنان پی جویان به راهی که طی کرده بودند، دو مرتبه بازگشتند. وقتی به آن نقطه رسیدند، انسانی را دیدند که قرآن از وی چنین توصیف می کند:

۶- «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَیْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»

او دو صفت برجسته داشت :

۱- مشمول رحمت و نعمت خدادادی بود: از «آتَیْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا». و شاید مقصود مقامات معنوی است که از نعمت های باطنی به شمار می رود.

۲- علم خدادادی داشت: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». او نه تنها از صورت کار آگاه بود، بلکه از باطن و نتیجه آن کاملاً آگاهی داشت.

موسی با کمال تواضع به او گفت:

۷- . «قَالَ لَهُ مُوسَی هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلَی أَنْ تُعَلِّمَنِی مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا»

در مذاکره موسی با این معلم بالاترین ادب در سخن رعایت شده است.

زیرا قبل از اظهار هر نوع مطلبی اجازه پیروی می طلبد و مقصود اصلی را که آموزش بود، نتیجه مترتب بر آن قرار می دهد و می گوید: «عَلَی أَنْ تُعَلِّمَنِی». در نتیجه او را از درخواست مقصود اصلی به صورت امر (عَلِّمنی) بی نیاز می سازد. آنگاه خواهان آموزش برخی از دانش های معلم می گردد، نه همه را . دانش را برای «رشد»(۱)و رهایی به سوی سعادت می طلبد و برای آن موضوعیتی قائل نمی شود.

اکنون ببینیم پاسخ معلم بزرگوار، که روایات نام او را «خضر» می خواند چیست؟!

او به متعلم بزرگوار خود، که از پیامبران اولوا العزم وشخصیتی است که تورات



---

۱- [۱] «رشداً»، مفعول له «تعلمنی» است ، بیاموزی تا در سایه آن رشد پیدا کنم.

بر او نازل شده ، چنین پاسخ می گوید:

۸- «قَالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا»

۹- «وَکَیْفَ تَصْبِرُ عَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»

موسی وعدهٔ صبر داد و افزود که با امر تو مخالفت نخواهم کرد. این نوع سخن گفتن نیز یک نوع ادب بزرگی است از موسای کلیم در برابر معلم بزرگوار؛ چنانکه می فرماید:

۱۰- «قَالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِی لَکَ أَمْرًا»

معلم بزرگوار در مقابل وعدهٔ حضرت موسی، امر به پیروی نکرد، بلکه او را در این قسمت آزاد گذاشت. ولی افزود در صورت تمایل به پیروی،از اسرار کارهای او نپرسد تا خود بازگو کند. او درخواست ترک سؤال را منوط به پیروی کرد که لازم آن تسلیم ویسکوت است:

۱۱- «قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلَا تَسْأَلْنِی عَنْ شَیْءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْرًا»

## نخستین نقطه پیروی

پس از یک رشته مذاکرات، قرار شد که حضرت موسی به دنبال معلم حرکت کند. از این جهت هر دو با سوار شدن به کشتی، نقطهٔ نخست را ترک گفتند. ناگهان چشم موسی به معلم بزرگ خود افتاد که گوشه ای از کشتی را سوراخ می کند که نتیجهٔ آن، غرق شدن همگان در دریاست. از آنجا که او فقط ظاهر عمل را می دید و از اسرار آن آگاه نبود، نتوانست خودداری کند و گفت: آیا آن را سوراخ می کنی تا ساکنانش غرق شوند:

۱۲- «فَانْطَلَقَا حَتَّی إِذَا رَکِبَا فِی السَّفِینَهِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَیْئًا إِمْرًا »

از اینکه از حرکت دو نفر سخن می گوید، معلوم می شود که موسی جوان

همراه را در آن نقطه ترک گفت و او را همراه خود نیاورد. زیرا جایی که موسی را یارای راهی نباشد، حساب یوشع روشن است. و لام در «لتغرق» لام عاقبت است، نه لام غایت . یعنی نتیجه غرق سفینه ، غرق مردم است، هرچند تو آن را قصد نکنی . موسی کار او را با لفظ «إمراً» توصیف کرد و گفت: «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ». و مقصود از آن، مصیبت بزرگ است، نه کار شگفت آور. علت آن در تفسیر آیات بعدی روشن می شود.

آن معلم بزرگ، موسی را به وعده پیشین خود متذکر ساخت و گفت: من نگفتم تو را یارای شکیبایی با من نیست:

۱۳- «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»

موسی ناگهان به یاد وعده بردباری خود افتاد و فوراً پوزش طلبید و از او خواست که کار را بر او سخت نگیرد و اغماض کند:

۱۴- «قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِی بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْرًا »

در این آیه موسی دو نکته را متذکر می گردد:

الف : من از وعده ای که به تو داده بودم غفلت کردم. اهمیت کار به اندازه ای بود که مایه نسیان گردید: «لَا تُؤَاخِذْنِی بِمَا نَسِيتُ»

ب: بر من تکلیف شاقّ مکن. یعنی با ملایمت و گذشت با من رفتار کن: « وَلَا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْرًا : لاتکلفنی عسراً من أمری».

اکنون باید دید معلم موسی در برابر چشمان ناخدا و ساکنان کشتی چگونه به سوراخ کردن آن پرداخت و چرا دیگران او را از این کار باز نداشتند؟ آیا کار او کار لحظه ای بود که توجه آنان مانع از کار او نشد ودر هر حال چه شد که خونی از بینی کسی بیرون نیامد، و جانداری غرق نگردید؟ پاسخ به این دو پرسش به طور قطعی ممکن نیست، ولی می توان گفت کار خضر کندن تخته ای از چوب های کف کشتی یا

نقب نقطه ای در بدنه آن بود و او با تصرف در قلوب و دیده ها، آنان را از توجه به کار خود بازداشت و پس از معیوب کردن کشتی، به تعمیر آن پرداخت، و به وسیله ای سوراخ آن را گرفت و از نفوذ آب جلوگیری نمود ودر نتیجه کشتی، آن کشتی سالم و ی عیب نبود.

معلم، عذر موسی را پذیرفت و از کشتی بیرون آمدند و در خشکی راهی را در پیش گرفتند. در این اثنا او جوانی را بدون اینکه به ظاهر جرمی را مرتکب گردد، کشت و موسی این بار نیز مانند بار سابق عنان صبر را از کف داد و گفت: چگونه انسانی را بدون اینکه مرتکب قتل گردد کشتی؟ تو کار بسیار منکری انجام دادی :

۱۵- «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا»

«غلام» غالباً به نوجوان نابالغ می گویند، ولی گاهی در مطلق جوان به کار می رود هر چند نوجوان نباشد.(۱) در قرآن در مورد اسحاق و اسماعیل و یوسف آنگاه که در چاه بود و یحیی و دو کودک یتیم به کار رفته است. و از مجموع آیات استفاده می شود که به پسر از آغاز تولد تا روزی که به صورت جوان کاملی در آید «غلام» می گویند. اگر حد بلوغ را در آن زمان سن شانزده بدانیم، تا سن هجده سالگی و یا کمی بالاتر نوجوان را غلام می نامند. سپس مرحله «شباب» فرا می رسد. و برای آن نیز لفظ خاصی دارند.

بنابراین هیچ مانعی ندارد که بگوییم نوجوان، فرد بالغی بود. به گواه اینکه موسی به مصاحب خود می گوید: چرا این فرد را بدون اینکه انسانی را بکشد، کشتی؟ «قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ » و این جمله می رساند که مقتول در حدّی بود که اگر انسانی را کشته بود، قصاص او بلامانع بود. ناگفته پیداست حکم



---

۱- [۱] لیلای اخیلیّه می گوید: شفاها من الداء العضال الذی بها**غلام إذا هزّ القناةَ سقاها

قصاص از آن افراد بالغ است،نه کودکان و نه نابالغان.

موسی عمل نخست را به «إمراً» وعمل دوم را «نکراً» توصیف کرد و این گواه بر این است که مقصود از وصف نخست، همان طور که طبرسی می گوید: فاجعه و مصیبت بزرگ است، نه کار شگفت آور. زیرا جایی که کشتن یا انسان «نُکر» و منکر به شمار رود، فراهم ساختن هلاکت انسان ها باید فاجعه باشد. در این شرایط معلّم، متعلّم خود را به سخن پیشین خود به هنگام ملاقات متوجه ساخت و گفت:

۱۶- «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا»

«نگفتم تو نمی توانی در زندگی با من شکیبا باشی.» ولی موسی این بار بر خلاف بار نخست چیزی نگفت، بلکه کاملاً حق را به استاد داد و گفت: اگر از این به بعد من اعتراض کردم، تو حق داری که از من جدا شوی و کاملاًـ معذور می باشی. زیرا عملاً ثابت شد که مرا یارای مصاحبت با شما نیست؛ چنانکه می گوید:

۱۷- «قَالَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِی قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْرًا»

مقصود از جمله «قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْرًا» این است که من تو را در اعمال فراق معذور می دانم.

اکنون ببینیم در مرحله سوم، موسی با چه کار مرموزی از کارهای معلم خود روبرو شد؟ در این مرحله از سفر، موسی با معلم خود وارد شهری شدند درحالی که آذوقه خود را به پایان رسانیده بودند و از اهالی آنجا درخواست کردند که میهمان آنان باشند. ولی آن گروه لئیم، از ضیافت آنان سرباز زدند. در این شرایط که موسی خسته و گرسنه بود، ناگهان «خضر» دست به کار عجیبی زد، دیواری را که در حال انهدام بود، تعمیر کرد. موسی از این عمل در شگفت ماند که چگونه معلم، پاسخ بدی را به خوبی می دهد و چون از نیاز خود و معلمش آگاه بود، به وی گفت: لااقل می خواستی در برابر این عمل اجرتی بگیری و شرایط، او را از پیمانی که با خضر

بسته بود غافل ساخت، چنانکه می فرماید:

۱۸- «فَانْطَلَقَا حَتَّی إِذَا أَتَیَا أَهْلَ قَرْیَهٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ یُضَیِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِیهَا جِدَارًا یُرِیدُ أَنْ یَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْرًا»

قریه در قرآن به مطلق آبادی اطلاق می شود و هرگز مرادف با لفظ دِه در زبان فارسی نیست به گواه اینکه آن را در مصر که بزرگترین شهر فراعنه بود، به کار می برد ومی فرماید: «وَاسئَلِ القَریهِ الّتی کُنّا فیهَا... ». (یوسف / ۸۲)

حالا ـ مقصود از این قریه چیست در میان مفسران اقوال گوناگونی است، گاهی می گویند: «انطاکیه» است که میان حلب و «اسکندرون» قرار دارد و «اسکندرون» در گذشته جزئی از سوریه و اکنون جزئی از خاک ترکیه است. گاهی گفته می شود: که مقصود از آن «ایله» که در ساحل دریای سرخ نزدیک خلیج عقبه است.(۱)

در این موقع بود که معلم بزرگوار اعلام جدایی کرد زیرا تجربه ثابت نمود که موسی را شکیبایی مشاهده کارهای شگفت آور و یا به ظاهر منکر او نیست. او رو به متعلّم کرد و گفت:

۱۹- «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَیْنِی وَبَیْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِیلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیْهِ صَبْرًا»

سخت ترین لحظات برای یک متعلّم علاقمند، محرومیت او از درس استاد مهربان است. هنگامی که او جمله «هَـٰذَا فِرَاقُ بَیْنِی وَبَیْنِکَ» را شنید، سخت متأثر گردید ولی درخواست مجدد نیز نکرد زیرا در مرحله دوم به او گفت که اگر از این به بعد اعتراض کردم ، تو حق داری از من جدا بشوی و مرا از دانش خود محروم سازی .

ولی استاد به هنگام جدایی،اسرار کارهای خود را تشریح کرد و در پایان یاد



---

۱- [۱] یاقوت در مراصد الاطلاع می گوید: انطاکیه از نقاط بسیار خوش آب و هوا است که فاصله آن با حلب مسیر یک شب و روز است. به ماده «انطاکیه » مراجعه شود.

آور شد که همه این کارها را به فرمان خدا انجام داده ام؛ سپس اسرار کارهای خود را چنین بیان کرد:

کشتی که ما در آن نشستیم از آنِ گروهی از بینوایان بود که از این طریق امرار معاش می کردند و در مسیر ما(۱) فرمانروایی بود که بسان دزدان دریایی ، تمام کشتی ها را مصادره می کرد. به کشتی آسیب رسانیدم تا به خاطر عیبی که پیدا کرد، مورد رغبت آن فرمانروا نباشد، چنانکه می فرماید:

۲۰- «أَمَّا السَّفِینَهُ فَکَانَتْ لِمَسَاکِینَ یَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِیبَهَا وَکَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِکٌ یَأْخُذُ کُلَّ سَفِینَهٍ غَصْبًا»

در حقیقت این تخریب جزئی به خاطر حفظ مال فقرا بود و این خود می رساند که افراد با صلاحیت می توانند در اموال مردم به عنوان حفظ آن تصرفاتی کنند؛ تصرفی که صد درصد به نفع آنهاست. مثلاً: اگر آب به خانه کسی راه پیدا کرده، میتوان از لوازم زندگی او برای بستن راه آب استفاده کرد.

ازاین کار نتیجه دیگری نیز می گیریم، و آن اینکه، خدا در جهان خدا اولیایی دارد که در متعلقات مردم تصرفاتی به نفع انها انجام می دهند، هر چند خود آنان از تصرف و یا از راز تصرف آنان آگاه نباشند و متصرف را نیز نشناسند و تفصیل مطلب در بخش نکات سر گذشت خواهد آمد.

او درباره کشتن آن نوجوان چنین توضیح داد: این نوجوان پدر ومادری مؤمن داشت از آن ترسیدم که آنان را (بسان خود) به سرکشی (گناه) و کفر بکشاند، چنانکه می فرماید:

۲۱- «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَکَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَیْنِ فَخَشِینَا أَنْ یُرْهِقَهُمَا طُغْیَانًا وَکُفْرًا»



---

۱- [۱] در آیه لفظ «و کان وراءهم» آمده که گاهی به معنی پیش رو نیز به کار می رود و چنانکه می فرماید: «وَ مِن وَرائهم برزخ اِلی یوم یُبعَثُون (مؤمنون / ۱۰۰) ونیز احتمال دارد که لفظ کنایه از تعقیب و جستجو باشد خواه پشت سر و خواه پیش رو باشد .

لفظ «خشینا» از ماده «خشیت» گرفته شده که به معنی خوف و ترس است و چون خضر عالم به بواطن و آگاه از آینده بود، طبعاً مقصود او از این لفظ، «علم» و آگاهی قطعی خواهد بود، نه خوف توأم با احتمال خلاف.

و نیز «یرهق» از «رهق» به معنی پوشانیدن و با تکلیف سنگین اخذ شده است و در این جا مناسب همان معنی دوم است؛ چنانکه در تفسیر جمله «و لاترهقنی من أمری عسراً» بیان گردید در این صورت، مفاد آیه چنین می شود که ترسیدیم آنان را به طغیان و کفر وادار سازد.

قرآن می افزاید: اگر ما این فرزند را از دست پدر و مادر گرفتیم، در مقابل، فرزند پاکیزه ای از نظر ایمان، مهربانتری از نظر صله ارحام، به آنان بخشیدیم، چنانکه می فرماید:

۲۲- «فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا»

ظاهر آیه این است که مضمون آن سخن « خضر» است. برخی گفته اند که کلام خداست . در صورت دوّم باید در کلام به یک نوع التفات قائل شویم؛یعنی التفات از تکلم «أرَدنا» به «غیبت»، یعنی «ربهما».

این دو احتمال به طور ضعیفتر در آیه قبلی نیز حاکم است و در هر حال آیه حاکی است که ایمان پدر و مادر در پیشگاه خدا به اندازه ای ارزشمند بود که خدا فرزند او را دچار هلاکت کرد که آسیبی به ایمان آنان وارد نشود.

جمله «خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً» اشاره به برتری دومی از نظر ایمان و طهارت است و شاید اشاره است که فرزند نخست، فاقد تزکیه بوده است هر چند موسی او را «نفس زکیه» میخواند. و مقصود از «أقرب رحماً» این است که دومی به مراتب مهربان تر و علاقه مندتر به پدر و مادر می باشد و در نتیجه آنان را بر خلاف خواسته خود تکلیف نمی کند.

و در مورد تعمیر دیوار،راز آن این بود که زیر آن گنجی متعلق به دو یتیم در این

شهر بود و پدر آن دو، فرد صالحی بود و به خاطر مقام و موقعیت پدر، خدا خواست که این گنج محفوظ بماند تا فرزندان آن فرد صالح بزرگ شوند وآن را استخراج نمایند. به هر حال هر سه کار پرتوی از رحمت حق بود؛ هر چند از نظر تو یک کار بد و منکر و فاجعه به شمار رفت.

آخرین سخن او با متعلم خود این بود که بداند او مأموری بیش نیست و هرکاری را انجام می دهد به دستور خدا و خالق جهان است؛ چنانکه می فرماید:

۲۳- «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»

اگر صلاح پدر و مادر در مورد دوم سبب می شود که برای حفظ ایمان آن ها فرزند ناخلف آن ها کشته شود و به جای آن خدا فرزند صالح عطا فرماید، در مورد سوم صلاح پدر سبب می شود که پس از مرگ او، مال فرزندان او به وسیله یکی از اولیای الهی از دستبرد مصون بماند تا پس از دوران بلوغ آن را در اختیار بگیرند.

***

### نکته ها

با سرگذشت مسافرت موسی با معلم بزرگوارش آشنا شدیم و تا آنجا که امکان داشت در توضیح لغات و جمله ها و مفاد آیات کوشیدیم.چیز مهمی که باقی مانده،بیان نکات آموزنده این سرگذشت است و از این جهت به گوشه هایی از آن به طور فشرده اشاره می کنیم :

۱- انسان هر چه هم از نظر علم و دانش در درجه بالاتر قرار گیرد، نباید از تلاش بایستد.عالمی مانند موسی که سینه او مخزن اسرار کتابی مانند تورات است،باز خواهان افزایش علم و دانش می باشد.

۲- خداوند معلم را با جمله: «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». توصیف می کند و شاید تقدیم لفظ «عبداً» اشاره به این است که سرچشمه همه فضایل «عبودیت و بندگی» است و پوینده راه بندگی قله هایی از معرفت را تسخیر می کند که پویندگان راه علوم رسمی را آن توان نیست. صاحب موسی در سایه پیمودن راه بندگی و تسلط بر هوی و هوس به مقامی رسیده که حوادث را پیش از وقوع پیش بینی می کرد. دانش او از ظاهر تجاوز کرده به باطن اشیا نفوذ می کرد و از مجموع روایات استفاده می شود که این معلم و متعلم هر کدام دارای مزیتی بودند که دیگری واجد آن نبود. موسی مظهر علم به شریعت واحکام، و مصاحب او مظهر علم به باطن و درون بود.

۳- از مجموع سرگذشت استفاده می شود که خدا در میان بندگان دو نوع ولی و سرپرست دارد: ولیّ ظاهر وآشکار؛ ولی مخفی و پنهان .

سرپرست نخست را مردم می بینند و از وجود او به طور آشکار استفاده می کنند، در حالی که ولی پنهان در میان مردم هست و مردم او را نمی بینند و اگر ببینند او را نمی شناسند. ولی او در عین غیبت از انظار، به وظایف خویش عمل کرده و سرپرستی خود را انجام می دهد و مردم از او مانند خورشید پشت پرده ابر، ب□ره می گیرند. تصرفات او همگی به امر الهی بوده و به نفع و سود مردم است. او کارهای خود را آن چنان صورت می دهد که غالباً مردم متوجه آن نمی شوند.

امیر مؤمنان - علیه السلام - در یکی از کلمات خود به این دونوع ولی اشاره کرده و می فرماید: « اللهم بلی لاتخلو الأرض من قائم لله بحجه إمّا ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً»(۱) خدایا! زمین از به پا دارندگان حجت های خدا خالی نمی باشد، حجت هایی که آشکارا بر همگان معلوم است و حجت هایی که از ترس مردم، پنهان می باشند.



---

۱- [۱] نهج البلاغه، کلمات قصار شماره ۱۴۷.

با توجه به این دو نوع ولیّ، ولایت مطلقه ولی عصر - سلام الله علیه - از آن قسم دوّم است، ولی در عین حال مانند «خضر» بر مصالح امت واقف بوده و تصرفاتی پنهانی دارد، هر چند ما متوجه نیستیم.

۴- بسیاری از حوادث و رویدادها در نزد انسان ها تلخ است، ولی سرانجام شیرینی دارد و نباید ظاهر حادثه، میزان داوری باشد. سوراخ کردن کشتی و کشتن نوجوان در نزد همگان، حتی برای رسولی مانند موسی، تلخ و ناگوار بود، ولی در نظر انسان های باطن بین بسیار شیرین و خوشگوار بود. از این جهت بسیاری از گرفتاری ها و فراز ونشیب ها، دارای چنین ظاهر و باطنی است و انسان باید آنها را به سود خود تلقی کند، نه به ضرر خویش .

امروزه مسأله شرور در مصائب بازتاب گسترده ای در میان دانشمندان پیدا کرده و در مقام مقایسه با عدل و رأفت حق، یک نوع دوگانگی تلقی می شود؛ ولی این دو گانگی از دیدگاه ظاهر بینان است نه از دیدگاه ژرف نگران.

۵- مسأله سوراخ کردن کشتی به خاطر حفظ آن از دستبرد حاکم ستمگر، که در تعقیب کشتی های سالم بود، می تواند الگوی خدمت باشد؛ البته نه برای هر انسانی، بلکه برای افرادی که از جانب خدا مقام سرپرستی جامعه را بر عهده دارند. همچنان که تعمیر دیوار به طور رایگان به منظور حفظ اموال، نشانه ایثار است که برای همگان می تواند الگو و درس باشد. کشتن نوجوان که در آینده اسباب دردسر پدر و مادر بود برای مفسران مشکلی ایجاد کرده و آن را در ظاهر با اصل قبح قصاص پیش از جنایت منافی دانسته اند. ولی همان طور که درگذشته یادآور شدیم که غلام در آیه، کودل نابالغ نیست، بلکه نوجوان بالغی است که راه پدر و مادر را ترک کرده و ازار آن ها را در پیش گرفته و بیم آن می رفت که پدر و مادر را نیز از راه به در کند. چنین انسانی در شریعت

موسی محکوم به قتل بود، به گواه این که مرتدان قوم خود را (پرستشگران عجل) محکوم به مرگ کرد و فرمان داد که یکدیگر را بکشند. وجود چنین انسان فاسد و مفسد، چه مصلحتی می تواند داشته باشد و اگر مصاحب موسی از آینده او سخن می گوید، می خواهد فساد مضاعف او را بیان کند.

۶- داستان موسی با مصاحب خود در تورات وانجیل نیامده، ولی مؤلف کتاب اعلام قرآن از کتاب های دانشمندان یهود، که در قرن یازدهم میلادی می زیسته، داستانی نقل کرده که با داستان موسی شباهت دارد، ولی در انجا به جای موسی، الیاس وارد شده است؛ از این جهت نمی توان این دو داستان را یکی گرفت. اینک متن داستان :

«یوشع» از خدا می خواهید که با «الیاس» با ملاقات کند و چون دعایش مستجاب می شود و به ملاقات الیاس مفتخر میگردد. از وی می خواهد که به برخی از اسرار اطلاع یابد. الیاس به وی می گوید: تو را طاقت تحمّل نیست، اما یوشع اصرار می ورزد و الیاس درخواست او را اجابت می کند، مشروط بر آن که راجع به هر چه می بیند پرسشی نکند و اگر یوشع تخلف ورزد، الیاس او را ترک کند. با این قرار داد، یوشع و الیاس همسفر می شوند.

در خلال مسافرت خویش اول به خانه ای وارد می شوند که صاحب خانه از آنها گرم پذیرایی می کند. خانواده ساکن این خانه از مایملک دنیا تنها یک گاو داشتند که از فروش شیر آن گذران می کردند. الیاس دستور می دهد که صاحب خانه آن گاو را بکشد و یوشع از این کردار سخت دچار تعجب و شگفتی می گردد و از وی علت آن را می پرسد. الیاس قرار داد را به وی متذکر شده و او را به مفارقت تهدید می کند، لاجرم یوشع دم برنمی آورد.

از آنجا هر دو به قریه دیگری سفر می کنند و به خانه توانگری وارد می شوند. در این خانه الیاس دست به کار می شود و دیواری را که در شرف ویرانی بود مرمت

می کند.

در قریه دیگری چند نفر از مردم آن ده، در محلی اجتماع داشتند و از این دو نفر خوب پذیرایی نمی کنند، الیاس ایشان را دعا می کند که همگی ریاست یابند.

در قریه چهارم از آنان پذیرایی گرم می شود. الیاس دعا می کند که فقط یکی از آنان به ریاست برسند! بالاخره یوشع بن لاوی طاقت نمی آورد و راجع به چهار واقعه می پرسد. الیاس می گوید: در خانه اول زوجه صاحب خانه بیمار بود و اگر آن گاو به رسم صدقه قربانی نمی شد، آن زن در می گذشت و خسارتش برای صاحب خانه بیش از خسارتی بود که از ذبح گاو حاصل می گردید.

درخانه دوم زیر دیوار گنجی بود که می بایست برای کودکی یتیم محفوظ بماند .برای مردم قریه سوم ریاست همه را خواستم تا کارشان دچار پریشانی و اختلال گردد،برعکس مردم قریه چهارم که زمام کارشان در دست یک نفر قرار می گیرد و امورشان منظم و به سامان می رسد.[۱]

***

[۱] اعلام قرآن / ۲۱۳ .

## پیامبر چهاردهم: داود

### اشاره

سرگذشت حضرت داود

حضرت داود از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل است که علاوه بر مقام نبوت، دارای مقام امامت وسرپرستی واداره امور بنی اسرائیل بود. قرآن سرگذشت او را در سوره های بقره، انبیاء، نمل، سبا و ص، بیان کرده است. مشروح سرگذشت او بیشتر در دو سوره: بقره و ص آمده است و ماهمه آیات را در محل مناسب خود می آوریم.

نام او در قرآن در ۱۶ مورد وارد شده است. یعنی سوره بقره/ ۲۵۱؛ نساء/ ۱۶۳؛ مائده / ۷۸؛ انعام/ ۸۴ ؛اسراء/ ۵۵ ؛ انبیاء/ ۷۸؛ ۷۹؛ نمل/ ۱۵-۱۶؛سبأ/ ۱۰-۱۲؛ ص/ ۱۷،۲۲،۲۴،۲۶،۳۰

برای ورود در سرگذشت او یکی از نبردهای او را یادآور می شویم که پیروزی او در این جنگ مایه اشتهار او گردیده و از این حادثه به بعد، به مقامات والایی رسید. از این جهت این سرگذشت را قبل از معرفی او یادآور می شویم. بنی اسرائیل در پرتو مجاهدت های یوشع بن نون به سرزمین فلسطین گام نهادند. او اراضی را در میان آنان قسمت کرد و تا در قید حیات بود، قاضی و داور آنان در مسائل اختلافی به شمار می رفت وگویا شیوه زندگانی آنان تا ۳۵۶ سال پس از درگذشت موسی به همین منوال بود. یعنی پیامبری از میان آنان به فرمان الهی به هدایت آنها می پرداخت و مرجع اختلافات به شمار می رفت، بدون اینکه در میان آنان انسانی به نام «ملک» و «فرمانروا» وجود داشته باشد. در این مدت گاه بیگاهی

بنی اسـرائیل مورد هجوم اقوام واقع می شدند. عمالقه عرب (فلسطینی های رانده شده) و آرامیان بر آنها هجوم می بردند و بنی اسـرائیل گاهی غالب و گاهی مغلوب می شدند و سرانجام گروهی از بنی اسرائیل به اسارت مهاجمان در آمده و زندگی رقّت باری پیدا کردند.

تاریخ می گوید: در حملات فلسـطینی ها گروهی از بنی اسـرائیل در جنگ شـرکت کردند و به عنوان تبرک، صـندوقی را که تورات در میـان آن قرار داشت همراه خود حمـل نمودنـد. اتفاقـاً در این حمله فلسـطینی هـا غلبه کردنـد و صـندوق عهـد را از چنگال بنی اسـرائیل در آورده و آن را به بتخانه خود بردند و این شـکست و فقدان تابوت(صـندوق تورات) برای آنان بسـیار سنگین و رقتبار بود.

این سرشکسـتگی و از دست دادن بزرگترین افتخارات و اسارت گروهی از فرزندان آنان به دست فلسـطینی ها سبب شد که از پیامبر دوران خود، یعنی «اشموئیل(۱) (که در زبان عرب به آن اسماعیل می گویند) درخواست کردند که برای آنان فرماندهی معین کنـد که زیر نظر او به جهـاد خـود ادامه دهنـد و از خود دفـاع کننـد. او از روحیه آنهـا کاملاًـ آگـاه بود و می دانست که اکثریت آنان افراد پیمان شکن و غیر متعهدی می باشند که وعده جهاد می دهند امّا عمل نمی کنند.

در هر حال ملکی برای آنان معین شد و پیمان شـکنی آنان در آن نبرد آشکار گشت. اینک آیات این بخش که منتهی به نبرد داود با مخالفان می گردد و سرانجام (پس از پیروزی) به پاداش عمل خود، که نبوت بود می رسد.

### آیات موضوع

۱- «أَلَمْ تَرَ إِلَی الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَی إِذْ قَالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِکًا نُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا

ص : ۲۴۰

---

۱- [۱] مجمع البیان،ج۱،ص ۳۵۰.

قالُوا وَ ما لَنا ألاّ نُقاتِلَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ قَدْ أَخْرِجْنا مِنْ دِیارِنا وَ أبْنائِنا فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ القِتالُ تَوَلَّوا إلاّ قَلیلاً مِنْهُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ بِالظّالِمینَ).

۲ــ (وَقالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أنّی یَکُونُ لَهُ المُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أحَقُّ بِالمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ المالِ قالَ إنَّ اللّهَ اصْطَفیهُ عَلَیْکُمْ وَزادَهُ بَسْطَةً فی العِلْمِ وَ الجِسْمِ وَ اللّهُ یُؤْتی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ).

۳ــ (وَقالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أنْ یَأتِیَکُمُ التّابُوتُ فیهِ سَکینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّةٌ مِمّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ المَلائِکَةُ إنَّ فی ذلِکَ لآیَةً لَکُمْ إنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ).

۴ــ (فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالجُنُودِ قالَ إنَّ اللّهَ مُبْتَلیکُمْ بِنَهَر فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنّی وَ مَنْ لَمْ یَطْعَمْهُ فَإنَّهُ مِنّی إلاّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إلاّ قَلیلاً مِنْهُمْ فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الّذینَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لا طاقَةَ لَنا الیَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالَ الّذینَ یَظُنُّونَ أنَّهُمْ مُلاقُوا اللّهِ کَمْ مِنْ فِئَه قَلیلَه غَلَبَتْ فِئَةً کَثیرَةً بِإذْنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرینَ).

۵ ــ (وَلَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أفْرِغْ عَلَیْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أقْدامَنا وَانْصُرنا عَلَی القَوْمِ الکافِرینَ* فَهَزَمُوهُمْ بِإذْنِ اللّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللّهُ المُلْکَ وَ الحِکْمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ وَ لَوْلا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْض لَفَسَدَتِ الأرْضُ وَلکِنَّ اللّهَ ذُو فَضْل عَلَی العالَمینَ).

۶ــ (تِلْکَ آیاتُ اللّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالحَقِّ وَ إنَّکَ لَمِنَ المُرْسَلینَ) (بقره/۲۴۶ــ۲۵۲)

## ترجمه آیات

۱ــ آیا ندیدی ونظر به اشراف بنی اسرائیل پس از موسی نیفکندی. آنگاه که

به پیامبر خود گفتند: برای ما فرمانروایی را معیّن کن تا تحت فرمان او در راه خدا نبرد کنیم ؟ آن پیامبر گفت: شاید اگر خدا برای شما جهاد را بنویسد، شما جنگ نکنید!(آنان در پاسخ گفتند:) چرا در راه خدا جنگ نکنیم، در حالی که قسمتی از سرزمینهای ما را گرفته اند وفرزندان ما را اسیر کرده اند. ولی آنگاه که نبرد با دشمنان برای آنان نوشته شد، جز کمی از آنان همگی روی بر گردانیدند. خدا ظالمان را می شناسد.

۲ ـ پیامبرشان به آنان گفت: خداوند طالوت را برای شما به عنوان فرمانروا معیّن کرده است. بنی اسرائیل زبان به اعتراض گشودند و گفتند: چگونه می تواند او بر ما حکم وفرمانی داشته باشد در حالی که ما به فرمانروایی از او شایسته تریم وچندان مال وثروتی در اختیار ندارد؟! پیامبر زمانشان گفت:خدا او را بر شما برگزیده است وبه او فزونی در علم وقوا وقدرت در جسم بخشیده است. خدا فرمانروایی خود را به هر کدام از بندگانش بخواهد واگذار می کند. خدا دارای فضل گسترده وداناست.

۳ ـ پیامبر آنان به آنها گفت: نشانه فرمانروایی او از جانب خدا این است که صندوقی که تورات در میان آن قرار دارد ومایه آرامش شما از جانب پروردگار است، همراه با آنچه فرزندان موسی وهارون به یادگار گذارده اند، می آید. در حالی که فرشتگان آن را از آن نقطه ای که به آن جا برده شده بود به سوی شما حمل می کنند ودر این برای شما اگر مؤمن باشید آیه ونشانه است.

۴ ـ ( نشانه فرمانروایی او که آمدن تابوت بود،تحقق یافت وبنی اسرائیل فرمانروایی او را پذیرفتند وطالوت با سربازان خود حرکت کرد) در این موقع طالوت به گروهی که تحت فرمان او بودند، چنین گفت: خدا شما را به وسیله نهر آبی (در حالی که تشنه خواهید بود) امتحان خواهد کرد. هر کس از آن نوشید از من نیست وهرکس از آن ننوشید ویا کفی بیش ننوشید، از من است.(ولی متأسفانه) همه آنان، جز عده کمی،

ص : ۲۴۲

نوشیدند(طبعاً آنها که از آب نوشیدند آن طرف نهر رها شدند). وقتی طالوت با افرادی که به او ایمان آورده بودند، از نهر عبور کردند، آنها گفتند: ما را با این جمعیت کم یارای نبرد با جالوت وسپاه او نیست. آنان که گمان داشتند که با خدا ملاقات می کنند(مؤمن به روز جزا بودند) گفتند: نترسید. چه بسا گروه کمی بر گروه بسیاری به فرمان خدا غلبه کردند وخدا با افراد صابر وبردبار است.

۵ ــ وقتی طالوت با سربازانش با جالوت وسپاه او روبرو شد، گفتند: خدایا به ما صبر عنایت بفرما، گامهای ما را در میدان نبرد استوار بگردان وما را بر قوم کافر پیروز بگردان.

۶ ــ آنان به اذن الهی دشمن را شکست دادند وداود (که یکی از فرماندهان زیر دست طالوت بود)جالوت را کشت ودر نتیجه خدا به او سلطنت وحکمت عطا فرمود وآنچه را می خواست به او آموخت واگر خدا برخی از مردم را با برخی دیگر دفع نکند، زمین را فساد فرا می گیرد وخداوند صاحب کرم بر جهانیان است.

۷ ــ این آیات الهی است که بر شما بحق تلاوت می شود وتوای پیامبر اسلام از پیامبران مرسل می باشی.

## تفسیر موضوعی آیات

### اشاره

یاد آور شدیم قوم بنی اسرائیل برای بازستاندن اسیران وسرزمینهای غصب شده از پیامبر زمان خود خواستند که فرماندهی برای آنان تعیین کند تا زیر لوای او بجنگند. خداوند بزرگ، طالوت را که از نسل بنیامین، فرزند یعقوب بود به فرماندهی آنان برگزید. این بار نیز مانند دیگر بارها، پیامبر آنان با اعتراض بنی اسرائیل روبرو شد وسه اعتراض کردند. گفتند: او نمی تواند فرمانده ما باشد. زیرا:

۱ــ نسل بنیامین از موهبت نبوت محروم بوده اند وباید فرمانده از اسباطی باشد که در نسل او نور نبوت قرار گرفته باشد.

۲ــ در نسل بنیامین تا کنون کشور داری وفرماندهی نبوده است.

۳ــ او دارای ثروت ومکنت نیست تا کاستیهای جنگ را جبران کند.

قرآن اعترافات یاد شده در فوق را چنین نقل می کند:(أنّی یَکُونُ لَهُ المُلْکُ وَ نَحْنُ أحَقُّ بِالمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعةً مِنَ المالِ) (بقره/۲۴۷).

جمله نخست، یعنی:(أنّی یَکُونُ لَهُ المُلْکُ )اشاره به دو اعتراض اوّل است وجمله دوّم اشاره به اعتراض سوّم است.

خدا به دو اعتراض نخست آنان پاسخ داده ومی فرماید:«شرط فرماندهی گزینش خداست وخدا طالوت را بر شما برگزیده است وگزینش خداوند در فرماندهی کافی است، خواه در نیاکان او چنین مقامی باشد یا نباشد».

ودر پاسخ اعتراض سوّم آنان می فرماید:«شرط فرماندهی لیاقت است وآن در دانش وبینش وقدرت بدنی وظاهری خلاصه می شودوطالوت هر دو را داراست وبنی اسرائیل ودیگران بدانند خدا فرماندهی را به هر کسی خواست می دهد وخدا در کار خود در گرو تصویب انسانها نیست، هر چند تمام کارهای او عالمانه وحکیمانه است». وبه مجموع این پاسخها با این آیه اشاره می کند:

( إِنَّ اللّهَ اصْطَفیهُ عَلَیْکُمْ وَزادَهُ بَسْطَةً فی العِلْمِ وَ الجِسْمِ وَ اللّهُ یُؤْتی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَاللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ). (بقره/۲۴۷)

بنی اسرائیل مانند همیشه به گزارش پیامبر خود اکتفا نکردند واز او درخواست کردند که باید این فرمانده نشانه ای از خدا داشته باشد. خطاب آمد که نشانه فرماندهی او بر بنی اسرائیل این است که پیش از رهسپاری به میدان نبرد، صندوقی است که در آن تورات وآنچه آل موسی وهارون به ارث گذارده وبه غارت رفته بود، وجود دارد و در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند به سرزمین فلسطین باز می گردد.

توضیح اینکه در نبردی که بنی اسرائیل با عمالقه عرب داشتند، توراتی که خدا آن را بر موسی نازل کرده ودر میان صندوقی قرار داشت به غارت رفته بود. گویا

بنی اسرائیل به هنگام نبرد صندوق را همراه خود حمل می کردند. در آن صندوق علاوه بر تورات، عصای موسی ونعلین او و عمامه هارون نیز بود وهمه آنها در جنگ به غارت رفته بود. خدا نشانه صدق گفتار نبی را این قرار داد که این صندوق با تمام محتویاتش از سرزمین دشمن، بدون کمک انسانی به میان بنی اسرائیل باز گردد ودر حقیقت حاملان آن فرشتگان باشند؛ چنانکه می فرماید:

(وَقالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التّابُوتُ فيهِ سَكينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ إِنَّ في ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ).(بقره/۲۴۸)

چه معجزه ای بالاتر وبزرگتر از اینکه با دیدگان خود دیدند که تابوت با محتویاتش بازگشت ومسلّماً برای هر انسان بی غرضی علم آفرین ویقین آور بود. به ناچار دعوت طالوت را لبیک گفتند وزیر پرچم او جمع شدند تا نبرد را ادامه دهند. گاهی می گویند: کسانی که آماده جنگ شدند، حدود هفتاد یا هشتاد هزار نفر بودند. وقتی دیدگانشان به تابوت افتاد، آن را به فال نیک گرفتند وپیروزی را به او وعده دادند.

ولی همگی می دانیم رمز موفقیت در نبرد صبر وشکیبایی است. از این جهت باید مجاهدان واقعی از مجاهد نماها جدا شوند وراه جدایی آنان آزمونی است که اساس آن را صبر وبردباری تشکیل می دهد.

طالوت به کلیه کسانی که زیر فرمان او بودند، گزارش داد که خدا شما را با نهر آبی آزمایش خواهد کرد. بدین صورت که هر کس از این آب ننوشد واگر نوشید کف آبی بیشتر نباشد. او از من است ونشانه اش این است که او مجهز به حربه صبر وخویشتن داری می باشد. ولی کسانی که از نعمت خود داری، برخوردار نبوده واز آن بیشتر بنوشند، از ولایت من بیرون خواهند بود. عجیب این است که با دیدن آن معجزه اکثر آنان در این آزمون مردود شدند، جز گروه اندکی که تعداد آنان بیش از

سیصد واندی نبود وگاهی می گویند از چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد.

در این هنگام طالوت اکثریت را از ادامه مسیر باز داشت تا جمع قلیلی به نبرد بپردازد. در مسیر راه همین گروه آزمون داده نیز زمزمه ناتوانی سرداده وگفتند: با این ارتش کم چگونه می توان با دشمن فراوان مبارزه کرد؟ در میان آنان گروه خالصی بودند که همگی به لطف الهی اعتماد کامل داشتند. آنان رو به معترضان کردند وگفتند: فزونی وکاستی جمعیت مایه پیروزی وشکست نیست، به گواه اینکه در تاریخ بشریت گاهی جمعیتهای کم بر اثر فرماندهی لایق وفرمانبرهای با ایمان، بر گروه کثیری پیروز شدند. خداوند مجموع این حقایق را در این آیه چنین می فرماید:

(فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالجُنُودِ قالَ إنَّ اللّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَر فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنّى وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإنَّهُ مِنّى إلاّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إلاّ قَليلاً مِنْهُمْ فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَالَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لاطاقَةَ لَنَا اليَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالَ الّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللّهِ كَمْ مِنْ فِئَه قَليلَه غَلَبَتْ فِئَةً كَثيرَةً بِإذْنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرينَ).(بقره/۲۴۹)

نبرد میان دو گروه آغاز شد، شعار مردان با ایمان این بود که خدایا به ما صبر عنایت فرما وگامهای ما را در میدان نبرد استوار گردان وبر گروه کافر غالب ساز؛ چنانکه می فرماید:(وَلَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَانْصُرْنا عَلَى القَوْمِ الكافِرينَ)(بقره/۲۵۰).

درست است که عنایات الهی پشتوانه افراد با ایمان است، ولی مشروط به اینکه آنان از مواهب الهی بهره بگیرند. از این جهت باید مؤمنان آنچه در اختیار دارند، در راه خدا بذل کنند وبه همین سبب این گروه بر دشمن پیروز شدند.

خداوند در آیه بعد نام یکی از فرماندهان طالوت را می برد که شخصاً جالوت را کشت ومقدمات شکست همگان را فراهم آورد. او شخصی بود به نام داود از خاندان بنی اسرائیل وبه خاطر همین شجاعت، بعدها به او فرمانروایی ونبوت وعلم

ودانش عطا گردید.چنان که می فرماید:(فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَ الحِکْمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ) (بقره/۲۵۱) .

خداوند در ذیل آیه، فلسفه جهاد را یاد آور می شود وآن اینکه اگر با ملّتهای مفسد نبرد ومبارزه نشود، فساد روی زمین را فرا می گیرد. درست است در جهاد انسانهایی کشته می شوند ـ چه از طرف انسانهای با معنویت وچه از انسانهای تبهکار ـ ولی سرانجام جامعه از افراد آلوده پاک سازی می شود. در حدیثی از امام صادق»(علیه السلام) چنین آمده است:

«تمنَّوا الفِتْنَه ففیها هَلاکُ الجَبابِرَهِ وطَهارهُ الأرضُ مِنَ الفَسَقَهِ». (۱)

فتنه در فرهنگ قرآن وحدیث کاربردهای مختلفی دارد:

۱ـ امتحان وآزمون:(إِنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ). (تغابن/۱۵)

۲ـ شورشهای کور وفاقد اهداف الهی؛ چنانکه امیر المؤمنین»(علیه السلام) می فرماید: «کُنْ فی الفِتْنَهِ کَابْنِ اللَّبُونِ لا ـ ظَهْرٌ فَیَرْکَبْ، ولا ضَرعٌ لَها فیحْلَبْ».(۲)

«در شورشهای کور بسان بچه شتری باش که نه آنچنان قوی است که سوارش شوند ونه پستانی دارد که بدوشند.» (یعنی نه بارکش باش ونه شیر دهنده).

۳ـ انقلاب ونهضتهای زنده وهدف دار. مقصود از این واژه در حدیث امام صادق»(علیه السلام) همین معناست که امروز در زبان عرب به آن «ثوره» می گویند. ما خود در انقلاب اسلامی ایران دیدیم که چگونه ستمگران نابود شدند وایران اسلامی از لوث وجود فاسقان پاک گردید. چنانکه می فرماید: (وَ لَوْلا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْض لَفَسَدَتِ الأَرْضُ وَ لکِنَّ اللّهَ ذُو فَضْل عَلَی العالَمینَ)(بقره/۲۵۱).

در آخرین آیه این بخش یاد آور می شود:سرگذشت طالوت وجالوت وداود در



---

۱- [۱] ورام بن أبی فراس: تنبیه الخواطر و نزهه النواظر ج۲، ص۳۹، ط اوّل سال ۱۳۰۳ هـ ق.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱، «ابن اللبون» شتر دو ساله را می گویند.

دیگر کتابها به گونه ای وارد شـده است، ولی در آن حقّ وباطل به هم آمیخته است وحقّ سـخن همان است که در اینجا آمـده است؛ چنانکه می فرماید: (تِلْکَ آیاتُ اللّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالحَقِّ وَ إنَّکَ لَمِنَ المُرْسَلینَ).

معنی اینکه قرآن بر تمام کتابهای آسـمانی «مهیمن» است این است که در تشـخیص حق وباطل باید همه را بر این کتاب عرضه داشت؛ چنانکه می فرماید: (وَأنْزَلْنا إلَیْکَ الکِتابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدیْهِ مِنَ الکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ)(مائده/۴۸).

از مراجعه به کتاب «سموئیل» می توان به نکته آوردن لفظ «بالحق» پی برد. در آن جا آمده است:

«شاوول»(طالوت)بن قیس از سبط بنیامین که خوش اندام وخوش منظر بود، در مدّت سلطنت خود با عمالقه وفلسطینیان جنگید وبر آنـان غلبه کرد، امّـا نخوت وغرور او را از راه حق دور سـاخت وبـا داود بنـای عـداوت ودشـمنی گـذاشت وخداونـد از او اعراض کرد. شاوول به وسـیله زنی که مـدعی تسـخیر ارواح بود، از روح «سـموئیل» (پیامبر آن زمان) مدد خواست. به او گفته شد که مغلوب فلسطینیان خواهد شد وسلطنت از دودمانش بیرون خواهد رفت. روز دیگر در جنگ با فلسطینیان منهزم گردید. سه پسرش کشته شدند وخودش زخم برداشت ونزدیک بود اسیر شود. شمشیر خود را کشید وبر آن افتاد ومرد.(۱)

شخصی که قرآن او را با جمله (وَزادَهُ بَسْطَةً فی العِلْمِ وَ الجِسْمِ) توصیف می کند وفرماندهی که دارای ولایت بوده وزیردستان را بـا صبر بر عطش می آزمایـد، نمی توانـد دارای چنین سـرنوشتی باشـد. از مقـایسه قرآن در این مورد با کتاب سـموئیل عهد قدیم، می توان «میهمن» بودن قرآن را لمس کرد.



---

۱- [۱] اعلام قرآن/۴۰۳.

## شخصیت داود در قرآن

### اشاره

قرآن، داود را بـا ویژگی هـای زیر معرفی می کنـد: خـدا به او مقام نبوت وکتاب ارزانی داشت وبا علم وحکمت همراه ساخت وهنر وصـنعت به او آموخت وفرزنـد صالـح وبرومند عطا فرمود وحکومت وفرمانروایی به او بخشـید واز نظر قدرت وتوانایی به پایه ای رسید که طبیعت مسخّر او گشت وآهن در دست او نرم شد. ویژگیهای فوق در آیات زیر بیان شده است:

### آیات مورد بحث

۱_ (وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً) (نساء/۱۶۳، اسراء/۵۵).

۲_ (وَ آتاهُ اللّهُ المُلْکَ وَ الحِکْمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ) (بقره/۲۵۱).

۳_ (وَعَلَّمْناهُ صَنْعَهَ لَبُوس لَکُمْ لِتُحْصِنَکُمْ مِنْ بَأْسِکُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شاکِرونَ) (انبیاء/۸۰).

۴_ (وَلَقَدْ آتَیْنا داودَ مِنّا فَضلاً یا جِبالُ أَوِّبی مَعَهُ وَ الطَّیرَ).

۵_ (وَأَلَنّا لَهُ الحَدیدَ* أنِ اعْمَلْ سابِغات وَ قَدِّرْ فی السَّرْدِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنّی بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ). (سبأ/۱۰_۱۱)

۶_ (وَ سَخَّرْنا مَعَ داودَ الجِبالَ یُسَبِّحْنَ وَ الطَّیرَ وَ کُنّا فاعِلینَ). (انبیاء/۷۹)

۷_ (وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلِیمانَ نِعْمَ العَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ)(ص/۳۰)

۸_ (وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذا الأَیْدِ إِنّهُ أَوّابٌ).

۹_ (إِنّا سَخَّرْنَا الجِبالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالعَشیِّ والإِشْراقِ* وَ الطَّیْرَ مَحْشُورهً کلٌّ لَهُ أَوّابٌ).

۱۰_ (وَ شَدَدْنا مُلَکَهُ وَ آتَیْناهُ الحِکْمَهَ وَ فَصْلَ الخِطابِ) (ص/۱۷_۲۰).

### ترجمه آیات

۱ــ ما به داود زبور اعطا کردیم.

۲ــ خدا به داود حکومت وحکمت داد وآنچه می خواست به او آموخت.

۳ــ ما به او ساختن زره را که به سود شماست آموختیم تا شما را از خطر به هنگام جنگ حفظ کند، پس آیا شما سپاسگزارید؟!

۴ــ مابه داود از جانب خود کرامت بخشیدیم.ای کوهها وای پرندگان با او(در گفتن تسبیح) همآهنگ باشید(همراه او تسبیح بگویید).

۵ــ آهن را برای او نرم ساختیم وبه او فرمان دادیم که زره های گشاد ونیکو بسازد ودر ساختن آن، اندازه را رعایت کند ای آل داود کار نیک انجام دهید. من به آنچه انجام می دهید دقیقاً آگاهم.

۶ــ کوهها وپرندگان را تسخیر کردیم که همگی با داود تسبیح خدا می گفتند وما پیوسته این کار را انجام دادیم.

۷ــ ما به داود، سلیمان را بخشیدم. چه نیکو بنده ای است او که پیوسته به یاد خدا بود.

۸ــ بنده ما داود را یاد کن که او صاحب قدرت ونعمت وپیوسته به یاد خدا بود(از آن غفلت نمی کرد).

۹ــ ما کوهها را مسخّر او ساختیم که هر شامگاه وصبحگاه با او تسبیح می گفتند. پرندگان را به طور دسته جمعی مسخّر او ساختیم وهمگی مطیع او بودند(با او تسبیح می گفتند ویا به فرمان او گوش می دادند).

۱۰ــ ما به حکومت او استحکام بخشیدیم. به او حکمت وداوری قاطعانه آموختیم.

### تفسیر موضوعی آیات

قرآن در این آیات سیمای انسانی ملکوتی را ترسیم می کند که از نظر ویژگیها در درجه بسیار بالایی قرار دارد وکمتر پیامبری به این پایه از مقام رسیده است. اینک

این ویژگی ها را یاد آور می شویم:

۱ـ او از نظر روحی ومعنوی در مرتبه ای بود که شایسته نزول وحی وکتاب الهی بود و از رسولانی است که برای او کتابی از جانب خدا نازل شده است. قرآن در دو مورد می فرماید:(وَآتَيْنا داوُدَ زَبُوراً) وهم اکنون زبور داود(شاید به صورت دست خورده) در عهد عتیق موجود است وشگفت اینجاست چیزی که قرآن از زبور در باره سرانجام زمین که صالحان وارث آن می شوند نقل می کند، به همان تعبیر در زبور کنونی نیز موجود است. قرآن در این باره میفرماید:

(وَلَقَدْ كَتَبْنا فى الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أنَّ الأرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ) (انبياء/۱۰۵). «ما در زبور پس از ذکر(تورات یا قرآن) مقرر داشتیم که بندگان صالح من وارث زمین خواهند شد».

ودر زبور کنونی چنین آمده است: « زیرا متبرّکان وارث زمین خواهند شد، اما معلونان وی منقطع خواهند شد» (۱).

۲ـ قرب او به مقام ربوبی به پایه ای رسیده بود که خواست او مظهر مشیّت الهی بود، همان گونه که خدا هر چه را بخواهد انجام می گیرد. داود نیز در محدوده خاصی دارای چنین اراده نافذی بود ومشیّت او از مشیّت الهی سرچشمه می گرفت. به هنگام بافتن زره از آهن، آهن در دست او مقاومت نمی کرد ومانند موم به هر شکلی می خواست در می آمد؛ چنانکه می فرماید:(وَ أَلَنّا لَهُ الحَديدَ).

۳ـ در سایه این کمال معنوی، طبیعت وپرندگان بااو هماهنگ بودند وهرگاه داود به تسبیح خدا می پرداخت، آنها نیز با او هماهنگ می شدند؛ آنجا که می فرماید: (وَ سَخَّرْنا مَعَ داودَ الجِبالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيرَ وَ كُنّا فاعِلينَ).

ودر آیه دیگر فرمود:(إنّا سَخَّرْنَا الجِبالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالعَشيِّ والإشْراقِ*



---

۱- [۱] مزمور ۳۶ ـ جمله ۲۳.

وَالطَّیْرَ مَحْشُورهً کلّ لَهُ أوّابٌ).

مقصود از این تسبیح، تسبیح تکوینی نیست، زیرا این نوع از تسبیح اختصاص به کوه وپرندگان ندارد، چنانکه به هنگام تسبیح گفتن داود، نیز اختصاص ندارد، زیرا تمام موجودات جهان در هر زمان با زبان تکوینی، خدا را تسبیح وتنزیه می کنند وآفرینش دقیق وموزون آنها از کمال آفریدگار آنها حاکی است. این تسبیح از نوع تسبیح آگاهانه موجودات است،(از قبیل تسبیح انسانها وفرشتگان) وآیات قرآنی در پاره ای از موارد بر چنین تسبیحی گواهی داده است وما مشروح این بحث را در جلد دوّم این تفسیر یاد آور شده ایم.(۱)

۴_ یکی از نعمتهای خدا به داود این بود که به وی فرزند پارسا ودانا ودادگر عادل عطا فرمود ودر بحث آینده، مناظره داود با سلیمان را پیرامون تفسیر موضوعی آیات بیان خواهیم کرد؛چنان که می فرماید: (وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلِیمانَ نِعْمَ العَبْدُ إنّهُ أوّابٌ).

جمله «نعم العبد» ستایشگر فرزند داود است که او بنده خوب خدا بود وپیوسته به او توجّه داشت.

۵_ خدا به او حکومت وفرمانروایی بخشید واز مجموع آیات استفاده می شود که او هم حاکم وزمامدار وهم حکیم ودانا بود. چنانکه می فرماید:

(وَ آتاهُ اللّهُ المُلْکَ وَ الحِکْمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ).

«ما به او فرمانروایی وحکمت دادیم واز آنچه که خدا می خواست به او آموخت».

## داود جانشین خدا در امر داوری

### اشاره

آیات قرآن گواهی می دهد که داود جانشین خدا در زمین در امر داوری بود



---

۱- [۱] منشور جاوید:ج۲، ص۸۵ _ ۱۱۰.

وقرآن از داوریهای او دو مورد را به صورت فشرده بیان کرده است، اینک آیات این بخش:

۱ـ (يا داوُدُ إنّا جَعَلْناكَ خَليفَةً فِي الأرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبيلِ اللّهِ إنّ الّذينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبيلِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ) (ص/۲۶).

۲ـ (وَ هَلْ أتاكَ نَبَؤُا الخَصْمِ إذْ تَسَوَّروا المِحْرابَ* إذْ دَخَلُوا عَلى داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لاتَخَفْ خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا على بَعْض فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَاهْدِنا إلى سَواءِ الصِّراطِ).

۳ـ (إنَّ هذا أخى لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أكْفِلْنيها وَعَزَّني فِي الخِطابِ).

۴ـ (قالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إلى نِعاجِهِ وَ إنَّ كَثيراً مِنَ الخُلَطاءِ لَيَبْغى بَعْضُهُمْ على بعْض إلاّ الّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَليلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داوُدُ أنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راكِعاً وَأنابَ).

۵ـ (فَغَفَرْنا لَهُ ذلِكَ وَ إنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى وَ حُسْنَ مَآب) (ص/۲۱ـ۲۵).

۶ـ (وَ داوُدَ وَسُلَيْمانَ إذْ يَحْكُمانِ فى الحَرْثِ إذْ نَفَشَتْ فيهِ غَنَمُ الْقَومِ وَ كُنّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدينَ).

۷ـ (فَفَهَّمْناها سُلَيْمانَ وَ كُلاّ ءَاتَيْنا حُكْماً وَ عِلماً وَ سَخَّرْنا مَعَ داودَ الجِبالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ). (انبياء/۷۸ـ ۷۹)

ترجمه آيات

۱ـاى داود ما تو را جانشين (خود) در زمين قرار داديم، در ميان مردم به حق داورى كن واز هواى نفس پيروى مكن، كه تو را از راه خدا(حق) گمراه مى سازد. آنان كه از راه خدا گمراه شده اند، براى آنان عذاب شديد است. به خاطر اينكه روز حساب را فراموش كرده اند.

۲ـ آیا از سرگذشت شاکیان، آنگاه که از بالای دیوار غرفه داود بالا رفتند وبه طور غیر منتظره بر او وارد شدند، اطلاع دارید؟ داود از آنان بیمناک شد(که مبادا دشمن بوده وقصد جان او را کرده باشد)فوراً شاکیان(برای رفع هر گونه ابهام)شروع به سخن کردند وگفتند:ما دو نفر شاکی هستیم،برخی بر برخی ستم روا می دارد، میان ما بحق داوری کن ودر مورد ما ستم روا مدار. ما را به راه راست هدایت فرما.

۳ـ یکی از آن شاکیان، در حالی که به دیگری اشاره می کرد، چنین گفت: این برادرم نود ونه گوسفند (ماده) دارد، در حالی که من فقط یک گوسفند ماده دارم، ولی او به من اصرار می کند که همین یک گوسفند را نیز به او واگذار کنم و در سخن بر من غلبه کرده است.

۴ـ داود در پاسخ وبه عنوان داوری چنین گفت: آن برادر که با چنین درخواست می خواهد گوسفند تو را به میشهای خود ضمیمه کند، به تو ظلم کرده است وبسیاری از دوستان بر یکدیگر ستم می کنند؛ مگر آنان که ایمان آورده اند وعمل صالح انجام داده اند وآنان اندکند. داود فهمید که ما او را آزموده ایم. از خدا طلب آمرزش کرد وخم شد وتوبه نمود.

۵ـ ما نیز این (ترک اولی) را بر او بخشیدیم واو نزد ما دارای مقامی بلند وسرانجام نیکی است.

۶ـ به یاد آر داود وسلیمان را آنگاه که در مورد تاکستان کسی داوری کردند. آنگاه که گله گوسفند گروهی شبانه به تاکستان فردی وارد شد وآنها را تباه نمودند وما شاهد داوریهای آنان بودیم.

۷ـ ما حکومت وکیفیت داوری را به سلیمان تفهیم کردیم وبه هر یک حکمت ودانش آموختیم وکوهها وپرندگان را مسخّر وبا داود همراه ساختیم وما این سنت را در مورد پیشینیان نیز داشتیم.

**تفسیر موضوعی آیات**

**اشاره**

در این آیات داود به عنوان خلیفه خدا در روی زمین برای داوری تعیین شده

است واین خود می رساند که داوری ونفوذ رأی از آن خداست ورأی هیچ کس در باره کسی نافذ نیست واین یکی از مراتب توحیـد است؛ یعنی توحید در حکم وداوری؛ مگر آن کس که از جانب خدا تعیین شود. چنانکه داود از جانب خدا تعیین شده بود، آنجـا که می فرمایـد: (یـا داوُدُ إنّـا جَعَلْنـاکَ خَلیفَةً فِی الأرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ).

در روایـتی آمـده است که امیر المـؤمنین (علیه السـلام) به شـریح، که بر مسـند حکومت کوفه تکیه کرده بود، چنین فرمود: تو برمسندی تکیه کرده وبرجایی نشسته ای که جز پیامبر ویا وصی او یا انسان شقی نمی نشیند.(۱)

ودر روایت دیگری آمده است از داوری بپرهیزید. زیرا داوری از آن پیشوایان عالم به قضاوت وعادل در میان مسلمانان است؛ مانند پیامبر یا وصی پیامبر.(۲)

بنابراین، این منصب را بایـد پیامبران واوصـیا خصوصـی ویا نایبان عمومی آنان عهده دار گردند که از جانب خدا برای داوری منصوبند. واگر رابطه داور با خدا قطع شود وحکومت او از حکومت الهی سرچشمه نگیرد، ارزش قضایی نخواهد داشت.

آیـات بعـدی حـاکی از آن است که دو نفر شـاکی ــ از غیر طریق مجاز ــ با بالا رفتن از دیوار خانه داود بر او وارد شدنـد. به همین سـبب وقتی چشمان داود به آنان افتاد بیمناک شد. شاید اندیشید که این دو نفر سوء قصد دارند، در حالی که آنان از او در باره موضوعی که اختلاف داشتند، داوری می خواستند.

آیا آنان دو انسان بودنـد وچنین نزاعی میان آنان رخ داده بود وخواهان حلّ اختلاف بودنـد، یا اینکه دو فرشـته بودند که برای امتحان داود به صورت دو انسان در



---

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج۱۸،باب ۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۲و۳.
۲- [۲] وسائل الشیعه، ج۱۸،باب ۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۲و۳. * یا شریح لقد جلست مجلساً لایجلسه إلاّ نبیّ أو وصیُّ نَبیّ أو شَقِیّ. * اتقوا الحکومه فانّ الحکومه إنّما هی للإمام ، العالم بالقضاء، العادل فی المسلمین، لنبی أو وصی نبیّ.

آمده وچنین مسأله ای را مطرح کردند؟ ظاهر آیات نظر نخست را تأیید می کند، ولی احتمال دوم نیز منتفی نیست.

شاکی رو به داود کرد وگفت: این فرد که همراه من است برادر من می باشد. او با داشتن نود ونه میش، خواهان آن است که من نیز یک میش خود را به او واگذار کنم. آیا چنین درخواستی رواست، در حالی که من یک میش بیشتر ندارم؟ قرآن این جریان را چنین نقل می کند:(إنَّ هذا أخی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَکْفِلْنیها وَ عَزَّنی فِی الخِطابِ).

روش قضاوت عادلانه ایجاب می کرد که داود به سخن طرف دیگر نیز گوش فرا دهد و آنگاه داوری کند. ولی او بدون آنکه از او چیزی بپرسد چنین داوری کرد: این متشاکی با چنین درخواستی ــ که میش تو را ضمیمه میشهای خود کند ــ به تو ظلم کرده است واصولاً بسیاری شریکان به یکدیگر ستم می کنند؛ مگر مؤمنان درست کردار که اندکند: (قالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ إلی نِعاجِهِ وَ إنَّ کَثیراً مِنَ الخُلَطاءِ لَیَبْغی بَعْضُهُمْ علی بعْض إلاّ الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَلیلٌ ما هُمْ...).

آنان پس از استماع گفتار داود مجلس را ترک کردند، ولی داود فوراً توجّه کرد که شایسته نبود پیش از شنیدن سخن طرف مقابل داوری کند؛ هر چند داوری او بر فرض صحّت سخن شاکی؛صد در صد صحیح بود. زیرا جهت ندارد فرد ثروتمندی به خاطر افزودن ثروت خود دست دیگری را تهی سازد. در چنین موقع داود متوجّه جریان شد وفهمید که هدف از طرح این سؤال آزمودن او بود. از این جهت از خدا طلب آمرزش کرد ودر پیشگاه خدا خضوع نمود وبه سوی او بازگشت. چنانکه می فرماید:(وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّمَا فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راکِعاً وَأنابَ).

سرانجام خدا این ترک اولی را می بخشد ویاد آور می شود که او نزد ما مقام والا وسرانجام نیکی دارد: (فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ وَ إنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآب).

ص : ۲۵۶

در اینجا یاد آور می شویم که نادیده گرفتن پاسخ طرف دیگر گناهی نبود که با عصمت انبیا مخالفت داشته باشد، بلکه رأی داود بر فرض صحّت سخن شاکی بود وهر پرسشی را که فردی طرح کند، می توان به صورت قضیه مشروط به آن پاسخ داد وآن اینکه اگر پرسش صحیح باشد، پاسخ آن این است.

گواه بر اینکه از داود در این جا گناهی سر نزده، این است که قرآن او را پس از چنین داوری به داشتن مقام والا وسرانجام نیکو یاد کرده وسپس فرمان می دهد که به عنوان خلیفه خدا در زمین، میان مردم داوری کند.

## داوری داود با سلیمان

قرآن داوری دیگری را از داود نقل می کند که در آنجا وی با فرزند خود سلیمان به داوری نشستند. حاصل جریان این است که گله گوسفندی شبانه وارد تاکستانی(۱) شد. وبرگها وخوشه ها را خورد. وخساراتی به باغ وارد کرد. صاحب باغ شکایت را نزد داود برد. او داوری کرد که برای جبران این خسارت، باید تمام گوسفندان به صاحب باغ داده شود.

شاید اساس این داوری این بود که مقدار ضرری که بر صاحب باغ وارد شده بود، معادل گوسفندانی بود که بر آن باغ خسارت وارد کرده بودند. گویا در آن زمان صاحب باغ در شب هنگام برا ی حراست باغ خود از خطر دامها وچهارپایان تکلیفی نداشت وغالباً این نوع باغها فاقد دیوار وحصار بودند. بلکه این وظیفه صاحب گوسفند بود که شب هنگام نگهبان گله خود باشد که به باغات خسارتی وارد نسازند. ولی جریان در روز بر عکس بود وباید صاحب باغ مراقب باغ خود باشد تا گله های رها شده در بیابان بر او ضرری وارد نسازند.

از پیامبر گرامی نقل شده است که داود بر این اساس داوری کرد. یعنی حفظ



---

۱- [۱] «حرث» در لغت عرب به زراعت وتاکستان نیز اطلاق می شود.

گوسفندان در شب بر عهده صاحبان آنها، وحفظ باغ در روز بر صاحبان باغ است.(۱)

ممکن است گفته شود چنین قانونی کلیّت نـدارد ودر پاره ای از موارد صاحب گوسـفند مسؤول هر نوع خسارت وارد از ناحیه دام او می باشد. ولی می توان گفت در زمان داود در میان بنی اسرائیل چنین رسمی وجود داشته است.

در این موقع سـلیمان به گونه دیگر داوری کرد وگفت:تاکسـتان را به صاحبـان گوسـفند بدهنـد تـا بر روی آن کار کننـد تا به حالت نخست باز گردد ودر این مدّت که آنان مشغول ترمیم باغ هستند، گوسفندها را به صاحب باغ بدهند تا از در آمد آن تا روزی که باغ به حالت اوّلیه باز گردد بهره بگیرند.

شایـد پایه داوری سـلیمان، که در آن روز یازده ساله بود، بر این اساس بود که در آمـد گوسـفندان از شـیر وپشم در این مدّت معادل خسارتی است که بر باغ وارد شده، به اضافه محرومیتی که در مدّت ترمیم متوجّه صاحب باغ می شود.

در حقیقت هر دو داوری بر اساس عدل وداد بود، ولی با این تفاوت که در داوری داود مسأله دفعی بوده وفشار آن بیشتر، ولی در داوری سـلیمان جبران خسارت تدریجی بوده وسـرانجام صاحبان گوسـفندان به گوسفندان خود وصاحب باغ به باغ و منافع از دسـت رفتـه خـود دسـت می یافتنـد. قرآن هر دو جریـان را به صـورت بسـیار سربسـته بیـان کرده است:(وَ داوُدَ وَسُـلَیْمانَ إِذْ یَحْکُمانِ فِی الحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِیهِ غَن

---

۱- [۱] طبرسـی نقل می کند که از پیامبر روایت شده است که فرمود:«انّه قضـی بحفظ المواشی علی أربابها لیلاً، وقضی بحفظ الحرث علی أربابه نهاراً» مجمع البیان:ج۴، ص۵۸.

ومقام وموقعیت خود را به ثبوت رساند؛ چنانکه گاهی در میان معلّم وشاگرد از این حادثه ها رخ می دهد.

تا اینجا سرگذشت داوداز نظر قرآن به پایان رسید. اکنون به نکات داستان داود اشاره کنیم.

## نکات آموزنده سرگذشت داود

از مجموع آیاتی که در باره داود وارد شده وبه تفسیر آنها پرداختیم،نکات زیر استفاده می شود:

۱ــ داود بر اثر مجاهدت در راه خدا به چنان مقام بلندی رسید. در حقیقت پایه ترقی وتکامل او همین جهاد بود که در بخش نخست بیان گردید.

۲ــ قرآن یاد آور می شود که آهن را برای او نرم ساختیم، ولی او از آهن به نفع بشر بهره می گرفت، وبه جای سلاح ویرانگر، سلاحی می ساخت که در سایه آن بشر از خطر مصون بماند، واین خود می رساند که صنایع باید در طریق حفظ جان انسان به سیر تکاملی خود ادامه دهد، نه در مسیر کشتار. بنابراین هر نوع صنعتی که به وسیله آن کشتار افراد صورت می گیرد، از نظر تعالیم پیامبران درست وپا برجانیست.

۳ــ در جمله:(وَ قدّر فی السّرد) نکته زیبایی نهفته است وآن اینکه «قدّر» از تقدیر به معنی اندازه گیری و «سرد» به معنی نسج وبافتن است ومفاد جمله این است که در بافتن زره، اندازه را رعایت کن، یعنی: برای آن حلقه های متناسب وهماهنگ قرار بده تابه هنگام پوشیدن سودمند باشد واین خود می رساند که هر عملی که انسان انجام می دهد، باید ظرافت واندازه گیری آن را فراموش نکند وبه اصطلاح کار را «سَمبل» نکند ودر روایتی آمده است: هنگامی که مسلمانان جنازه ابراهیم فرزند پیامبر را به قبر نهادند وبر روی قبر خاك ریختند، بدون اینکه قبر را صاف کنند وآن را

به صورت یک قبر در آورند، دست از کار کشیدند ولی پیامبر گرامی نشست وبا دست خود خاکها را صاف کرد وتنظیم نمود. آنگاه فرمود:«إذا عمل أحدکم عملا فلیتقن...».(۱)

۴ـ در مسأله داوری در باره دو نفر متخاصم(که یکی نود ونه میش ودیگری یک میش بیشتر نداشت واو در پاسخ طرف، حق را به شاکی داد) خدا پس از بیان این مطلب چنین می فرماید:(وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنّاه)داود فهمید که ما او را آزموده ایم. اکنون باید دید مقصود از این آزمون چیست؟ آنچه که می توان در این مورد گفت، سخنی است که از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده است وحاصل آن اینکه: داود تصوّر کرد که خدا داناتر از او را نیافریده است برای اینکه این تصوّر را از ذهن او بیرون ببرد، دو نفر راмأمور کرد که چنین مسأله ای را مطرح کنند.مسلّماً مقتضای میزان قضاوت این بود که او در هر مسأله ای ـ هرچند پاسخ آن واضح وروشن باشد ـ پس از شنیدن سخن هر دو به داوری بنشیند، در حالی که داود در این قسمت شتاب نمود وپیش از آنکه از طرفین سؤال کند، به نفع مدعی داوری کرد. چیزی از داوری نگذشته بود که داود به لغزش خود پی برد وروشن شد که آن اندیشه قبلی، درست وپابرجا نبوده است.

بنابر این حضور این دو نفر در نزد او از جانب خدا انجام گرفت. آن هم به خاطر یک هدف صحیح، در این قسمت فرق نمی کند این دو متخاصم را فرشتگانی بدانیم که به صورت انسان در آمده بودند، یا دو انسان عادی که دارای چنین شکایتی بودند ودر عین حال یک اثر تربیتی بر آن مترتب بود.

در این جا بسیاری از مفسران اهل سنت، تحت تأثیر اساطیر تورات محرّف قرار گرفته وچیزهایی را به داود نسبت داده اند که هرگز نمی توان به یک مؤمن عادل نسبت داد تا چه رسید به پیامبر الهی وما برای اینکه کتاب خود را با این اسطوره ها



---

۱- [۱] سفینه البحار ج۲۲/ص۲۶۴.

آلوده نسازیم، از نقل آنها خود داری می کنیم ولی حدیثی را از امام صادق (علیه السلام) نقل می کنیم که او فرمود:

«همه خواسته های مردم قابل انجام نیست وزبانهای آنان بسته نمی شود، آیا همین مردم به داود نسبت ناروا را ندادند وگفتند که او اوبه دنبال مرغی بود، مرغ به خانه(یکی از افسران ارتش به نام)«اوریا» رفت و به خانه او نگریست. ناگهان چشمش به زن زیبای وی افتاد وسرانجام مقدمات قتل او را فراهم کرد تا کشته شد وبا زن او ازدواج کرد».(۱)

شگفت اینجاست که گروهی از مفسّران اهل سنت از نقل این نوع نسبتهای خلافِ عقل در کتابهای تفسیر اباء نمی کنند، و بدون ردّ و نقد از آن می گذرند، اما از شنیدن یک نسبت ناشایست به یکی از صحابه پیامبر سخت ناراحت می شوند و گوینده را ملحد و زندیق می دانند گویا صحابه در نظر آنان از پیامبران بالاتر و برتر است.

***



---

۱- [۱] أمالی صدوق/۸۳ ط بیروت. تفسیر برهان ۳/۴۵.

## پیامبر پانزدهم : سلیمان بن داود

### اشاره

سرگذشت سلیمان بن داود

سلیمان، فرزند داود از پیامبران عظیم الشأنی است که علاوه بر مقامات معنوی، از نظر قدرت وتوانایی وسیطره بر بخش وسیعی از جهان وتسخیر طبیعت وبرخی از جانداران، مانند جن وطیر، در تاریخ پیامبران بی نظیر است. نام سلیمان در قرآن شانزده بار آمده است ومی توان آن را در سوره های ذیل یافت: بقره/۱۰۲، نساء/۱۶۷، انعام/۸۴، انبیاء/۷۸، ۷۹، ۸۰، نمل/۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۳۶، ۴۴، سبأ/۱۲، ص/۳۰و۳۴ واین خود حاکی از عنایت قرآن به شخصیت سلیمان وحوادث مربوط به اوست.

مجموع قصص وسرگذشت او در قرآن در عناوین یاد شده در زیر خلاصه می شود:

۱ـ صفات وبرجستگیهای سلیمان.

۲ـ رژه سوار کاران از برابر سلیمان.

۳ـ امتحان سلیمان.

۴ـ درخواست فرمانروایی بی نظیر.

۵ـ قلمرو فرمانروایی، یا مسخّر شدن جن ونیروهای طبیعت برای سلیمان.

۶ـ عبور از سرزمین مورچگان.

۷ـ ماجرای هدهد وملکه سبا.

۸ـ پایان زندگی سلیمان ومرگ او.

ص : ۲۶۳

## ۱– صفات و برجستگی های سلیمان

### آیات مورد بحث

۱_ (وَ إنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَحُسْنَ مَآب)(ص/۴۰).

۲_ (وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَسُلیمانَ عِلماً وَ قالا الحَمْدُ للّهِ الّذی فَضَّلَنا عَلی کَثیر مِنْ عِبادِهِ المُؤمِنینَ).

۳_ (وَ وَرِثَ سُلیمانُ داودَ وَ قالَ یا أیُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتینا مِنْ کُلِّ شَیء إنّ هذا لَهُوَ الفَضْلُ المُبینِ)(نمل/۱۵_۱۶).

۴_ (فَفَهَّمْناها سُلیمانَ وَکُلاًّ آتَیْنا حُکْماً وعِلماً) (انبیاء/۷۹).

۵_ (وَوَهَبْنا لِداوُدَ سُلیمانَ نِعْمَ العَبْدُ إنَّهُ أوّابُ)(ص/۳۰).

### ترجمه آیات

۱_ برای اوست نزد ما مقام والا وآینده نیکو.

۲_ ما به داود وسلیمان دانش آموختیم وآنان گفتند: ستایش خدا را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری بخشیده است.

۳_ سلیمان وارث داود گشت وگفت:ای مردم به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده است واز همه چیز (مجموع آنچه به پیامبران وفرمانروایان داده شده است) بهره مندیم واین است فضیلت آشکار.

۴_ کیفیت داوری را به سلیمان آموختیم وبه هر یک از داود وسلیمان حکمت ویا قدرت بر داوری وعلم عطا کردیم.

۵_ ما به داود سلیمان را بخشیدیم. چه نیکو بنده ای است او پیوسته به یاد خداست.

در شخصیت سلیمان همین بس که خدا او را مقرب درگاه خود و نیکو فرجام می شمارد و می فرماید: (وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَحُسْنَ مَآب).

خدا از علم وسیعی که به داود وسلیمان عطا کرده گزارش کرده ویاد آور شده که آنان در برابر این موهبت الهی شاکر وسپاسگزار بودند:

(وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَسُلیمانَ عِلماً وَ قالَ الحَمْدُللّهِ الّذی فَضَّلْنا عَلی کَثیر مِنْ عِبادِهِ المُؤمِنینَ).

سپس یاد آور می شود که سلیمان، وارث داود بود. او نه تنهاوارث ثروت داود بود، بلکه وارث مقامات دیگر او نیز بود. وی در محضر پدر داوری کرد که تفسیر آن را در سرگذشت پدر بیان کردیم، به خاطر گسترش دایره وراثت او، وقتی قرآن از وارث بودن سلیمان سخن می گوید، بلافاصله یاد آور می شود که سلیمان به مردم گفت: به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده و از مزایایی که پیامبران وفرمانروایان برخوردارند، ما برخورداریم و چه برتری بالاتر از این: (وَ وَرِثَ سُلیمانُ داودَ وَ قالَ یا أَیُّهَا النّاسُ عَلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتینا مِنْ کُلِّ شَیء إِنّ هذا لَهُوَ الفَضْلُ المُبینِ) وتفصیل سخن گفتن سلیمان را با پرندگان در هفتمین بخش خواهید خواند.

باز قرآن یاد آور می شود:«ما به سلیمان مانند پدر، مقام داوری ودانش دادیم واو بنده نیکو وذاکر خداست»: (وَکُلاًّ آتَیْنا حُکْماً وعِلماً...). ونیز می فرماید: (نِعْمَ العَبْدُ إِنَّهُ أَوّابٌ).

واگر ما بخواهیم توصیفهای او را در قرآن به صورت مجمل یاد آور شویم باید بگوییم او چنین بود:

۱ــ انسان مقرّب درگاه الهی (زلفی).

۲ــ نیکو فرجام(حسن مآب).

۳ـ حکیم وداور(آتَیْناهُ حکماً).

۴ـ عالم ودانشمند(وعلماً).

۵ـ از هر چیزی بهره ای داشت(أُوتینا من کلِّ شیء).

۶ـ بنده ای نیکو بود(نعم العبد).

۷ـ بنده ای ذاکر خدا بود(أوّاب).

در پایان یاد آور می شویم فرق است میان اینکه یک انسان عادی بگوید: به فلان فرد علم آموختیم واین که خدا بگوید: به فلان انسان علم دادیم. طبعاً قلمرو آموزش علم در دوّمی، وسیع و گسترده خواهد بود.

***

## ۲- رژه سوار کاران در برابر سلیمان

### آیات مورد بحث

۱ـ (إذْ عُرِضَ عَلَیْهِ بِالعَشِیِّ الصّافِناتُ الجِیادُ).

۲ـ (فَقالَ إنّی أحْبَبْتُ حُبَّ الخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبّی حَتّی تَوارَتْ بِالحِجابِ).

۳ـ (رُدُّوها عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالأعْناقِ). (سوره ص/۳۱ـ۳۳)

### ترجمه آیات

۱ـ به یاد آر زمانی را که اسبهای چابک وتند رو بر او عرضه شد.

۲ـ او گفت: من اسبها را به خاطر ذکر خدا دوست دارم(او به آنها می نگریست) تا اینکه از دیدگان پنهان شدند.

۳ـ دستور داد آنها را باز گردانند، آنگاه بر گردن ویال وساق آنها دست کشید.

## تفسیر آیات

پیش از آنکه به تفسیر آیات بپردازیم، شایسته است به تفسیر مفردات وترکیب برخی از جمله های آن بپردازیم:

۱ـ (صافِنات) جمع «صافنه» به معنی اسب چابک وتیز رو است که غالباً روی سه پا می ایستد ویک پای خود را بالا نگه می دارد.

۲ـ «جیاد» جمع «جواد»از کلمه جود گرفته شده است. تو گویی اسب با تند رویی خود، جان خود رانثار می کند.

۳ـ «خیر» ضد شرّ است وگاهی در قرآن در مورد مال به کار رفته است: (إنْ تَرَکَ خَیْراً) (بقره/۱۸۰). چون مال طبعاً خیر است واین انسان دور از خرد ودین است که از آن سوء استفاده می کند.

۴ـ «حبّ» ضد بُغض است.

۵ـ «حب الخیر» بدل از مفعول است وتقدیر چنین است:«أحببت الخیل حب الخیر». یعنی اسبها را دوست داشتم، نوعی دوست داشتن. یعنی علاقه من به اسبان تندرو، علاقه به امر خیر است.

ممکن است کلمه «حبُّ الخیر» مفعول ومراد از آن اسبان تند رو باشد ومفاد جمله چنین خواهد بود:«أحببت الخیر حُبّاً عَنْ ذکر ربّی».یعنی این اسبان رابه خاطر یاد خدا وامر او دوست داشتم. زیرا به وسیله این اسبها می توان با دشمن جهاد کرد. به عبارت دیگر، علاقه به اسبها وآرایش نظامی از فرمان خدا سرچشمه می گیرد.

۶ـ «توارت» فعل مؤنث از «تواری» به معنی پنهان شدن است وفاعل آن «صافنات الجیاد» است. یعنی اسبها موقع سان دیدن از او دور شدند تا از دیدگان او پنهان گردیدند ومیان او وآنها حاجبی پدید آمد.

۷ـ مقصود از جمله «ردُّوها» باز گرداندن اسبهاست. در حقیقت به مربیان

اسبها دستور داد تا آنها را بار دگر باز گردانند.چرا؟ به سبب کاری که بعداً انجام داد.

۸_ «فطفق مسحاً بالسوق والأعناق»: وقتی اسبهای مجاهدان با سوار کاران آنها باز گشتند، در این هنگام سلیمان به عنوان تقدیر، دست بر ساقها ویال وگردنهای آنها کشید وآنها را نوازش نمود.

با توجه به تفسیر مفردات آیات می توان آیات را چنین تفسیر کرد. روزی سلیمان از سوار کاران خود سان دید وقدرت نظامی خود را به نمایش گذاشت. در این موقع سخنی گفت وکاری نیز صورت داد. سخنی که گفت این بود: من اسبهای مجاهدان را دوست دارم ودوستی من به آنها از یاد وفرمان خدایم سرچشمه می گیرد. شاید مقصود از فرمان خدا آماده بودن مجاهدان برای جهاد در راه خداست. گفتار او بود.

عملی که انجام گرفت این بود که دستور داد: اسبان مجاهدان را که از او به قدری دور شده بودند که چشم را یارای دیدن آنها نبود، باز گردانند. پس از بازگشت آنها سلیمان با کشیدن دست بر یال وگردن وپای آنها مراتب تقدیر خود را ابراز داشت. در حقیقت کار سلیمان یک برنامه نظامی بود. با این تفاوت که سرچشمه این برنامه رضایت خدا ودستور او بود.

آنچه گفته شد تفسیری است که با معانی مفردات وهیئت ترکیبی آنها کاملاً مطابق است ومرحوم سید مرتضی در تنزیه الأنبیاء به آن اشاره نمود ومرحوم علاّمه مجلسی نیز نقل کرده است.(۱)

در باره این آیات تفسیرهای بی اساس وپوچی نقل شده که نه با شأن ومقام سلیمان مناسب است ونه با مفردات وظواهر آیات.



---

۱- [۱] تنزیه الأنبیاء، ص۹۷_۹۵؛ بحار الأنوار، ج۱۴، ص۱۰۴_۱۰۲.

سید قطب چون گرفتار روایات اسرائیلی در این مورد بوده، نتوانسته آیات را به صورت صحیح درک کند واعتراف دارد که آنچه مفسران گفته اند روایات اسرائیلی است.ما درجلد پنجم این مجموعه، مشروحاً در این باره بحث کرده ایم.(۱)

***

## ۳- امتحان و آزمون سلیمان

(ولَقَدْ فَتَنَّا سُليمانَ وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرسيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أنابَ). (ص/۳۴)

«ما سلیمان را آزمودیم وجسد بی روح انسانی را بر تخت او افکندیم، او به سوی خدا انابه وبازگشت نمود».

از این آیه استفاده می شود که خدا سلیمان را با افکندن جسدی بر تخت او آزمود. وامّا اینکه این جسد از آن چه کسی بود وچگونه سلیمان با این کار در بوته آزمایش قرار گرفت، از خود آیه چیزی استفاده نمی شود. ولی جمله «ثمَّ اناب» حاکی از آن است که از او کاری سرزده بود که برای جبران آن راه انابه را پیش گرفت.

در اینجا می توان به روایتی اعتماد نمود که می گوید: سلیمان دارای فرزندی بود که به او سخت دل بسته بود. خداوند با گرفتن جان او، به گونه ای که حضرت سلیمان جسد فرزند را در برابر خود مشاهده کرد، پایه صبر وشکیبایی او را آزمود. درست است که دل بستن به فرزند واو را مظهر آمال وآرزوها اندیشیدن نه برای افراد عادی ونه برای پیامبران گناه نیست، ولی شناختی که پیامبران از خدا وجهان دارند واینکه باید همه چیز را به او تفویض کرد، چنین تعلّق وآرزو با آن مقام بالا چندان سازگار نبود، زیرا باید در عین علاقه به فرزند، کار را به خدا سپرد وجریان آینده را در



---

۱- [۱] منشور جاوید، ج۵، ص ۱۳۰_ ۱۲۵.

دست او دانست وپیوسته گفت:(أَفَوِّضُ أمْری إلَی اللّهِ إنَّ اللّهَ بَصیرٌ بِالعِبادِ)(غافر/۴۴). جمله (ثُمَّ أناب) ناظر به این تنبه و آگاهی است.

***

## ۴- درخواست فرمانروایی بی نظیر

(قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَهَبْ لی مُلکاً لا یَنْبَغی لأحَد مِنْ بَعْدی إنَّکَ أنْتَ الوَهّابُ). (ص/۳۵)

«گفت خدایا مرا بیامرز وبه من حکومتی را ببخش که پس از من سزاوار کسی نباشد، به درستی که تو بسیار بخشاینده ای».

در تفسیر این آیه دو سؤال مطرح است:

۱ــ چرا برای خود فرمانروایی طلبید.

۲ ــ چرا فرمانروایی بی مانندی را درخواست کرد.

در باره سؤال نخست می توان گفت آنچه از ملک وحکومت به اذهان تبادر می کند، همان فرمانروایی مهار نشده است ودرخواست چنین حکومتی شایسته انسان خردمند نیست، تا چه رسد به پیامبران الهی. ولی سلیمان از خدا قدرت مهار شده ای را در خواست کرد که نبوت وعالم وحی کنترل کننده آن است ودر سایه این حکومت، مردم به آیین حق می گروند وافراد به حقوق خود می رسند. گواه بر اینکه چنین ملک وحکومت، که بر اساس عدل وداد استوار باشد، شایسته مقام اولیاست، این است که خدا خود را ملک نامیده وپس از آن کلمه «القدوس» آورده است ومی فرماید:(هُوَ اللّهُ الّذی لا ـ إلهَ إلاّ هُوَ الْمَلِکُ القُدُّوسُ) (حشر/۲۳). «اوست خدایی که جز او خدایی نیست واو فرمانروای منزه وپیراسته است».

شایـد با آوردن کلمه «قـدّوس» پس از «ملک» می خواهـد برسانـد که حساب این ملک با ملک های دیگر جداست. این ملک در نهایت قـدرت، از هر کار ناشایست پیراسـته است. بنابراین خواسـتن چنین ملک برای هدف عالی، خواسـتن کار الهی اسـت مثل این است که کسی بگوید:خدایا به من ثروت بده تا در راه تو انفاق کنم.

پیـامبر گرامی در بـاره سـلیمان می فرمایـد:«أرَأیْتُمْ ما أُوتِیَ سُـلیمان بن داود من ملکه فإنَّ ذلک لم یزده إلّا تخشـعاً ما کان یرفع بصره تخشعاً لربه»(۱). عظمت وقـدرت وحکومتی که خدا به سـلیمان بن داود داد، برای او جز خضوع در مقابل خدا نیفزود. او به خاطر خضوع در برابر خدا چشم به بالا نمی دوخت.

در بـاره سؤال دوّم یـاد آور می شویم که فرمـانروایی ای که او درخواست کرده بود، چنـان گسـترده وفراگیر بود که قلمرو آن محدود به انسانها نبود، بلکه نیروهای طبیعت، مانند باد وحتّی جنّیان ومرغان، در تحت فرمانروایی او قرار داشتند؛ چنانکه آیات بعـدی گویـای این مطلب است. واضـح است که چنین قـدرت عظیمی شایسـته انسانهای غیر معصوم نیست. زیرا آنان از عهـده مهار آن برنیامده وچه بسا موجب فساد وتباهی در زمین می گردند. این تنها سـلیمان وافرادی همانند اویند که شایسـتگی چنین قدرتی را دارند ومقصود از جمله:( لا یَنْبَغی لأحَد مِنْ بَعْدی) همین است. یعنی فرمانروایی ای را به من عطا فرما که شایسته غیر از من به عنوان یـک پیـامبر (نه به عنوان یـک انسـان) نیست. به عبـارت دیگر: فرمانروایی ای را خواست که فقط شایسـته مقام نبوت است ولاغیر.



---

۱- [۱] روح البیان، ج۸، ص۳۹.

## ۵– قلمرو فرمانروایی سلیمان

### اشاره

آیاتی دلالت دارند که قلمرو فرمانروایی سلیمان محدود به انسانها نبود، بلکه عوامل طبیعی، از باد ومعدن وحتی جن ومرغان زیر فرمان او بودند. چنین قدرتی در طول تاریخ بشر به کسی داده نشده است ومصالح عالی ایجاب می کرد که پیامبری در آن عصر دارای چنین قوّه وقدرت ونیرو وحشمت باشد. از بررسی آیات این موضوع می توان مقام وموقعیت سلیمان را از نظر قدرت به دست آورد وما نوع قدرت او را در سه بخش می آوریم:

### ۱ ـ تسخیر باد

۱ـ (وَلِسُليمانَ الرِّيحَ عاصِفَةً تَجْرى بِأَمْرِهِ إِلَى الأَرْضِ الّتى بارَكْنا فيها وَ كُنّا بِكُلِّ شَىء عالِمينَ). (انبیاء/۸۱)

۲ ـ (وَلِسُليمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهرٌ). (سبأ/۱۲)

۳ـ (فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرى بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أصابَ). (ص/۳۶)

ترجمه آیات

۱ـ در اختیار سلیمان باد توفنده ای بود که به فرمان او به سرزمینی که آنجا را برکت بخشیدیم حرکت می کرد وما به هر چیز عالم بودیم.

۲ـ در اختیار سلیمان بادی قرار دادیم که طرف صبح به اندازه مسافت یک ماه وطرف عصر به اندازه مسافت یک ماه حرکت می کرد.

۳ـ ما باد را مسخّر او ساختیم تا مطابق فرمانش به نرمی حرکت کند وبه هر جا او می خواهد برود.

ص : ۲۷۲

## ۲_ تسخیر جن

۴_ (وَالشَّیاطینَ کُلَّ بَنّاء وَ غَوّاص)(ص/۳۷).

۵_ (وَ آخَرینَ مُقَرَّنینَ فی الأصفادِ)(ص/۳۸).

۶_(هذا عَطاؤنا فَامْنُنْ أوْ أمْسِکْ بِغَیْرِ حِساب)(ص/۳۹).

۷_ (وَ مِنَ الشّیاطینَ مَنْ یَغُوصُونَ لَهُ وَ یَعْمَلُونَ لَهُ عَملاً دُونَ ذلِکَ وَ کُنّا لَهُ حافِظینَ)(انبیاء/۸۲).

۸_ (وَ مِنَ الجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أمرنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعیرِ)(سبأ/۱۲).

ترجمه آیات

۴_ ما شیاطین را مسخّر او ساختیم. چه آنها که بنّایی می کردند وچه آنها که در دریابه غوّاصی می پرداختند.

۵_ گروه دیگری از شیاطین در غل وزنجیر را (تحت سلطه او قرار دادیم).

۶_ به سلیمان گفتیم این عطای ماست. به هر کس می خواهی ببخش واز هر کس می خواهی امساک کن. حسابی برای تو نیست.

۷_ برخی از شیاطین برای او در دریا غواصی می کردند، برخی دیگر کارهایی غیر از این انجام می دادند وما نگهبان آنان بودیم.

۸_ برخی از جن در برابر او به فرمان خدا کار انجام می داد، هر کدام از فرمان ما سرپیچی کنند عذاب آتش سوزان را به او می چشانیم.

## ۳_ معدن مس در تسخیر او

۹_ (وَأسَلْنا لَهُ عینَ القِطْرِ). (سبأ/۱۲)

۱۰_ (یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحاریبَ وَتماثیلَ وَ جفان کالجَوابِ وقُدور

راسیات). (سبأ/۱۳)

ترجمه آیات

۹ــ چشمه مس را برای او روان ساختیم.

۱۰ــ برای او آنچه می خواست درست می کردند :معبدها، ظروف بزرگ غذا، مانند حوضها ودیگهای ثابت(که به خاطر بزرگ بودن قابل حمل نبودند).

پیش از آنکه به تفسیر بخشهای سه گانه بپردازیم لغات در آیات را توضیح می دهیم:

۱ــ عاصفه: مؤنث عاصف، باد شدید وتوفنده را می گویند.

۲ــ غدو:نیمه اوّل روز ورواح نیمه دوّم روز است.

۳ــ رخاء: نرم وآرام.

۴ــ بنّاء: سازنده بِنا.

۵ــ غوّاص: فرو رونده در آب برای یافتن اشیای گرانبها.

۶ــ مقرنین: جمع مقرن، به معنی بسته شده.

۷ــ اصفاد: جمع صفد، یعنی زنجیری که دست وگردن را با آن می بندند.

۸ــ اساله: بروزن «فعاله»: جاری وروان ساختن. فعل آن از متکلم مع الغیر «أسَلْنا» است.

۹ــ عین: چشمه.

۱۰ــ قطر: مس مذاب یا هر نوع فلزی غیر آهن.

۱۱ــ محاریب: جمع محراب، به معنی بناهای مرتفع ویا معابد.

۱۲ــ تماثیل: جمع تمثال، به معنی تصویر ومجسمه.

۱۳ــ جفان: جمع جفنه،به معنی ظرف طعام.

۱۴ــ جواب: جمع جابیه، به معنی حوض آب.

۱۵_ قدور: جمع قدر به معنی دیگ بزرگ که در آن غذا طبخ می شود.

۱۶_ راسیات: جمع راسیه، به معنی چیزهای ثابت. مراد دیگهای ثابت وغیر متحرک است.

تفسیر موضوعی

تا اینجا با مفردات آیات مورد بحث در سه بخش آشنا شدیم. اینک به تفسیر موضوعی آنها می پردازیم.

دراین آیات می خوانیم که سلیمان برای اداره کشور بزرگی که بر آن حکومت می کرد وقدر مسلّم از شام تا یمن را در بر می گرفت، از سه نیروی بزرگ برخوردار بود:

الف: باد که وسیله سریع السیری بود که از آن در مقاصد خود استفاده می کرد.

ب: مسّ مذاب که از آن در صنایع بهره می برد.

ج: نیروهای فعّال جن وشیاطین ویا خبر آور، مانند مرغان.

مسلّماً در ساختن یک تمدن این سه نیرو نقش تعیین کننده دارند.

در باره نیروی نخست، خداوند باد را مسخّر او ساخته بود که به فرمان او حرکت می کرد. گاهی به صورت توفنده وگاهی به صورت آرام. شاید در مراحلی از باد عاصفه بهره می گرفت، ودر مرحله ای دیگر از باد رخاء (آرام) بهره می جست ویا پیوسته از باد توفنده استفاده می کرد، ولی حرکت او مانند هواپیما، آرام وخالی از اضطراب بود رخاء. مهم این است که باد به فرمان او بود واو مسیر باد را تعیین می کرد. حالا سلیمان از این باد چگونه بهره می گرفت، در خودقرآن چیزی نیامده است. آنچه در قرآن است، این است که باد به فرمان او حرکت می کرد ودر نیمه اوّل روز مسافت یک ماه ودر نیمه دوّم روز مسافت یک ماه دیگر را طی می کرد؛ چنانکه

می فرمایـد: (وَلِسُـلیمانَ الرِّیـحَ عاصِـفهً تَجْری بِأَمْرِهِ إِلَی الأَرْضِ الّتی بارَکْنـا فیهـا وَ کُنّا بِکُلِّ شَـیء عالمینَ). ونیز می فرمایـد: (وَلِسُلیمانَ الرِّیحَ غُدُوّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهرٌ). ونیز می فرماید:(فَسَخَّرْنا لَهُ الریحَ تَجْری بِأَمْرِهِ رُخاءً حَیْثُ أصابَ). (۱)

مفسـران می گوینـد: بـاد، سـلیمان وهمراهان او را که بر بساطی می نشسـتند حرکت می داد وآنان را از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل می کرد. وهرگز نباید از این سخن در شگفت باشیم. این همان بادی است که سنگهای عظیم آسیاب را به حرکت در آورده ورمز حرکت هواپیماها در فضاست. به طور مسلّم بهره گیری سلیمان از باد در حرکت خود جنبه کرامت واعجاز داشته ونباید انتظار داشت که در آن شرایط طبیعی رعایت شود. به طور مسلّم فشار هوا روی بدن انسان اثر می گذارد ومانع آنان در برابر فشار چه بوده است؟ پاسخ این است که در تمام این مراحل، اراده نافذ خدا که مظهر آن اراده سلیمان بود، کافی است واگر بنا باشد که در آن کلیه قوانین طبیعی رعایت شود، دیگر معجزه وکرامت نخواهد بود.

نکته قابل توجّه اینکه بایـد دید وسایل نقلیه آن روز در ظرف یک روز ویا یک ماه چه مقدار از مسافت را طی می کردند تا از این طریق مقدار مسافتی که سلیمان ویاران او طی می کردند ومیزان سرعت باد به دست آید.

مسـافت مسافرتهـای تفریحی بسـیار نـاچیز بـود وشایـد در یـک روز از شـش کیلومـتر تجـاوز نمی کرد. ولی مقصـود در آیه مسافرتهای تجاری ومانند آن است که غالباً در مناطقی با اسب وقاطر ودر بخش شبه جزیره با شتر انجام می گرفت. ولی چون محلّ زنـدگی سـلیمان شام وفلسطین بود، مناسب با آن محیط زنـدگی اسب ومانند آن است. تا آنجا که قراین نشان می دهد، کاروانها با این وسایل، روزانه چهار فرسخ مسافت طی می کردند. یعنی حدود ۲۲کیلومتر ودر یک ماه می شود ۶۶۰ کیلومتر. (۶۶۰=۳۰ * ۲۲) واگر در نیمه اوّل روز همین مقدار راه طی

ص : ۲۷۶

---

۱- [۱] ترجمه آیات در بخش ترجمه گذشت.

می کردند، طبعاً درتمام روز ۱۳۲۰ کیلومتر می شود (۱۳۲۰= ۲ * ۶۶۰).

از این بیان می توان سرعت بادی را که سلیمان با آن حرکت می کرد، به دست آورد؛ زیرا اگر میانگین روزها را در نظر بگیریم، که دوازده ساعت می باشد، سرعت آن یک ساعت برابر با۱۱۰ کیلومتر است واین می رساند که او از شدیدترین بادها بهره می گرفت. زیرا سرعت باد معتدل بین چهل تا پنجاه کیلومتر در ساعت است. اینکه قرآن در باره باد هر دو لفظ «عاصفه» و «رخاء» را به کار برده ودر موردی فرموده است: (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عاصِفَةً تَجری بِأمْرِهِ) (انبیاء/۸۱)، ودر مورد دیگر فرموده:(فَسَخّرنا لَهُ الرِّيحَ تَجری بِأمرِهِ رُخاءً)(ص/۳۶)، اشاره به این است که نوع مرکب، باد سریع وتوفنده بود، ولی کیفیت حمل آن آرام بوده است. عیناً مانند هواپیما که در عین سرعت زیاد، حرکتی آرام دارد تا حدّی که مسافر احساس حرکت نمی کند.

البتّه آنچه یاد آور شدیم یک نوع محاسبه تقریبی است وشاید واقعیت جز این بوده است ویا با آن تفاوت اندکی داشته باشد.

نیروی دوّمی که او در اختیار داشت، نیروی کارگر بود. کارگرانی که به آسانی در اختیار بشر قرار نمی گیرند، ولی جن وقسمی از آنان را که شیاطین می گویند، به فرمان خدا مسخّر او بودند ومتمردان را در غل وزنجیر کرده بود. گروهی از آنان به ساختن خانه ها وقصرها گماشته شده بودند وگروهی از دریا اشیای گرانبها را استخراج می کردند. به هر سه دسته در این آیات اشاره شده است:

(وَالشَّياطينَ كُلَّ بَنّاء وَ غَوّاص*وَ آخَرينَ مُقَرَّنِينَ فی الأصفادِ*هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أوْ أمْسِكْ بِغَيْرِ حِساب*وَ مِنَ الشّياطينَ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ لَهُ عَملاً دُونَ ذلِكَ وَ كُنّا لَهُ حافِظينَ).

از آیه دیگر استفاده می شود که اگر گروهی از کار سرباز می زدند، به آتش سوزان مجازات می شدند؛ چنانکه می فرماید:(وَ مِنَ الجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإذْنِ

رَبِّهِ وَ مَنْ یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أمرنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعیرِ).

بقایای ساختمانهای عظیم در فلسطین واز آن جمله «هیکل» گواه به کارگیری این نوع نیروهاست.

نیروی سوّمی که در اختیار داشت، این بود که چشمه مس رابه صورت مذاب در اختیار داشت وشگفت اینجاست که خدا برای پدرش، آهن را نرم کرد وبرای فرزندش، مس مذاب را مسخّر نمود. حالا ـ این چه نوع مس مذابی بود که در اختیار او قرار گرفته بود، در قرآن اشاره ای به آن نشده است، ولی چه بسا ممکن است در سایه آتش فشانی ها منابع مس به صورت مذاب بیرون آمده وسرازیر می شد.

اکنون ببینیم سلیمان از این کارگران در چه مورد واز این ماده خام چگونه بهره می گرفت؟ از کارگران درخانه سازی وتزیین آن با نقاشی بهره می گرفت؛ چنانکه می فرماید:(یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحاریبَ وَتماثیلَ).

از آن ماده خام در ساختن ظروف بزرگ غذا خوری ودیگهای عظیم برای طبخ غذا بهره می گرفت؛ چنانکه می فرماید: (وَ جِفان کالجَوابِ وقُدور راسیات).

از این بیان می توان استفاده کرد که او از این نیروها که در اختیار داشت در جهت مقاصد عمومی استفاده می کرد. زیرا محاریب، خواه مقصود از آن معابد باشد یا خانه های مرتفع، سرانجام کاربرد اجتماعی داشته است ومقصود از تماثیل بر خلاف آنچه مفسّران می گویند، مجسمه ها نیست، بلکه طبق روایات اهل بیت، نقاشی ومناظر طبیعی بود. چنانکه در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است:«به خدا سوگند تماثیل، که برای سلیمان می ساختند، مجسمه مردان وزنان نبود، بلکه نقاشی درخت وامثال آن بود».(۱)

واگر فرض شود که مقصود از تماثیل، اعم از مجسّم وغیر مجسّم ویا جاندار



---

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج۱۲، باب ۹۴ از ابواب ما یکتسب به ، حدیث ۱.

وبی جان است، بایـد گفت که این حکم مربوط به زمان وی بوده است وهرگز نمی توان حکم آن را به عصـر ما نیز انتقال داد وقطعاً در آن زمان، فسادی بر مجسمه سازی مترتب نبوده است.

***

## ۶- عبور از سرزمین مورچگان

### اشاره

بخش دیگری از زندگانی سلیمان که در قرآن وارد شده است، عبور او از سرزمین مورچگان است که برای خود داستانی دارد که آیات یاد شده در زیر آن را بیان می کند:

۱ـ (وَحُشِرَ لِسُلَیمانَ جُنُودُهُ مِنَ الجِنِّ وَ الإنْسِ والطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ).

۲ـ (حَتّی إذا أتَوا عَلی وادِی النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَهٌ یا أیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلوا مَساکِنَکُمْ لایَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَجُنُودهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ).

۳ـ (فَتَبَسَّمَ ضاحِکـاً مِنْ قُولِها وَقالَ رَبِّ أوزِعْنی أنْ أشْـکُرَ نِعْمَتَکَ الّتی أنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أنْ اَعْمَلَ صالحاً تَرضـیهُ وَ أَدخِلْنی بِرَحْمَتِکَ فی عِبادِکَ الصّالِحینَ). (نمل/۱۷ـ ۱۹)

### ترجمه آیات

۱ـ سـپاهیان سـلیمان، از جن وانس ومرغان، همگی در رکابش حاضر شدند واز تفرق وبه هم آمیختگی ویا از حرکت قسمت مقدّم سپاه، بدون آنکه قسمت بعدی ملحق شود، باز داشته می شدند.

۲ ـ تا بـه سـرزمین مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت:ای مورچگان، به لانه هایخود پناه ببرید تا سلیمان ولشکریانش شما را در حالی که

نمی فهمند پایمال نکنند.

۳ــ سلیمان از گفتار مورچه تبسم کرد وخندید وگفت: پروردگارا! شکر نعمتهایی را که بر من وپدر ومادرم ارزانی داشته ای. به من الهام کن وبه من توفیق بده تا عمل صالح که موجب رضایت توست انجام دهم ومرا در پرتو رحمت خود در زمره بندگان صالحت قرار بده.

## تفسیر آیات

سلیمان در یکی از سفرهای خودکه با لشکریانش همراه بود، از سرزمین مورچگان می گذرد ولشکریان او، مرکّب از جن وانس ومرغان به قدری فراوان بودند که برای پیوستن آخر لشکر به اوّل آن پیشروان لشکر از حرکت باز داشته می شدند تا آخر لشگر به آنان بپیوندند. واین حاکی ازیک جمعیت بزرگ است؛ آن هم از نژادهای مختلف؛ چنانکه می فرماید:

(وَحُشِرَ لِسُلَیمانَ جُنُودُهُ مِنَ الجِنِّ وَ الإنْسِ والطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ).

در این آیه دقت در معنی دو کلمه لازم است:

۱ــ کلمه حشر، ۲ــ کلمه یوزعون.

کلمه نخست در موردی به کار می رود که جمعیتی از قرارگاه ومحیط زندگی بیرون آیند وبرای مقصدی گسیل شوند.(۱) واگر به روز قیامت «یوم الحشر» می گویند، برای این است که مردم از گورها که مقرّ آنان است، برا ی محاسبه برانگیخته می شوند. واین می رساند که لشکریان سلیمان در مقرّی به سر می بردند که به تدریج از آنجا بیرون آمدند تا به مقصدی روانه شوند.(۲)

کلمه دوّم، یعنی یوزعون، از ماده وزع به معنی منع گرفته شده است ومقصود



---

۱- [۱] مفردات راغب، ماده حشر.

۲- [۲] مدرک قبل، ماده وزع.

از منع در اینجا این است که آنها که جلوتر از مقرّ بیرون آمده بودند، از حرکت باز داشته می شدند تا قسمتهای دیگر به آنان بپیوندند وبا آرایش خاصی حرکت کنند. در حقیقت این حرکت، گوشه ای از حشمت وقدرت ظاهری این پیامبر الهی است که از آن جز در راه خدا بهره نمی گرفت.

حرکت لشکر همراه با سلیمان آغاز شد وبه سرزمینی (۱) رسیدند که مورچگان فراوان در آن آشیانه داشته ودر بیرون لانه های خود در حال حرکت بودند. در این موقع یکی از مورچگان، که در مسیر حرکت سپاه سلیمان بود، از جریان آگاه شد ودیگر مورچگان را خطاب کرد که هرچه زودتر به لانه های خود بروند تا سلیمان ولشکریانش در حالی که متوجّه نیستند، آنها را پایمال نکنند؛چنانکه می فرماید: (حَتّی إذا أتَوا عَلی وادِی النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ یا أیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلوا مَساکِنَکُمْ لایَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَجُنُودهُ وَ هُمْ لایَشْعُرونَ).

حرف «ه» در کلمه «نمله» از نظر مفسّران نشانه وحدت است. یعنی مورچه ای این سخن را گفت. این می رساند که روح شفقت در غیر انسان نسبت به همنوع خود وجود دارد و این یکی از مظاهر آن است.از آیه بعدی استفاده می شود که سخن او را نه تنها مورچگان فهمیدند، بلکه سلیمان نیز در میان هیاهوی لشکریانش سخن او را فهمید. این می رساند که سلیمان قدرت شنوایی خاصّی داشت که علاوه بر فهمیدن زبان آنان، صدای مورچه را نیز شنید وتبسم کرد وخندید. امّا چرا تبسم کرد؟ شاید علّت آن روح شفقتی بود که در مورچگان احساس کرد. احتمال دارد علّت آن این بود که آن مورچه در اعلام خود از عدالت سلیمان ولشکریانش یاد کرد وگفت: از بی توجّهی شما را پایمال می کنند، واگر متوجّه شوند،این کار را نخواهند کرد. ممکن است علّت سومی داشته باشد که برای ما روشن نیست.



---

۱- [۱] در تعیین محل وادی نمل اختلاف است. بنا به قول ابن بطوطه ویاقوت، وادی نمل در «عسقلان» بوده است. (اعلام القرآن، ص۳۶۸).

در هر حال سلیمان در حالی که غرق در حشمت وعظمت بود، آن را به چیزی نگرفت وبه مبدأ عظمت وآن کس که این قدرت بزرگ را در اختیار وی وپدر ومادرش نهاده است توجّه نمود ودر این حالت از خدا دو چیز می خواست:

۱ــ این عظمت سرچشمه عمل صالح باشد واز این قدرت در غیر رضای خدا بهره نگیرد.

۲ــ او را در جرگه صالحان قرار دهد.

اینجاست که فرق فرمانروایان الهی با فرمانروایان عادی روشن می شود. آنها به هنگام احساس عظمت، مغرور می شوند وحق وباطل رانمی شناسند، ولی فرمانروایان الهی لحظه ای دچار غرور نشده وپیوسته حریم حق را رعایت می کنند، چنانکه در آیه زیر همه این مطالب به گونه ای آمده است:

(فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قُولِها وَقالَ رَبِّ أوزِعْنی أنْ أشْکُرَ نِعْمَتَکَ الّتی أنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أنْ أَعْمَلَ صالحاً تَرضیهُ وَ أَدخِلْنی بِرَحْمَتِکَ فی عِبادِکَ الصّالِحینَ).

در اینجا همان سخنی را که در باره داود ودر فراز پیشین زندگی سلیمان یاد آور شدیم، نیز یاد آور می شویم. مجموع آنچه در این داستان آمده جز از طریق اعجاز نمی توان تفسیر کرد. کسانی که بخواهند این نوع مسائل غیبی را در قالب قوانین طبیعی بریزند، راه خطایی پیموده وسرانجام به انکار حقایق غیبی منتهی می شوند. آری امروز محقّقان در زندگی حشراتی مانند مورچگان دست به مطالعه مهمّی زده وحقایقی را کشف کرده اند وقراین نشان می دهد که آنها با یکدیگر گفتگو دارند. این تنها مورچه نیست که از یک شعور مرموزی برخوردار است، بلکه زنبور عسل وموریانه وعنکبوت و... نیز از چنین شعوری برخوردار بوده ودر پرتو آن زندگی اجتماعی مهمی دارند که تقسیم کار میان آنها بیش از همه چیز چشمگیر است. چون طرح این مباحث در گنجایش این نوشتار نیست، علاقمندان به کتابهایی که در این باره

نوشته شده است مراجعه نمایند. ولی در عین حال تمام این کشفیات نتوانسته است به عمق آنچه در این آیات آمده است پی برد واگر هم روزی پی ببرد، نشانه عظمت قرآن وقدرت فوق العاده پیامبری نظیر سلیمان است.

***

## ۷- ماجرای هدهد و ملکه سبا

### اشاره

از آیات استفاده می شود که لشکر سلیمان را سه گروه تشکیل می دادند: انسانها ،جن، پرندگان. یعنی او از هر سه نیرو در موارد خاصّی بهره می گرفت. در این بخش از یکی از نیروهای گروه سوّم، یعنی هدهد بهره گرفته واز این طریق بهکشف سرزمین سبا که زنی بر آن حکومت می کرد وآیین بت پرستی داشت، نایل آمد. این بخش از حساسترین فرازهای تاریخ زندگی سلیمان است ودر آن نکات آموزنده ای است که در تفسیر آیات به آنها اشاره خواهد شد. نخست متن آیات:

### آیات مورد بحث

۱ــ (وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داودَ وَ قالَ یا أَیُّهَا النّاسُ عُلِّمنا مَنْطِقَ الطّیرِ وَ أُوتینا مِنْ کُلِّ شَیء إنَّ هذا لَهُوَ الفَضْلُ المُبینُ). (نمل/۱۶)

۲ــ (وَ تَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقالَ مالِیَ لا أرَی الهُدْهُدَ أمْ کانَ مِنَ الغائِبینَ).

۳ــ (لأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدیداً أوْ لأَذْبَحَنَّهُ أوْ لَیأْتِیَنّی بِسُلْطان مُبین).

۴ــ (فَمَکَثَ غَیْرَ بَعید فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإ بِنَبَاء یَقین).

۵ــ(إنّی وَجَدْتُ امْرَأةً تَمْلِکُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیء وَ لَها عَرْشٌ عَظیمٌ).

۶ـ (وَجَدْتُها وَ قَوْمَها يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيطانُ أعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبيلِ فَهُمْ لا يَهْتَدُونَ).

۷ـ (ألاّ يَسْجُدُوا لِلّهِ الّذی يُخْرِجُ الخَبْءَ فِی السَّمواتِ وَ الأرضِ وَ يَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ).

۸ـ (اللّهُ لاإلهَ إلاّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ العَظيمِ).

۹ـ (قالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أمْ كُنْتَ مِنَ الكاذِبينَ).

۱۰ـ (إذْهَبْ بِكتابی هذا فَألْقِهْ إلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُر ماذا يَرْجِعُونَ).

۱۱ـ (قالَتْ يا أيُّهَا المَلَؤا إنّی أُلْقِیَ إلَیَّ كِتابٌ كَريمٌ).

۱۲ـ (إنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إنَّهُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ).

۱۳ـ (ألاّ تَعْلُوا عَلَیَّ وَ أْتُونی مُسلِمينَ).

۱۴ـ (قالَتْ يا أيُّهَا المَلَؤُا أفْتُونی فی أمْری ما كُنْتُ قاطِعَةً أمْراً حَتّی تَشْهَدُونِ).

۱۵ـ (قالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّه وَ أُولُوا بَأس شَديد وَ الأمْرُ إلَيْكِ فَانْظُری ماذا تَأْمُرينَ).

۱۶ـ (قالَتْ إنَّ المُلُوكَ إذا دَخَلُوا قَرْيَةً أفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أعِزَّةَ أهْلِها أذِلَّةً وَكذلِكَ يَفْعَلُونَ).

۱۷ـ (وإنّی مُرْسِلَةٌ إلَيْهِمْ بِهَدِيَّه فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ المُرْسَلُونَ).

۱۸ـ (فَلَمّا جاءَ سُلَيْمانَ قالَ أتُمِدُّونَنِ بِمال فَما آتينِیَ اللّهُ خَيْرٌ مِمّا آتيكُمْ بَلْ أنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ).

۱۹ـ(ارْجِعْ إلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُود لاقِبَلَ لَهُمْ بِها وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أذِلَّةً وَ هُمْ صاغِرونَ).

۲۰ـ (قالَ يا أيُّهَا المَلَؤُا أيُّكُمْ يَأتِينی بِعَرْشِها قَبْلَ أنْ يَأتُونی مُسْلِمينَ).

ص : ۲۸۴

۲۱ـ (قالَ عِفرِيتٌ مِنَ الجِنِّ أنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ وَ إنّى عَلَيْهِ لَقَوِىٌّ أمينٌ).

۲۲ـ (قالَ الّذى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکِتابِ أنَا آتيکَ بِهِ قَبْلَ أنْ يَرْتَدَّ إلَيْکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّى لِيَبْلُوَنى أَ أشْکُرُ أمْ أکْفُرُ وَ مَنْ شَکَرَ فَإنّما يَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإنَّ رَبّى غَنِىٌّ کَريمٌ).

۲۳ـ ( قالَ نَکِّرُوا لَها عَرْشَها نَنْظُرْ أتَهْتَدى أمْ تَکُونُ مِنَ الّذينَ لا يَهْتَدُونَ).

۲۴ـ (فَلَمّا جاءَتْ قيلَ أهکَذا عَرْشُکِ قالَتْ کَأنَّهُ هُوَ وَ أُوتينَا العِلْمَ مِنْ قَبْلِها وَکُنّا مُسْلِمينَ).

۲۵ـ (وَصَدَّها ما کانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللّهِ إنَّها کانَتْ مِنْ قَوْم کافِرينَ).

۲۶ـ (قيلَ لَهَا ادْخُلى الصَّرْحَ فَلَمّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ کَشَفَتْ عَنْ ساقَيْها قالَ إنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَواريرَ قالَتْ رَبِّ إنّى ظَلَمْتُ نَفْسى وَ أسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمانَ للّهِ رَبِّ العالَمينَ) (نمل/۲۰ـ۴۴).

### ترجمه آیات

۱ـ سلیمان وارث داود شد و گفت:ای مردم به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده است واز هر نعمتی به ما اعطا گردیده واین فضیلت آشکاری است.

۲ـ سلیمان از مرغان خبر گرفت، گفت: چرا من هدهد(۱) را نمی بینم، آیا از غایبان است.

۳ـ (هرگاه غیبت ناموجهی داشته باشد) من او را سخت کیفر می دهم، یا او را ذبح می کنم؛ مگر اینکه عذر روشنی برای غیبت خود بیاورد.



---

۱- [۱] هدهد در زبان عربی همان پرنده شانه به سر در اصطلاح فارسی است که دارای پرهای رنگارنگ وزیبا ودم کشیده وکمی از کبوتر بلندتر است ونام او متناسب با آهنگی است که از او شنیده می شود.

۴ـ چیزی نگذشت که هدهد حاضر شد وگفت:از چیزی که تو از آن آگاه نبودی، آگاه شدم واز سرزمین «سبا» خبر قطعی آوردم.

۵ـ در آنجا زنی را یافتم که بر مردم آنجا حکومت می کرد و از هر چیز به او داده شده بود وبرای او تخت بزرگی بود.

۶ـ او وقومش را یافتم که به جای خدا آفتاب را می پرستیدندوشیطان اعمال آنان را در نظرشان زیبا جلوه داد واز راه خدا باز داشته بود وهمگی گمراه بودند.

۷ـ چرا خدایی را سجده نمی کنند که آنچه را در آسمان وزمین پنهان است آشکار می سازد وآنچه را پنهان می کنند یا آشکار ا انجام می دهند، می داند.

۸ـ خدایی که جز او خدایی نیست، او صاحب عرش بزرگ است.

۹ـ سلیمان گفت: تحقیق می کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغگویان هستی؟!

۱۰ـ این نامه را ببر وبر آنها بیفکن. سپس از آنها دور شو وببین چه کاری صورت می دهد.

۱۱ـ (نامه سلیمان در اختیار ملکه سبا، فرمانروای آن سرزمین قرار گرفت. وی نامه را خواند وبه اشراف قوم خود چنین گفت:) ای اشراف قوم من! نامه شریفی برای من فرستاده شده است.

۱۲ـ این نامه از سلیمان است و متن آن چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان.

۱۳ـ بر من برتری نجویید، به حالت تسلیم به سوی من بیایید.

۱۴ـ (ملکه سبا گفت:)ای اشراف قوم من! در کار من نظر دهید. من در باره کاری تصمیم نمی گرفتم تاشما در آن کار حاضر شوید.

۱۵ـ اشراف قوم او گفتند: ما صاحبان نیرو وقدرت بزرگی هستیم.

۱۶ـ ملکه سبا گفت: پادشاهان زمانی که وارد شهری می شوند. آنجا را به نابودی می کشند. عزیزان آنجا را ذلیل می سازند وهمواره چنین

می کنند.

۱۷_ ومن به سوی آنها(سلیمان واطرافیانش)هدایایی می فرستم وصبر می کنم تا فرستادگان برگردند وعکس العمل آن را برایم باز گویند.

۱۸ _ وقت_ی فرستاده ملکه سبا به حضور سلیمان رسید (وهدایا را تقدیم کرد)سلیمان برآشفت وگفت: با مال خود ثروت مرا افزایش می دهید(فریب می دهید.) آنچه خدا به من داده است، بهتر از آن چیزی است که شما داده اید، بلکه این شما هستید که با این هدایای خود خوشحال می شوید.

۱۹_ به سوی آنان باز گرد، من با لشکریانی که آنان قدرت مقابله با آن را ندارند، به سوی آنان حرکت می کنم وآنها را از آن شهر ذلیلانه، خارج می سازیم.

۲۰_ (فرستاده ملکه سبا با پیام سلیمان به سوی سرزمین سبا حرکت کرد تا پیام سلیمان را به فرمانروای آنجا برساند) در این موقع سلیمان رو به بزرگانی، که در اطراف او بودند، کرد وگفت:کدامیک ازشما می توانید تخت او را پیش از آنکه در حال تسلیم بیایند، نزد من حاضر سازید.

۲۱_ عفریتی(۱) از جن گفت:من تخت بلقیس را پیش از آنکه تو از جایگاهت برخیزی (مجلس به پایان برسد) حاضر می کنم ومن بر این کار نیرومند وامینم.

۲۲_ کسی که نزد او دانشی از کتاب بود، گفت: من آن را پیش از آنکه تو چشم به هم زنی نزد تو حاضر می کنم. سلیمان ناگهان آن را در برابر خود دید (فورا شکر خدا به جای آورد و)گفت: این کرامتی است از جانب خدا. می خواهد مرا بیازماید که آیا من در برابر آن شکر می کنم یا کفر میورزم. آن کس که سپاس گزارد به سود خویش سپاس گزارده وآن کس که کفران نعمت کند، پروردگار من بی نیاز وشریف است.



---

۱- [۱] عفریت به معنی خبیث وبدخوی است. (مفردات راغب، ماده عفر).

۲۳ـ سلیمان دستور داد تخت بلقیس را برای او نا آشنا سازند(تغییرات سطحی در آن بدهند.) سپس گفت: تا بنگریم آیا تخت خود را می شناسد، یا از کسانی خواهد بود که آن را نمی شناسد.

۲۴ـ وقتی ملکه سبا آمد، چشمش به تخت افتاد. به او گفته شد: آیا تخت تو چنین است؟ گفت: گویا این همان است. (وافزود که نیازی به چنین قدرت نمایی نیست.) ما قبلاً به درستی دعوت سلیمان آگاه شدیم واز مطیعان بودیم.

۲۵ـ سرانجام سلیمان او را از پرستش غیر خدا باز داشت. او از قوم بت پرست بود.

۲۶ـ به ملکه سبا گفته شد: وارد این قصر(یا این فضای وسیع و گسترده) شو. وقتی چشم او به آنجا افتاد، تصوّر کرد که آب موّاجی است وپوشش پاهای خود را کنار زد. سلیمان به او گفت: این قصری است از بلور صاف وآب نیست. ملکه سبا گفت: پروردگارا ! من به خود ستم کردم وهمراه (یا به وسیله) سلیمان به پروردگار جهانیان ایمان آوردم.

### توضیح لغات آیات

قبل از تفسیر آیات به توضیح لغات آنها می پردازیم:

۱ـ سبا: نام قبیله ای است که درجنوب عربستان بسر می بردند واز نعمت فراوان وتجارت پر سود بهره ور بودند. سیل بنیان کن، سد مأرب را در سال ۵۳۲ بعد از میلاد درهم شکست وساکنان آن منطقه متفرق شدند. گروهی در حجاز وگروهی در شام وگروهی در عراق سکونت گزیدند.

۲ـ خب: بر وزن منع، به معنی مستور وپنهان است.

۳ـ عفریت:خبیث وبدخوی.

۴ـ نَکِّروا: از نکیر به معنی ناشناس گرفته شده است. یعنی کاری کنید که او

تخت خود را نشناسد.

۵ـ صرح: به معنی قصر است و گاهی به فضای باز گفته می شود.

۶ـ لُجّه: بر وزن جُبّه، یعنی رفت وآمد امواج آب.

۷ـ ممرد: از مرد بر وزن عسل به معنی صاف است که در زبان عرب به آن املس نیز می گویند. عرب به درخت بدون برگ «شجره ملساء» می گوید.

۸ـ قوارير: جمع قاروره به معنی شيشه است. قصر يا آن فضای باز فرش شده از شيشه وبلور بوده است.

### تفسير موضوعی آيات

#### اشاره

سرگذشت عبور سليمان از سرزمين مورچگان به پايان رسيد. سليمان مانند يك فرمانده كه نسبت به همه جوانب كار خود توجّه دارد، از سپاه مرغ تفقد كرد وگفت: چرا من هدهد را نمی بينم؟ اين نشانه توجّه كامل سليمان به جوانب كار است كه در ميان پرندگان هدهد را نديد. با توجّه به اينكه در سپاه او مرغان منحصر به فرد نبودند. آنگاه علّت غيبت او را جويا شد كه اگر از روی تمرّد باشد او را كيفر دهد وضمناً روحيه تمرّد به ديگر افراد سرايت نكند. زيرا محيط نيروی نظامی غير از محيط عادّی است. كوچكترين تخلف بايد مورد رسيدگی قرار گيرد.

او در صورتی كه عذر موجهی برای غيبت خود نياورد، دو كيفر را به تناسب پايه جرم برای او معيّن كرد:تنبيه شديد و سربريدن او.

مگر اينكه عذر موجهی داشته باشد؛ چنانكه می فرمايد:(وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ مالِيَ لا أرَى الهُدْهُدَ أمْ كانَ مِنَ الغائِبينَ*لأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَديداً أوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أوْ لَيَأتِيَنّی بِسُلْطان مُبين).

چيزی نگذشت كه هدهد حاضر شد وبرای غيبت خود عذر موجهی آورد وآن اينكه به سرزمين سبا رفته واز آنجا خبر مهمی را برای سليمان آورد، چه كاری بالاتر از

اینکه سلیمان را در جریان زندگی اقوامی بگذارد که غیر خدا ( یعنی خورشید) را پرستش می کردند، وشیطان در میان آنان نفوذ کرده وعمل زشت رابرای آنان زیبا جلوه داده بود وزنی به عنوان فرمانروا بر آنان حکومت می کرد که تخت پادشاهی بزرگی داشت؛ چنانکه می فرماید:

(فَمَکَثَ غَیْرَ بَعید فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإ بِنَبَاء یَقین*إِنّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیء وَ لَها عَرْشٌ عَظیمٌ* وَجَدْتُها وَقَوْمَها یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبیلِ فَهُمْ لا یَهْتَدُونَ).

چیزی که در اینجا مهم است این است که سلیمان در این لشکر کشی به کدام نقطه رسیده بود وبه استراحت پرداخته بود که هدهد از آن نقطه به سرزمین سبا رفت واین گزارش را آورد.

مسلّماً سلیمان به نقطه ای نزدیک سرزمین سبا رفته بود واین پرنده از آن نقطه به سرزمین سبا رفته وجریان را از نزدیک دیده ودر اختیار سلیمان گذارد. از نظر مفسّران سلیمان به صنعا رسیده بود واین جریان اتّفاق افتاد. در اینجا دو احتمال وجود دارد که یاد آور می شویم:

۱ـ احتمال دارد که سلیمان عازم زیارت خانه خدا بود واین جریان در این مسیر رخ داده است. ممکن است سؤال شود که سفر زیارت با این آرایش نظامی چه تناسبی دارد؟ پاسخ این است که در زمان سلیمان اقوامی در مسیر راه گرفتار اندیشه های بت پرستی بودند وحرکت سپاه توحید، که در رأس آن پیامبری که اساس دعوت او را یکتا پرستی تشکیل می دهد قرار داشت، مایه تقویت اندیشه توحیدی وباز داری مردم از گرایش به بت پرستی است.

۲ـ ممکن است سلیمان کم وبیش از وجود چنین گروه بت پرستی در سرزمین پرنعمت آگاه بوده واین حرکت برای هدایت آنان رخ داده است. هنوز به سرزمین آنان

نرسیده بود که هدهد او را از جریان آگاه ساخت.

در هر حال این دو احتمالی است که شاهدی برای آن از آیات قرآنی نیست.

هدهد نه تنها سلیمان را از وضع ساکنان سرزمین سبا آگاه ساخت، بلکه در محضر او از احاطه خدا بر اسرار زمین و آسمان بر افعال آشکار وپنهان آنان سخن گفت ویاد آورشد: شایسته عبادت کسی است که دارای چنین علمی باشد وچرا این گروه از عبادت چنین خدا سرباز زده وعبادت دیگری را به گردن گرفته اند: ( ألاّ یَسْجُدُوا للّهِ الّذی یُخْرِجُ الخَبءَ فِی السَّموات وَ الأرضِ وَ یَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ).

نظیر این سخن در نصایح لقمان به فرزندش آمده است؛ آنجا که گفت:

(یا بُنَیَّ إنَّها إنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّه مِنْ خَرْدَل فَتَکُنْ فی صَخْرَه أو فِی السَّمواتِ أوْ فی الأرضِ یأتِ بِهَا اللّهُ إنَّ اللّهَ لَطیفٌ خَبیرٌ) (لقمان/۱۶).«ای فرزند! من اگر عملی به سنگینی حبه خردل از انسان سربزند وآن در میان صخره ها یا آسمانها وزمین پنهان گردد، خدا آن را می آورد. خدا لطیف وآگاه است.»

سرانجام هدهد نه تنها احاطه علمی خدا را بازگو کرد، بلکه او رانیز چنین توصیف کرد: (اللّهُ لا إلهَ إلاّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ العَظیمِ).«خدایی از آن خداست (نه خورشید) و او صاحب تخت عظیم است» (واین عرشهای ملوکانه در برابر آن ناچیز است).

در اینجا سه سؤال مطرح است:یکی اینکه هرگاه آنچه هدهد می گوید از روی تعقّل باشد، حاکی از آن است که او دارای فکر واندیشه بوده که از روی محاسبات عقلی از عقیده ملکه وقوم سبا انتقاد کرده وبه اثبات آیین توحید پرداخته است. وانگهی آیا همه هدهدها از چنین تفکری برخوردارند یا آن فرد خاص دارای چنین پایه از تفکر بود؟

۲ـ داشتن چنین تفکر وشناخت، خواه در فردی از یک نوع یا در همه افراد یک

نوع مستلزم این است که او به خاطر این امتیاز دارای تکلیف باشد وآیا هدهد چنین بوده است؟

۳ــ چگونه هدهد از وضع مردم سبا مطلّع گردید، امّا سلیمان از طریق او اطّلاع یافت؟

در پاسخ سؤال اوّل یاد آور می شویم که احتمال دارد فردی از نوع ویا همه آنها چنین درکی از خدا داشته باشند، ولی نمی توانند ادراکات خود را به دیگری منتقل سازند؛ مگر اینکه انسان مانند سلیمان که از زمان آگاه است در برابر آنها قرار گیرد برخلاف انسان که علاوه بر دانستن، قادر بر انتقال نیز هست، ولذا انسان را با جمله (عَلَّمَهُ البَیانَ) (الرحمن/۴) توصیف نموده است.

در باره پرسش دوّم می توان گفت: آیه حاکی از مکلّف بودن هدهد سلیمان است؛ به گواه اینکه وقتی او غیبت کرد، سلیمان او را مورد بازخواست قرار داد ودونوع کیفر برای او معیّن کرد: تنبیه و ذبح.

در باره پاسخ سوّم می توان گفت: آنچه قبیح است این است که پیامبر از معارف و احکام دین خود آگاه نباشد نه از زندگی وآیین گروهی که در نقطه ای دور زندگی می کردند.

ناگفته پیداست که سراسر داستان سلیمان، مملوّ از عجایب است که جز از طریق وحی نمی توان آن را تفسیر کرد.

### نامه سلیمان به ملکه سبا

در هر حال هدهد، غیبت خود را با رفتن به سرزمین سبا وآوردن خبر مهم توجیه کرد وسلیمان گفت:باید در باره این خبر تحقیق کنم. این خود برای ما درس است که عذر افراد معتذر را به زودی رد نکنیم. نخست تحقیق کنیم وبعداً در باره آن تصمیم بگیریم: چنانکه می فرماید:(قالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أمْ کُنْتَ مِنَ الکاذِبینَ).

عجیب این است که تحقیق را به وسیله خود هدهد آغاز کرد وبه او دستور داد که نامه او را به سرزمین سبا وبر ملکه واطرافیانش بیفکند. آنگاه از آنها کناره بگیرد وعکس العمل آنان را مشاهده کند ونتیجه را مجدداً گزارش کند؛ چنانکه می فرماید:(إِذْهَبْ بِکتابی هذا فَأَلْقِهْ إِلَیْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُر ماذا یَرْجِعُونَ).

دراین آیه به جای کلمه «الیها» کلمه «الیهم» آمده است. یعنی به جای اینکه بگوید نامه را بر ملکه بیفکن، فرموده است: نامه را بر آن گروه بیفکن؛ در حالی که مخاطب اصلی نامه ملکه بود. حتی آیه بعدی حاکی است که هدهد نامه را بر ملکه افکند.

در این باره باید گفت: نامه برای ملکه نوشته شده بود، ولی چون مضمون نامه متوجّه همگان بود وسلیمان از همه آنان خواسته بود که تسلیم حق شوند وبه سوی سلیمان بیایند، در چنین شرایط القای نامه بر ملکه مانند القای آن بر همگان است.

هدهد نامه را آورد و بر ملکه سبا افکند. او نامه را گشود واز مضمون آن آگاه شد وتصمیم گرفت که سران قوم خود را در جریان نامه قرار دهد؛چنانکه می فرماید: (...یا أَیُّهَا المَلَؤا إِنّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتابٌ کَریمٌ *إِنَّهُ مِنْ سُلَیْمانَ...).

در این آیه ملکه سبا نامه سلیمان را نامه کریم توصیف کرده است. ممکن است مقصود از آن زیبایی محتوای نامه باشد که نام خداوتوصیف او به صفت رحمان ورحیم آغاز شده بود. واحتمال دارد که مقصود از کریم، مختوم بودن نامه باشد ویکی از معانی کریم در لغت همین است. زیرا در آن زمان نامه ای اعتبار داشت که مهر شده باشد وگویا نامه سلیمان مهر شده بود.(۱)

متن نامه چنین بود:

(بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ*أَلاّ تَعْلُوا عَلَیَّ وَ أْتُونی مُسلِمینَ).

این نامه از سه مطلب تشکیل شده است:



---

۱- [۱] ودر روایات آمده است که:« اکرام الکتاب ختمه».

۱ـ به نام خدای بخشنده ومهربان آغاز شده است وبه دو صفت رحمان ورحیم نوید بخش است.

۲ـ از آنجا که سلیمان به عنوان فرمانروای مقتدر در برابر دشمن کافر سخن می گوید، هر چند در پشت این سلطنت نبوّت اوست، باید از موضع قدرت سخن بگوید؛ چنانکه گفت:(أَلّا تَعْلُوا عَلَیَّ).

۳ـ دعوت به تسلیم در برابر قدرت او. یعنی نه تنها برتری نجویند، بلکه باید تسلیم قدرت من شوند.

این نوع سخن گفتن هر چند از مقام انبیا واولیا دور است، ولی با توجّه به اینکه او فرمانروایی است مقتدر وطرف مقابل نیز فرمانروایی با شوکت وبا قدرت است، شرایط ایجاب می کند که سلیمان در اینجا از موضع قدرت سخن بگوید.

مطلب دیگر اینکه نامه او به زبان عربی بوده، یا اینکه این جمله ها ترجمه نامه است؟!

با توجه به اینکه سلیمان عرب نبوده، قطعاً نامه را به غیر زبان عربی نوشته است وهم اکنون رسم است که سران کشورها نامه ها را به زبان خود تنظیم می کنند وگیرنده نامه باید به وسیله مترجم از مضمون نامه آگاه شود؛ چنانکه پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم)نیز نامه های خود را به زبان عربی می نوشت. همچنین احتمال دارد که سلیمان نامه را به زبان رایج در سرزمین سبا نوشته است. زیرا طبق روایات، سلیمان از زبانهای مختلف آگاه بوده وبا آنها سخن می گفته است.(۱)

آیا سراسر نامه همین سه جمله بوده وبس، یا اینکه ملکه سبا آن را به این صورت تلخیص کرده است؟ اظهار نظر قطعی مشکل است. ولی احتمال دارد که نامه به همین مقدار بیش نبوده است؛ همچنان که احتمال دارد که نامه مفصل تر از



---

۱- [۱] بحرانی: برهان۳/۲۰۳.

این بوده وملکه سبا نقاط حساس نامه را، که توجّه اشراف قوم خود را جلب می کرد، نقل کرده است واگر هم «بسم اللّه» را در نقل کلام سلیمان آورده، برای این است که تعبیر برای آنان جالب بوده است.

از اینکه او نامه را از اشراف قوم خود پنهان نکرد وهر نوع تصمیم گیری را به شورای آنان محوّل ساخت، نشانه عقل ودرایت اوست. زیرا در چنین شرایط حسّاس باید از عقل دیگران نیز بهره گرفت واگر هم مشاوره مفید نباشد، لااقل راه اعتراض بسته می شود وآنان بعدها نمی توانند بگویند:چرا ما را در جریان نگذاشتی؟ لذا رو به آنان کرد وگفت: (یا أَیُّهَا المَلَؤُا أَفْتُونی فی أَمْری ما کُنْتُ قاطِعَةً أَمْراً حَتّی تَشْهَدُونِ).

از جمله ( ما کُنْتُ قاطِعَةً) می توان استفاده نمود که او نه تنها در این مورد بدون حضور اشراف قوم خود تصمیم نمی گرفت، بلکه این سنتی در دوران حکومت او بود که همه نوع تصمیم را با حضور آنان می گرفت.

از پاسخ آنان نیز می توان میزان درایت آنها را به دست آورد. آنان در پاسخ به دو نکته اشاره کردند:

۱ـ ما ارتش ونیروهای شجاع وبی باک در اختیار داریم.

۲ـ با این حال تصمیم گیری با شماست.

چنانکه می فرماید:

(قالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّه وَ أُولُوا بَأس شَدید وَ الأَمْرُ إِلَیْکِ فَانْظُری ما ذا تَأْمُرینَ).

پاسخ آنان با در نظر گرفتن دو اصل، می تواند پاسخ صحیحی باشد. ۱ـنباید به هنگام پیشامد ناگوار، فرمانروا را ترساند واو را مأیوس کرد. ۲ـ آنان از قدرت و آرایش نظامی سلیمان ناآگاه بودند و قدرت او را یک قدرت عادی می اندیشیدند. هر چند با توجّه به شرایط سلیمان وقدرت او فاقد ارزش بود. ولی

ص : ۲۹۵

تصمیم ملکه سبا بر خلاف عقیده آنان بود. زیرا از قدرت وعظمت سلیمان آگاه بود. از این رو به مقتضای درایتی که داشت با خود فکر کرد که باید این مرد را آزمود. اگر پادشاه است باید با او ــ به عللی که بعداً می گوید ــ کنار آمد. زیرا نبرد در برابر قدرت، اگر منتهی به شکست گردید، نتیجه آن جز تباهی وویرانی شهرها وذلّت ساکنان آنها چیزی نیست؛ واگر پیامبر الهی است وواقعاً از جانب خدا برای هدایت برگزیده شده است، باید تسلیم شد. وراه آزمایش این است که هدایای گرانبهایی برای او بفرستد واز برخوردش، واقعیت او را به دست آورد. زیرا اگر هدایای گرانبها وخیره کننده ملکه سبا او را فریفت واز تعرّض منصرف شد، می توان دریافت که او پادشاه است وباید با او به نحوی کنار آمد. امّا اگر هدایا را پس فرستاد وبه آن اعتنا نکرد وبر سخن خود پافشاری نمود، باید گفت: او نبی الهی است و باید تسلیم او شد. از این جهت رو به اشراف قوم خود کرد وگفت:اشراف قوم من! خصلت پادشاهان این است که اگر وارد شهری شوند، آنجا را به فساد می کشند وعزیزان را ذلیل می سازند وتا پادشاهی بوده سیره آن چنین بوده است ومن هدیه ای ارزشمند برای سلیمان می فرستم وصبر می کنم تا فرستادگان من با چه پاسخی از جانب او باز می گردند:

(قالَتْ إنَّ المُلُوکَ إذا دَخَلُوا قَرْیَةً أفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أعِزَّةَ أهْلِها أذِلَّةً وَ کذلِکَ یَفْعَلُونَ*وإنّی مُرْسِلَةٌ إلَیْهِمْ بِهَدِیَّه فَناظِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ المُرْسَلُونَ).

**نمایندگان ملکه سبا در محضر سلیمان**

نمایندگان ملکه سبا با هدیه ای گرانبها، که در کتب تاریخ به صورت افسانه ای نقل شده است،به حضور سلیمان رسیدند. وقتی چشم سلیمان به هدیه افتاد، به جای اینکه زرق وبرق هدایا چشم او را خیره کند، فوراً دست رد بر سینه نامحرم زد وهمه را رد کرد وگفت: می خواهید با هدایای خود بر ثروت من بیفزایید؟

آنچه خدا به من داده است، بهتر از آن است که به شما داده است. زیرا به من حکمت ونبوت عنایت فرموده است که در بر گیرنده دنیا وآخرت است، ولی به شما تنها مال دنیا را داده است. بنابراین من نیازی به شما ندارم. این شما هستید که باچنین هدایایی خشنود می شوید:(فَلَمّا جاءَ سُلَیْمانَ قالَ أتُمِدُّونَنِ بِمال فَما آتینِیَ اللّهُ خَیْرٌ مِمّا آتیکُمْ بَلْ أنْتُمْ بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ).

سپس سلیمان به فرستاده ملکه سبا دستور داد با آن هدایا به سرزمین سبا باز گردد وفرمان او را برساند که اگر تسلیم حق نشوند به سوی آنها با سپاهی می آید که آنان را در برابر آن یارای مقاومت نیست وهمگان را از آن سرزمین با ذلّت وخواری بیرون می کند. البته این تهدید در صورتی است که در حال تسلیم به سوی سلیمان نیایند؛ چنانکه می فرماید:(ارْجِعْ إلَیْهِمْ فَلَنَأْتِیَنَّهُمْ بِجُنُود لاقِبَلَ لَهُمْ بِها وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أذِلَّةً وَ هُمْ صاغِرونَ).

از قراین استفاده می شود که سلیمان از حرکت ملکه سبا با گروهی از سران آگاه شده بود، ولی برای نمایش قدرت عظیم خود از اطرافیانش خواست که یکی از آنان تخت بلقیس را پیش از ورودشان به محضر سلیمان بیاورد تا وقتی ملکه سبا آمد وتخت خود را در آنجا مشاهده کرد، بر عظمت قدرت سلیمان بیشتر پی برده وایمان آورد. در حقیقت آوردن تخت قبل از قدوم صاحب آن، یک نمایش قدرت برای هدایت وی بود.

معاذ اللّه که پیامبران دنبال قدرت نمایی محض بدون انگیزه هدایت باشند. از این جهت رو به اطرافیان خود کرد وگفت:(یا أیُّهَا المَلَؤُا أیُّکُمْ یَأتِینی بِعَرْشِها قَبْلَ أنْ یَأتُونی مُسْلِمینَ).

در این هنگام دو پاسخ شنید: یکی از جانب عفریتی از جن ودیگری از یکی از یاران نزدیکش. اوّلی گفت: من می توانم آن را پیش از پایان یافتن جلسه تو در اینجا حاضر سازم. ولی دیگری که داناتر از او بود ودانشی از کتاب داشت، گفت:

من می توانم آن را در زمانی کمتر از چشم بر هم زدن بیاورم. وقتی او موافقت سلیمان را احساس کرد، فوراً دست به کار شد وسلیمان تخت را در برابر خود حاضر دید. او در مقابل این موهبت که خدا به وی داده است، شکر خدا را به جای آورد وآن را آزمونی الهی تلقی کرد ویاد آور شد که سپاس بنده شاکر به نفع خودِ سپاس گزار است وکفران نعمت زیانی به خدا نمی رساند:

(قالَ عِفرِيتٌ مِنَ الجِنِّ أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ وَ إِنّی عَلَيْهِ لَقَوِیٌّ أمينٌ*قالَ الّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الكِتابِ أنَا آتيکَ بِهِ قَبْلَ أنْ يَرْتَدَّ إلَيْکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی لِيَبْلُوَنی أَ أشْكُرُ أمْ أكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإنّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإنَّ رَبّی غَنِیٌّ كَريمٌ).

در اینجا پرسشهایی مطرح است که یکی پس از دیگری یاد آور می شویم:

۱ــ چگونه عفریتی از جن، که موجود خبیث وبدخوی است، بر چنین قدرتی دست یافته است، تا آنجا که می تواند در مدت بسیار کم جسمی را از سرزمین سبا به محضر سلیمان بیاورد. مسلّماً او دروغ نمی گفت، وگرنه سلیمان او را تنبیه می کرد ویا لااقل مشت او را باز می کرد. و او برای مطمئن ساختن سلیمان خود را به دو صفت قدرت وامانت توصیف کرد وگفت:( وَ إنّی عَلَيْهِ لَقَوِیٌّ أمينٌ)نیرومندی او نشانه قدرتش بر انجام کار است وامانت او گواه بر سوء استفاده نکردن از آن و چون از نظر روحیه بدخوی بوده است، برای دفع هر نوع توهم، صفت امانتداری رایاد آور شده است.

پاسخ این است که این نوع قدرتها ارتباطی به کفر وایمان ندارد. چه بسا مرتاضان ملحد در اثر ریاضتها به چنین پایه از قدرت می رسند. و شاید این قدرتها در درون انس وجن است، ولی به فعلیت رسیدن آن در گرو شرایطی است که غالباً با ریاضت وزحمت توأم است ومشاهده کار مرتاضان غیر مؤمن در هند این نوع شگفتی را برطرف می سازد.

۲ـ چگونه تخت ملکه سبا این مسافت را در یک چشم بر هم زدن طی کرد وآسیبی به آن نرسید؟ همگی می دانیم که مقاومت اجسام در برابر فشاری که از سرعت به آنها وارد می شود محدود است واجسام در سرعتهای فوق العاده متلاشی می گردند. اگر جایگاه سلیمان در فلسطین بوده، فاصله فلسطین با سرزمین سبا هزاران کیلومتر است واین نوع سرعت در اجسام که آن را به صورت امواج در می آورد، با قوانین طبیعی قابل توجیه نیست.

پاسخ آن همان است که کراراً متذکر شده ایم و آن اینکه این نوع حوادث یک نوع اعجاز و کرامت بوده و طبعاً باید با قوانین طبیعی سازگار نباشد.

۳ـ فرد دیگری که تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم برهم زدن آورد، چه کسی است ودانش او از کتاب، چه دانشی بوده است؟

از روایات به دست می آید که او آصف بن برخیا، خواهر زاده ووصی سلیمان، بود. هرگاه مقصود از کتاب همان کتب تشریعی باشد که بر انبیا فرستاده شده، طبعاًعلم او بر این کتابها چنین قدرتی را به او بخشیده بود. تو گویی در باطن اینکتابها یک چنین اسراری نهفته است که احاطه بر آنها مایه چنین قدرتی می شود که مبدأ این کرامات می گردد. ونیز احتمال دارد مقصود از این کتاب، کتاب دیگرباشد که متضمن اسماء اللّه واسم اعظم خدا است واین کتاب نمی تواند کتاب تدوینی ونوشتاری باشد؛ بلکه مقصود، واقعیت این اسماست که خود کتابتکوینی است که در حقیقت این الفاظ، اسمای آن اسما می باشند ومقصود این است که موجودی از نظر کمال به جایی برسد که مظـاهر علم وقدرت ودیگر اسمای الهی باشد. این احتمال نزدیکتر از احتمال اوّل است. چون در آخر سوره رعد خدا انسانی را معرفی می کند که نزد او علم تمام

کتاب می باشد:

(قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الکِتابِ) (رعد/۴۳). «بگو کافی است از نظر شهادت میان من وشما، خدا وآن کس که نزد او علم تمام کتاب است» ودر نزد اهل ادب تفاوت این دو جمله یاد شده در زیر روشن است.

۱ــ (قالَ الّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکِتابِ).

۲ــ (وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الکِتابِ)(از نظر روایات حضرت علی (علیه السلام)).(۱)

بنابر این احتمال دارد که این کتاب، کتاب تکوینی وواقعیت اسماء اللّه بوده که مظهر بودن برای آنها چنین قدرتی را می بخشید.

نخست ملکه سبا در برابر سلیمان حاضر شد. او دستور داد تختش را برای او ناآشنا سازند وکارهایی در آن صورت دهند که او به سادگی نتواند تشخیص دهد. چنانکه می فرماید:( قالَ نَکِّرُوا لَها عَرْشَها نَنْظُرْ أَتَهْتَدی أَمْ تَکُونُ مِنَ الّذینَ لایَهْتَدُونَ).

هدف از این ناآشنا ساختن تخت برای ملکه سبا چه بوده است؟ در این باره یاد آور می شویم که:

۱ــ احضار خود تخت با قدرت خارق العاده، برای اثبات نبوت وداشتن قدرت غیبی خود بود. ملکه سبا به هنگام ترک کردن سرزمین سبا تختش در اختیارش بود، امّا تخت او در غیابش پیش از وی وارد ملک سلیمان شد. وملکه در مسیر خود انتقال آن را مشاهده نکرد.

۲ــ دگرگون وناآشنا ساختن تخت به خاطر آزمودن هوش وقدرت تشخیص او بود.

### ملکه سبا در محضر سلیمان

ملکه سبا وارد دربار سلیمان گشت. وقتی در مقابل تخت خود قرا گرفت به او گفته شد: آیا تخت تو این گونه است؟او با احتیاط، که نشانه پختگی در زندگی



---

۱- [۱] روایات فراوانی در نزول این آیه در شأن علی (علیه السلام) در کتب حدیث وتفسیر وارد شده است، به کتاب تفسیر برهان ج۲، ص۳۰۲ ــ ۳۰۴ رجوع شود.

است، گفت: مثل اینکه این خود آن است. وافزود که ما از پیش با مقام سلیمان آشنا بودیم وبه همین جهت با حالت تسلیم وارد سرزمین شما شدیم. وشاید بخواهد بگوید که برای ایمان آوردن ما نیازی به احضار این تخت از سرزمین سبا نبود، گرچه خود کار شگفت آوری است، بلکه دلایل دیگری ما را به ایمان وتسلیم در برابر سلیمان وادار کرده است؛ چنانکه می فرماید: (فَلَمّا جاءَتْ قیلَ أهکَذا عَرْشُکِ قالَتْ کَأنَّهُ هُوَ وَ أُوتینَا العِلْمَ مِنْ قَبْلِها وَ کُنّا مُسْلِمینَ).

نتیجه اقدام سلیمان به احضار او این شد که او را از پرستش غیر خدا باز داشت، در حالی که او واقوامش همگی کافر بودند؛ چنانکه می فرماید: (وَصَدَّها ما کانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللّهِ إنَّها کانَتْ مِنْ قَوْم کافِرینَ).(۱)

بار دیگر برای ارائه قدرت بیشتر از او درخواست شد که وارد قصر یا صحن بلورین (که گویا از زیر آن آب جاری بود) شود. وقتی چشم او به آن نقطه افتاد، تصور کرد که کف آن حوض آب نماست وآب آن در حال رفت وبرگشت است. از این جهت جامه را از روی پا برگرفت تا در آن قدم گذارد. در این موقع سلیمان به او گفت:«این آب نیست، بلکه این قصر(یا صحن)بلورین است».

دیدن این منظره واین قدرت، دگرگونی عظیمی در روح ملکه پدید آورد وبی اختیار رو به درگاه الهی کرد وگفت: پروردگارا! من به خویش ستم کرده بودم واکنون



---

۱- [۱] بنا بر این تفسیر، فاعل «صدها» سلیمان است وماء موصول در «ما کانت» مفعول دوّم است که حرف جرّ آن حذف شده است وتقدیر آیه چنین است:«وصدها سلیمان عمّا کانت تعبد من دون اللّه». این تفسیر با توجّه به آخرین جمله آیه قبل (وَکُنّا مُسْلِمین)مناسبتر است.گاهی تصور می شود که فاعل «صدها» همان ماء موصوله است ومقصود از «ما » در «ما کانت» خورشید است که آن را می پرستیدند ومفاد آیه این است که چیزی که او می پرستید، وی را از پرستش خدا باز داشته بود؛ ولی این نظر چندان استوار نیست. زیرا اوّلاً با ذیل آیه قبل که از تسلیم شدن ملکه سبا گزارش می دهد، مناسبت ندارد. ثانیاً باید جمله ای در تقدیر بگیریم؛ یعنی «صدها عن عباده اللّه ما کانت تعبد من دون اللّه». وهر دو بر خلاف ظاهر است.

همراه با سلیمان تسلیم خود را در برابر خدای جهانیان ابراز می دارم:

(قیلَ لَهَا ادْخُلی الصَّرْحَ فَلَمّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّهً وَ کَشَفَتْ عَنْ ساقَیْها قالَ إنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَواریرَ قالَتْ رَبِّ إنّی ظَلَمْتُ نَفْسی وَ أسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ للّهِ رَبِّ العالَمینَ).

تا اینجا سرگذشت سلیمان ومجموع آیات، با ترجمه وتوضیح آن به پایان رسید. به هنگام تفسیر آیات نکاتی رامتذکر شدیم، ولی نکات دیگری در این داستان است که یاد آور می شویم:

۱ــ مجموع سرگذشت سلیمان ما را به قدرت عظیمی رهبری می کند که تاریخ نظیر آن را ندیده ونشان نداده است.

۲ــ بسیاری از حوادث ورویدادها را در سرگذشت سلیمان را باید از طریق اعجاز وکرامت تفسیر کرد ونباید انتظار آن را داشت که قوانین علمی آن را توجیه کند.

۳ــ نزول این آیات در مکّه، که حاکی از آن است که یک پیامبر الهی دارای چنین قدرت وموهبت بوده واز طریق پرنده ای مشرکان را به تسلیم وخضوع واداشته است، می توانست مایه تسلّی وتقویت قلوب موحدان مکّه باشد که در چنگال قدرت بت پرستان بودند.

۴ــ در بررسی این داستان به مظاهر تجملاتی بر می خوریم که غالباً اهل دنیا به دنبال آن بوده ودر بعضی از روایات،چنین تجمّل گرایی نکوهش شده است. اکنون چگونه می توان این دستگاه عریض وطویل سلیمان را توجیه کرد؟

پاسخ این است که اگر تجمل وشکوه ظاهری سبب قهر بر کافران وتسلیم بت پرستان شود، اشکالی نخواهد داشت وهمان شکوه ظاهری وهیبت صوری بود که ملکه سبا را از آن نقطه دور به سرزمین توحید آورد ومنطقه ای که در شرک فرو رفته بود به آیین توحید گرایش پیدا کرد. خلاصه اینکه اگر تجملات وسیله هدایت شد،

استفاده از آن از نظر عقل وشرع مانعی ندارد.

### درگذشت سلیمان

قلم آفرینش بر پیشانی هر موجودی فنا وعدم بقا را نوشته است وجز ذات حق تعالی همگی راه فنا را در پیش خواهند گرفت. قرآن کریم می فرماید:(کُلُّ مَنْ عَلَیْها فان* وَیَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذو الجَلالِ والإکْرامِ). (الرحمن/۲۶_۲۷) هرانسانی جامه (۱) فنا بر تن می کند جز ذات پروردگار که دارای جلال وجمال است.

سلیمان نیز مشمول همین سنت الهی است وباید روزی از این جهان برود، ولی مرگ او نیز مانند حیاتش اسرار آمیز بود. قرآن مرگ او را چنین نقل می کند:

(فَلَمّا قَضَیْنا عَلَیْهِ المَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلی مَوْتِهِ إلاّ دابَّهُ الأرضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الجِنُّ أنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الغَیْبَ ما لَبِثُوا فی العَذابِ المُهینِ)(سباء/۱۴). «آنگاه که برای او مرگ را نوشتیم (سلیمان درگذشت) کسی که دیگران را بر مرگ او هدایت کرد، چیزی جز جنبده ای (موریانه) که عصای او را خورد، نبود. آنگاه که به زمین افتاد برای جن(که مسخّر او بودند) روشن شد که اگر غیب می دانستند(طبعاً ازمرگ سلیمان آگاه شده بودند) و این همه در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند(کارهای شاق انجام نمی دادند.)».

جمله ( ما لَبِثُوا فی العَذابِ المُهینِ) حاکی از آن است که سلیمان پس از درگذشت، مدّتی به همان حالت _ تکیه بر عصا _ باقی مانده وکارگزاران جن، مدّتها که او مرده بود، برای او کار می کردند. مفسّران این مدّت را گاهی یک سال گفته اند واین بسیار بعید است. زیرا سلیمان دارای دربار بود وداوری داشت وهر روز گروهی



---

۱- [۱] وقتی از نوک خامه ام لفظ جامه جاری شد، به یاد آخرین بیت از منظومه ابن حاجب در باره مؤنثات سماعیه افتادم که می گوید: وقصیدتی تبقی وإنّی اکتسی *** ثـوب الفنـــــاء و کـــل شیء

از او دیـدن می کردند، و بعید است مرگ چنین شخصـیتی یک سال مخفی بماند وکسـی متوجّه نشود؟ لحن آیه حاکی اسـت که او در نقطه بلنـدی بود ودرحـالی که بر کـار کـارگران نظارت می کرد وبر عصای خود تکیه نموده بود، مرگش فرا رسـید. روی این اصل بایـد این مـدّت به قـدری کم باشـد که کارگزاران دربار او در این مـدّت به ملاقات او نرونـد. شایـد سـلیمان با اغراض خاصی که ما نمی دانیم ملاقات خود را تا مدتی ممنوع کرده بود وبه حسب ظاهر مقداری توشه وآب وغذا همراه خود برده بود. وقتی از عبـادت فـارغ شـد وبه ایوان قصـر آمـد، که کـار کـارگران را تماشـا کنـد، قـابض الأـرواح جان اور ا گرفت وموریانه نیز با سرعت متناسب، عصای او را خورد وعصا شکست وجسد بی جان او برزمین افتاد.

بـاری حیـات او خـارق العـاده بود، مرگ او نیز به همین منوال بود. مرگ او به این شـیوه ثابت نمود که جنیان، بر خلاف آنچه مردم تصوّر می کنند، از غیب خبر ندارند وهرگاه گروهی ازآنان به اذن الهی از پس پرده آگاهیهایی داشـته باشـند، این گروه که در اختیار سلیمان بودند، فاقد چنین علمی بودند.

امیر مؤمنان ضـمن سـخنان خود در باره بی اعتباری دنیا، زنـدگی ومرگ سـلیمان را مطرح می کنـد ومی فرمایـد:«اگر زندگی دایمی در این جهـان امکـان داشت وبرای مقـابله بـا مرگ راهی بود، این کار برای سـلیمان بن داود امکان پـذیر بود. سـلیمانی کهبـا داشـتن نبوت ومقام قرب الهی جن وانس به تسـخیر او در آمـده بود ولی آنگاه که حظّ او از جهان به پایان رسـید وزمان حیـاتش تکمیـل گشت، از کمـان فنـا آماج تیر مرگ قرار گرفت وخانه ها از وجود او خالی گشت ومسـکنهایی که ساخته بود معطّل

ماند. آنگاه دیگران از او به ارث بردند و زندگی این افراد برای شما عبرت است».(۱)

سرانجام باید اعتراف نمود که سراسر زندگی سلیمان تا لحظه مرگ وحتّی پس از آن از عجایب وغرایب جهان است که هرگز نمی توان آن را با مقیاسهای محدود علمی اندازه گیری کرد وجز از طریق ایمان به غیب نمی توان آن را به صورت یک واقعیت مسلّم پذیرفت. بدین جهت قرآن یکی از اوصاف متقیان را ایمان به غیب دانسته و می فرماید:(الّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالغَیْبِ).

***



---

۱- [۱] فلو انّ أحداً یجد إلی البقاء سُلّماً أو لدفع الموتِ سبیلًا لکانَ ذلک سلیمان بن داود (علیه السلام) الذی سُخّر له ملک الجن والإنس مع النبوه وعظیم الزلفه، فلما استوفی طعمته واستکمل مدتهُ رمته قسیُ الفنا بنبال الموت، واصبحت الدیار منه خالیه،والمساکن معطله،وورثها قوم آخرون، وإنَّ لَکم فی القرون السالفه لعبره. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

## پیامبر شانزدهم : ایوب

### اشاره

سرگذشت ایوب (علیه السلام)

ایّوب یکی از پیامبران بزرگ الهی است ـ که نام او در قرآن چهار بار در سوره های نساء/۱۶۳، انعام/۸۴، انبیاء/۸۳، ص/۴۱ آمده است. او دارای کتابی است که هم اکنون جزء کتب عهد قدیم است.اینک مجموع آیات مربوط به سرگذشت او در قرآن:

### آیات مورد بحث

۱ـ (إنّا أوحَيْنا إلَيْكَ كَما أوْحَيْنا إلى نُوح وَ النَّبِيّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أوحَيْنا إلى إبْراهيمَ وَ إسْماعيلَ وإسحقَ وَيَعْقُوبَ وَالأسْباطَ وَ عيسى وأيّوبَ وَيُونُسَ وَ هارونَ وَسُلَيْمانَ وَآتَيْنا داوُدَ زَبوراً)(نساء/۱۶۳).

۲ـ (وَ وَهَبْنا لَهُ إسحقَ وَ يَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنا وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِى المُحْسِنينَ)(انعام/۸۴).

۳ـ (وَ أَيُّوبَ إذْ نادى رَبَّهُ أَنِّى مَسَّنِىَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أرْحَمُ الرّاحِمينَ).

۴ـ (فاسْتَجَبْنا لَهُ فَكَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرّ وَ آتَيْناهُ أهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً من عِنْدِنا وذِكْرى لِلْعابِدينَ)(انبياء/۸۳ـ۸۴).

۵ـ (وَ اذْكُرْ عَبْدَنا أَيُّوبَ إذْ نادى رَبَّهُ أنِّى مَسَّنِىَ الشَّيطانُ بِنُصْب وعَذاب).

۶ـ (ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَشَرابٌ).

۷ـ (وَ وَهَبْنا لَهُ أهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنّا وَ ذِكْرى لِاُولِى الألْبابِ).

۸ــ (وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ إِنَّا وَجدناهُ صابِراً نِعْمَ العَبْدُ إِنَّهُ أوّابٌ) (ص/۴۱ــ۴۴).

## ترجمه آیات

۱ــ ما به تو وحی کردیم، همچنان که به نوح وپیامبران پس از او وحی کردیم. ما به ابراهیم واسماعیل واسحاق ویعقوب واسباط وعیسی وایوب ویونس وهارون وسلیمان وحی کردیم وبه داود زبور را دادیم.

۲ــ ما به ابراهیم، اسحاق ویعقوب را بخشیدیم. همگان را هدایت نمودیم ونوح را قبل از آنها هدایت کردیم واز ذریّه او نوح(وبنابه احتمالی ابراهیم)، داود وسلیمان وایوب و یوسف و موسی وهارون است واین چنین نیکو کاران را پاداش می دهیم.

۳ــ به یاد آر ایوب را آنگاه که خدای خود را خواند وگفت: خدایا وضع ناگوار وگرفتاری سختی به من روی آورده وتو ارحم الراحمین هستی.

۴ــ ندای او را پاسخ گفتیم. وضع ناگوار وگرفتاری او را برطرف کردیم وخانواده اورا به او باز گرداندیم وهمانند آن را نیز به او دادیم. واین به خاطر رحمتی بود از ما به ایوب ومایه یاد آوری است برای افراد عبادت کننده.

۵ــ بنده ما ایوب را به خاطر بیاور آنگاه که گفت: شیطان مرا به رنج وعذاب افکنده است.

۶ــ (به او خطاب شد) پای خود را حرکت بده(آبی نمایان گردید.) این آبی است مایه شستشوی بدن وخنک ونوشیدنی.

۷ــ خانواده او را به او بخشیدیم وهمانند آن را نیز به او دادیم. این کار رحمتی بود از جانب ما ومایه یاد آوری خردمندان.

۸ــ دسته ای از چوبهای نازک را برگیر وبا آن بزن وسوگند خود را مشکن. او را بردبار یافتیم. چه نیکو بنده ای بود که به سوی خدا توجّه زیادی داشت.

ص : ۳۰۸

**توضیح لغات**

۱ـ ضرّ:واژه ضُرّ در باره حالات ایوب در سوره انبیاء در دو آیه آمده است:(مَسَّنِیَ الضُّرُّ) و: (فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرّ).

ضَرّ بر وزن شرّ به معنی زیان،در مقابل سود به کار می رود،چنانکه می فرماید: (لا أمْلِکُ لِنَفْسی نَفْعاً ولا ضَرّاً إلاّ ما شاءَ اللّهُ). (اعراف/۱۸۸) («بگو) من برای خود مالك سود وزیانی نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد.» ولی ضُرّ بر وزن حُرّ به معنی وضع ناگوار وسوء حال وبه اصطلاح امروز گرفتاری وناهنجاری زندگی است وفقر وتنگدستی وبیماری از مصادیق آن است؛ چنانکه می فرماید:

(وَ إذا مَسَّ الإنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أوْ قاعِداً أو قائماً فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأنْ لَمْ یَدْعُنا إلی ضُرّ مَسَّهُ ...)(یونس/۱۲).«هرگاه به انسان حالت ناگواری رخ دهد، خوابیده ونشسته وایستاده ما را می خواند؛ ولی وقتی گرفتاری او را برطرف کردیم (ما را فراموش می کند.) گویا او همان کس نیست که ما را برای رفع گرفتاری خود می خواند».

۲ـ نُصْب: بر وزن ظُلم به معنی رنج وتعب است واگر در مورد بیماری و بلاـ به کار رود به خاطر این است که بیماری با این نوع حالات، توأم با رنج وزحمت است.

۳ـ عذاب: مصدر عذّب از باب تفعیل است ومعنی لغوی آن ناراحتی جسمی یا روحی است که بر ا نسان وارد می شود، هر چند مستحق او نباشد. لذا در زبان عرب شکنجه گر را معذِّب وفعل او را عذاب می نامند وهرگز معنی ابتدایی آن عقوبت وکیفر نیست، البته غالباً کیفرها با عذاب وناراحتی توأم است.

۴ـ رکض: به معنی زدن با پا است ودر آیه، مقصود نهادن پا در آبی است که برای ایوب ظاهر شد.

۵ـ مغتسل: مکان شستشو یاآبی است که با آن شستشو می شود و معنی دوّم به

قرینه بعد(بارد وشراب) مناسبتر است.(۱)

۶ـ ضِغْث: بر وزن ارث، به دسته ای از گل ویا گیاه گفته می شود.

۷ـ حِنْث: بر وزن جِنْس، شکستن سوگند را می گویند.

## تفسیر موضوعی آیات

### اشاره

تا اینجا با لغات آیات آشنا شدیم، اکنون به تفسیر موضوعی آیات می پردازیم:

آیه های سوره های نساء وانعام حاکی از این است که ایوب از پیامبران بزرگ الهی است تا آنجا که نام او در کنار پیامبری مانندحضرت مسیح وارد شده است. قرآن در سوره انعام داود را از ذریّه نوح می شمارد.

بنابراین نمی توان طبقه او را معیّن کرد، ولی احتمال دارد که ضمیر در «من ذریّته» به ابراهیم برگردد. در این صورت می توان گفت او پس از سلیمان بوده است. زیرا می گوید:(وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُوبَ).

البته این استظهار تا آنجا حجّت است که دلیلی بر خلاف نباشد ولذا پس از ایّوب، یوسف وموسی وهارون آمده که مسلّماً بر داود وسلیمان مقدّم بودند.

برخی گفته اند: ضمیر در «من ذریّته» حتماً به نوح برمی گردد، نه به ابراهیم. به گواه اینکه بعدها لوط را بر این افراد عطف می کند ومی گوید:(وَإِسْماعیلَ وَالیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطاً وَ کُلاًّ فَضَّلْنا عَلَی العالَمینَ)(انعام/۸۶). در صورتی که می دانیم لوط از فرزندان ابراهیم نبود، بلکه پیامبر معاصر او بود واز شریعت ابراهیم پیروی می کرد. در عین حال بازگشت ضمیر به ابراهیم روشنتر به نظر می رسد. هر چند نام ابراهیم در چند آیه قبل (انعام/۷۴) آمده است .امّا مسأله عطف لوط بر آنها



---

۱- [۱] مفردات راغب، ماده غسل.

ممکن است به خاطر این باشد که او با ابراهیم قرابت داشته وخواهر زاده او بوده است وابراهیم بر او تقدّم داشته است؛ تو گویی از تبار اوست.

### حوادث مهم زندگی ایوب

مسائلی که در اینجا باید روشن شود این است که از آیه های سوره های انبیاء وص استفاده می شود که یک رشته مسائلی در زندگی او رخ داده است.

۱ــ ایوب با ناراحتی وبلا روبرو بوده که جمله های (مسّنی الضّرّ)،(فَکَشَفنا ما بِهِ مِنْ ضرّ) از آن حکایت می کند.

۲ــ خداوند برای رفع این گرفتاری به او دستور داده بود که در آبی شستشو کند تا گرفتاری او برطرف شود.جمله (ارْکُضْ بِرِجْلِکَ هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَشَرابٌ)حاکی از آن است.

۳ــ او سوگندی یاد کرده بود وخدا به او اجازه داد که سوگند خود را به نحو خاصی جامه عمل بپوشاند وجمله(وَخُذْ بِیَدِکَ ضِغْثاً) حاکی از آن است.

۴ــ گویا خدا اهل او را از او گرفته بود وبعداً خدا آنان را به دو برابر، به او باز گرداند. جمله های:(وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ) و (وَ وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ) حاکی از آن است.

اکنون به توضیح هر چهار رویداد می پردازیم:

در باره حادثه نخست یاد آور می شویم که ازاین آیات بیش از این استفاده نمی شود که او با گرفتاری وناراحتی سختی روبرو بوده وشاید گرفتاری او یک نوع بیماری جسمی بوده است، امّا نه بیماری که مایه تنفر مردم از او باشد چنانکه در برخی از روایاتی که باید آنها را از اسرائیلیات دانست، وارد شده است.

بیماری افراد همه جا نشانه صدور گناه نیست، بلکه گاهی گواه بر تزکیه وشکوفایی کمالات می باشد؛ همچنان که بیماری ایوب از این مقوله است. زیرا

ص : ۳۱۱

صبر وبردباری او نشانه استقامت او در برابر قضای الهی است.

چیزی که در اینجا باید در باره آن بحث کرد، این است که این ناراحتی را در سوره ص به شیطان نسبت داده و می گوید:( أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیطانُ بنصب وعَذاب)(ص/۴۱). در حالی که در سوره انبیاء از شیطان چیزی نیست، بلکه می فرماید: (مسّنی الضرّ)در این صورت چگونه می توان دخالت شیطان را در باره پیامبری مثل ایوب توجیه کرد؟

در اینجا می توان دو نوع پاسخ گفت: یکی اینکه بگوییم مقصود از دو جمله زیر یک معنا نیست.۱ـ مسنی الضر؛ ۲ـ مسنی الشیطان.

مقصود از جمله نخست، بیماری توأم با رنج ودرد است ومقصود از جمله دوّم، شماتت راهبان است که به تحریک شیطان او را سرزنش می کردند ومی گفتند: تو مصدر چه گناهی بوده ای که به این وضع گرفتار شده ای؟ از این جهت امام صادق (علیه السلام)می فرماید:

«إنّ اللّه ابتلی أیوب بلاذنب فصبر، حتّی عُیِّرَ وانّ الأنبیاء لایصبرون علی التعییر».(۱) «ایوب بدون انجام گناهی دچار بلا گردید واستقامت ورزید تا اینکه مورد سرزنش قرار گرفت وپیامبران بر شماتت صبر نمی کنند.(وباید آن را یک قانون غالبی اندیشید.)

بنابراین مقصود از مس شیطان، مسّ بدنی وروحی نیست،بلکه تأثیر شیطان در قلوب راهبان است که نتیجه آن ناراحتی ایوب بود.

پاسخ دیگر اینکه ممکن است هر دو جمله ناظر به یک امر باشد وشیطان در مزاج ومال او به اذن الهی تصرّف کرد. زیرا شیطان به خدا گفت:سپاسگزاری ایوب به خاطر نعمتهایی است که در اختیار او نهاده ای واگر مرا بر او مسلّط سازی تا



---

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۱۲، ص۳۴۷.

نعمتها را سلب کنم، به این حالت باقی نمی ماند.(۱) از این جهت گاهی ایوب فاعل را نام نمی برد وجمله نخست را می گوید:(مسّنی الضرّ)وگاهی نام فاعل را می برد:(مسّنی الشیطان بنصب وعذاب).

از میان دو وجه فوق، وجه نخست استوارتر به نظر می رسد.

بیماری طولانی ایوب با فقر وناداری او پیوسته با شکر وسپاس همراه بود. و از این طریق کمال روحی خود را ابراز می کرد. از این جهت خدا در حقّ او می فرماید:(إِنّا وَجَدناهُ صابِراً نِعْمَ العَبْدُ إِنّهُ أَوّابٌ). «ما او را شکیبا یافتیم. چه بنده خوبی است که پیوسته به خدای خود توجه داشت».

البته فلسفه ابتلا منحصر به این نیست، بلکه در روایات برای آن در باره اشخاص فلسفه های گوناگونی بیان شده است.

در باره حادثه دوّم، که کیفیت رفع بلا باشد، آیه ۴۲ سوره ص بیانگر آن است وآن اینکه از طریق کرامت از زیر پای او آبی جوشید که در آن بدن خود را شستشو داد که آن آب هم خنک بود وهم نوشیدنی؛ چنانکه می فرماید:(ارْکُضْ بِرِجْلِکَ هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَشَرابٌ).

ودر باره مطلب سوّم، مفسران یاد آور شده اند که ایوب در دوران بیماری از همسر خود تخلفی دیده بود وسوگند یاد کرده بود که اگر بهبودی یابد، اورا چند ضربه بزند وخدا پس از بهبودی، برای آنکه او سوگند خود را نشکند، اجازه داد که سوگند خود را از طریق خاصی جامه عمل بپوشاند. مثلاً دسته ای از گیاه را برگیرد وبا آن او را بزند.ممکن است تصور شود که این یک نوع حیله شرعی بوده است ومقام پیامبران منزه از آن است. ولی اگر در ناحیه متخلّف مقتضیات تخفیف باشد، این نوعِ عمل به سوگند، حیله ای نخواهد بود. زیرا زن او در طول بیماری او شوهر را ترک نکرد و



---

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۱۲، ص۳۴۷.

در خدمت او بود و از این جهت شایسته چنین تخفیفی بود. از طرفی چون نام خدارا به زبان آورده وسوگند یاد کرده بود، خدا حق دارد که این مصداق را از او بپذیرد واین یک نوع کار استثنایی است وربطی به حیله های شرعی ندارد تا افرادی با آن به نفع خود احتجاج کنند.

در باره مسأله چهارم از جمله های:(وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُم) در سوره انبیاءوجمله (وَ وَهَبْنا لَهُ وَ مِثْلَهُمْ معَهُم) در سوره ص استفاده می شود که خدا اهل او را به او باز گرداند.

در اینجا در روایات دو تفسیر وارد شده است: یکی اینکه فرزندان او در دوران بیماری وابتلای وی متفرق شده بودند که پس از بهبودی او بازگشتند واز طریق آنان فرزندانی برابر فرزندان خود پیدا کرد.احتمال دیگر اینکه فرزندان او مرده بودند و خدا پس از بهبودی، آنان را بار دیگر زندگی بخشید ومعادل آنان فرزندان جدیدی نیز به او بخشید.

با توجّه به صبر وبردباری ایوب در راه خدا قبول این نوع کرامات آسان است.

### نکات داستان

از مجموع این سرگذشت نکاتی را یاد آور می شویم:

۱ـ هرگز نباید گرفتاری افراد را دلیل بر خطا کاری آنها دانست. هرچند گاهی برخی از گرفتاریها کفاره گناهان به شمار می رود، ولی برخی از مصایب نیز مقدمه شکوفایی استعداد نزدیک شدن به خداوند است.

۲ـ صبر ایوب، که زبانزد خاص وعام است، صبر در مقابل مصیبت وگرفتاری بوده که گویا از نظر زمان، قریب به بیست سال طول کشید. این مرد در عین این گرفتاری طولانی، پیوسته سپاسگزار بوده وبه تعبیر قرآن«اوّاب» بود، نه معترض وشاکی. واین خود برای ما درس بزرگی است که در مصایب شکیبا وبردبار

باشیم.

۳ــ چه بسا در موقع گرفتاری منافعی از دست برود، ولی گاهی خدا به صورت مرئی واحیاناً نامرئی جبران می کند؛ چنانکه در مورد فرزندان ایوب چنین شد.

۴ــ انسان خدمتگزار ــ اگر هم مستحق کیفری باشد ــ نباید در مقام کیفر، خدمات گذشته او را به کلّی نادیده گرفت. چه بسا ممکن است اعمال نیک او مایه تخفیف مجازات او باشد؛ تا آنجا که خدا به ایوب می فرماید: به جای زدن با چوب، با دسته ای گل یا گیاه بر بدن همسر خود بزن.

***

## پیامبر هفدهم : یونس

### اشاره

سرگذشت یونُس (علیه السلام)

نام یونس در قرآن چهار بار آمده است:نساء/۱۶۲، انعام/۸۶، یونس/۹۸، صافات/۱۳۹. ودر سوره انبیاء/۸۷_۸۸،وسوره ن والقلم/۵۰، وصف او وارد شده است.

قرآن بخشی از سرگذشت او را آورده است. در سوره صافات فرستادن او به سوی قوم خود، آنگاه رویگردانی از قوم خود وسوار شدنش بر کشتی ورفتنش در شکم ماهی، سپس نجات او وارسال مجدد وی به سوی قومش آمده است.در سوره انبیاء تنها تسبیحش در شکم ماهی ونجات یافتن او آمده است.در سوره ن والقلم ندای او آمیخته با پشیمانی وخروج از شکم ماهی وبرگزیدگی مجدد او برای رسالت است.

در سوره یونس سرگذشت ایمان قوم او وبرداشتن عذاب از آنان آمده است.

اینک مجموع آیاتی که به او مربوط است:

### آیات مورد بحث

۱_ (إنّا أوْحَیْنا إلَیْکَ کَما أوحَیْنا إلی نُوح وَ النَّبِیّینَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أوْحَیْنا إلی إبْراهیمَ...ویُونُسَ و...)(نساء/۱۶۳).

۲_ (وَ إسْماعیلَ وَ الیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطاً وَکُلاّ ًفَضّلْنا عَلَی العالَمینَ) (انعام/۸۶).

۳_ (وَ إنَّ یُونُسَ لَمِنَ المُرْسَلینَ).

ص : ۳۱۷

۴ــ (إذْ أبَقَ إلَی الفُلْکِ المَشْحُونِ).

۵ــ (فَساهَمَ فَکانَ مِنَ المُدْحَضینَ).

۶ــ (فَالْتَقَمَهُ الحُوتُ وَ هُوَ مُلیمٌ).

۷ــ (فَلَولا أَنّهُ کانَ مِنَ المُسَبِّحینَ).

۸ــ (لَلَبِثَ فی بَطْنِهِ إلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ).

۹ــ (فَنَبَذْناهُ بِالعَراءِوَ هُوَ سَقیمٌ).

۱۰ــ (وَ أَنْبَتْنَا عَلَیْهِ شَجَرهً مِنْ یَقْطین).

۱۱ــ (وَ أرْسَلْناهُ إلی مِائَهِ أَلْف أوْ یَزیدونَ).

۱۲ــ (فآمنوا فَمَتَّعْناهُمْ إلی حین)(صافات/۱۳۹ــ ۱۴۸).

۱۳ــ (وَذَا النُّونِ إذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فی الظُّلُماتِ أَنْ لاإلهَ إلاّ أنْتَ سُبْحانَکَ إنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ).

۱۴ــ (فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجّیْناهُ مِنَ الغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجی المُؤمنینَ) (انبیاء/۸۷ــ ۸۸)

۱۵ــ (فَاصْبِر لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلاتَکُنْ کَصاحِبِ الحُوتِ إذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ).

۱۶ــ (لَولا أنْ تَدارَکَهُ نِعْمَهٌ من ربّه لَنُبِذَ بالعَراءِ وَ هُوَ مَذمومٌ).

۱۷ــ (فَاجْتَباهُ ربُّهُ فَجَعَلهُ مِنَ الصّالِحینَ)(قلم/۴۸ــ ۵۰).

۱۸ــ (فَلَولا کانَتْ قَرْیَهٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إیمانُها إلاّ قَومَ یُونُسَ لمّا آمَنُوا کَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الخِزیِ فی الحَیاهِ الدُّنیا وَ مَتَّعَناهُمْ إلی حین) (یونس/۹۸).

## ترجمه آیات

۱ــ ما به تو وحی کردیم؛ چنانکه به نوح وپیامبران پس از او وبه ابراهیم وحی نمودیم و...یونس و....

۲ــ وبه اسماعیل ویسع ویونس ولوط وحی کردیم وهمگی را بر عالمیان برتری بخشیدیم.

۳ــ حقاً که یونس از مرسلین است.

۴ــ آنگاه که به سوی کشتی پر از مسافر فرار کرد.

۵ــ با سواران کشتی، قرعه کشید واو از مغلوبین گردید.

۶ــ ماهی او را فرو برد واو مستحق نکوهش شد.

۷ــ اگر (در شکم ماهی) از تسبیح گویان نبود.

۸ــ تا روزی که مردم برانگیخته می شوند، در شکم ماهی می ماند.

۹ــ ما او را به سرزمین بی آب و گیاه افکندیم، در حالی که او مریض بود.

۱۰ــ برای ادامه حیات او درخت کدو رویانیدیم.

۱۱ــ اورا به سوی صد هزار یا فزونتر فرستادیم.

۱۲ــ همگی ایمان آوردند وآنان را تا رسیدن اجلشان از نعمت برخوردار کردیم.

۱۳ــ به یاد آر مصاحب ماهی را آنگاه که خشمگین رفت(قوم خود را ترک گفت) تصوّر کرد که زندگی را بر وی تنگ نخواهیم گرفت(وقتی فهمید) در تاریکیهای(شکم ماهی)ندا کرد خدایی جز تو نیست، منزّهی تو، من از ظالمان بودم(ظلم بر نفس کردم.)

۱۴ــ ما ندای او را پاسخ گفتیم واو را از غم نجات دادیم. این چنین مؤمنان را نجات می دهیم.

۱۵ــ به حکم وتقدیر الهی صبر کن، مانند صاحب ماهی مباش. آنگاه که ندا کرد در حالی که خشم خود را فرو برده بود.

۱۶ــ اگر نبود که خدا او را با نعمتی تدارک کرد، او به سرزمین بی آب وعلف در حالی که نکوهش شده است پرت می شد، ( ولی نعمت خدا مانع از آن شد که در حالی که مذموم بود به بیابان پرت شود.)

۱۷ــ خدای او را برگزید واز صالحان قرار داد.

۱۸ــ چرا ساکنان شهرها ایمان نمی آورند تا ایمان آنان سود بخشد، مگر قوم یونس، آنگاه که ایمان آوردند عذاب خوار کننده را از آنها در زندگی دنیا برداشتیم وتا اجلی به آنان نعمت بخشیدیم.

## توضیح لغات

۱ــ مشحون:اسم مفعول از کلمه شحن به معنی پر وانباشته بودن چیزی است.

۲ــ مدحضین: اسم مفعول از کلمه دحض به معنی بطلان وزوال است ومقصود در اینجا حکومت یونُس است که قرعه به نام او افتاد.

۳ــ ابق: از إباق به معنی فرار کردن است وغلام گریز پا را آبق گویند.

۴ــ ساهم: از مساهمه به معنی قرعه کشیدن است.

۵ــ التقام: بلعیدن وفرو بردن.

۶ــ ملیم: اسم فاعل از فعل الاَم به معنی سزاوار نکوهش.

۷ــ نبذ: بر وزن فقر به معنی پرتاب کردن ودور انداختن چیزی است.

۸ــ عراء: مکانی که هیچ سقف، سرپوش وسایبانی در آن یافت نشود.

۹ــ یقطین: بوته کدو.

۱۰ــ نون وحوت: ماهی بزرگ.

## تفسیر موضوعی آیات

### اشاره

موضوعاتی که در پرتو این آیات می تواند مورد تفسیر قرار گیرد، عبارتند از:

۱ــ نفرین یونس بر قوم خود.

۲ــ سرگذشت یونس در کشتی.

۳ــ یونس در سرزمین بی آب وعلف.

۴ــ دستاویز های خلاف عصمت.

اینک موضوعات فوق را به ترتیب مورد بحث قرار می دهیم:

### ۱- نفرین یونُس بر قوم خود

یـونس در سـرزمین عراق برای هـدایت قـوم خـود مبعـوث شـد. او هرچه دعـوت کرد ا ز دعوت خود نـتیجه نگرفت. بنـابه نقل مفسران فقط دو(۱) نفر به او ایمـان آوردنـد که یکی عالم ودیگر عابـد بود.جام صبر یونس لبریز شـد. سـرزمین قوم خود را با نفرین ترک گفت وبه آنان گفت: پس از سه روز عـذاب نازل می گردد. ولی از نقطه دور شاهد اوضاع قوم خویش بود وآثار عـذاب نیز هویـدا گشت. قوم او سـراغ عالم رفتند. او گفت: به خدا پناه ببرید وگریه وناله سـردهید. رو به بیابانها بگذارید تا از این طریق رحمت خدا را جلب کنید. در این لحظه به تدریج عذاب بر طرف شد وآنان به زندگی خود باز گشـتند؛ چنانکه می فرمایـد:(فَلَولا کانتْ قریهٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إیمانُها إلاّ قَومَ یُونُسَ لمّا آمَنُوا کَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الخِزیِ فی الحَیاهِ الدُّنیا وَ مَتَّعناهُمْ إلی حین).

در اینجا سؤالی مطرح است وآن اینکه ایمان، هنگام نزول عـذاب سودی نمی بخشد و در همین سوره در چند آیه قبل یاد آور می شود که وقتی فرعون در میان دریافرو می رفت، ابراز ایمان کرد وگفت:(آمَنْتُ أنّهُ لاإلهَ إلاّ الّذی آمَنْتْ بِهِ بَنُوا إسرائیلَ وأنَا مِنَ المُسْلِمینَ). ولی در پاسخ به او گفته شد: (ألآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ مِنَ المُفسِدِینَ)(یونس/۹۰_۹۱).

وباز در سوره غافر ایمان به هنگام نزول عذاب رابی ثمر معرفی کرده و می فرماید:(فَلَمّا رَأوا بَأسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنّا بِهِ مُشْرِکینَ*فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إیمانُهُمْ لَمّا رَأوا بَأسَنا سُنَّتَ اللّهِ الّتی قَدْ خَلَتْ فی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ



---

۱- [۱] مجمع البیان،۳/۱۳۵.

الکافِرونَ)(غافر/۸۴_۸۵).

«آنگاه که عذاب ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم وبه خدایانی که برای او شریک فرض می کردیم کفر ورزیدیم. ولی ایمان آنان در آن حالت که عذاب ما را دیدند، سود بخش نبود. این سنّت ماست در میان بندگانمان درگذشته. ودر آن هنگام کافران زیان کردند».

بنابراین چه فرقی میان سرگذشت قوم یونس وسایر اقوام بود؟ در پاسخ یاد آور می شویم(گذشته از اینکه فرعون عصر موسی، اگر قبل از غرق شدن نیز ایمان می آورد برای وی سودبخش نبود وحتماً کیفرهایی به دنبال او بود (زیرا انسانی که این همه کودکان نوزاد را سربریده ومبدأ هزاران جنایت شده است، تنها با ایمان پاک نمی شود)، ایمان قوم یونس به هنگام نزول عذاب نبود، بلکه تنها نشانه هایی از عذاب را مشاهده کردند واز اینکه دیدند یونس محیط زندگی را ترک کرده است، فهمیدند که نزول عذاب حتمی است. در چنین شرایط با کمال اختیار ایمان آوردند وبا مراجعه به خرد وبهره گیری از رهنمود آن عالم، درهای توبه را به روی خود باز دیدند وایمان آوردند.

در آیه سوره غافر جمله (رأوا بأسنا) آمده است که مفاد آن رؤیت عذاب است. واین غیر از مشاهده نشانه های عذاب ویقین پیدا کردن به نزول آن است.

از جمله:(فَلَولا ـ کانتْ قریةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إیمانُها) استفاده می شود که این نه تنها قوم یونس بود که ازایمان خود سود می برد، گروههای دیگری نیز که از نظر شرایط با قوم یونس یکسان بودند، اگر ایمان می آوردند، ایمانشان پذیرفته می شد.

آیه بعدی حاکی از آن است که ایمانی ارزش دارد که از روی اختیار باشد وایمان از روی اضطرار بی ارزش است؛ چنانکه می فرماید:(وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لآمَنَ مَنْ فی الأرضِ کُلُّهُمْ جَمیعاً أَفَأَنْتَ تُکْرِهُ النّاس حتّی یَکُونُوا مُؤمِنینَ)(یونس/۹۹).

«اگر خدای تو می خواست همه مردم ایمان می آوردند(ولی چنین ایمانی بی

ارزش است) آیا تو ای پیامبر مردم را وادار به ایمان می کنی؟»

بنـابراین بایـد ایمان قوم یونس را خارج از دایره این آیه دانست وآن اینکه آنان از روی اختیار ایمان آوردنـد واین در صورتی است که در متن عذاب قرار نگرفته باشند.

در پایـان این بخش یادآور می شویم که رفع عـذاب از قوم یونس تکـذیب وی نبود، زیرا طلایعهای عـذاب ونشانه های آن بر قوم آشـکار گردیـد وهمگان مطمئن شدنـد که اگر چاره ای نیندیشـند، عـذاب الهی آنان را فرا خواهد گرفت و گزارش غیبی یونس تحقق می پـذیرد. تکـذیب در صورتی لازم می آیـد که دلایلی بر صـدق گفتار او نباشـد.ما در بحث «البداء فی الکتاب والسـنه» اثبات کرده ایم که این نوع گزارشـهایی که تحقق پذیرفته، مایه تکذیب پیامبران نمی باشد. نظیر آن را در سرگذشـت اسـماعیل می خوانیم؛ آنجا که ابراهیم خبر داد که او مأمور به ذبـح اسـماعیل است و با این وجود تحقّق نپـذیرفت. زیرا منسوخ گشت. امّا تحقّق مقدمات حاکی از آن بود که امری در کار بوده است.

***

## ۲- سرگذشت یونُس در کشتی

یونس از دور راه مراقب اوضاع قوم خویش بود. وقتی فهمیدعذاب از آنان برداشـته شده است، خشمگین شد وسرزمین خود را به قصد جای دیگری ترک کرد. در مسیر خود به ساحل دریا رسید، چشمش به کشتی افتاد که مملو از مسافر وبار بود. از آنان درخواست کرد که وی را نیز سوار کننـد. او را در کشتی سوار کردنـد وکشتی به راه خود ادامه می داد که ناگاه متوقف شـد، در علّت توقف دو قول است: یکی اینکه به خاطر سنگینی ودیگر به خاطر اینکه ماهی بزرگی در جلو کشتی ظاهر شد ومانع از حرکت آن بود.

ص : ۳۲۳

در هر حال بنا شد، یک نفر از سرنشینان کشتی کم شود. در این مورد راه عادلانه وعقلایی این بود که قرعه بیندازند واز طریق قرعه آن فرد معیّن شود. اتّفاقاً قرعه به نام یونس در آمد. به ناچار او را به دریا افکندند وآن ماهی بزرگ یا نهنگ او را بلعید. ولی اراده خدا بر آن تعلّق گرفت که او طعمه ماهی نشود وبر وی آسیبی وارد نگردد. ولی او فوراً به علّت گرفتاری خود پی برد ودانست که بی صبری وقهر از قوم شایسته مقام او نبود. از این جهت به جبران گذشته پرداخت. تسبیح وتنزیه خود را در شکم ماهی ودر تاریکی آغاز کرد وهمین امر موجب نجات او گردید وماهی مأمور شد که او را به بیرون بیفکند؛ چنانکه می فرماید:

(وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فی الظُّلُماتِ أَنْ لاإِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ*فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجّیْناهُ مِنَ الغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجی المُؤمنینَ). ونیز می فرماید: (وَ إِنَّ یُونُسَ لَمِنَ المُرْسَلینَ*إِذْ أَبَقَ إِلَی الفُلْکِ المَشْحُونِ*فَساهَمَ فَکانَ مِنَ المُدْحَضینَ*فَالْتَقَمَهُ الحُوتُ وَ هُوَ مُلیمٌ*فَلَولا أَنّهُ کانَ مِنَ المُسَبِّحینَ* لَلَبِثَ فی بَطْنِهِ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ).

در اینجا باید حیات یونس را در شکم ماهی از مسائل غیبی دانست و اینکه اراده قاهر خدا بر همه چیز حاکم است. نکته دیگر اینکه کسانی که مقام ومرتبت عظیمی دارند، کوچکترین کار خارج از شأن، هر چند حرام نباشد، مستلزم گرفتاریهای سختی است. چنانکه کم صبری یونس چنین پیامدی را به دنبال داشت.

گواه بر اینکه هر نوع ترک اولی از پیامبران بزرگ بدون بازخواست نمی شود، این است که خدا عمل یونس را به عنوان فرار بنده از مولی تلقی کرده وفرموده است: (إِذْأَبَقَ إِلَی الفُلْکِ المَشْحُونِ) وفرار عبد خالی از واکنش مولی نیست.

### ۳- یونُس در سرزمین بی آب و علف

تسبیح یونس مایه نجات او شد ونجات او توأم با رحمت الهی بود. خدا به زندانبان او دستور داد که او را به سمت خشکی ببرد، ولی او نیاز به غذا وپوشاک داشت. آنچه قرآن متذکر است این است که خدا درخت یقطین (بوته کدو) را برای او سایبان آفرید وچه بسا از خود کدو نیز به عنوان غذا بهره گرفت. در همین موقع بود که مورد پذیرش ویژه خدا قرار گرفت(۱) واز صالحان گردید؛ چنانکه می فرماید:

(فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجي المُؤمنينَ). وباز می فرماید: (فَنَبَذْناهُ بِالعَراءِ وَ هُوَ سَقيمٌ*وَ أَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجرةً مِنْ يَقْطين).

در اینجا سؤالی مطرح است وآن اینکه در سوره صافات می فرماید:«اگر او خدا را در شکم ماهی تسبیح نمی کرد، در شکم او تا روز قیامت می ماند» (صافات/۱۴۳)، حال آنکه از آیات سوره قلم استفاده می شود که اگر خدا ترک اولای او را با نعمتی تدارک نمی کرد، به سرزمین بی آب وعلف پرت می شد، در حالی که مورد نکوهش بود؛ چنانکه می فرماید: (لَولا أَنْ تَدارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بالعَراءِ وَ هُوَ مَذمومٌ).(قلم/۴۹)

حقیقت این است که این دو آیه ناظر به دو موضوع است:

۱ــ تسبیح یونس، خواه قبل از گرفتاری وخواه پس از آن، و اینکه اساساً جزء تسبیح گویان بودن بود، سبب نجات او از شکم ماهی شد.

۲ــ آنگاه که به خاطر تسبیح از شکم ماهی بیرون آمد، در اینجا نیز اگر نعمت



---

۱- [۱] مقصود آیه (فَاجْتَباهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصّالِحينَ) (قلم/۵۰) است که شرح آن بعداً می آید.

الهی شامل حالش نبود، اثر ترک اولی نیز باقی بود. در این صورت به صورت یک فرد مذموم به خارج پرت می شد، ولی چون نعمت الهی شامل حال او گردید، او به صورت یک انسان غیر مذموم پرت شد واز این جهت دو مرتبه به رسالت برگزیده شد. بار دیگر نعمت خدا شامل حالش شد و بدین جهت پس از آن می فرماید:(فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

***

### ۴- دستاویزهای مخالفان عصمت

کسانی که در باره عصمت انبیا به صورت دقیق مطالعه نمی کنند، برخی از کلمات وارد شده در سرگذشت یونس را گواه بر عدم عصمت او می گیرند. حتی برخی که توانایی پاسخگویی ندارند،می گویند این تعبیرات مربوط به قبل از نبوت اوست. در حالی که قرآن همگی را مربوط به دوره رسالت او می داند ومی فرماید:(وَإِنّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ) آنچه دستاویز مخالف عصمت قرار گرفته، عبارت استاز:

۱ــ (ذَهَبَ مُغاضِباً)؛

۲ــ (فَظَنَّ أنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ) ؛

۳ــ (فَالْتَقَمَهُ الحُوتُ)؛

۴ــ (وَ هُوَ مُلیمٌ).

در توضیح جمله نخست، یعنی: (ذَهَبَ مُغاضِباً) که در آن دو احتمال وجود دارد، یاد آور می شویم:

۱ــ مقصود خشم بر قوم خود بود. زیرا انسانی که سالها از روی دلسوزی قوم

خود را به راه سعادت دعوت نمود وفقط دو نفر از آنان به او ایمان آورند، در این حالت خشم وغضب یک امر طبیعی است و عصمت به معنی پیراستگی از غرایز انسانی نیست وهمین احتمال از امام هشتم (علیه السلام) نقل شده است. آنگاه که مأمون از معنی آیه پرسید، حضرت در پاسخ فرمود:«ذلک یونس بن متی ذهب مغاضباً لقومه»(۱).

شاید تصور شود که این حالت مربوط به وقت ترک منطقه باشد که روانه سمت دریا شد؛ به گواه اینکه به دنبال آن آمده است:(فَظَنَّ أنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ) واین حاکی از آن است که این دو متقارن بوده اند وچون دوّمی مربوط به وقت ترک منطقه است طبعاً اوّلی هم چنین خواهد بود ونتیجه این می شود که خشم او بر عدم نزول عذاب ورفع آن خواهد بود، نه بر قوم خود.

پاسخ آن این است که هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند ظن بر عدم تضییق مربوط به حالت دوّم است، بلکه هر دو می تواند مربوط به حالت نخست باشد.

۲ــ این جمله بیانگر حال یونس به هنگام ترک منطقه است یعنی او منطقه را مانند کسی که خشمگین باشد ترک گفت وتصور کرد که خداوند بر او سخت نخواهد گرفت. گویا خروج او با کمال آرامش این حالت را مجسّم می ساخت که کاری را صورت نداده است، نه اینکه واقعاً خشمی وجود داشته باشد. البته احتمال نخست روشن تر است.

جمله دوّم(فَظَنَّ أنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ) گواه بر عدم عصمت نیست. زیرا «نقدر» مشتق از «قدر» به معنی ضیق وتنگ گرفتن است؛ چنانکه می فرماید:(وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمّا آتاهُ اللّهُ) (طلاق/۷): هر کس که معیشت او تنگ شد، از آنچه که خدا به او داده است(در حد امکان) انفاق کند. در این صورت مفاد آیه همان است که گفته شد وآن اینکه او منطقه را ترک کرد، در حالی که در اندیشه او



---

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۱۴، ص۳۸۷.

خطور نمی کرد که برای این کم صبری بـازخواست خواهـد شـد. واگر این دو جمله دلیـل بر پیراسـتگی او از معصـیت نباشـد، نشان نافرمانی نیست.

در بـاره جمله سّوم (إنّی کُنْتُ مِنَ الظّـالِمینَ) یـاد آور شویم که ظلم در لغت عرب به معنی وضع شـیئ در غیر موضع آن است. یعنی انسـان کاری را صورت دهـد که حقّش بود انجام ندهـد. واگر در تعـدّی به نفوس واعراض واموال کلمه ظلم به کار می رود، به خاطر همین مناسـبت است. شکی نیست که کار یونس، مناسب با مقام او نبود ومقتضای رأفت ورحمت مقام نبوت این بود که او درمیان آنان بماند ودر حدّ امکان آنان را از عذاب برهاند؛ چنانکه آن فرد دانشمند این کار را کرد.

این به آن معنـا نیست که یـک فرد پیرو از نظر کمـال بالاـتر از متبـوع خـود (یونس) می باشـد. زیرا آن فرد عـالم رنـج تبلیغ را نچشیده ومانند یونس مدّتها با آنها در جدال نبود واگر او هم با یونس شرایط مشابه داشت، چنان موضعی را انتخاب نمی کرد.

از این بیـان معنی جمله (وَ هُـوَ مُلیمٌ) نیز روشن می شود. زیرا اسـتحقاق ملاـمت غیر اسـتحقاق عقـاب است وعلّت ملاـمت او به یکی از سه امر بر می گردد:

۱ـ منطقه را زود ترک کرد ودر کنار قوم خود تا لحظه ای که توقف ممکن بود، توقف نکرد.

۲ـ جام صبرش لبریز گردید وبرای قوم خود درخواست عذاب کرد.

۳ـ از وضع قوم خود خبر گرفت وروشن شـد که عـذاب برطرف شـده وچون از توبه وایمـان آنـان مطّلع نبود، بـا حالت خشـم راهی سفر شد.

در هر حال هیچ یک از اینها گناه نبوده وبه تعبیر مفسّران ترک اولایی بوده که از او سرزده است.

### نکات سرگذشت

از مجموع سرگذشت یونس نکاتی استفاده می شود:

۱ـ مربیان الهی بایـد تا آنجا که امیـد تربیت دارنـد، از درخواست عـذاب بپرهیزند. از این جهت خدا به پیامبر خطاب می کند: در مقابل حکم وفرمان خـدا صابر باش ومانند مصاحب ماهی نباش آنگاه که ما را خوانـد در حالی که او را غم وانـدوه گرفته بود: (فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلاتَکُنْ کَصاحِبِ الحُوتِ إذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُوم).(قلم/۴۸)

۲ـ سرگذشت یونس یکی از دلایل وقوع بداء در شرایع پیشین است. البته نه به این معنا که اراده خدا تغییر کند ونظر او عوض شود، بلکه مقصود این است که پیـامبر الهی از طریق وحی یـا الهـام ، از وقوع امری خبر بدهـد و نشـانه های آن نیز ظاهر شود، ولی سپس به عللی آن خبر تحقّق نپذیرد. امّا تحقّق نپذیرفتن نه به این معناست که رسول او سـخن نادرستی گفته، بلکه خبر او صـددر صد صـحیح ومقیّد به حفظ شـرایط بود، امّا دگرگونی شـرایط سـبب شد که آن گزارش تحقّق نپذیرد. اتفاقاً جریان در سرگـذشت یونس از همین مقوله است. زیرا او گزارش از عذاب داد وگزارش او محدود به این بود که قوم وی به همان حالت خود بماننـد، ولی روی جهتی که در بیان سـرگذشت یونس روشن شد، آنان شـرایط را تغییر دادند وقهراً از عذاب الهی نجات یافتند.

۳ـ از این بیان روشن می شود که مسأله بداء یک سنّت دیرینه الهی بود واگر مخالفان بداء به واقعیت آن پی می بردند، هرگز بر خلاف آن سخن نمی گفتند.

۴ـ این سـرگذشت حـاکی از گستردگی فوق العـاده رحمت خـداست، تا آنجا که امکان شـمول رحمت باشـد، خـدا از انسان مضایقه نمی کند، مگر اینکه رحمت بر خلاف حکمت باشد وبه قول گوینده:

لطف حق با تو مداراها کند *** چون که از حد بگذرد رسوا کند

## پیامبر هیجدهم : زکریا

### اشاره

سرگذشت زکریا (علیه السلام)

زکریا از پیامبران الهی است که نام وی هفت بار در سوره های آل عمران/۳۷(دوبار)و ۳۸، انعام/۸۵، مریم/۷۲ و انبیا/۸۹ وارد شده است. سرگذشت او فقط در سوره های آل عمران ومریم آمده است. نخست مجموع آیات مربوط به او را می آوریم و پس از ترجمه آیات به شرح سرگذشت او می پردازیم:

### آیات مورد بحث

۱ــ (فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُول حَسَن وَ أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ كَفَّلَها زَكَرِيّا كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيّا المِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ يا مَرْيَمُ أَنّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِساب).

۲ــ (هُنالِكَ دَعا زَكَرِيّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لى مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَميعُ الدُّعاء).

۳ــ (فَنادَتْهُ المَلائِكَةُ وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلّى فِى المِحْرابِ أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيى مُصَدِّقاً بِكَلِمَه مِنَ اللّهِ وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيّاً مِنَ الصّالِحينَ).

۴ــ (قالَ رَبِّ أَنّى يَكُونُ لى غُلامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِىَ الكِبَرُ وَ امْرأتى عاقِرٌ قالَ كَذلِكَ اللّهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ).

۵ــ (قالَ رَبِّ اجْعَلْ لى آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلاّ تُكَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ أَيّام إِلاّ رَمْزاً وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثيراً وَ سَبِّحْ بِالعَشِيِّ وَ الإِبْكارِ)(آل عمران/۳۷ــ۴۱).

۶ـ (وَ زَكَرِيّا وَ يَحْيى وَ عيسى وَإلياس كُلٌّ مِنَ الصَّالِحينَ) (انعام/۸۵).

۷ـ (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيّا).

۸ـ (إذْ نادى رَبَّهُ نِداءً خَفِيّاً).

۹ـ (قالَ رَبِّ إنّى وَهَنَ العَظْمُ مِنّى وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً وَ لَمْ أكُنْ بِدُعائِكَ رَبِّ شَقِيّاً).

۱۰ـ (وَ إنّى خِفْتُ المَوالِىَ مِنْ وَرائى وَ كانَتِ امْرَأَتى عاقِراً فَهَبْ لى مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً).

۱۱ـ (يَرِثُنى وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً).

۱۲ـ (يا زَكَرِيّا إنّا نُبَشِّرُكَ بِغُلام اسْمُهُ يَحْيى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيّاً).

۱۳ـ (قالَ رَبِّ أنّى يَكُونُ لى غُلامٌ وَ كانَتِ امْرَأَتى عاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الكِبَرِ عِتِيّاً).

۱۴ـ (قالَ كَذلِكَ قالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً).

۱۵ـ (قالَ رَبِّ اجْعَلْ لى آيَةً قالَ آيَتُكَ ألاّ تُكَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَ لَيال سَوِيّاً).

۱۶ـ (فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ مِنَ المِحْرابِ فَأوحى إلَيْهِمْ أنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيّاً) (مريم/۲ـ۱۱).

۱۷ـ (وَ زَكَرِيّا إذْ نادى رَبَّهُ رَبِّ لاتَذَرْنى فَرْداً وَ أنْتَ خَيْرُ الوارِثينَ).

۱۸ـ ( فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى وَ أصْلَحنا لَهُ زَوْجَهُ إنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِى الخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعينَ) (انبياء/۸۹ ـ ۹۰).

## ترجمه آيات

۱ـ (همسر عمران دختری به دنيا آورد ونام او را مريم نهاد واو وذريّه اش را در پناه خدا قرار داد که شيطان بر آنها مسلّط نشود، در چنين شرايط) خدا نيز دعای مادر مريم را به نيکويی پذيرفت وآن را خوب پرورش داد

وزکریا نیز تربیت او را متکفل شـد. هرگاه زکریا به عبادتگاه او وارد می شد، روزیِ او را نزدِ او می یافت( وبنا به نقل طبرسـی میوه زمسـتانی را در فصل تابسـتان ومیوه تابسـتانی را در زمسـتان نزد او می دیـد.(۱) زکریـا بـه او) گفـت: مریم! این روزی از کجاست؟ او در پاسخ می گفت:این از جانب خداست. خدا هر کسی را بخواهد بدون حساب روزی می دهد.

۲ـ در چنین شـرایط (وقتی که زکریا لطف خدا را نسبت به مریم دید) خدای خود را خواند وگفت:پروردگارا! برای من نیز از لطف ومرحمت خویش فرزند پاکیزه ای بده. تو شنونده دعای بندگان خود هستی.

۳ـ فرشتگان زکریا را ندا دادند، در حالی که او درعبادتگاه خود نماز می خواند. گفتند: خدا تو را به فرزندی به نام یحیی که تصـدیق کننـده کلمـه ای از خـدا(حضـرت مسـیح) باشـد بشـارت می دهـد(واوصـاف او چنین است.) او سـیّد وسـرور وعفیف وپیامبری از صالحان است.

۴ـ گفت:پروردگارا! چگونه من دارای فرزندی شوم در حالی که پیر شده ام وهمسـرم نازاست؟ خطاب آمد: خدا اگر بخواهد این چنین انجام می دهد.

۵ـ گفت: پروردگارا برای من نشانه ای قرار بده. گفت:نشانه تو این است که سه روز با مردم جز به صورت رمز واشاره سـخن نگویی. پروردگار خود را بسیار یاد کن وبه هنگام صبح وطرف غروب او را تسبیح کن.

۶ـ وزکریا ویحیی وعیسی والیاس همگی از صالحانند.

۷ـ آنچه گفته می شود گزارشی است از رحمت پروردگارت به بنده خود زکریا (پذیرفته شدن درخواست او.)

۸ـ آنگاه که پروردگار خود را آهسته دعا کرد. (تا دور از ریا باشد.)

۹ـ گفت: پروردگارا! اسـتخوان من به ضـعف گراییده وسپیدی سـرم را فرا گرفته ومن در گذشـته نسبت به استجابت دعایم از جانب تو محروم



---

۱- [۱] مجمع البیان،۲/۴۳۶.

نبودم.

۱۰ـ ومن از عمو زادگانم بعد از خود می ترسم(زیرا آنان افراد خوبی نیستند واز ترکه من سوء استفاده می کنند ومن فرزندی ندارم) وهمسرم نازا ست، به من فرزندی بده.(که وارث من باشد.)

۱۱ـ تا از من واز خاندان یعقوب ارث ببرد واو را مورد رضایت خود قرار بده.

۱۲ـ (خطاب آمد)ای زکریا! ما تو را به فرزندی به نام یحیی، که برای او همنامی قرار نداده ایم، بشارت می دهیم.

۱۳ـ زکریا گفت:چگونه برای من فرزندی ممکن است در حالی که همسرم نازاست ومن نیز به نهایت پیری رسیده وبدنم خشک شده است!؟

۱۴ـ خطاب آمد: همین گونه است(ما با وجود پیری تو ونازایی همسرت به تو فرزند خواهیم داد نه اینکه شما را به دوران جوانی باز گردانیم.) پروردگارت گفت که این کار برای من آسان است وتو را آفریدم وتو چیزی نبودی (علاج نازایی وتجدید قوا آسانتر از آفرینش توست.)

۱۵ـ زکریا گفت: برای (وقت مولود آن) نشانه ای قرار بده. خطاب آمد: نشانه تو این است که در عین صحّت وسلامت، به مدّت سه شب نتوانی با مردم سخن بگویی.

۱۶ـ زکریا از وقت آن آگاه شد، گویا برای آگاه ساختن مردم وبرای چیز دیگر، از عبادتگاه خود در آمد ومتوجّه قوم خود شد وبه آنان اشاره کرد که صبح وعصر خدا را تسبیح بگویید.

۱۷ـ یاد کن زکریا را آنگاه که پروردگار خود را خواند وگفت: پروردگارا مراتنها نگذار که تو بهترین وارثانی.

۱۸ـ ما دعای او را اجابت نمودیم ویحیی را به او بخشیدیم وهمسر او را برای زایمان آماده ساختیم. آنان کسانی بودند که در کارهای خیر سرعت وشتاب داشتند وبه امید پاداش وخوف از عقاب ما را می خواندند وبرای ما خاضع وخاشع بودند.

## تفسیر آیات

### اشاره

در عصر زکریا دو خواهر پاکدامن، یکی همسر زکریا ودیگری حنّه همسر عمران بن هشم از نسل سلیمان بن دواد بود.(البته باید توجّه نمود که این عمران، ربطی به عمران پدر موسی ندارد ومیان آن دو، هزار وهشتصد سال فاصله بوده است.)

همسر عمران نذر کرده بود که اگر خدا به او فرزند پسری عطا کند، او را خادم معبد سازد؛ ولی روی مصالحی خدا به او دختری داد که نام او را مریم نهاد که مادر عیسی باشد. به هنگام تولّد مریم، عمران در قید حیات نبود ولذا بنی اسرائیل در باره کفالت معیشت او بنی اسرائیل دچار اختلاف شدند. سرانجام راضی شدند که قرعه بکشند وقرعه تکفّل به نام زکریا افتاد. این کودک به منزل خاله خود راه یافت واز آنجا که لطف حق از روز نخست شامل این انسان پاک بود، مریم رشد کرد وبه حدّ تکلیف رسید ودر مصلّای خود خدا را عبادت می کرد.

هر موقع زکریا به نماز خانه او وارد می شد، روزی او را نزدش می دید وجا داشت که پیامبر خدا از دیدن این منظره وتکرر آن به شگفت آید. از این جهت از مریم پرسید: این روزی از کجا می آید؟ او گفت: از جانب خداست وخدا هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می دهد.

دیدن این منظره که دختر جوانی از نظر مقام معنوی به جایی رسیده است که روزیِ او بدون اسباب طبیعی در محراب عبادتش آماده می باشد،او را به فکر انداخت که وی نیز برای خود از خدا فرزندی بخواهد؛ هر چند اسباب طبیعی آن در او موجود نبود. زیرا زکریا کاملاً پیر وفرتوت شده وآب بدن وی خشکیده وهمسر او نیز نازا بود. ولی چون امید به رحمت حق داشت وبه چشم خود دید که مریم بدون کوبیدن درهای طبیعی به مقصد خود می رسد، با خود گفت: از خدا بخواهم که به

من فرزندی از جهان غیب عنایت فرماید، هر چند شرایط طبیعی آن فراهم نشود. واین مطلب از دو آیه زیر استفاده می شود:

(فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُول حَسَن وَ أنْبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ كَفَّلَها زَكَرِيّا كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيّا المِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ يا مَرْيَمُ أنّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِاللّهِ إنَّ اللّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِساب*هُنالِكَ دَعا زَكَرِيّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لى مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إنَّكَ سَميعُ الدُّعاء).(۱)

ودر سوره مریم در خواست او را بدین گونه نیز نقل می کند: (إذْ نادى رَبَّهُ نِداءً خَفِيّاً*قالَ رَبِّ إنّى وَهَنَ العَظْمُ مِنّى وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً وَ لَمْ أكُنْ بِدُعائِكَ رَبِّ شَقِيّاً).

نکته اینکه آهسته دعا کرد (خفیّاً) شاید برای این بود که مخالفان نشنوند، یا دعای به صورت خفا زودتر به درجه اجابت می رسد ویا نکته دیگری که برای ما معلوم نیست. ودر آیه دیگر می فرماید: (وَ زَكَرِيّا إذْ نادى رَبَّهُ رَبِّ لاتَذَرْنى فَرْداً وَأنْتَ خَيْرُ الوارِثينَ).

از طرف دیگر این درخواست انگیزه دیگری نیز داشت. زیرا وارثان ترکه زکریا عمو زادگان وی بودند که از نظر اخلاقی ورفتاری مورد تأیید زکریا نبودند و او از آن می هراسید که بمیرد وترکه او به آنها برسد وطبعاً وارث غیر مناسب از آن بهره مناسب نمی گیرد. از این جهت به فکر افتاد که از خدا فرزندی بطلبد که وارث او باشد؛ چنانکه می فرماید:(وَ إنّى خِفْتُ المَوالِىَ مِنْ وَرائى وَ كانَتِ امْرَأَتى عاقِراً فَهَبْ لى مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً*يَرِثُنى وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً).

زکریا برای خود فرزندی درخواست کرد که فرد پسندیده خدا باشد. او گفت:(وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً).این به سبب این بود که نوعی امتیاز میان او ودیگر موالی باشد که اگر او دارای فرزند نبود، آنان وارث می شدند.

ص : ۳۳۶

---

۱- [۱] راجع به قرعه کشی در مورد تکفّل مریم. به سوره آل عمران، آیه/۴۴ رجوع شود.

آیـه حـاکی است که فرزنـدان پیـامبران از ترکه پـدر ارث می برنـد وچـون وارثـان زکریـا افراد پسـندیده ای نبودنـد، از خـدا خواست که در طبقه مقدّم وارثی به او عنایت فرماید که مورد رضایت خدا باشد.

گاهی برخی از مفسّران این وراثت را به وراثت در علم ونبوت تفسیر کرده اند، در حالی که قرینه روشنی برخلاف آن است. اگر مقصود وراثت نبوت وعلم بود، جای خوف ونگرانی نبود. زیرا اگر موالی (عمو زادگان زکریا) شایسـتگی چنین وراثتی را داشتند، جای خوف نبوده ونباید پیامبری مثل زکریا از وراثت آنان نگران باشد. اگر افراد نااهل وناشایسته بودند، نمی توانستند وارث نبوت وعلم زکریا باشند. زیرا این میراث دست خداست واو چنین میراث گرانبهایی را به افراد نا اهل نمی سپارد.

گذشـته از این، مسـأله نبوت وعلم، مسأله میراثی نیست ولفظ میراث ومشـتقات آن در زبان عرب به میراث در اموال به کار می رود ودر غیر آن بـا نـوعی توسّع وتجوز اسـتعمال می شود وحمـل بر آن بـدون قرینه صـحیح نیست وقوانین الهی، قوانین فطری است و جهت نـدارد که فرزنـدان همه مردم از والـدین خود ارث ببرنـد، ولی فرزنـدان پیامبران از ترکه خصوصـی خود محروم شوند.

### استجابت دعای زکریا

زکریا از خدا فرزند شایسـته ای خواست که وارث او و وارث آل یعقوب گردد.مفسران گفته اند مقصود از یعقوب، یعقوب بن ماتان، برادر عمران پدر مریم است. اکنون ببینیم خداوند چگونه او را از استجابت دعایش آگاه ساخت:

خدا به فرشتگان دستور می دهد زکریّا را در حالی که در عبادتگاه خود مشغول نماز است، بشارت دهند که خدا به او فرزندی به نام یحیی خواهد داد که او دارای این صفات پنجگانه است:

۱ــ نام او یحیی است وهمنامی نداشته است.

۲ـ کلمه اللّه (مسیح) را تصدیق خواهد کرد، چنانکه در شرح زندگانی حضرت یحیی خواهد آمد که او مصدّق مسیح بود.

۳ـ سیادت ورهبری خواهد داشت.

۴ـ خویشتن دار از تمایلات نفسانی و پرهیزکار است.

۵ـ پیامبری از صالحان است.

به صفات یاد شده در آیات زیر اشاره شده است:

(فَنادَتْهُ المَلائِکَهُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلّی فِی المِحْرابِ أنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَه مِنَ اللّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیّاً مِنَ الصّالِحینَ).

ودر آیه دیگر می فرماید: (یا زَکَرِیّا إنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلام اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیّاً).

ودر آیه سوّم می فرماید:(فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ).

با اینکه زکریا نسبت به قدرت غیبی خدا اعتقاد کامل داشت ونمونه آن را در مورد مریم مشاهده می کرد که غذای او از غیب می رسد ولازم بود در مقابل این بشارت خوشحال شده وسکوت نماید، ولی او به عنوان کسب اطمینان بیشتر از این بشارت، وضع پیری خود وعقیم بودن همسرش را مطرح کرد وگفت:چگونه با فقدان مقتضی من دارای فرزند خواهم بود؟ ما نظیر این را در باره ابراهیم می خوانیم. او با اینکه به احیای مردگان در روز قیامت ایمان کامل داشت، ولی خواست عملاً مشاهده کند. آنگاه که خدا فرمود:مگر ایمان نداری؟گفت:چرا ولی می خواهم اطمینان بیشتری پیدا کنم.(۱)

در اینجا وجه دیگری نیز هست وآن اینکه انسانی که در دوره پایانی عمر قرار گرفته، یک مرتبه به او بگویند: تو با این حالت پیری وهمین همسر عقیم، دارای



---

۱- [۱] بقره/۲۶۰.

فرزنـد خواهی شـد، البته شـگفت زده می شود وبدون اختیار وضع حال خود را به پیشـگاه خداوند عرضه می کند. البته در این مورد وجوه دیگری نیز گفته شـده است و شایـد این دو وجه اسـتوارتر باشد.(۱) او گفت:(أَنّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَقَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ وَامْرَأَتی عاقِرٌ).ودر آیه دیگری آمده است:( أَنّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ کانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الکِبرِ عِتِیّاً).

خداونـد او را به قـدرت گسترده خود توجّه داد وآن اینکه در پیشـگاه خـدا آسـان ومشـکل مفهومی نـدارد. این بشـر است که مسائلی را آسان واموری را مشـکل می شـمارد، ولی در نزد او همه چیز آسان است وخدایی که به تو هستی بخشـید، در حالی که چیز قابـل ذکری نبودی، بر عطـای فرزنـد به تو در حـال پیری نیز توانـاست؛ چنـانکه می فرمایـد: (قالَ کَذلِکَ اللّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ). ودر آیه دیگر می فرماید: (قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئاً).

ازجمله (هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ) می توان فهمید که انگیزه سؤال زکریا رفع استبعادی بود که در نظرش از کشاکش دو مطلب مجسم می شد؛ قدرت مطلقه از یک طرف وفقدان مقتضی از طرف دیگر.

مسلّماً استجابت دعـای زکریا برای خود علّتی داشت ویا اراده حکیمانه او بر چنین کرامت وفضیلتی بی ملاک نبوده است. از گفتار خداوند استفاده می شود که روحیات پاک زکریا وهمسرش که پیوسته به لطف خدا امیدوار بوده واز عذاب او بیمناک، مـوجب اسـتجابت دعـای وی شـد؛ چنـانکه می فرمایـد:(إِنَّهُمْ کـانُوا یُسـارِعُونَ فِی الخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَبـاً وَ رَهَبـاً وَ کـانُوا لَنا خاشِعینَ).

سرانجام قلب زکریّا نسبت به نوید الهی آرام گرفت، ولی به خاطر اشتیاق فراوان نسبت به این بشارت خواستار آن شد که زمان آن را نیز بداند. از این جهت از خدا درخواست کرد که علامت آن را مشخص کند. خطاب آمد: علامت آن این



---

۱- [۱] ر.ک :به مجمع البیان، ج۱،ص۴۳۸.

است که تو در آن زمان سه شبانه روز از سخن گفتن محروم خواهی شد وجز با اشاره با مردم سخن نتوانی گفت؛ چنانکه می فرماید:

(قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی آیَهً قالَ آیَتُکَ ألاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَهَ أیّام إلاّ رَمْزاً وَ اذْکُرْ رَبَّکَ کَثیراً وَ سَبِّحْ بِالعَشِیِّ وَ الإبْکارِ). ودر آیه دیگر می فرماید:( قالَ آیَتُکَ ألاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَ لَیال سَوِیّاً).

برای اینکه روشن شود محرومیت او از گفتار، معلول بیماری او نبوده است، در آیه اخیر کلمه «سویاً» آورده شده است؛ یعنی تو در حالی که صحیح وسالم می باشی، روی مصالحی از سخن گفتن ممنوع می شوی.

گاهی گفته می شود مقصود از محرومیت از تکلّم در سه شبانه روز، روزه داشتن اوست. زیرا تکلّم نکردن از شرایط روزه داری در آن زمان بوده است؛ چنانکه حضرت مریم در پاسخ اعتراض مردم که این فرزند را از کجا آورده ای، گفت: «من به عنوان روزه نذر کرده ام که با کسی سخن نگویم».(۱)

ولی این احتمال درست نیست. زیرا او از خدا نشانه ای خواست تا از زمان تحقق بشارت آگاه شود و روزه به ضمیمه سکوت نمی تواند نشانه باشد. زیرا این نشانه در اختیار زکریا بود، در حالی که باید نشانه خارج از اختیار او باشد تا از این طرق بفهمد که وقت موعود فرار سیده است واین جز از طریق بازداری خدا او را از تکلّم، امکان پذیر نبوده است.

در اینجا سؤال دیگری مطرح است وآن اینکه آیا او فقط از سخن گفتن با مردم محروم شد ویا به طور مطلق از هر گونه تکلّم محروم گشت؟

ازجمله (وَ اذْکُرْ رَبَّکَ کَثیراً وَ سَبِّحْ بِالعَشِیِّ وَ الإبْکارِ) استفاده می شود که زبان او نسبت به ذکر وعبادت گویا بوده واز آنجا که این جمله پس از (أنْ لاتُکَلِّمَ



۱- [۱] (قالَتْ إنّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوماً* فَلَنْ أُکَلِّم الیَومَ إنْسِیّاً). (مریم/۲۱)

النّاسَ) آمـده، شاهـد بر این است که زمـان ذکر همـان زمـان محروم بودن از تکلّم با مردم است وتفکیک میان دو نوع سـخن گفتن خود یک نوع کرامت است. من خود نظیر آن را در برخی از علما خبر دارم وبه عنوان ثبت در تاریخ یاد آور می شوم:

مرحوم حاج شیخ حیـدر همـدانی، پدر همسر مرحوم شـهید دکتر مفتح، دچار سکته شد، و از همدان به قم منتقل گردید. در منزل داماد خود بستری بود وما نیز با مرحوم دکتر مفتح رفت وآمـد زیادی داشتیم.وی می گفت: وضع پدر همسر من عجیب است: به هنگام نماز خواندن زبانش کاملاً باز می شود، ولی پس از فراغت از نماز جز با اشاره قادر به سخن گفتن نیست».

حضرت زکریـا آیت ونشانه الهی را احسا س کرد. گویا جریان را با مردم در میان گـذارده بود. آنان نیز از خصوصیات آگاه شـده بودنـد. از این جهت از عبادتگاه خود بیرون آمـد ودر حالی که مردم او را می دیدنـد، بااشاره تفهیم کرد که صـبح وشام خدا را تسبیح بگویند. شاید منتظر این بود که به شکرانه این نعمت سپاسـگزار خدا باشـند. زیرا این موهبت الهی در سرنوشـت آنان نیز مؤثّر است.

احتمال دارد که مقصود این است که عبادتهای خود را در دو وقت خود انجام دهند ومنتظر او نباشـند. شاید رسم آنان این بود که نماز خود را با زکریا به جا می آوردنـد وبا اینکه زکریا از ذکر خدا محروم نبوده، ولی با این حال مصـلحت در این بود که از آنان فاصله بگیرد. چنانکه میفرماید: (فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ المِحْرابِ فَأوحی إلَیْهِمْ أنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيّاً).

ویکی از معانی وحی همان اشاره است.

وعده الهی تحقّق پذیرفت وفرزندی به نام یحیی متولّد گشت که سرگذشت او را جداگانه در فصل آینده بیان خواهیم کرد.

ص : ۳۴۱

### نکات داستان

۱ــ انسان در همه شرایط باید به رحمت حق امیدوار باشد، حتی در شرایطی که اسباب طبیعی که از کار بیفتد وروزنه امیدی نباشد، باز خدا را قادر وتوانا بر رفع مشکل بداند واز رحمت بیکران الهی محروم نگردد.

۲ــ به تعبیر امامان معصوم (علیهم السلام) فرزند برای انسان پشتیبان ویاور خوبی است،(۱) ولی نه هر فرزندی، بلکه «ذریّه پاک». چنانکه زکریا گاهی می گفت: (ذرِّیّه طیّبه) وگاهی می گفت:(وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً). همچنین قرآن درخواست فرزندی را که مایه نور چشمی پدر ومادر باشد، از اوصاف بندگان برجسته خدا دانسته است؛ چنانکه می فرماید:

(والّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّهَ أعْیُن وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إماماً). (فرقان/۷۴)

۳ــ فرزندان پیامبران، مانند فرزندان دیگران ارث می برند وجهت ندارد که فرزندان آنان از این حق طبیعی محروم باشند.

۴ــ انسان نه تنها باید به فکر فرزندان خود باشد، بلکه باید به فکر ترکه خود نیز باشد که مبادا پس از او در مورد غیر صحیح مصرف شود. ویکی از علل اینکه زکریا خواهان فرزند شد این بود که اگر او وارث نزدیک نداشت، وارثان ناشایست از ترکه او سوء استفاده می کردند.

۵ــ بیم وامید دو عامل سازنده انسان در زندگی است. بیم تنها یأس آفرین وامید تنها مایه غرور است. در قرآن همان گونه که بیم از عذاب آمده،بشارت به ثواب نیز آمده است. زیانکار کسی است که به یکی تکیه کندواز دیگری چشم بپوشد.



---

۱- [۱] از امام عسکری (علیه السلام) نقل شده که فرمود:نعم العضد الولد.

## پیامبر نوزدهم : یحیی

### اشاره

سرگذشت یحیی (علیه السلام)

یحیی، از پیامبران معاصر با مسیح و تصدیق کننده او بود. نام او در قرآن در پنج آیه آمده است. آیات ۳۹/آل عمران، ۸۵/انعام، ۷/مریم، ۱۲/مریم و ۹۰/انبیاء. صفات او در سوره آل عمران آیه ۳۹ وارد شده است. اینک آیات مربوط به سرگذشت او در قرآن:

### آیات مورد بحث

۱_ (...أنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَه مِنَ اللّهِ وَ سیِّداً وَ حَصُوراً...) (آل عمران/۳۹).

۲_ (وَزَکَرِیّا وَیَحْیی وَ عیسی وَ إلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّالِحینَ)(انعام/۸۵).

۳_ (یا زَکَرِیّا إنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلام اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیّاً) (مریم/۷).

۴_ (یا یَحْیی خُذِ الکِتابَ بِقُوَّه وَ آتَیْناهُ الحُکْمَ صَبِیّاً).

۵_ (وَحَناناً مِنْ لَدُنّا وَ زکاهً وَکانَ تَقِیّاً).

۶_ (وَبَرّاً بِوالِدَیْهِ وَ لَمْ یَکُنْ جَبّاراً عَصِیّاً).

۷_ (وَسَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً) (مریم/۱۲_۱۵).

### ترجمه آیات

۱_ خداوند تو را (ای زکریا!) به فرزندی به نام یحیی بشارت می دهد که

تصدیق کننده کلمه ای از جانب خدا ورهبر وخویشتن دار از تمایلات نفسانی است.

۲_ زکریا ویحیی وعیسی والیاس هر کدام از صالحان هستند.

۳_ای زکریا ما تو را به فرزندی که نام او یحیی است، بشارت می دهیم وبرای او قبلاً همتایی قرار ندادیم .

۴_ای یحیی! کتاب (خدا) را به قوّه وقدرت بگیر وبه او در کودکی مقام نبوت وداوری دادیم.

۵_ وما به او از راه لطف خاص خود، مهربانی به مردم، وطهارت نفسانی عطا کردیم واو فرد متقی وپرهیزگار بود.

۶_ نسبت به پدر ومادر خود مطیع ونیکو کار بود وهرگز متکبر وخود خواه نبود.

۷_ درود بر او در روزی که متولّد شد وروزی که می میرد وروزی که زنده برانگیخته می شود.

## توضیح لغات

۱_ سیّد: گفته شده از «ساد، یسود» به معنی ریاست ورهبری است واز آنجا که در رهبری تهذیب نفس شرط است، به هر انسان صاحب فضیلتی سیّد می گویند.

۲_ حصور: بر وزن رؤوف، گرفته شده از حصر به معنی تضییق است؛ چنانکه می فرماید:«وَاحْصُروهُم»: «دایره را بر آنان تنگ کنید». مقصود در اینجا خویشتن داری از خواسته های نفسانی است.

۳_ حنان: بروزن جبان بر گرفته از حنَّ به معنی شفقت ومحبت است؛ چون شفقت جدا از رحمت نیست. گاهی به معنی رحمت نیز به کار می رود واحتمال دارد که مقصود در جمله (وَ حَناناً منْ لَدُنَّا)رحمت باشد. یعنی به او از پیشگاه خود صفت رحمت بخشیدیم.

ص : ۳۴۴

۴ــ جبار: برگرفته از جبر به معنی اصلاح شیئ است وسپس بر اساس تطور در لغت در مورد کسی به کار می رود که باتعالی طلبی، پوششی بر نارساییهای خود قرار دهد واحیاناً می تواند معادل گردنکش وغیر مطیع باشد.

۵ــ عصیّ: بر وزن رضیّ صفت مشبهه به معنی اسم فاعل(عاصی) است؛ یعنی نافرمانی.

## تفسیر آیات

مجموع آیات مربوط به یحیی (علیه السلام) یک محور دارد وآن بیان صفات پسندیده اوست که او را به صورت یک انسان فوق العاده ممثل ومجسم نموده است. این صفات عبارتند از:

الف: تصدیق کننده: کلمه اللّه بود (مُصَدِّقاً بِکَلِمَه مِنَ اللّهِ) مقصود، حضرت مسیح است؛ چنانکه قرآن در باره او می فرماید: (إنّمَا المَسیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ کلمَتُهُ). (نساء/۱۷۱)

و از آنجا که یحیی در میان مردم به تقوا و وارستگی معروف بود، تصدیق او نسبت به مسیح مایه گرایش آنان به مسیح بود وبه عقیده برخی وی از داعیان مسیح واوصیای او بود.

ب: قائد ورهبر ومطاع بود:(وَسَیّداً) توضیح این قسمت در تفسیر لغات گذشت.

ج: خویشتندار از تمایلات نفسانی بود (حَصُوراً). این از کمالات بزرگ روحی است وگاهی به بی رغبتی به زنان تفسیر شده است. ولی این صفت کمال برای انسان نیست وروشنترین گواه بر آن این است که او دارای گرایش ذاتی بود، ولی خویشتن داری می کرد. به کار بردن واژه حصر به معنی منع وتضییق می باشد.

ومجموع این صفات در این آیه آمده است: (إنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقاً

بِکَلِمَه مِنَ اللّهِ وَ سیِّداً وَ حَصُوراً).

د:او از صالحان بوده است؛ چنانکه می فرماید:(وَزَکَرِیّا وَیَحْیی وَ عیسی وَإِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّالِحینَ).

هـ: در میان بنی اسرائیل مولودی به نام یحیی نبوده است؛ چنانکه می فرماید:(یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلام اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیّاً).

و: خدا از راه لطف او را «حنان » آفریده بود؛ چنانکه می فرماید:(وَ حَناناً مِنْ لَدُنّا). ودر این که مقصود از حنان چیست، وجوهی نقل شده است:

۱ـ مقصود، نبوت وولایت است؛ چنانکه نوح در باره خود می گوید: (آتانی رَحْمَهً مِنْ عِنْدِهِ)(هود/۲۸). وصالح نیز می گوید: (وَآتانی مِنْهُ رَحْمهً). (هود/۶۳)

۲ـ مقصود، محبت مردم به اوست؛ چنانکه قرآن در باره حضرت موسی (علیه السلام) می گوید: (وأَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّهً مِنّی وَ لِتُصْنَعَ عَلی عَیْنی).(طه/۳۹)

۳ـ مقصود، علاقه ومهربانی او به مردم است که پیوسته آنان را نصیحت کرده به سوی خدا دعوت می کرد.

۴ـ محبت ویژه خدا نسبت به اوست؛ چنانکه دعای وی پیوسته مقرون به اجابت بود.

۵ـ مقصود، محبت خاص یحیی به خداست. یعنی خدا عشق ومحبت خود را در دل او افکنده بود؛ چنانکه می فرماید:(وَ الَّذینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلّهِ) (بقره/ ۱۶۵).

تفسیر نخست بعید به نظر می رسد. زیرا تعبیر از نبوت به «حنان»، دور از استعمالات عرفی است. طبعاً یکی از چهار احتمال دیگر باقی می ماند. ممکن است بگوییم دیگر معانی همگی از یک حقیقت سرچشمه می گیرند ومقصود این است که خدا از جهان غیب به او حالت مهر ومحبت داده بود واین دارای ابعادی

بود: عشق به خدا میورزید ونتیجه آن لطف الهی نسبت به او بود وعلاقه به مردم داشت و طبعاً مورد محبت مردم بود. به گواه آیه (إِنَّ الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحات سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدّاً)(مریم/۹۶). آنان که ایمان آورده وعمل صالح انجام داده اند، برای آنان (در قلوب مردم) محبت قرار می دهیم.

ز: خداوند به او طهارت وپاکیزگی عطا فرمود(وزکاه). ومقصود این است که نفس وی را از هرگونه آلودگی منزّه ساخت. چنانکه موسی در باره کودکی که توسط مصاحب وی (خضر) به قتل رسید، گفت:(أَقَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّةً بِغَیْرِ نَفْس) (کهف/۷۴).

ومصاحب موسی در پاسخ او گفت:(فَأَرَدْنَا أَنْ یُبْدِلَهُما خَیراً مِنْهُ زکاةً وَ أَقْرَبُ رُحماً) (کهف/۸۱).

همچنین جبرئیل به هنگام بشارت دادن مریم به عیسی گفت:(إِنّما أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لأَهَبَ لَكِ غُلاماً زَکِیّاً)(مریم/۱۹).

ح: او انسانی پرهیزگار بود (وکان تقیّاً). مسلّماً نتیجه طهارت نفسانی ودیگر مراقبتها این است که دارنده آن تقی وپرهیزگار باشد.

ط: مهربان نسبت به پدر ومادر بود (بَرّاً بِوالِدَیْهِ).

ی: گردنکش وبرتری طلب نبود ( لَمْ یَكُنْ جَبّاراً عَصیّاً).

ك: نسبت به پروردگار جهان عصیانگر نبود ( لَمْ یَكُنْ جَبّاراً عَصیّاً).

صفات چهارگانه، یعنی طهارت نفس، مهربانی به پدر ومادر، تواضع وفروتنی واطاعت وانقیاد از خدا، همگی در باره مسیح(علیه السلام)نیز آمده است. در باره وصف نخست، آیه ای که گذشت(مریم/۱۹) ودر باره سه صفت اخیر، آیه زیر متذکر آنهاست.(وَ بَرّاً بِوالِدَتی وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبّاراً شَقیّاً)(مریم/۳۲).

شگفت اینجاست که درباره هر دو درودهای مشابه وارد شده است. با این تفاوت که فرستنده درود در یحیی خداست ودر مورد مسیح خود اوست. در مورد

اوّلی می فرماید: (وَسَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً).

ودر مورد عیسی آمده است: (وَالسَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً).

از این بیان روشن می شود که میان حضرت یحیی وحضرت مسیح یک نوع مشابهت طبیعی وجود داشته است. زیرا:

۱ــ آفرینش هر دو بر خلاف قوانین طبیعی بود. یحیی از پدری فرتوت ومادری عقیم، ومسیح از مادری بدون اینکه ازدواج کند، به دنیا آمد.

۲ــ هر دو در صفات چهارگانه یاد شده مشترک بوده اند.

۳ــ اگر مسیح در دوران کودکی به مقام نبوت رسید (اسراء/۳)، یحیی نیز در دوران کودکی به مقام نبوت رسید وخدا در حقّ او فرمود:(یا یَحْیی خُذِ الکِتابَ بِقُوَّه وَ آتَیْناهُ الحُکْمَ صَبِیّاً).

با این حال یحیی پسرخاله مسیح وبزرگتر از وی بود وآنگاه که حضرت مسیح دعوت به آیین خویش کرد، یحیی او را تصدیق کرد وجمله (مُصَدِّقاً بِکَلِمَه مِنَ اللّهِ)(آل عمران/۳۹) اشاره به این مطلب دارد.

در اینجا در روایات اهل بیت (علیهم السلام) شباهتهایی میان حضرت یحیی وامام حسین (علیه السلام) بیان شده است که برخی را یاد آور می شویم:

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: شباهتی میان حضرت یحیی وحضرت حسین (علیهما السلام) وجود داشته است. زیرا اگر برای حضرت یحیی در بنی اسرائیل قبلاً همنامی نبوده، برای امام حسین نیز قبلاً همنامی نبوده است واگر قاتل یحیی فردی ناپاک ونتیجه زنا بوده،قاتل حضرت امام حسین (علیه السلام) نیز چنین بود.

سفیان بن عیینه به دو واسطه از امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: پدرم حسین بن علی، در منزلی فرود نیامد ویا از آن کوچ نکرد، مگر اینکه حضرت

یحیی بن زکریا را یاد کرد. از پستیهای دنیا این است که سر یحیی را به فرد زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه کردند.(۱)

درباره کیفیت قتل حضرت یحیی نقلها مختلف است. علاقه مندان می توانند به بحار الانوار مراجعه بفرمایند(۲).



---

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۱۴، ۱۷۵.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج۱۴، باب ۱۵ ص ۱۶۳_ ۱۹۰.

## پیامبر بیستم : مسیح

### اشاره

سرگذشت حضرت مسیح (علیه السلام) در قرآن

حضرت مسیح از بزرگترین پیامبران الهی است که دارای کتاب وشریعت ومعجزات بسیاری بوده است ودر قرآن، مانند برخی از پیامبران، دارای دونام است:۱ــ مسیح ۲ــ عیسی. نام نخست در قرآن به این ترتیب وارد شده است:آل عمران/۴۵،نساء/۱۵۷، ۱۷۲،۱۷۱،مائده/۱۷ (دوبار) ،۷۲(دوبار)، ۷۵، توبه/ ۳۱،۳۰.

نام دوّم او بدین ترتیب وارد شده است: سوره بقره/۸۷، ۱۳۶، ۲۵۳؛ آلعمران/۴۵، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۸۴؛ نساء/۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۱، مائده/۴۶، ۱۱۶،۱۱۴،۱۱۲،۱۱۰،۷۸، انعام/۸۵، مریم/۳۴، احزاب/۷، شوری/۱۳، زخرف/۶۳، حدید/۲۷، صف/۶، ۱۴.

بدین ترتیب سی وشش بار نام او در قرآن وراد شده واین حاکی از بزرگی مقام وچشمگیر بودن سرگذشت اوست.

از بررسی مجموع آیات وارد شده در باره این پیامبر بزرگوار می توان گفت که قرآن در محورهای یاد شده در زیر در باره او سخن گفته است:

۱ــ ولادت معجزه آسای مسیح.

۲ــ ویژگیهای مسیح در قرآن.

ص : ۳۵۱

۳ـ کتاب وشریعت عیسی.

۴ـ معجزات ونشانه های نبوت او.

۵ـ تبلیغ در میان بنی اسرائیل.

۶ـ عیسی وحواریین ومائده آسمانی.

۷ـ توطئه قتل مسیح وعروج او.

۸ـ تحریف انجیل وآیین او.

۹ـ ادعای الوهیت در باره حضرت مسیح.

۱۰ـ مسیح در روز قیامت.

اینک به ترتیب، آیات مربوط به موضوعات فوق را جداگانه یاد آور شده وبه تفسیر آنها می پردازیم.

ص : ۳۵۲

## ۱– ولادت معجزه آسای مسیح (علیه السلام)

### اشاره

ولادت حضرت مسیح از خوارق عادات بود. وقرآن آن را به دو عنوان آیت یاد آور می شود. اینک آیات این قسمت:

۱_ (إنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُراب ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ) (آل عمران/۵۹).

۲_ (إذْ قالَتِ المَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَه مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسیحُ عیسَی ابنُ مَرْیَمَ وَجیهاً فی الدُّنیا وَ الآخِرَهِ وَ مِنَ المُقَرَّبینَ).

۳_ (وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فی المَهْدِ وَ کَهْلاً وَ مِنَ الصّالِحینَ).

۴_ (قالَتْ رَبِّ أنّی یَکُونُ لی وَلَدٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ قالَ کَذلِکِ اللّهُ یَخْلُقُ ما یَشاءُ إذا قَضی أمْراً فَإنّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ).(آل عمران/۴۵_۴۷)

۵_ (وَ اذْکُرْ فِی الکِتابِ مَرْیَمَ إذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أهْلِها مَکاناً شَرْقِیّاً).

۶_ (فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً فَأرْسَلْنا إلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیّاً).

۷_ (قالَتْ إنّی أعُوذُ بِالرّحْمنِ مِنْکَ إنْ کُنْتَ تَقِیّاً).

۸_ (قالَ إنّما أنَا رَسُولُ رَبِّکِ لأهَبَ لَکِ غُلاماً زَکیاً).

۹_ (قالَتْ أنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنی بَشَرٌ وَ لَمْ أکُ بَغِیّاً).

۱۰_ (قالَ کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آیَهً لِلنّاسِ وَ رَحْمَهً مِنّا وَ انَ أمْراً مَقضیّاً).

۱۱_ (فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیّاً).

۱۲_ (فَأَجاءَها المَخاضُ إلی جِذْعِ النَّخْلَهِ قالَتْ یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً).

۱۳ـ (فَنادَیها مِنْ تَحْتِها ألاّ تَحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحتَکِ سَرِیّاً).

۱۴ـ (وَ هُزّی إلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطُ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً).

۱۵ـ (فَکُلی وَ اشْرَبی وَ قَرِّی عَیْناً فَإمّا تَرَینَّ مِنَ البَشَرِ أحَداً فَقُولی إنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إنْسِیّاً).

۱۶ـ (فَأتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا یا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً).

۱۷ـ (یا أُختَ هارونَ ما کانَ أبُوکِ امْرأَ سَوء وَ ماکانَتْ أُمُّکِ بَغِیّاً).

۱۸ـ (فَأشارَتْ إلَیْهِ قالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فی المَهْدِ صَبِیّاً).

۱۹ـ (قالَ إنّی عَبْدُ اللّهِ آتانیَ الکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبِیّاً).

۲۰ـ (وَ جَعَلَنی مُبارَکاً أیْنَ ما کُنْتُ وَأوْصانی بِالصَّلاهِ والزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیّاً).

۲۱ـ (وَ بَرّاً بِوالِدتی وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبّاراً شَقیّاً).

۲۲ ـ (وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَومَ أمُوتُ وَ یَومَ أُبْعَثُ حَیّاً).

۲۳ـ (ذلِکَ عِیسَی ابنُ مَریَمَ قَولَ الحَقِّ الّذی فیهِ یَمْتَرونَ). (مریم/۱۶ـ۳۴)

## ترجمه آیات

۱ـ آفرینش عیسی نزدخدا مانند آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت:باش، او هم تحقّق یافت.

۲ـ به یاد آر هنگامی که فرشتگان به مریم گفتند: خداوند تو را بشارت می دهد به کلمه ای که از خداست. نام او مسیح، عیسی فرزند مریم است. در دنیا وآخرت آبرومند واز مقرّبان درگاه الهی است.

۳ـ او در کودکی در گهواره ودر بزرگسالی با مردم سخن می گوید واز صالحان است.

۴ـ مریم گفت:پروردگارا! چگونه برای من فرزندی می شود در حالی که بشری با من ارتباط بر قرار نکرده است ؟ خدا گفت: این چنین خدا

آنچه را بخواهد می آفریند. هرگاه مشیّت قطعی او بخواهد، به او می گوید باش، او نیز تحقق می یابد.

۵ــ در قرآن از مریم یاد کن آنگاه که از اهل خود به سوی نقطه شرقی دوری جست.

۶ــ میان خود وآنان حجابی بر افکند. در این موقع روح خود (جبرئیل) را فرستادیم که به صورت انسان سالمی مجسّم گردید.

۷ــ مریم گفت: من از تو به خدای مهربان پناه می برم، اگر پرهیزگار هستی.

۸ــ آن روح متمثل گفت: من فرستاده پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه ای را ببخشم.

۹ــ مریم گفت: چگونه برای من فرزندی می شود در حالی که با انسانی تماس نگرفته ام(ازدواج نکرده ام) ونیز قبلاً بدکار نبوده ام.

۱۰ــ آن روح متمثل گفت:همین گونه است که می گویی؛ ولی پروردگار تو می گوید: این کار برای من آسان است ومن چنین مولودی را نشانه ای از جانب خود ورحمتی برای مردم قرار می دهم وخلقت این فرزند امری حتمی است.

۱۱ــ مریم، حامل فرزند شد. با آن حمل به نقطه دوری رفت(به خاطر ترس از اتهام).

۱۲ــ درد زایمان او را به پای نخلی برد. مریم گفت:ای کاش قبل از این می مردم واز فراموش شدگان بودم.

۱۳ــ آن فرد متمثل یا کودک متولّد، صدای او را شنید واز نقطه پایین صدا زد: غم مخور، پروردگارت زیر پایت نهر آبی قرار داده (از آن می آشامی وبدن خود را می شویی).

۱۴ــ درخت را حرکت بده، برای تو رطب تازه فرو می ریزد.

۱۵ــ بخور وبیاشام وچشمت به این مولود روشن باد. از این پس هر فردی را دیدی، بگو: من برای خدا، سکوت نذر کرده ام. امروز با کسی

سخن نمی گویم.

۱۶ـ مریم نوزاد را گرفت وبه سوی بستگان خود آمد، گفتند:ای مریم چیز عجیب وبدی انجام دادی.

۱۷ـای خواهر هارون! نه پدر تو انسان بدی بود ونه مادرت بد کاره بود.

۱۸ـ در این موقع مریم به آن نوزاد اشاره کرد(یعنی از او بپرسید.) گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟

۱۹ـ (در این لحظه کودک زبان به سخن گشود و)گفت: من بنده خدا هستم. به من کتاب داده وپیامبرم قرار داده است.

۲۰ـ در هر کجا باشم، خدا وجودم را با برکت قرار داده ومرا به روزه ونماز تا زنده هستم سفارش کرده است.

۲۱ـ ومرا به پدر ومادرم مهربان ونیکو کار قرار داده است وانسان گردنکش وبیرحم قرار نداده است.

۲۲ـ درود بر من روزی که متولّد شدم وروزی که می میرم وروزی که زنده می شوم.

۲۳ـ این است سرگذشت عیسی بن مریم وگفتار حق، عیسایی که در باره او شک وتردید ویا نزاع می کنید.

### تفسیر آیات

#### اشاره

حضرت مسیح به صورت اعجاز آمیزی متولّد شد وآیات یاد شده تولد او را آیتی از آیات حق می داند. کیفیت تولّد او مایه بحثهای کلامی در میان مسیحیان ومسلمانان شده است. مسیحیان به خاطر اینکه او از مریم متولد شد، در حالی که مردی با او تماس نگرفته بود، دلیل بر این می گیرند که او فرزند خداست وخدای پسر در کتابهای آنان معروف است. آنان واقعیت الوهیت را تقسیم شده در سه فرد می دانند:۱ـ خدای پدر، ۲ـ خدای پسر، ۳ـ خدای روح القدس. دلیل آنان بر چنین عقیده ای نبودن پدر ظاهری برا ی مسیح است. خدا درنقد این اندیشه که

مسیحیان نجران در نزد پیامبر مطرح کردند، چنین می فرماید: تولد مسیح مانند تولد آدم است که او را از خاک آفرید واگر نداشتن پدر نشانه فرزندی خداست، باید نبودن پدر ومادر را در مورد آدم نشانه فرزندی او برای خدا باشد؛(۱) چنانکه می فرماید: (إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُراب ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُون).

از آن جا که اهل کتاب در باره تولّد حضرت مسیح سخنان ضد ونقیض داشتند وگروهی از آنان در شرک وتردید فرو رفته بودند، قرآن که کتاب مهیمن(۲) بر کتب دیگر آسمانی است، سرگذشت تولّد مسیح را در ضمن سه آیه در سوره آل عمران وبیست آیه در سوره مریم بیان می کندودر مواردی به نکاتی اشاره می کند تا از این طریق به رسالتی که بر عهده گرفته، جامه عمل بپوشاند. قرآن می فرماید:(إِنَّ هذَا القُرآنَ یَقُصُّ عَلی بَنی إِسْرائیلَ أَکْثَرَ الّذی هُمْ فیهِ یَخْتَلِفُونَ).(نمل /۷۶) این قرآن اکثر آنچه را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند، بیان می کند».

اکنون وقت آن رسیده است که کیفیت تولّد اعجاز آمیز عیسی را از زبان وحی بشنویم. قرآن سرگذشت او را در دو سوره به نوعی بیان می کند. در سوره آل عمران گفتگوی فرشتگان را با مریم مطرح می کند که خدا به تو چنین فرزندی خواهد داد وپاسخ مریم را یاد آور می شود که من بدون شوهر، چگونه می توانم دارای فرزند باشم؟ آنگاه ملائکه به او تفهیم می کنند که اگر مشیّت حتمی خدا بر وجود چیزی تعلّق گرفت ، هر چند اسباب طبیعی نباشد ، تحقّق می یابد.

در این سوره به همین مقدار اکتفا می کند ودر میان مذاکره، صفات چهارگانه مسیح را یاد آور می شود: ۱ــ آبرومندی در دنیا وآخرت، ۲ــ از مقربان درگاه الهی بودن ۳ــ سخن گفتن در گهواره ۴ــ در شمار صالحان بودن.

در سوره مریم تمثل روح را در برابر مریم مطرح می کند ومی گوید:من مأمور



---

۱- [۱] مجمع البیان،۱/۴۵۲.

۲- [۲] (وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الکِتابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ). (مائده/۴۸)

خدا هستم که به تو فرزندی عطا کنم وچیزی نمی گذرد که مریم بار دار می شود، آنگاه دنباله بارداری وزایمان او را مطرح می کند که بعداً خواهد آمد.

اکنون در اینجا این سؤال مطرح است که آیا آیات هر دو سوره ناظر به یک جریان در یک زمان است؟ یا آنچه آیات آل عمران از آن گزارش می دهند، غیر از آن است که آیات سوره مریم آن را بیان می کنند؟ اظهار نظر قطعی مشکل است، ولی می توان گفت که گزارش آیات آل عمران، فقط ناظر به سخن گفتن ملائکه با مریم است ودر آنجا از بارداری مریم خبری نبود. گویا این نوع سخن گفتن مقدمه آماده سازی او برای جریان دوّم بود. در باب نبوت نظیر این نوع تذکرات غیبی را «ارهاص» می نامند وغالباً خوابهای صادق پیامبران را که از نبوت آنان گزارش می دهد، ارهاص می خوانند. در عین حال احتمال دارد آیات هر دو سوره ناظر به یک جریان باشد واختلاف تعابیر مربوط به خلاصه گویی در سوره آل عمران وگزارش مشروح در سوره مریم است. اکنون به توضیح آیات سوره آل عمران می پردازیم.

خدا در ضمن خطابهای پیشین به مریم که خدا را پرستش کند واو را سجده نماید وبا راکعان رکوع نماید، پیامبر را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید:به یاد آر جریانی را که مریم با ملائکه داشت. آنگاه که او را مورد خطاب قرار دادند وگفتند: خدا به تو فرزندی می دهد که نام او مسیح عیسی بن مریم است ودر دنیا وآخرت آبرومند واز مقرّبان است واز ویژگیهای او این است که در دوران کودکی مانند فرد بزرگسال سخن می گوید واز صالحان به شمار می رود. علاوه بر این او کلمه اللّه است:

(إِذْ قالَتِ المَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمه مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسیحُ عیسَی ابنُ مَرْیَمَ وَجیهاً فی الدُّنیا وَالآخِرَهِ وَ مِنَ المُقَرَّبینَ*وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فی المَهْدِ وَ کَهْلاً وَ مِنَ الصّالِحینَ).(۱)



---

۱- [۱] توضیح ویژگیهای مسیح در آیه بعد خواهد آمد.

در سوره مریم شرح مذاکره به گونه ای گسترده تر مطرح شده است وآن اینکه مریم از خانواده خود عزلت گزید وبه نقطه شرقی بیت المقدس رفت. شاید این عزلت به خاطر این بود که در آنجا با آرامش کامل به عبادت خدا بپردازد؛ چنانکه می فرماید:(وَ اذْكُرْ فِی الْكِتابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَكاناً شَرْقِیًّا).

لفظ «انتبذت» به معنی «انفردت واعتزلت» است وشاید علّت انتخاب نقطه شرق به خاطر خلوت بودن آن بوده است، هرچند مفسران در این باره آرای مختلفی نقل کرده اند.

مریم به آن نقطه رسید وبرای آنكه در نقطه خلوت، خدا را عبادت كند وكسی او را نبیند، پرده ای افكند. چیزی نگذشته بود كه در عبادتگاه خود انسان صحیح وسالمی را مشاهده كرد. از مشاهده او بیمی او را فرا گرفت وبا خود گفت: چگونه این مرد وارد عبادتگاه او شد، نكند نیت سوئی دارد؟ بدین جهت به او گفت: من از تو به خدا پناه می برم، اگر از خدا ترس داری:

(... فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیّاً *قالَتْ إِنّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِیّاً).

در اینجا مریم به آن فرد متمثل می گوید: از تو به خدا پناه می برم، اگر پرهیزگار باشی، مقصود این است كه تو نیز باید چنین باشی واین گونه تعبیر در قرآن شایع است. چنانكه می فرماید:(وَاتَّقُوا اللّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنینَ)(مائده/۵۷). (وَعَلَی اللّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنینَ). (مائده/۲۳)

حاصل این است كه من به خدا پناه می برم وتقوای تو باید مانع از آن باشد كه متعرض من شوی.

همچنین وی ازمیان صفات الهی صفت رحمان را یاد آور می شود تا رحمت الهی را در این لحظه حساس به سوی خود جذب كند واز هر گونه لغزش مصون بماند. همچنان كه یوسف در شرایط مشابه مریم، می گوید:(إِنَّ النَّفْسَ لأَمّارَةٌ

بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبّى)(یوسف/۵۳).

مریم به جای «رحیم» صفت رحمان را به کار برد. زیرا نام دوّم حاکی از رحمت گسترده خدا در دنیا وآخرت است، در حالی که اسم اوّل ناظر به رحمت در سرای دیگر است.

مریم این سخن را گفت ومنتظر واکنش آن فرد متمثل شد. ناگهان او به مریم چنین گفت:مترس من فرستاده پروردگار تو هستم ومأموریت دارم که به تو فرزند پاکیزه ای عطا کنیم. در این موقع مریم از این خبر شگفتزده شد وگفت: چگونه می توانم دارای فرزندی باشم در حالی که مقدمات آن(ازدواج) فراهم نیست؟ آن روح متمثل او را از این شگفت بیرون آورد وگفت: این نوع کارها برای خدا آسان است. (اگر تو سرگذشت زندگی خود را در نظر بگیری که چگونه غذای تو در محراب عبادت آماده می شد ومیوه زمستان را در تابستان وبالعکس در آنجا آماده می دیدی، از این شگفتی بیرون می آیی.)علاوه بر این، خدا می خواهد مولودی به بنی اسرائیل بدهد که خود معجزه ومظهر رحمت او باشد. تولّد چنین مولدی مورد مشیّت حتمی خداست؛ چنانکه می فرماید:

(قالَ إِنّما أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لأهبَ لَكِ غُلاماً زَكياً*قالَتْ أَنّا يَكُونُ لى غُلامٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنى بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيّاً *قالَ كَذلِكِ قالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لنَجْعَلهُ آيَةً لِلنّاسِ وَرَحْمَةً مِنّا وَ كانَ أَمْراً مَقضيّاً).

وهمین مضمون در سوره آل عمران وارد شده است، چنانکه می فرماید: (قالَتْ رَبِّ أَنّى يَكُونُ لى وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِى بَشَرٌ قالَ كَذلِكِ اللّهُ يَخْلُقُ ما يَشاءُ إذا قَضى أمْراً فَإِنّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

مریم سخنان فرستاده خدا را شنید. قلبش تا حدّی آرام گرفت وچیزی نگذشت که او باردار شد. حال چگونه بار دار شد، برای ما روشن نیست.

مریم احساس حمل کرد، ولی برای اینکه از قوم خود، ولو مدّت کوتاهی،

دور باشـد، به نقطه دوری رفت. حال این نقطه دور کجا بوده است، در آیه قرینه ای بر آن نیست. مریم به آن نقطه دور رسـید، درد زایمـان او را فرا گرفت. او به تنه درخت خرمـا پنـاه برد در حـالی که وحشت او را فرا گرفته بود تا آنجا که آرزو کرد که ای کاش قبل از این حادثه مرده بود وجزء فراموش شدگان بود؛ چنانکه می فرماید:

(فأجاءَها المَخاضُ إلی جِذْعِ النَّخْلَهِ قالَتْ یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً).

در چنیـن شـرایط بحرانی کـه مریم به فکر آبروی خـود وخـانواده خـویش است واز تهمتهـای مردم می هراسـد، شایسـته است رحمت حق بار دیگر شامل حال او گردد واو را ازاین پریشانی بیرون آورد. از این جهت صـدایی از پایین شـنید. این صدا یا از نوزاد بود ویـا از روح متمثـل که در نقطه ای پـایینتر از قرارگاه مریم قرار داشت. خلاصه خطاب این بود:محزون مباش. رحمت حق شامـل حـال تـوست، به گـواه اینکه زیر پـای خـود بنگری چشـمه ای مشاهـده می کنی ومی توانی خود ونوزاد را بشویی. گذشته از این، بر همان نخلی که تکیه کرده ای، آن را تکان بده. خرمای تازه بر تو فرو می ریزد. از آن میل کن و از ا ین آب بنوش. چشمت به این نوزاد روشن باشد ودر مقابل پرسش واعتراض مردم، نذر روزه کن تا با آنان سخن نگویی واز این طریق از مشکلی که در برابرت مجسّم گشته است نجات یابی؛ چنانکه می فرماید:

(فَنادَیها مِنْ تَحْتِها ألاّ تَحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحتَکِ سَرِیّاً*وَ هُزّی إلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً*فَکُلی وَ اشْرَبی وَ قَرّی عَیْناً فَإمّا تَرَیِنَّ مِنَ البَشَرِ أحَداً فَقُولی إنّی نَذَرْتُ لِلرَّحمنِ صَوماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إنْسِیّاً).

در اینجا سؤالی مطرح است وآن اینکه خـدایی که مریم را تا این حـد مشـمول رحمت خود قرار داده، چگونه به او دسـتور می دهد که نخل را حرکت دهد، در حالی که می توانست بدون انجام این عمل، رطب به دامن او بریزد؟

شایـد این کـار اشـاره به این است که در تمـام مواقع، حتی آنجا که عوامل بیشـماری از غیب برای وجود پدیـده ای بسـیج می شود، بایـد خود بشـر نیز از خود حرکتی نشان دهـد وهمه کارها را به عهده غیب واگذار نکند. درست است همه چیز از جانب خـداست، ولی مشـیّت او براین تعلّق گرفته است که فیض از مجاری خود به دست بشـر برسـد ویکی از شـرایط آن حرکت در انسان وآمادگی در اوست.

مریم مـأمور شـد که در مقابل پرسـش مردم بگویـد: من روزه نـذر کرده ام. آنگاه بر آن مترتب کرد که امروز با انسانی سـخن نخواهم گفت. در اینجا این سؤال مطرح است که واقعیت این روزه چه بوده است؟ آیا واقعاً روزه بود وشـرط آن خود داری از سخن گفتن بوده است،یا واقعیت این روزه تنها ترک سخن گفتن بوده است؟

دوّمی روشنتر از اوّلی به نظر می رسد. زیرا مریم مأمور به خوردن وآشامیدن شد. آنگاه با کودک نوزاد به سوی قوم خود آمد ومأمور شد که بگوید: من روزه نذر کرده ام. با توجه به اکل وشرب پیشین، نمی تواند روزه مفهوم واقعی داشته باشد. گویا در بنی اسرائیل چنین روزه ای که به روزه سکوت نامیده می شد، رایج بوده است.

### حرکت مریم با نوزاد به سوی قوم خود

مریم بـا شـنیدن آن پیـام غیـبی، آرامش یـافت. کودک را همراه خود به سوی قوم آورد. در چنین شـرایط، از طرف ناآگاهـان مورد اعتراض واقع شـد. برخی گفتنـد: این کار عجیب چیست؟ویا گفتند:این کار قبیح چیست؟آنگاه گفتند:ای خواهر هارون! پـدر تو مرد بـدی نبود ومادرت نیز بـدکاره نبود(پس چرا راه آنان را ترک کردی وراه غیر صـحیح پیش گرفتی؟ چون همگان می دانستند که مریم ازدواج نکرده است.)

مریم به فرمان غیبی در مقابل این اعتراض اشاره به کودک کرد. یعنی پاسخ

پرسشهای شما بر عهده این کودک است. آنان از اشاره مریم در شگفت فرو رفتند وگفتند: چگونه پاسخ ما را به کودکی که در گهواره زندگی می کند واگذار می کنی؟

(فَأتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا یا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً*یا أُختَ هارونَ ما کانَ أبُوكِ امْرأَ سَوء وَ ماکانَتْ أُمُّكِ بَغِیّاً *فَأشارَتْ إلَیْهِ قالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فی المَهْدِ صَبِیّاً).

البته در پیام غیبی پیشین به مریم دستور داده نشد که به هنگام اعتراض مردم به کودک اشاره کند. امّا در سوره آل عمران وارد شده که فرشتگان به مریم قبلاً گفته بودند: این کودک می تواند در گهواره سخن بگوید؛ چنانکه فرمود: (وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فی المَهْدِ صَبیّاً). شاید از این جهت، مریم پاسخ را بر عهده کودک گذارد وبه او اشاره کرد.

سرگذشت مریم وکودک او سراسر اعجاز وکرامت است. در کشاکش اعتراض ونکوهش مردم واشاره مریم به کودک، ناگهان این نوزاد یک روزه به فرمان الهی به سخن در آمد وخود را با صفاتی معرفی کرد که عبارتند از:

۱ـ بنده خدا هستم. ۲ـ به من کتاب داده شده.۳ـ از پیامبران قرار گرفته ام.۴ـوجود من هرکجا باشد مایه برکت است. ۵ـ به نماز وزکات تا زنده هستم سفارش شده ام.۶ـ به مادرم مهربانم وهرگز گردنکش وسختدل نیستم.۷ـ در روز تولّد و روزی که می میرم وروزی که بر انگیخته می شوم، مشمول رحمت خدا هستم. چنانکه می فرماید:

(قالَ إنّی عَبْدُ اللّهِ آتانیَ الکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبِیّاً *وَ جَعَلَنی مُبارَکاً أیْنَ ما کُنْتَ وَأوْصانی بِالصَّلاةِ والزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیّاً *وَ بَرّاً بِوالِدتی وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبّاراً شَقیّاً *وَالسَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَومَ أمُوتُ وَ یَومَ أُبْعَثُ حَیّاً).

شگفت اینجاست که در میان توصیف خویش، مهربانی خود را به مادر یاد آور می شود واین درست بر خلاف چیزی است که از انجیل کنونی استفاده می شود.

ص : ۳۶۳

حضـرت مسـیح در میـان تکلیفهـا نماز وروزه را یاد می کنـد واین نشانه اهمیّت این دو فریضه است واز میان ایّام عمر، سه روز حساس را متـذکر می شود که برای بشـر اهمیّت فوق العاده دارد. زیرا هر یک از آنها آغاز زنـدگی جدیـد است: روز ولادت، روز مرگ، وروز برانگیختگی.

امـام هشـتم (علیه السـلام) می فرمایـد:در سه نقطه انسـان را بیش از موارد دیگر وحشت فرا می گیرد:۱ــ روزی که زاییـده می شود ودیـده به جهان می گشاید. ۲ــروزی که می میمرد وسـرای دیگر واهل آن را مشاهـده می کند.۳ــ روزی که برانگیخته می شود و احکام وداوریهایی را می بینـد که در این دنیا ندیـده بود.خـدا بر یحیی در این سه موضع درود فرسـتاد؛ همچنان که مسیح (علیه السلام) نیز در این سه موضع بر خود درود فرستاد.(۱)

تا اینجا سـرگذشت تولّد مسـیح به پایان رسـید. قرآن پس از بیان این سـرگذشت یاد آور می شود که سـرگذشت مسیح همین است وگفتار حق در باره تولّد اوهمین است که شنیدید. آنگاه نتیجه می گیرد نباید تولّد مسیح را بدون ازدواج، نشانه فرزندی او برای خـدا بگیریـد. مسأله بکر زایی اوجنبه اعجاز دارد واراده خدا بر همه چیز نافذ است. اگر مشـیّت او بر تولد انسانی بدون سبب طبیعی تعلّق گرفت، به فرمان او تحقّق می پذیرد: (ذلِکَ عِیسَی ابنُ مَریَم قَولَ الحَقِّ الّذی فیهِ یَمْتَرونَ* ما کانَ للّهِ أنْ یَتَّخذَ مِنْ وَلَد سُبْحانَهُ إذا قَضی أمْراً فَإنّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُون).

ما در باره عقاید نادرست مسیحیان در مورد حضرت مسیح در فصل جداگانه سخن خواهیم گفت.

***



---

۱- [۱] بحار، ج۱۴، ص۱۷۱ به نقل از خصال وعیون أَخبار الرضا (علیه السلام).

## ۲– ویژگی های مسیح در قرآن

### اشاره

اشاره

قرآن حضرت مسیح را با ویژگیهای متعددی معرفی کرده که برخی از آنها موهبتی وبرخی اکتسابی است وداشتن این ویژگیها حاکی از ولایت تامه اوست. در این بخش به این ویژگیها اشاره می کنیم:

### آیات مورد بحث

۱_ (... وَ آتَیْنا عیسَی ابنَ مَرْیمَ البَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ القُدُسِ...) (بقره/۸۷و۲۵۳).

۲_ (إذْ قالَتِ المَلائِکهُ یا مَرْیَمُ إنّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمه مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسیحُ عِیسی بْنُ مَریَمَ وَجیهاً فی الدُّنیا وَ الآخِرَهِ وَمِنَ المُقَرَّبینَ). (آل عمران/۴۵)

۳_ (...وَ لِنَجْعَلَهُ آیَهً لِلنّاسِ وَ رَحْمَهً مِنّا وَ کانَ أمْراً مَقْضیّاً) (مریم /۲۱).

۴_ (وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فی المَهْدِ وَ کَهلاً وَ مِنَ الصّالِحینَ) (آل عمران/۴۶).

۵_ (وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَ الحِکْمَهَ وَالتَّوراهَ والإنْجیلَ).

۶_ (وَ رَسُولاً إلی بَنی إسْرائیلَ...).

۷_ (وَمُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراهِ...) (آل عمران/۴۸_۵۰).

۸_ (إنّما المَسیحُ عِیسَی ابنُ مَریم رَسُولُ اللّهِ وَکَلِمَتُهُ ألقاها إلی مَرْیَمَ وَ روحٌ مِنْهُ...)(نساء/۱۷۱).

۹_ (وَ زَکَرِیّا وَ یَحْیی وَ عیسی وَ إلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّالِحینَ).

۱۰_ (...وَ اجْتَبَیناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ إلی صِراط مُسْتَقیم)(انعام/۸۵_۸۷).

۱۱_ (قالَ إنّما أنَا رَسُولُ رَبِّکِ لأهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیّاً) (مریم/۱۹).

۱۲_ ( قالَ إِنّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الکِتاب وَ جَعَلَنی نَبِیّاً).

۱۳_ (وَ جَعَلَنی مُبارَکاً أیْنَ مَا کُنْتُ...).

۱۴_ (وَ بَرّاً بِوالِدَتی وَ لَمْ یَجْعَلنی جَبّاراً شَقِیّاً)(مریم/۳۰_۳۲).

۱۵_ (شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَ الّذی أوحَیْنا إلَیْکَ وَما وَصَّیْنَا بِهِ إبْراهیمَ وَ مُوسی وَعیسی...)(شوری/۱۳).

## ترجمه آیات

۱_ ما به عیسی بن مریم معجزه ها دادیم واو را با روح القدس تأیید کردیم.

۲_ به یاد آر هنگامی که ملائکه به مریم گفتند: خدا به تو به کلمه ای از خویش بشارت می دهد، نام او مسیح عیسی بن مریم است، در دنیا وآخرت آبرومند واز مقربان است.

۳_ او را آیتی برای مردم ومایه رحمت از جانب خود قرار دهیم.

۴_ با مردم در کودکی در مهد و در هنگام بزرگسالی سخن می گوید واز صالحان است.

۵_ به او کتاب وحکمت وتورات وانجیل آموختیم.

۶_ او فرستاده ما به بنی اسرائیل است.

۷_ تصدیق کننده تورات موجود پیش از خویش است.

۸_ مسیح، عیسی بن مریم فقط رسول خدا وکلمه اوست که او را به مریم القا کرده وروحی از خداست.

۹_ زکریا ویحیی وعیسی والیاس هر یک از صالحانند.

۱۰_ ما این پیامبران را(که عیسی هم در بین آنان است) برگزیدیم وبه صراط مستقیم هدایت کردیم.

۱۱_ روح متمثل به مریم گفت: من فرستاده پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه ای ببخشم.

۱۲_ عیسی (در مقام معرفی خود) گفت: من بنده خدا هستم. کتاب به

من داده شده واز پیامبران قرار داده شده ام.

۱۳ــ هر کجا باشم مرا انسان با برکتی قرار داده است.

۱۴ــ مرا نسبت به مادرم مهربان قرار داده، هرگز مرا گردنکش وسختدل قرار نداده است.

۱۵ــ برای شما از دین آنچه را (خدا) به نوح سفارش کرده بود وبه تو (ای پیامبر) وحی نموده ایم وآنچه به ابراهیم وموسی سفارش کردیم، تشریع کرده است.

## تفسیر آیات

### اشاره

از بررسی این آیات،مقام ومنزلت والای حضرت مسیح روشن می گردد. اینک ویژگیهای او را مطابق تنظیم آیات یاد آور می شویم.

### ۱ــ کلمه خداست

قرآن در دو مورد مسیح را کلمه اللّه می نامد. مقصود از «کلمه» لفظی نیست که از دهان خارج می شود، بلکه مقصود وجود خارجی مسیح است که خود از کلمات تکوینی خداست. هر چند همه جهان کلام خداست، ولی چون وجود او به صورت معجزه آسا به وجود آمده است، کلمه ممتاز خدا می باشد. وعلّت اینکه جهان تکوینی را کلام خدامی دانند، این است که وجود تکوینی اشیا بیانگر کمالات آفریننده آنهاست؛ چنانکه کلام لفظی حاکی از یک رشته معانی ذهنی وپنهانی است و در آیات قرآن همه جهان کلام خدا به شمار آمده است.(۱)

### ۲ــ نام او: مسیح و عیسی بن مریم

آیات قرآن حاکی است که هر دو نام از جانب خدا بوده است چون در بشارت



---

۱- [۱] کهف/۹۰؛ لقمان/۲۷.

فرشتگان به مریم آمده است:(إنّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَه مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسیحُ عیسی ابنُ مَریَم). علت اینکه به او مسیح می گویند، این است که (این کلمه از مسح به معنی کشیدن گرفته شده است) این پیامبر با کشیدن دست بر بدن افراد بیمار، آنان را شفا می داد.

گاهی گفته می شود. مسیح به معنای ممسوح، یعنی شستشو شده از گناه، یا فرا گرفته شده به یمن وبرکت است. ویا مسیح لغت عبری الأصل ومشتق از مشح است ویهود به موجب تورات، اشیای مقدس را با روغنی مخصوص وتشریفاتی خاص مسح می کردند. آنگاه که یهود به داشتن پادشاهی نیازمند شدند، چون به سلطنت با نظر تقدیس می نگریستند، اوّلین پادشاه خود را به نام شاوول (طالوت) با همان تشریفات مسح کردند وپس از آن معمول گردید که پادشاه بنی اسرائیل هنگام جلوس به تخت سلطنت، مسح شود تا بر همه بنی اسرائیل حکومت یابد.پس از آنکه یهود از مسکن خود دور افتادند، بساط سلطنت وحکومت ایشان برچیده شدوهمواره در انتظار کسی بودند که عظمت دیرین را تجدید کند وبنی اسرائیل را تحت لوای واحد گرد آورد. این چنین شخص موعود، مسیح بود که پیامبران بنی اسرائیل ظهور او را خبر می دادند.(۱)

احتمال دارد که عیسی از یشوع به معنی نجات دهنده یا به معنی یعیش معادل یحیی باشد. ودر گذشته گفتیم که نوعی تشابه میان این دو پیامبر وجود داشته است.

حال اگر تسمیه به دو نام مسیح وعیسی سابقه داشته اند، کارهایی که بعداً مسیح انجام می داد نمی تواند ملاک تسمیه باشد؛ بلکه باید ملاک آن را چیزی دانست که در همان زمان وجود داشته است.



---

۱- [۱] اعلام قرآن، ص۴۴۵ به نقل از قاموس کتاب مقدّس.

### ۳_ آیت خدا ومظهر رحمت الهی

آفرینش مسیح مانند آفرینش حضرت یحیی (علیهما السلام) کاملاً معجزه آسا بود؛ بلکه آفرینش مسیح از آن هم اسرار آمیزتر بود. از این جهت خود مسیح آیتی از آیات الهی شمرده شده است؛ چنانکه می فرماید:(وَلِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنّاسِ). وباز می فرماید: (لأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکیاً). ومراد از بخشیدن (لأهب) آفرینش اعجاز آمیز اوست.

### ۴_ سخن گفتن در گهواره

یکی از نشانه های آیت بودن او این است که در دوران کودکی مانند بزرگسالی سخن می گفت؛ چنانکه می فرماید:

(وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فی المَهْدِ وَ کَهلًا).

### ۵_ کمالات روحی

قرآن در مقام معرفی کمالات روحی حضرت مسیح، او را با این تعابیر معرفی می کند:

۱_ (غلاماً زکیاً)، ۲_ (مُبارَکاً)، ۳_ (بَرّاً بِوالِدَتی)، ۴_ (لَمْ یَجْعَلنی جَبّاراً شَقِیّاً)، ۵_ (ومن الصّالِحینَ)، ۶_ (وَ اجْتَبَیْناهُمْ) (برگزیدگان)، ۷_ (وَ أیَّدْناهُ بِرُوحِ القُدُسِ).

خلاصه این صفات این است که او فرد منزه از گناه، وجود با برکت، مهربان به پدر ومادر، متواضع ونرمخوی واز صالحان بود واجتماع این صفات، نشانه تعالی روحی اوست وبه خاطر همین صفات است که به مقامات بالاتر رسید.

### ۶_ پیامبر صاحب شریعت وکتاب

عیسی در پرتو کمالاتی از پیامبران گردید و خود صاحب کتاب وشریعت شد. حتی در مکتب غیب، تورات وحکمت نیز به او آموخته بودند؛ چنانکه می فرماید: (وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَ الحِکْمَةَ وَالتَّوراةَ والإنْجیلَ).ونیز می فرماید: (آتانیَ الکِتابَ وَجَعَلَنی نَبِیّاً).

### ۷_ از پیامبران اولو العزم

هرگاه پیامبران اولوالعزم را به کسانی تفسیر کنیم که علاوه بر کتاب دارای شریعتی بودند، حضرت مسیح یکی از آنان است؛ چنانکه می فرماید:(شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَ الّذی أوحَیْنا إلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ إبْراهیمَ وَ مُوسی وَعیسی).

### ۸ _ پیامبری به سوی بنی اسرائیل

در اینکه آیا رسالت مسیح مخصوص بنی اسرائیل بوده یا دایره آن گسترده تر بود، موضوع مستقلی است که در موقع مناسب در باره آن سخن خواهیم گفت. ولی ظاهر آیات حاکی از قول نخست است؛ چنانکه می فرماید:(وَرَسُولاً إلی بَنی إسْرائیلَ).

گاهی شهادت بر اعمال نیز یکی از ویژگیهای حضرت مسیح شمرده شده است. نظر به اینکه خدا او را چنین معرفی کرده است:(وَیَوْمَ القِیامَةِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهیداً)(نساء/۱۵۹).

ولی از آنجا که شهادت گاهی به سود انسان وگاهی به ضرر اوست وشاهدان بر اعمال از هر ویژگی برخوردارند ودر آیه یاد شده فقط شهادت به بر ضرر (علیه)

مطرح شده است، می توان گفت که مقصود این است که مسیح بر خلاف اندیشه های باطل پیروانش گواهی می دهد. مثلاً آنان بر این عقیده اند که او کشته شده، در حالی که او کشته نشده ومسأله بر پیروانش مشتبه گردیده است. او روز قیامت بر واقعیت جریان گواهی می دهد وهمین گونه است دیگر موارد باطل، این مطلب با توجّه به سیاق آیات روشنتر می شود.

***

## ۳- کتاب و شریعت عیسی (علیه السلام)

### اشاره

آیات قرآن حاکی است که او یکی از پیامبران الهی بود واز طریق کتاب خود دارای شریعتی بوده است. طبعاً آن کس که پیامبر است، باید طرف وحی نیز باشد اینک آیات مربوط به این موضوع:

### آیات مورد بحث

۱ـ (وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَ الحِکْمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإنْجِیلَ* وَ رَسُولاً إلی بَنی إسرائیلَ...)(آل عمران/۴۸ـ۴۹).

۲ـ (وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراةِ وَ لأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ الّذی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ وَجِئتُکُمْ بِ آیَه مِنْ رَبِّکُمْ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أطیعونِ)(آل عمران/۵۰).

۳ـ (...وَ أوْحَیْنا إلی إبْراهیمَ و إسْماعیلَ وَ إسْحقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الأسْباطِ وَعیسی وَ أیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هارونَ وَ سُلَیمانَ وَ آتَیْنَا داوُدَ زَبوراً) (نساء/۱۶۳).

۴ـ (إنَّما المَسیحُ عِیسَی ابنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ کَلِمَتُهُ...)(نساء/۱۷۱).

۵ـ (وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعيسَى ابنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوراةِ وَآتَيْناهُ الإنْجيلَ فيهِ هُدًى ونُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوراةِ وَ هُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقينَ) (مائده/۴۶).

۶ـ (مَا المَسيحُ ابنُ مَريَمَ إلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...) (مائده/ ۷۵).

۷ـ (وَلَقَدْ أرْسَلْنا نُوحاً وَ إبْراهيمَ وَجَعَلْنا فى ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّه وَالكِتاب...* ثُمَّ قَفَّيْنا على آثارِهِمْ بِرُسُلِنا وَ قَفَّيْنا بِعيسى ابنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْناهُ الإنْجيلَ...) (حديد/ ۲۶ـ۲۷).

۸ـ (وَإذْ قالَ عيسَى بنُ مَرْيَمَ يا بَنى إسْرائيلَ إنِّى رَسُولُ اللّهِ إلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ التَّوراةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُول يَأْتِى مِنْ بَعْدِى اسْمُهُ أحْمَدُ...)(صف/۶).

۹ـ (وَلَمّا جاءَ عيسى بِالْبَيِّناتِ قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالحِكْمَهِ وَ لأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الّذى تَخْتَلِفُونَ فيهِ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أطيعُونِ)(زخرف/۶۳).

## ترجمه آیات

۱ـ خدا به او کتاب وحکمت وتورات وانجیل می آموزد واورا به عنوان رسول به سوی بنی اسرائیل می فرستد.

۲ـ تصدیق کننده توراتی هستم که نزد من است. آمده ام برخی از چیزهایی را که درشریعت پیشین حرام شده است، حلال سازم.

۳ـ به ابراهیم ...وعیسی وحی کردیم.

۴ـ مسیح، عیسی بن مریم رسول خدا وکلمه او بود.

۵ـ به دنبال آن رسولان، عیسی بن مریم را، در حالی که تصدیق کننده توراتی که نزد او بود، فرستادیم وبه او انجیل دادیم. در آن مایه های هدایت وروشنی وتصدیق کننده تورات وهدایت وپند برای متقیان

است.

۶ــ مسیح، فرزند مریم کسی جز پیامبر خدا نبود. پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند.

۷ــ نوح وابراهیم را فرستادیم ودر ذریه آنان نبوت وکتاب قرار دادیم... به دنبال آنان رسولان دیگری فرستادیم وبه دنبال آنها عیسی بن مریم را قرار دادیم وبه او انجیل عطا کردیم.

۸ــ به یاد آرید هنگامی که مسیح به بنی اسرائیل گفت: من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تصدیق کننده توراتی که نزد من است می باشم وبشارت دهنده ام به پیامبری که پس از من می آید ونام او احمد است....

۹ــ آنگاه که عیسی با دلایل به سوی بنی اسرائیل آمد، گفت: من با سخنان حکیمانه به سوی شما آمده ام تا برای شما برخی از چیزهایی را که درآن اختلاف دارید، روشن سازم. از مخالفت خدا بپرهیزید واز من پیروی کنید.

### تفسیر آیات

آیات یاد شده در باره رسالت وشریعت وکتاب مسیح وموضع او در برابر پیامبران گذشته وآینده است. با توجّه به این ویژگیها، مقام بلند او در حلقه رسولان برای ما روشن می گردد. ما به این ویژگیها به نحوی که در آیات آمده است اشاره می کنیم:

۱ــ در آیاتی او به عنوان «رسول خدا» یا «رسول بنی اسرائیل» معرفی شده است ومسلّماً مقام رسالت، غیر از مقام نبوت است. «نبیّ» کسی است که وحی را از جهان بالا می گیرد واین مقام را نبوت می نامند. امّا «رسول» کسی است که آنچه را از عالم وحی گرفته به دیگران انتقال دهد وبه اصطلاح به مأموریت خود تحقّق بخشد. بنابراین مسیح هم «نبی» بوده وهم رسول؛ چنانکه می فرماید:(...وَ أَوْحَيْنا إلى

إبْراهیم... وَ عیسی) ونیز می فرماید: (رَسُولُ اللّه وَ کَلِمَتهُ)، همچنین می فرماید: (وَرُسولاً إلی بَنی إسرائیلَ).وآیات دیگر.

۲ــ کتاب او به نام انجیل در سه مورد آمده است؛ چنان که می فرماید: (وَآتَیْناهُ الإنْجیلَ فیهِ هُدًی ونُور...)ونیز می فرماید:

(وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَ الحِکْمَهَ وَ التَّوراهَ وَ الإنْجِیلَ) وغیره.

۳ــ شریعت او به عنوان تبصره ای بر شریعت تورات تلقی شده است، تو گویی حضرت مسیح همه آنچه را در تورات تشریع شده، پذیرفته است، جز مواردی که حرام بوده وبه وسیله او حلال گشته است؛ چنانکه می فرماید:

( وَ لأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ الّذی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ).

۴ــ او تصدیق کننده پیامبران پیشین وتورات ودر عین حال مبّشر پیامبر پس از خود بوده است:(مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراهِ). چنانکه می خوانیم:(وَ مُبَشِّراً بِرَسُول یَأتی مِنْ بَعْدی اسْمُهُ أحْمَدُ).

نتیجه اینکه او با نبوت وشریعت وکتاب خود برای اصلاحاتی برانگیخته شد تا زمینه را برای پیامبر موعود فراهم سازد.

۵ــ او به عنوان داور در باره اختلافات بنی اسرائیل برانگیخته شده بود؛ چنانکه می فرماید:

(وَ لأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الّذی تَخْتَلِفُونَ فیهِ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أطیعُونِ). (زخرف/۶۳)

***

ص : ۳۷۴

## ۴- معجزات و نشانه های نبوّت عیسی

### اشاره

یکی از طرق اثبات نبوت وارتباط انسان با جهان بالا- این است که مدعی چنین مقامی دارای آیت ومعجزه ای باشد. قرآن گواهی می دهد که پیامبران به چنین دلیل وبرهانی مجهز بوده اند وحتی خود مردم به هنگام رویارویی با پیامبران، از آنان معجزه می طلبیدند حضرت مسیح از همین پیامبران بزرگی است که خدا او را پس از حضرت موسی با بینات ودلایل روشن بر نبوت مجهز کرده است. آیات وارده در این مورد بر دو گونه اند: برخی به صورت مجمل از معجزات او گزارش می کند، در حالی که برخی دیگر به تفصیل معجزات او را بیان کرده اند اینک آیات مربوط به این بخش:

### آیات مورد بحث

۱_ (...وآتَیْنا عِیسَی ابنَ مَرْیَمَ البَیِّناتِ وَ أیَّدْناهُ بِرُوحِ القُدُسِ...) (بقره/ ۸۷).

۲_ (وَ آتَیْنا عیسی ابنَ مَرْیَمَ البَیِّنَاتِ وَ أیَّدْناهُ بِرُوحِ القُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ البَیِّنات...). (بقره/۲۵۳)

۳_ (وَ رَسُولاً إلی بَنی إسْرائیلَ أنّی قَدْ جِئْتُکُمْ ب آیه مِنْ رَبِّکُمْ أنّی أخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطّین کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طیراً بِإذنِ اللّهِ وَ أُبْرِئُ الأکْمَهَ وَ الأبْرَصَ وَ أُحیِ المَوتی بِإذْنِ اللّهِ وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرونَ فی بُیُوتِکُمْ إنَّ فی ذلِکَ لآیَهً لَکُمْ إنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ)(آل عمران/۴۹).

۴_ (إذْ قالَ اللّهُ یا عیسی ابنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَ عَلی والِدَتِکَ إذْ أیَّدْتُکَ

بِرُوحِ القُدُسِ تُكَلِّمُ النّاسَ فی المَهْدِ وَ كَهْلاً ـ وَ إذْ عَلَّمْتُکَ الْكِتابَ وَ الحِكْمَةَ وَالتَّوراةَ وَالإنْجيلَ وَ إذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَهِ الطَّيْرِ بِإذْنی فَتَنْفُخُ فيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإذْنی وَ تُبْرِئُ الأكْمَهَ وَ الأبْرَصَ بِإذْنی وَإذْ تُخْرِجُ المَوتی بِإذْنی وَإذْ كَفَفْتُ بَنی إسْرائيلَ عَنْکَ إذْ جِئْتَهُمْ بِالبَيِّناتِ فَقالَ الّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إنْ هذا إلّا سِحْرٌ مُبينٌ)(مائده/۱۱۰).

۵ــ (وَلَمّا جاءَ عيسَی بِالبَيِّناتِ قالَ قَدجِئْتُكُمْ بِالحِكْمَهِ وَ لأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الّذی تَخْتَلِفُونَ فيهِ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أطيعُونِ)(زخرف/۶۳).

## ترجمه آيات

۱ــ به عيسی بن مريم دلايل روشن داديم واو را با روح القدس تأييد كرديم.

۲ــ به عيسی بن مريم دلايل روشن داديم واو را با روح القدس تأييد كرديم. اگر خدا می خواست پس از آمدن دلايل روشن (اختلاف نكرده) ويكديگر را نمی كشتند.

۳ــ مسيح را به عنوان رسول به سوی بنی اسرائيل فرستاديم.(وقتی به سوی آنان آمد) گفت: من به سوی شما با آيت ومعجزه ای از جانب پروردگار شما آمده ام. من از گل شكل مرغی را می آفرينم ودرآن می دمم. او به اذن خدا، ناگاه پرنده می شود. به اذن خدا،نابينايان ومبتلايان به بيماری «برص» را شفا دهم وشما را از آنچه كه می خوريد ويا در درون خانه هايتان ذخيره می سازيد، آگاه می سازم ودر اين كار برای شما نشانه ای است (از حقانيت من) اگر مؤمن می باشيد.

۴ــ به ياد آور زمانی را كه خدا به عيسی بن مريم گفت:نعمت مرا در حقّ خود ومادرت به ياد آور: آنگاه كه تو را با روح القدس ياری كرديم. با مردم در گهواره ودر بزرگسالی يكسان سخن می گفتی. به ياد آر وقتی كه به تو كتاب وحكمت وتورات وانجيل آموختيم. به ياد آر موقعی كه از گل شكل پرنده ای به اذن من ساختی ودر آن دميدی وبه اذن من

پرنده واقعی می شد ونابینایان ومبتلایان به پیسی را به اذن من شفا می دادی. به یاد آر هنگامی که مردگان را از قبر بیرون می آوردی (زنده می کردی.) به یاد آر موقعی را که بنی اسرائیل را از سوء قصد به جان تو، آنگاه که به سوی آنان با بیّنات آمدی، باز داشتم، ودر نتیجه کافران آنان گفتند: این نوع کارها (معجزات)جادویی آشکار است.

۵_ آنگاه که عیسی با دلایل به سوی قوم خود آمد و گفت: من به سوی شما با شریعت وسخنان حکیمانه آمده ام تا برای شما برخی از چیزهایی را که در باره آن اختلاف می کنید روشن سازم. از مخالفت خدا بپرهیزید ومرا اطاعت کنید.

### تفسیر آیات

حضرت مسیح مانند دیگر پیامبران ، مطابق شرایط زمان _ دارای معجزات بود. معجزه جز این نیست که فردی دست به کار خارق العاده ای بزند که متخصصان در مشابه آن فن، از مقابله با آن عاجز وناتوان گردند وعلم وقدرت ونیروی خود را کمتر از آن بدانند که بتوانند همانند آن را بیاورند. در چنین صورت تصدیق اهل فن، که عمل این مدعی نبوّت کار خارج از توان بشری است، برای دیگران حجت وبرهان قاطع است.ناگفته پیداست اهل فن در صورتی بر چنین مطلبی صحّه می گذارند که کار مدعی نبوت از سنخ کارهای آنان باشد. یعنی در موضوعی که آنها سرآمد روزگار در آن هستند، به مقابله وتحدّی برخیزد.در غیر این صورت، مورد تصدیق اهل فن نخواهد بود. زیرا چه بسا آنان بگویند: ما دراین رشته ای که تو دست به اعجاز زده ای اطّلاع کامل نداریم تا تصدیق کنیم که آیا کار تو ما فوق توان بشری است یا در قلمرو توان بشری می باشد.

روی این اصل معجزات پیامبران، مشابه فنون رایج آن زمان بوده است. البته این اصل در صورتی حاکم است که در میان آن مردم، گروهی در رشته ای از فنون مهارت خاص داشته باشند، وگرنه معجزات پیامبران تحت شرایطی تابع درخواست

خود مردم خواهد بود.

خلاصه اینکه هدف از درخواست معجزه، کسب آگاهی از پایه صدق ادعای نبی می باشد واین هدف در صورتی تحقق می پذیرد که مدّعی نبوت با تواناییهای موجود در میان آنان به تحدّی ومقابله برخیزد.

از این جهت می بینیم معجزات حضرت موسی با معجزات حضرت مسیح کاملاً متفاوت است. او با افکندن عصا وید بیضای خود مدعای خویش را اثبات نمود. زیرا سرمایه های موجود در آن زمان سحر وجادوگری بود. در این صورت چاره ای جز این نبود که از این طریق وارد شود وتفوق خود را بر آنان ثابت کند وروشن سازد که عمل او فوق توان بشری است. در حالی که حضرت مسیح از طریق دیگری که مشابه فن رایج آن زمان بود معجزه داشت. فن رایج در آن زمان به خاطر تمدّن یونانی فن پزشکی بوده است.

آیات گذشته گاهی برای او به صورت مجمل،« بیّنات» را ثابت می کند. این واژه جمع «بیّنه»، به معنی چیزی است که مدعا را روشن می سازد؛ چنانکه فرمود: (...وآتَیْنا عِیسَی ابنَ مَرْیَمَ البَیِّناتِ). وگاهی به بیان نمونه های آن پرداخته است. در این مورد آیات بر دو نوع است: برخی از زبان خود حضرت مسیح معجزات را ذکر می کند وگاهی از جانب خداوند معجزات او بیان می گردد. اینک معجزات وی:

۱ــ از گل شکل پرنده ای می ساخت ودر آن می دمید و به اذن خدا پرنده واقعی می شد. (أنّی أخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طیراً بِإذنِ اللّهِ). ونیز می فرماید: (وَ إذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَه الطَّیْرِ بِإذْنی فَتَنْفُخُ فیها فَتَکُونُ طَیْراً بَإذْنی).

۲ــ نابینایان مادر زاد را شفا می داد.

۳ــ مبتلایان به بیماری برص(پیسی) را بهبود می بخشید؛ چنانکه می فرماید:

( وَ أُبْرِئُ الأکْمَهَ وَ الأبْرَصَ). و ( وَ تُبْرِئ الأکْمَهَ وَ الأبْرَصَ بِإذْنی).

۴ــ مردگان را به اذن خدا زنده می کرد:(وَ أَحْيِ المَوتى بِإِذْنِ اللّهِ ...). و: (وَإِذْ تُخْرِجُ المَوتى بِإِذْنى).

۵ــ از آنچه می خوردند ویا درخانه های خود ذخیره می کردند گزارش می داد:

(وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرونَ فى بُيُوتِكُم).

اینها یک رشته معجزات ودلایل نبوت او بود که شایسته بود بنی اسرائیل با مشاهده آنها به او ایمان آورند. ولی این امّت لجوج نسبت به آیین او کفر ورزیده وجز افراد انگشت شماری به او ایمان نیاوردند.

در پایان یاد آور می شویم ظاهر آیات که کارهای خارق العاده را به خود مسیح نسبت می دهد وخدا به او خطاب می کند: تو مرده را زنده می کردی، وبیماران را شفا می دادی، ویا خود مسیح این کارها را به خود نسبت داده و می گوید: زنده می کردم و شفا می دادم، همگی می توانند گواه بر این باشند که کارهای خارق العاده، فعل خود پیامبران است هر چند در پرتو اذن وقدرت الهی، نه اینکه پیامبران محل ظهور این نوع کارهای خارق العاده می باشند. واگر بخواهیم این مطلب را به اصطلاح روز بیان کنیم، باید بگوییم پیامبران نسبت به این نوع افعال تماشاگر نبودند، بلکه نقشی در تحقّق آنها داشتند واین مطلب با آنچه در الهیات در باره نفوس قویّه گفته شده است، کاملاً تطبیق می کند. یعنی نفس در تحصیل کمال به پایه ای می رسد که می تواند در جهان آفرینشگری داشته ومَثل أعلی برای خالقیت خدا گردد.

استاد بزرگوار مرحوم علاّمه طباطبایی به آیه (وَ ما كانَ لِرَسُول أنْ يَأتِىَ بِ آيَه إلاّ بِإذْنِ اللّهِ)(غافر/۷۸) براین مطلب استدلال می کرد. زیرا آوردن معجزه را به خود پیامبر نسبت داده و می گوید:(أنْ يأتِىَ بِ آيَه). کسانی که در باب معرفت رجال الهی گامهای استواری ندارند، این نوع اندیشه ها را غلوّ تلقی می کنند. در حالی که اگر مقیاس ظواهر قرآن باشد، هر نوع اندیشه برخلاف این ظواهر، دوری از قرآن

است وما درا ین موضوع در گذشته سخن گفته ایم.(۱)

***

## ۵- تبلیغ در میان بنی اسرائیل

### اشاره

حضرت مسیح مانند دیگر پیامبران، در تبلیغ آیین خود گفتگوهایی دارد که آیات قرآن نقل کرده است. وامّت وی نیز در مقابل تبلیغ او واکنش نشان داده بودند که آیات، بیانگر آن می باشد. آیات وارده در این موضوع به قرار زیر است:

### آیات مورد بحث

۱ــ (وَ مِنَ الّذينَ قالُوا إنّا نَصارى أخَذْنا مِيثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظّاً مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأغْرَيْنا بَيْنَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغْضاءَ إلى يَوْمِ القِيامَهِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ). (مائده/۱۴)

۲ــ (لُعِنَ الّذينَ كَفَرُوا مِنْ بَنى إسْرائيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عيسَى ابنِ مَرْيَمَ ذلِكَ بِما عَصَوا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ).

۳ــ (كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنْكَر فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ماكانُوا يَفْعَلُونَ) (مائده/ ۷۸ــ ۷۹).

۴ــ (... وإذْ كَفَفْتُ بَنى إسْرائيلَ عَنْكَ إذْ جِئْتَهُمْ بِالبَيِّناتِ فَقالَ الّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إنْ هذا إلاّ سِحْرٌ مُبينٌ). (مائده/۱۱۰)

### ترجمه آیات

۱ــ گروهی از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم، پیمانهای محکم از



---

۱- [۱] منشور جاوید، ج۵، ص۱۷۷.

آنـان گرفتیم، ولی بخش قابـل ملاحظه ای از آنچه به آنان تـذکر دادیم، فراموش کردنـد. در نتیجه دشـمنی وعـداوت در میان آنان تا روز قیامت افکندیم. به زودی خداوند آنان را از اعمال خویش آگاه می سازد.

۲ــ آنان که از قوم بنی اسـرائیل کافر شدند، مورد لعن ونفرین داود وعیسی بن مریم قرار گرفتند. این به خاطر این بود که آنان با فرمان خدا مخالفت کرده وپیوسته به حدود الهی تجاوز کردند.

۳ــ آنان هنگامی که از کارهای بـدی که انجام می دادنـد، نهی می شدند، اعتنا نمی کردند. چه کار بدی انجام می دادند(چه روش ناپسندی داشتند.)

۴ــ (ای مسـیح!) به یـاد آر هنگـامی را که بنی اسـرائیل را از ایـذا یا قتل تو باز داشـتم. آنگاه که به سوی آنان با دلایل روشـن آمدی. کافران گفتند: این جز جادوی آشکار چیزی نیست.

### تفسیر آیات

پیش از آنکه به تفسیر آیات بپردازیم، توضیح کوتاهی در باره لفظ «نصارا» لازم است.

کلمه «نصارا» به پیروان حضـرت مسـیح گفته می شود و سـیزده بار در قرآن وارد شـده است. واژه «نصارا»، که جمع ومفرد آن نصـرانی یا نصری است، منسوب به «ناصره» یکی از نواحی فلسطین است که گویا حضرت مسیح در آنجا متولّد شده است. لذا گاهی عیسای ناصری وعیسای جلیلی خوانده می شد.(۱)

از بررسـی آیات قرآن اسـتفاده می شود که شـیوه تبلیغ حضـرت مسیح در قرآن کمتر بیان شده است وشاید علّت آن این باشد که حضرتش مردم را به صلح وسلم وتوجه به آخرت وروگردانی از دنیا دعوت می کرد وآنان را از جنگ ونزاع در باره متاع



---

۱- [۱] اعلام قرآن، ص ۶۱۱.

دنیا باز می داشت. وقتی آنان قسمت قابل ملاحظه ای از تذکرات مسیح را به دست فراموشی سپردند، نتیجه این شد که جنگ ونزاع در میان آنان تا روز قیامت راه یافت واین پیامد تلخ، نتیجه انحراف از تعالیم الهی است.

در نخستین آیات به این حقیقت اشاره شده است؛ آنجا که می فرماید:(وَمِنَ الّذینَ قالُوا إنّا نَصاری أخَذْنا مِیثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظّاً مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ فَأغْرَیْنا (۱) بَیْنَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغْضاءَ إلی یَوْمِ القِیامَهِ وَ سَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ).

این آیه حاکی است که خدا از آنان میثاق وپیمان گرفته بود، ولی متعلَّق میثاق در آیه ذکر نشده است. ممکن است متعلَّق آن استواری در توحید باشد، به گواه اینکه در آیه قبل «میثاق گیری» از بنی اسرائیل به وسیله موسی نیز بیان شده است؛ آنجا که می فرماید:(وَلَقَدْ أخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنی إسْرائیلَ) (مائده/۱۲).

ممکن است متعلَّق میثاق در هر دو آیه علاوه بر حفظ توحید، ایمان به پیامبران وفرمانبرداری از آنان در همه زمینه ها باشد. به گواه اینکه در همان آیه مربوط به بنی اسرائیل، مسأله اقامه نماز وادای زکات وایمان به پیامبران ویاری دادن به آنان را مطرح نموده و می فرماید:

(قالَ اللّهُ إنّی مَعَکُمْ لَئِنْ أقَمْتُمُ الصّلاهَ وَ آتَیْتُمُ الزَّکاهَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلی وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أقْرَضْتُمُ اللّهَ قَرضاً حَسَناً لأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ) (مائده/۱۲). «خدا به بنی اسرائیل گفت: من با شما هستم اگر نماز را بر پای داشته،زکات بپردازیدوبه پیامبران من ایمان آورده آنان را یاری دهید وبه خدا قرض نیکو دهید. در این صورت من لغزشهای شما را می بخشم».

در هر حال امّت بنی اسرائیل ــ چه در عصر حضرت موسی وچه در زمان

ص : ۳۸۲

---

۱- [۱] اغراء به معنای تشویق وترغیب ووادار کردن کسی به کار ناپسند است واغرای الهی در این آیه نتیجه اعمال آنهاست،یعنی کارهای ناشایست آنان منتهی به جنگ طلبی گردید، نه اینکه خدا آنان را به چنین کاری تشویق کرد.

حضرت مسیح ـ پیمان شکنی کرده و میثاق الهی را نادیده گرفتند. وآیه مورد بحث و قبل آن حاکی از پیمان شکنی های آنان است.

آیه یاد شده حاکی از آن است که یهود ونصارا دست از آیین خود بر نخواهند داشت وتا روز قیامت بر آیین خود باقی خواهند بود وروشن می سازد که انقلاب حضرت مهدی ـ عجل اللّه تعالی فرجه الشریف ـ به معنی محو این مذاهب نیست، بلکه این گروه ناچارند در ظلّ قدرت مهدوی به همان شرایط لازم در مورد اهل ذمّه عمل کنند.

همچنان که آیه حاکی از وجود عداوت ودشمنی در میان نصارا تا روز قیامت است. تاریخ مسیحیت ونبردهای فرقه ای در میان آنان گواه روشنی بر درستی این مطلب است ودو جنگ جهانی، که منجر به کشته شدن میلیونها انسان گردید، گواه دیگری بر آن می باشد واگر هم این گروه روزی دست به اتحاد بزنند، حلقه مشترک میان آنان نژاد وجغرافیاست، نه مذهب. وچیزی نمی گذرد که این وحدت فرو می پاشد.

در سایه زشتکاریهای بنی اسرائیل، این گروه پیوسته از طرف پیامبران مورد لعن ونفرین قرار گرفته اند. آیه کریمه از لعن داود ومسیح یاد کرده ومتذکر می شود که آنان به قدری به زشتی خو کرده بودند که هر موقع افراد صالح آنان را از زشتی بازمی داشتند هیچ اعتنایی نمی کردند؛ آنجا که می فرماید: (لُعِنَ الّذینَ کَفَرُوا مِنْ بَنی إسْرائیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عیسَی ابنِ مَرْیَمَ ذلِکَ بِما عَصَوا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ* کانُوا لایَتَناهَوْنَ عَنْ مُنْکَر فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ماکانُوا یَفْعَلُونَ).

سرانجام قرآن از پایه لجاجت وعناد آنان خبر می دهد که تصمیم گرفتند پیامبر الهی، یعنی حضرت مسیح را مورد آزار قرار دهند ویا نقشه قتل او را بکشند وبه این اکتفا نکردند، بلکه دلایل ومعجزات او را سحر آشکار خواندند؛ چنانکه می فرماید:

(... وإذْ کَفَفْتُ بَنی إسْرائیلَ عَنْکَ إذْ جِئْتَهُمْ بِالبَیِّناتِ فَقالَ الّذینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ

إنْ هذا إلّا سِحْرٌ مُبينٌ).

از مجموع این آیات استفاده می شود که عکس العمل بنی اسرائیل در برابر حضرت مسیح (علیه السلام) جنبه منفی داشته است.

الف: میثاقهای الهی با مسیح را نادیده گرفتند.

ب: به گناه وزشتی آنچنان خو کرده بودند که تبلیغ دیگران در آنان اثر نمی بخشید.

ج: در صدد ایذای مسیح ویا قتل او بر آمدند.

د: نتیجه این مخالفتها این شد که مورد لعن مسیح (علیه السلام) قرار گرفته وزندگی آنان به جای صلح وصفا، دستخوش جنگ وعداوت گردید.

***

## ۶- عیسی (علیه السلام) و حواریون و نزول مائده

### اشاره

قرآن مجید گروهی را به عنوان حواری حضرت مسیح مطرح کرده و در باره آنها آیاتی فرود آمده است که خود موضوع مستقلی در آیات مربوط به حضرت مسیح است. اینک مجموع آیات این بخش را یاد آور شده وبه ترجمه وشرح آنها می پردازیم:

### آیات مورد بحث

۱ــ (فَلَمّا أحَسَّ عیسی مِنْهُمُ الکُفْرَ قالَ مَنْ أنْصاری إلَی اللّهِ قالَ الحَواریُّونَ نَحْنُ أنْصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَاشْهَدْ بِأنّا مُسْلِمُونَ).

۲ــ ( رَبَّنا آمَنَّا بِما أنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ)(آل عمران/

.(۵۲_۵۳)

۳_ (وإذْ أوْحَیْتُ إلَی الحَوارِیّینَ أنْ آمِنُوا بی وَ بِرَسُولی قالُوا آمَنّا وَ اشْهَدْ بِأنَّنا مُسْلِمُونَ).

۴_ (إذْ قالَ الحَوارِیُّونَ یا عیسَی ابنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطیعُ رَبُّکَ أنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللّهَ إنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ).

۵_ (قالُوا نُریدُ أنْ نَأکُلَ مِنْها وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعْلَمَ أنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَ نَکُونَ عَلَیْها مِنَ الشّاهِدینَ).

۶_ (قالَ عیسَی ابنُ مَرْیَمَ اللّهُمَّ رَبَّنا أنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عیداً لأوّلِنا وَ آخِرِنا وَ آیَةً مِنْکَ وَ ارْزُقْنا وَ أنْتَ خَیْرُ الرّازِقینَ).

۷_ (قالَ اللّهُ إنّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَإنّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لاأُعَذِّبُهُ أحَداً مِنَ العالَمینَ)(مائده/ ۱۱۱_۱۱۵).

۸_ (یا أیُّهَا الّذینَ آمَنُوا کُونُوا أنْصارَ اللّهِ کَما قالَ عیسَی ابنُ مَرْیَمَ لِلْحَواریینَ مَنْ أنْصاری إلَی اللّهِ قالَ الحَوارِیُّونَ نَحْنُ أنْصارُ اللّهِ فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَنی إسْرائیلَ وَ کَفَرَتْ طائِفَةٌ فَأیَّدْنَا الّذینَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَأصْبَحُوا ظاهِرینَ)(صف/۱۴).

**ترجمه آیات**

۱_ آنگاه که عیسی از بنی اسرائیل احساس کفر ونپذیرفتن رسالت وی را کرد، گفت: یاران من از شما در راه خدا چه کسانی هستند. گروهی از آنان به نام حواریون گفتند: ما یاران خداییم، به خدا ایمان آوردیم. تو نیز گواه باش که ما مسلمانیم(تسلیم اوامر خدا هستیم.)

۲_ پروردگارا !ما به آنچه فرو فرستادی ایمان آوردیم واز رسولت پیروی کردیم. ما را از جمله شاهدان قرار بده.

۳_ به یاد آر هنگامی که به حواریون الهام کردیم که به من وبه رسول من

ص : ۳۸۵

ایمان بیاورید، گفتند: ایمان آوردیم وشاهد باش که ما از تسلیم شدگانیم.

۴ــ حواریون به عیسی بن مریم گفتند: آیا پروردگار تو می تواند از آسمان برای ما غذایی فرو فرستد؟ حضرت مسیح گفت: اگر مؤمن هستید از مخالفت خدا بپرهیزید.

۵ــ حواریون در پاسخ گفتند: می خواهیم از آن غذا بخوریم وقلب ما مطمئن گردد وبدانیم که تو به ما راست گفتی وبر آن از شاهدان باشیم.

۶ــ عیسی بن مریم از خدا درخواست کرد وگفت: خدایا! پروردگارا! مائده ای از آسمان فرو فرست تا برای آغاز وپایان ما عید باشد وآن نشانه ای از تو باشد. ما را روزی بده که تو بهترین روزی دهنده ای.

۷ــ خدا گفت: من مائده را برای شما می فرستم. هر کدام از شما بعداً(به دین من کفر ورزید) او را آنچنان عذاب می کنم که احدی از جهانیان را به آن شکل عذاب نمی کنم.

۸ــای افراد با ایمان! یاران خدا باشید، آنچنان که عیسی بن مریم به حواریون گفت: یاران من در راه خدا چه کسانی هستند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم. گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند وگروهی کفر ورزیدند. من افراد باایمان را بر دشمنان آنان یاری دادم وبر دشمنان خود غالب گشتند.

## تفسیر آیات

### اشاره

پیش از آنکه به تفسیر آیات بپردازیم، برخی از لغات آن را توضیح می دهیم:

۱ــ حواریون: جمع «حواریّ»، منسوب به حور، به معنی شدّت سفیدی است، ولی در اثر تطور لغت در مورد یاران خصوصی انسان به کار می رود ودر قرآن جز بر یاران حضرت مسیح بر کسی اطلاق نشده است، حال کیفیت این تطور چگونه بوده است؟ طریحی در مجمع البحرین در باره حواریّون تحقیقی دارد که

مراجعه شود(۱).

۲ــ مائده: در لغت به معنی ظرف غذا است(خوان) وگاهی به خود غذا نیز گفته می شود.

در آیات یاد شده، محور بحث دو چیز بیش نیست:

۱ــ حضرت مسیح پس از آنکه با دلایل وبیّنات به سوی قوم خود آمد واحساس کرد که آنها از در عناد وارد می شوند، خواست گروه مؤمن، هر چند اندک باشند، از گروه معاند جدا شوند. از این جهت رو به آنان کرد و گفت: یاران من در راه خدا کیست؟ وانصار من آمادگی خود را برای پیروی از آیین او اعلام بنمایند.

۲ــ گویا در یکی از سفرهای تبلیغی که حواریون همراه مسیح بودند، غذای کافی نبود. آنان از مسیح درخواست مائده آسمانی کردند ومائده نیز فرود آمد. روی این دومحور آیات یاد شده را تفسیر می کنیم:

### ۱ــ جدا سازی مؤمنان از کافران

حضرت مسیح تبلیغ لازم را برای هدایت بنی اسرائیل انجام داد وموقعیت خود را در این مورد اعلان کرد، ولی از بسیاری از آنان عناد وانکار احساس کرد. او خواست مؤمنان واقعی را از کافران جدا سازد. در این موقع حواریون اعلان متابعت کردند، نه تنها اعلان پیروی کردند، بلکه از عیسی خواستند که بر ایمان آنان گواهی دهد. چنانکه می فرماید:

(فَلَمّا أَحَسَّ عیسى مِنْهُمُ الکُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصارى إِلَى اللّهِ قالَ الحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَاشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ* رَبَّنا آمَنّا بِما أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ).

ذیل آیه ( فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ) به این معنی است که خدایا ما از گروهی



---

۱- [۱] طریحی مجمع البیان: ماده حور.

هستیم که گواهی می دهیم که حضرت مسیح وظیفه خود را در امر تبلیغ انجام داد. بنابراین حواریون جز شاهدان بر تبلیغ مسیح می باشند.

در آیه دیگر می خوانیم که خدا روز قیامت از امّت رسولان نیز سؤال می کند که آیا پیامبران آنان به وظیفه تبلیغ عمل کرده اند یا نه؟ (فَلَنَسْأَلَنَّ الّذینَ أُرْسِلَ إلَیْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلینَ) (اعراف/۶). طبعاً گروه مؤمن پاسخ مثبت خواهند گفت وشهادت بر تبلیغ خواهند داد. حواریون از همین گروهند که بر تبلیغ مسیح شهادت داده واز عیسی می خواهند که آنان را از شاهدان بداند.

از برخی از آیات یاد شده استفاده می شود که هنگام درخواست حضرت مسیح _ که افراد با ایمان از کافران جدا شوند _ به قلب آنان افکند که ایمان خود را آشکار سازند وبه صورت آشکار ایمان خود را به حضرت مسیح وآیین وتبلیغ او گواهی دهند؛ چنانکه می فرماید: (وإذْ أوْحَیْتُ إلَی الحَوارِیّینَ أنْ آمِنُوا بی وَ بِرَسُولی قالُوا آمَنّا وَ اشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ).

ودر واقع این آیه منطبق باآیه پیشین است که گفتند:( فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ). در حقیقت درخواست ایمان مربوط به آغاز زندگی آنان نیست، بلکه مربوط به پس از درخواست حضرت مسیح است که مؤمنان از کافران جدا شوند وایمان خود را اظهار نمایند.

در آیه دیگر نیز درخواست مسیح تکرار شده وخداوند به پیامبر یاد آور می شود که او نیز مانند مسیح به مؤمنان بگوید: یاران من در راه خدا چه کسانی هستند؟ آنجا که می فرماید:(یا أَیُّهَا الّذینَ آمَنُوا کُونُوا أنْصارَ اللّهِ کَما قالَ عیسَی ابنُ مَرْیَمَ لِلْحَوارِیینَ مَنْ أنْصاری إلَی اللّهِ قالَ الحَوارِیُّونَ نَحْنُ أنْصارُ اللّه).(۱)



---

۱- [۱] در تبیین تشبیه آیه لازم است یاد آور شویم که گاهی گفته می شود: ملاک تشبیه میان امر به یاران خدا بودن، به استفهام از بنی اسرائیل که چه کسی از یاران من است، چیست؟ وچگونه فرمان به ناصر بودن را به سؤال مسیح از حواریین که یاران من کیست تشبیه می کند،در حالی cd که تشبیه باید به صورت تشبیه امر به امر باشد.یعنی انصار خدا باشید، چنان که مسیح به آنان گفت: انصار خدا باشید. یا تشبیه استفهام به استفهام. در حالی که در آیه، مشبه امر ومشبه به استفهام است. راه حل آن این است که بگوییم مشبه به محذوف است ودر حقیقت تشبیه امر به امر است. یعنی ای افراد با ایمان انصار خدا باشید، همچنان که مسیح به حواریین گفت: انصار خدا باشید. جمله (مَنْ أنْصاری إلَی اللّه) گواه بر این حذف است.

در این آیه خطاب به حواریون است، ولی نتیجه آن همه بنی اسرائیل را شامل است. به دلیل اینکه در ذیل آیه علاوه بر بیان وضع حواریون، وضع عموم بنی اسرائیل را روشن می سازد وآنان را به دو گروه مؤمن وکافر تقسیم می کند واین گواه بر این است که نتیجه خطاب، اختصاص به حواریون نداشته است.

امّا اینکه چرا خطاب را متوجّه حواریون نموده است، شاید به خاطر این بود که آنان شایستگی بیشتر برای مخاطب شدن داشتند وحضرت مسیح می دانست که آنان به پرسش او پاسخ مثبت خواهند گفت. گذشته از این موقعیت ممتاز آنان موجب این بود که تصمیم گیری آنان برای دیگران الهام بخش باشد.

### ۲ـ درخواست مائده آسمانی

حواریون نسبت به حضرت مسیح عقیده راسخی داشتند، ولی برای بالا بردن درجه ایمان خود از او درخواست کردند که از خدا بخواهد برای آنان خوانی از غذا از آسمان فرود آورد. این معجزه خواهی به آن معنا نیست که در نبوت مسیح شک وتردید داشتند، بلکه به خاطر کسب یقین بیشتر وتحصیل بالاترین مراتب ایمان بود زیرا انسان هر چه هم به مطلبی مؤمن باشد، باز مایل است آن را در قالب حس ببیند.

ابراهیم خلیل ایمان راسخ به معاد وامکان احیای مردگان داشت، مع الوصف از خدا خواست که این منظره را مشاهده کند. وقتی خدا به وی گفت:آیا به احیای مردگان ایمان نداری؟ او در پاسخ گفت:چرا ولی اطمینان بیشتری می خواهم:

(وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی). (۱)

درخواست حواریون نیز از همین مقوله بود. ودر کلمات آنان جمله: (وَیَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا) وارد شده است ؛ چنانکه می فرماید:(إذْ قالَ الحَوارِیُّونَ یا عیسَی ابنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطیعُ رَبُّکَ أنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللّهَ إنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ).

در گذشته این نوع جمله شرطیه ( إنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ) را تفسیر کردیم ویاد آور شدیم که هدف از آوردن آن ارشاد به تحکیم ایمان است. ومفاد آن این است که ایمان آورند واز عذاب خدا بپرهیزید. از آنجا که پاسخ حضرت مسیح حاکی از نوعی دو دلی حواریون بود، آنان در صدد توضیح درخواست خود بر آمده وهدف از درخواست مائده را در امور زیر یاد آور شدند:

۱ــ گویا در نقطه دور دست از محیط زندگی بودند ودر اثنای سفر نیاز به غذا داشتند ومی خواستند سدّ جوع کنند؛ چنانکه گفتند:(نُریدُ أنْ نَأکُلَ مِنْها).

۲ــ کسب ایمان بیشتر واطمینان قلبی فزونتر:(وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا).

۳ــ آگاهی دقیق از اینکه عیسی پیامبر الهی است وآنچه می گوید از جانب خدا می گوید:(وَ نَعْلَمَ أنْ قَدْ صَدَقْتَنا).

۴ــ ما با مشاهده این معجزه از افرادی خواهیم بود که بر نبوت وتبلیغ رسالت ومعجزه تو شهادت خواهند داد.

آنان با اینکه معجزات بسیاری از مسیح دیده بودند، این معجزه دارای خصوصیتی بود. از این جهت شهادت را در چنین مرحله یاد آور می شوند.

از آیه بعدی استفاده می شود که آنان مائده آسمانی را از طریق دعای حضرت مسیح می خواستند تا خود دلیلی مستقل بر نبوت ورسالت او باشد واو نیز از این



---

۱- [۱] بقره/۲۶۰.

درخواست، همین را فهمید. لذا رو به درگاه الهی کرد وگفت:پروردگارا! برای ما خوانی از طعام از آسمان فرو فرست تا علاوه بر این غایات چهارگانه، دو نتیجه دیگر نیز داشته باشد:

الف: این روز برای حاضران وآیندگان روز مبارک وعید باشد. یعنی امّت من در آینده چنین روزی را عید بگیرند.

ب: نشانه ای از تو باشد تا از این طریق قلوب به توحید تو ونبوت من جذب گردند.

سرانجام به یکی از صفات جمال الهی(خیر الرازقین) متوسل شده واین درخواست رامطرح می کند:(قالَ عیسَی ابنُ مَرْیَمَ اللّهُمَّ رَبَّنا أنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَهً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عیداً لأوّلِنا وَ آخِرنا وَ آیَهً مِنْکَ وَ ارْزُقْنا وَ أنْتَ خَیْرُ الرّازِقینَ).

این دعا در میان دعاهای قرآن از ترکیب خاصّی بر خوردار است. زیرا دعاهای دیگر با لفظ «ربّنا» آغاز می شوند ولی این دعا با کلمه (اللّهُمَّ رَبَّنا) شروع شده است. تو گویی می خواهد رحمت بیشتر خدا را جلب کند. وشاید علّت آن این بوده که شاگردان مسیح قبلاً معجزات باهر وروشن او را دیده بودند. در چنین شرایط درخواست معجزه شاید مناسب با مقام ایمان واخلاص نبوده وپیامدهای ناگواری داشته باشد. در این موقع او ناچار است با احتیاط کامل با آوردن کلماتی که بیشتر رحمت حق را جلب می کند، درخواست خود را مطرح کند.

از آیه نکته دیگری نیز استفاده می شود وآن اینکه اگر در شرایطی رحمت عظیمی شامل حال امّتی بشود، می توان آن روز را عید رسمی اتخاذ کرد؛ همچنان که حضرت مسیح روز نزول مائده را برای امّت خود روز عید معرفی کرد تا حاضران وآیندگان در هر سال آن روز را عید بگیرند.

بنابراین روز ولادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یا بعثت او یا هر روزی که در آن مائده معنوی عظیمی به سوی امّت فرود آمده باشد، می تواند روز عید باشد. زیرا ثمرات

حوادث این دو روز به مراتب بالاتر از نزول مائده آسمانی برای حواریون بود.

همان طور که یاد آور شدیم، انسان در درخواست هر موضوعی باید خدا را به نام خاص ومتناسب آن موضوع بخواند. در اینجا بهترین اسم وصفت (خَيْرُ الرّازِقينَ) است نه «أرْحَمُ الرّاحِمينَ» و«جبّار» و«منتقم» ومانند آن. بالأخص که عارفان می گویند هر اسمی برای خود تجلّی ویژه ای دارد ورابطه تجلّی با آن اسم رابطه خاصی است.

دعای حضرت مسیح به هدف استجابت رسید وخدا وعده نزول مائده داد. امّا یک نکته باریکتر از مو را یادآور شد وآن اینکه پس از مشاهده این نوع از معجزه ها اگر کسی به آیین تو کفر ورزد، به شدیدترین عذاب محکوم می شود؛ عذابی که در جهان بی سابقه است. زیرا کفر پس از مشاهده این همه دلایل روشن نشانه پلیدی طینت وخبث باطن وسقوط اوست؛ چنان که می فرماید:

(قالَ اللّهُ إنّی مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإنّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لاأُعَذِّبُهُ أحَداً مِنَ العالَمينَ).

مفسران در نزول مائده اختلاف کرده اند که آیا مائده نازل شد یا اینکه حواریون پس از شنیدن گفتار خدا از درخواست خود منصرف شدند؟ ظاهر آیه حاکی از نزول آن است؛ آنجا که می فرماید:(إنّی مُنَزِّلُها عَلَيْكُم).

ملاحظه این آیه با آیه قبل گواهی می دهد که انزال با تنزیل معنی واحدی دارند، نه اینکه انزال در مورد نزول دفعی، وتنزیل در مورد امر تدریجی به کار می رود.زیرا حضرت مسیح درخواست خود را با جمله ( أَنْزِلْ عَلَيْنا ) آغاز کرد، وخدا آن را با (مُنَزِّلُها)پاسخ داد.

در هر حال ضمیر در (أُعَذِّبُهُ) به اصطلاح منصوب به نزع خافض است وحرف جر محذوف است ومقصود این است که«لاأُعذبُ بِهِ» و مرجع ضمیر عذاب است که مقصود از آن اسم مصدر است؛ یعنی کسی را مانند این عذاب، کیفر

نمی دهم.

تا اینجا تجزیه وتحلیل آیات به پایان رسید. اینک نکاتی را یاد آور می شویم:

## چند نکته

### ۱ـ اسامی حواریون

حواریون مسیح شاگردان خاص آن حضرت بودند که به وی ایمان راسخ داشته وپس از غیبت مسیح آیین او را در جهان نشر دادند. اسامی آنان به قرار زیر است:

۱ـ شمعون پطرس،۲ـ اندریاس،(برادر شمعون) ۳ـ یعقوب، ۴ـیوحنا (برادر یعقوب) ۵ ـ فی‌ـلسیبوس،۶ـ بـ‌ـرت‌ـونما، ۷ـ لـ‌ـوقا، ۸ ـ متی،(که گاهی به او لاوی می گویند) ۹ـ شمعون غیور، ۱۰ـ لیبوس(یهودا)، ۱۱ـ یعقوب صغیر، ۱۲ـ یهودا اسخریوطی.(۱)

### ۲ـ چهره حواریون در قرآن

چهره حواریون در قرآن کاملاً الهی است. اصولاً قرآن در سوره صف سرگذشت حواریون را برای این مطرح می کند که در میان یاران پیامبر جنب وجوشی ایجاد کند وآنان را الگو قرار دهند. چه چهره ای بالاتر از اینکه یاد آور می شود بر آنان وحی کردیم:(وإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الحَوارِيّينَ أَنْ آمِنُوا بي وَ بِرَسُولي...) (مائده/ ۱۱۱). مسلّماً این وحی به وسیله فرشته نبوده، بلکه به وسیله الهام در قلب وروح آنان بوده است وتا در انسان طهارت نفسانی وروح پاک نباشد، تجلیگاه معرفتهای الهی نخواهد بود.ملاحظه آیات دیگر نیز بر عظمت مقام آنان گواهی می دهد.

ولی به هنگام مراجعه به کتب عهدین یک نوع تناقض واختلاف در این مورد به چشم می خورد. جمله های کوتاهی که مؤلف قاموس کتاب مقدس گرد آورده،



---

۱- [۱] انجیل متی،باب ۱۰،چاپ لندن،۱۸۳۷،زیر نظر بیبل سوسیتی کرت سیم، وقاموس کتاب مقدس، ص۴۱۴،ماده رسول.

حاکی از عظمت مقام آنان است، لیکن از جمله ها وسر گذشتهایی که در عهد جدید آمده است خلاف آن استفاده می شود. اینک هر دو فراز را در اینجا نقل می کنیم.

### دیدگاه کتاب مقدس در باره حواریون

مؤلف کتاب مقدس، فرازهای مختلفی را در باره شخصیت آن نقل کرده است که از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم:

حواریون شاگردان مخصوص حضرت مسیح هستند که بر جلال او شاهد می باشند وآنها را درنهایت اقتدار بر گزیده وبا روح خود مملو ساخت. تعالیم وخدمات مخصوص خود را به آنها سپرد. بدیهی است که منصب حواریون مسیح به انقضای حیات خودشان منتهی شده وبه نمایندگان آنها داده نمی شد.

آنان اشخاص عامی وامّی بودند که از میان مردم منتخب گشته، بعد از دعوت واعطای دستور العمل کامل، آقای مقدس والهی خود را متابعت همی نمودند وهمواره از مشاهده اعمال وافعال او از روح مقدس او شرمسار گشته، متدرجاً حقایق وتعالیم انجیل را درک می نمودند وپس از قیام خود، آنها را به تمام دنیا مأمور فرمود که اهل جهان را موعظه واندرز نمایند وایشان را بر اظهار معجزات وخوارق وغیره قدرت بخشید.

بدیهی است که حواریون در اقتدار واظهار معجزات وخوارق عادات وغیره مساوی بودند وهیچ یک را برتری بر دیگری نبود وهرگز ایشان مدعی این معنی نبودند، لکن هیچ یک از ایشان همچو پولس مقتدر وتوانا وکار پرداز نبود.

حواریون به طور تدریج در فهم وادراک رسالت مسیح ترقی نمودند تا موقع افاضه روح بر تمام ایشان.

در کتاب اعمال حواریون وضع انکار لذات وزحمات این دوازده تن، که شباهت به مسیح داشتند وافعال ایشان که بر طبق اراده حضرت اقدس الهی بود

ومحض محبتی که به خداوند ایشان داشتند، به طور تفصیل مذکور است وخودشان را تماماً با غیرت ومحبتی که بر حسب میل ورضای مسیح بود وقف این کار کرده وهمواره ما را تعلیم می دهند.(۱)

### چهره دیگر حواریون در عهد جدید

این فرازها حاکی از صداقت ونزاهت حواریون است، ولی در برابر آنها فرازهایی در عهد جدید وجود دارد که درست نقطه مقابل آن همه ثنا وتوصیف می باشد وانسان نمی داند کدام یک از اینها را باور کند. مثلاً انجیل متی که حواریون را صاحبان کرامت وشفا دهندگان بیماران معرفی می کند، در جای دیگر در باره یهودای اسخریوطی می گوید: وی دین خود را به دنیا فروخت. ومسیح را در مقابل سی درهم به یهود تسلیم نمود وسرانجام پشیمان شد وخود را خفه نمود وبا این کیفیت درگذشت. اینک عین عبارت انجیل متی را ملاحظه نمایید:

«چون صبح گردید جمیع رؤسای کهنه ومشایخ آن قوم در باره عیسی مشورت کردند که او را به قتل برسانند. پس او را بسته بیرون کشیدند وبه پنطیوس پیلاطس حاکم تسلیم نمودند. وچون «یهودا »سی پاره نقره را به رئیس کهنه ومشایخ رد نمود وگفت: خطا کرده ام زیرا که خون بی گناهی را تسلیم نموده ام، گفتند که ما را چه کار است، خود دانی. پس از آن پاره های نقره را در هیکل افکند، برگشت وخود را خفه نمود». (۲)



---

۱- [۱] قاموس کتاب مقدس، ص۴۱۴، ۴۱۵. این فرازها را از انجلیهای :متی، لوقا، یوحنا وسایر کتب عهد جدید، مانند کتاب اعمال رسولان، کتاب اوّل قرنتیان وکتاب اوّل تسالونیکیان، با ذکر خصوصیات کتاب وفصل وشماره جمله ها، نقل کرده است چون این کتاب مورد اعتماد کلیساهای جهان است، دیگر لزومی ندارد مدرک هر یک از این فرازها را از کتابهای یاد شده تعیین نماییم.

۲- [۲] انجیل متی، باب ۲۷، جمله های ۵_۱ چاپ گذشته.

## حواری دزد

این حواری نه تنها در طول عمر فقط چنین دسته گلی به آب داده وعیسای بی گناه را تسلیم دستگاه دژخیمان یهود نموده است، گویا سابقه وپیشینه درستی نیز نداشته وگاهی دست به دزدی می زده است. انجیل یوحنا در باره وی چنین می نویسد:

«شش روز قبل از عید فُصْح، عیسی به بیت «عنیه» به مکان «لفا در مروه» که از میان مردگان او را برخیزانیده بود، آمد. در آنجا برای او طعام آماده کردند و«مرثا» خدمت می کرد و«لعاذر» یکی از همنشینان بود. مریم رطل عطر سنبل خاصی گران قیمت را گرفته، به پاهای عیسی مالید وپایهای او را به مویهای خود خشک کرد وخانه به بوی آن عطر پر شد. آنگاه یکی از شاگردانش، یعنی یهودای اسخریوطی پسر شمعون که بعد به او خیانت کرد، گفت که این عطر چرا به سیصد دینار فروخته نشد که به فقیران داده شود وگفتن او این را نه از آنجا بود که برای فقیران می اندیشید. بلکه از این سبب بود که دزد بود وکیسه می داشت وآنچه را که در آن می افتاد می برد».(۱)

## گرفتاری مسیح و خواب شیرین حواریون

مسیح در شب گرفتاری خود به آنان دستور داد که بیدار بمانند، ولی آنان برخلاف دستور وی در خواب شیرین فرو رفتند. حتی مسیح مقداری نماز خواند وپیش آنان آمد. همه را در خواب دید وبه پطرس گفت که نمی توانستید یک ساعت بامن بیدار باشید ودعا کنید. بار دیگر رفت مشغول نماز شد وبرگشت. دوباره همه را در خواب دید. سپس در مرتبه سوّم برگشت وبه حواریون گفت:حالا بخوابید



---

۱- [۱] انجیل یوحنا، باب ۱۲، جمله های ۶_۱ .

واستراحت کنید.(۱)

نه تنها در شب گرفتاری عیسی به خواب رفتند، بلکه در لحظه گرفتاری وی او را رها نمودند وفرار کردند.(۲)

اکنون ما کدام از این دو ترسیم را بپذیریم: ترسیمی که آنان را در آستانه پیامبران قرار داده وصاحبان کرامت وخارق عادت معرفی می کند، یا ترسیم دیگری که حاکی از جبن وزبونی وضعف ایمان آنان می باشد؛ تا آنجا که کارهایی انجام می دهند که هرگز یک مؤمن عادی حاضر به انجام آن نمی گرد. و پیشوای خود را در برابر سی درهم به دژخیمان یهود می فروشند ودر موقع گرفتاری مسیح به خواب می روند ویا پا به فرا رمی گذارند. گویا عیسایی نبوده و نیامده است.

### تبرّی جستن پیشوای مسیحیان از مسیح

پطرس، رئیس حواریون وخلیفه عیسی در اینکه مانند دیگران در شب گرفتاری خوابید وپس از گرفتاری پا به فرار گذارد، جای گفتگو نیست. ولی سپس اندک شهامتی از خود نشان داد ودورا دور از عقب سر وی به منزل رئیس کهنه رفت وداخل گشت ونزد ملازمان برای ملاحظه انجام کار نشست. تا آنجا که پطرس در ایوان بیرون نشسته بود وکنیزکی نزد وی آمد وگفت: که تو نیز با عیسای جلیل بودی. او در حضور همه انکار نمود وگفت:نمی دانم که چه می گویی؟ سپس کنیزک دیگری او را دید وبه او گفت: این مرد هم با عیسای ناصری بوده. پطرس سوگند خورد که آن مرد را نمی شناسم وپس از مقداری از کسانی که ایستاده بودند، پیش پطرس آمدند وگفتند که تو هم از آنها می باشی. زیرا لهجه تو، مر تو را آشکار می سازد. در این موقع شروع به لعن وقسم خوردن نمود که هرگز مسیح را نمی شناسم. در این

ص : ۳۹۷

---

۱- [۱] تلخیص از انجیل متی ،باب ۲۷، جمله های ۴۶_ ۳۶.

۲- [۲] انجیل متی، باب ۲۷، جمله ۵۷.

موقع خروسی بانگ زد، آنگاه پطرس سخن عیسی را که به وی گفته بود که سه مرتبه مرا پیش از بانگ خروس انکار خواهی کرد، به یاد آورد وبیرون شد وزارزار گریست.(۱)

## پطرس، شیطان است

هنگامی که عیسی از سرنوشت خود به شاگردانش خبر می داد، آنگاه پطرس او را گرفت. در آغاز ملامت نمود وگفت: خداوندا! از تو دور باد، این بر تو واقع نخواهد گشت. مسیح در جواب وی گفت: شیطان! دور شو که موجب صدمه من هستی. زیرا اندیشه تو از الهیات نیست، بلکه از افسانیات است.(۲)

اینها نمونه هایی از داوریهای ضد ونقیض عهد جدید است که منعکس ساختیم. با این وصف چگونه می تواند این نوشته راهنمای ملل جهان وچراغی فرا راه مردم آن باشد.

در اینجا عظمت قرآن واصالت آن برای اهل تحقیق روشن وهویدا می گردد ونیز روشن می شود که کتاب آسمانی دست نخورده جز قرآن نیست.

احادیث اسلامی در باره حواریون نیز یکنواخت است. همگی حاکی از عظمت وجانبازی آنان می باشد ومحدّث معروف شیعه روایات مربوط به آنان را در بحار الانوار گرد آورده است(۳).

## حقیقت مائده چه بود؟

حقیقت مائده در قرآن وارد نشده است، ولی در روایات به صورتهای مختلف بیان شده است. در هر حال از ظواهر آیات به دست می آید که این خوان با برکت از



---

۱- [۱] نقل از انجیل متی، باب۲۶، جمله های ۷۵_۵۸.

۲- [۲] انجیل متی، باب ۱۶، جمله های ۲۷_۲۳.

۳- [۳] کتاب بحار الأنوار، ج۱۴، ص۲۸۲_۲۷۲.

عـالم غیب فرود آمـد. نویسـنده کتاب قصـص الأنبیاء ،عبـد الوهاب نجّار، نظر دیگری دارد و گویا در این نظر تحت تأثیر انجیل «متی» قرار گرفته ویـاد آور شـده است که خوراکی آنـان در آن هنگـام، پنـج گرده نـان ودو مـاهی بود ومسـلّماً این مقـدار از خوراک برای آنان کافی نبود. جریان را به حضـرت مسـیح گفتند. او نیز از خدا خواست که به آن غذا برکت دهد. آنگاه نانها را شکست وبه هریک قطعه نانی داد، همگی خورند وسیر شدند.(۱)

مؤلـف کتـاب پس از نقـل عبـارت فـوق می گویـد:«نزول مائـده سـماوی حقیقـتی جز این نـداشت که خـدا از طریق اعجـاز به خوراک آنان برکت بخشـید. آنگاه در مقام پاسـخ از اعتراضـی که از جانب لجنه ازهر بر این نظریه شده بود، یاد آور می شود که واژه های «انزل» و«نزل» در قرآن در مواردی به کار رفته که هیچ گونه ارتباطی با نزول از عالم غیب نداشـته است وحاصـل آنکه انزال در اصطلاح قرآن به معنی قضای الهی، آفریدن، آماده ساختن، بخشش واعطای بدون سبب عادی ونمو است.

بنابر این ظاهر قرآن قابل انطباق با آنچه در انجیل متی آمده است می باشد.

در اینجا یاد آور می شویم که در آیات سه قرینه بر خلاف این نظریه گواهی می دهند:

۱ـ کلمه «انزال» با کلمه «من السّـماء» همراه است. هم در سؤال حواریون وهم در درخواست حضـرت مسـیح از خدا: (أنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ). ونیز:(أنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماء).

این دو جمله حاکی از آن است که این مائده کاملاً غیبی بوده است.

۲ـ در اینجا متعلَّق نزول مائـده است که معادل فارسـی آن خوان است. یعنی خوانی بفرست که در آن غذا باشد واین با برکت دادن به چند گرده نان که در سفره



۱- [۱] انجیل متی، اصحاح۱۴.

آنان بوده است، تطبیق نمیکند.

۳ـ خدا در پاسخ درخواست مسیح می گوید:حساب این معجزه از معجزات دیگر جداست. اگر کسی پس از رؤیت آن انکار ورزد، مستوجب شدیدترین عذاب خواهد بود. ولازمه خطاب این است که مائده کاملاً غیبی بوده وآنان در برابر خود سفره ای دیدند که در آن درخواستشان موجود است.

در پایان یاد آور می شویم اگر واقعاً مسأله، مسأله برکت بخشیدن بود، نیاز به این نوع گفتگوها نبود وکافی بود بگوید:اَللّهُمَ بارِکْ لَنا فی طَعامِنا هذا.

حق این است که نویسندگانی که تحت تأثیر علوم حسّی روز قرار گرفته اند، نمی توانند مسائل غیبی راتحمل کنند. از یک طرف سائقه دینی آنان را به تصدیق قرآن رهبری می کند، واز طرف دیگر پدیده های علمی، زنجیری بر فکر واندیشه های آنان زده است. سرانجام می خواهند راهی پیدا کنند که هر دو را به گونه ای جمع کنند.

***

## ۷ـ توطئه قتل مسیح (علیه السلام) و عروج او

### اشاره

حضرت مسیح، مانند غالب پیامبران، پس از مدّتی تبلیغ، مورد بی مهری امّت قرار گرفت وافراد لجوج از یهود بر آن شدند که او را به قتل رسانده، چراغ هدایت راخاموش کنند. در این باره آیاتی وارد شده است که از نظر می گذرانیم.

### آیات مورد بحث

۱ـ (وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَیْرُ الماکِرینَ).

۲ــ (إذْ قالَ اللّهُ يا عيسى إنّى مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الّذينَ كَفَرُوا وَجاعِلُ الّذينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الّذينَ كَفَرُوا إلى يَوْمِ القِيامَهِ ثُمَّ إلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فيما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ).

۳ــ (فَأَمَّا الّذينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَديداً فِى الدُّنيا وَ الآخِرَهِ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرينَ).

۴ــ (وَ أمّا الّذين آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفّيهِمْ أُجورَهُمْ وَ اللّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمينَ)(آل عمران/۵۴ــ ۵۷).

۵ــ(وَ قَوْلِهِمْ إنّا قَتَلْنَا المَسيحَ عيسَى ابنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إنَّ الّذينَ اخْتَلَفُوا فيهِ لَفِى شَكٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إلاّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَما قَتَلُوهُ يَقيناً).

۶ــ (بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ إلَيْهِ وَ كانَ اللّهُ عَزيزاً حَكيماً).

۷ــ (وَ إنْ مِنْ أهْلِ الْكِتابِ إلاّ لَيُؤمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ القِيامَهِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهيداً)(نساء/۱۵۷ــ۱۵۹).

۸ــ (وَ إنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَ اتَّبِعُونِ هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ) (زخرف/۶۱).

**ترجمه آیات**

۱ــ مکر کردند وخدا نیز مکر ورزید(مکر آنان را بی اثر ساخت.) خدا بهترین مکرکنندگان است.

۲ــ به یاد آر هنگامی که خدا به عیسی گفت:من تو را بر می گیرم وبه سوی خود بالاـ می برم وتو را از افراد کافر پاک می گردانم وآنان را که از تو پیروی کرده اند بر کافران تا روز قیامت برتری می بخشم. سپس به سوی من است بازگشت شما ومیان شما در آنچه اختلاف می کنید،

داوری می کنم.

۳ــ آنان را که کفر ورزیده اند به سخت ترین وجه در دنیا وآخرت عذاب می کنم وبرای آنان یاوری نیست.

۴ــ وآنان که ایمان آورده وعمل صالح انجام دادند، پاداش آنها راکاملاً می دهم. خدا ستمگران را دوست نمی دارد.

۵ــ به خاطر گفتارشان (یهود) که ما مسیح، عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم(در حالی که اشتباه می کنند.) او را نکشتند وبه دار نزدند. امر بر آنان مشتبه شده وآنان که درباره مسیح اختلاف می کنند، نسبت به آن شک دارند وهرگز یقین ندارند، فقط از گمان پیروی می کنند. (بدانند که) حتماً او را نکشتند.

۶ــ بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد وخدا عزیز وحکیم است.

۷ــ هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او ایمان می آورد ودر روز رستاخیز علیه آنان شهادت می دهد.

۸ــ (نزول) عیسی از علایم رستاخیز است. به وسیله آن نزدیک شدن قیامت معلوم می شود. درباره رستاخیز شک نکنید واز من پیروی کنید، این است راه مستقیم.

## تفسیر آیات

### اشاره

مجموع آیات یاد شده در باره توطئه یهود سخن می گوید آنان تصمیم گرفته بودند عیسی را به دار آویزند وبکشند، لکن خدا مسیح را از شرّ آنان نجات داد وآنان به جای به دار آویختن مسیح، فردی شبیه او را به دار زدند، وگمان کردند که عیسی (علیه السلام) را به دار آویخته اند. وچون مشیت خدا بر نجات او از چنگال یهود تعلّق گرفته بود، او را نجات داد وبه سوی خود بالا برد. حالا این فرد چگونه شبیه عیسی بود، در آیات چیزی از آن نیامده است ودر این مورد نقلهای تاریخی کاملاً مختلف وآشفته است.

مسأله مهم این است که آیا حضرت مسیح به هنگام بالا رفتن زنده بوده است، یا اینکه شربت مرگ را نوشیده وسپس بالا رفته است؟ وانگهی بر فرض اینکه به صورت زنده بالا رفته، آیا هم اکنون نیز زنده است یا نه؟

در پاسخ یاد آور می شویم که آیات در این مورد بر دو نوع است: بخشی پاسخگوی مطلب نخست می باشد و اینکه خدا او را زنده بالاـ برد، در حالی که بخش دیگر حاکی از بقای او تا این لحظه است که ما در باره آنها بحث می کنیم. نخست آیات مربوط به بخش اوّل را مطرح می کنیم.

۱ـ (إذْ قالَ اللّهُ یا عیسی إنّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إلَیَّ...) (آل عمران/۵۵)

۲ـ (وَ قَوْلِهِمْ إنَّا قَتَلْنَا المَسیحَ عیسَی ابنَ مَرْیَمَ رَسُولَ اللّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إنَّ الّذینَ اخْتَلَفُوا فیهِ لَفی شَکّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْم إلاّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَما قَتَلُوهُ یَقیناً * بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ إلَیْه)(نساء/۱۵۷ـ ۱۵۸).

### تفسیر آیه نخست

در تفسیر آیه نخست ناچاریم لفظ «متوفی» را که از ماده «توفی» اخذ شده است، توضیح دهیم. شکی نیست که امروزه این لفظ در محاورات روزانه به معنی مرگ ومیر است وخدا را متوفی وبه انسان مرده متوفی می گویند. در حالی که در لغت عرب «توفی» معنی جامع وگسترده ای دارد که یکی از مصادیق آن میراندن ومردن است. ابن منظور در لسان العرب می گوید:«تُوفِّیَ فُلان وَ توّفاهُ اللّهُ:إذا قبض نفسه». ودر صحاح اللغه آمده است: «تُوفِّیَ فلان: إذا قُبِضَ روحه».

در عین حال همین لفظ در معنی یا مصداق دیگر نیز به کار می رود. می گویند:توّفی المیّتُ ،یعنی عمر خود را به پایان رسانید به عبارت دیگر اجل ومدت عمر خود را استیفا کرد. و آنجا که انسان مالی را از کسی می گیرد،

می گویند: توفیتُ المالَ منه واستوفیته.(۱)

بـامراجعه به قرآن روشن می شـود که معنی واقعی «تـوفی» اخـذ واستیفـا وگرفتن است، ولی این حقیقت به صورتهـای مختلف واقع می شود وتحقق آن در مورد انسان به یکی از صورتهای زیر است:

الف:گرفتن روح از بدن به صورت کلی که ملازم با مرگ است.

ب: گرفتن روح از بدن نه به صورت کامل، که ملازم با خواب است.

ج: گرفتن انسان از اجتماع بشری وبردن او به عالم دیگر.

آیات قرآن گواهی بر هر سه صورت می دهد:

در مورد اوّل ودوم می فرماید:(اللّهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حینَ مَوْتِها وَ الّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها فَیُمْسِکُ الّتی قَضی عَلَیْهَا المَوْتَ وَ یُرْسِلُ الأُخْری إلی أجَـلٍ مُسَـمًّی إنَّ فی ذلِکَ لآیات لِقَوم یَتَفَکَّرُونَ)(زمر/۴۲). «خـدا جانهـا را به هنگـام مرگ، وجـان آنها را که در خوابگـاه خود نمرده انـد، می گیرد. در این موقع روح کسـانی را که مرگ آنان قطعی گشـته نگه می دارد ودیگری را تا وقت معیّن رها می سازد.»

همـان طـور کـه ملاـحظه می شـود«تـوفی» در آیه دو کـار برد دارد: در بخش نخست آیه، به معنی گرفتن روح انسـان از طریق مرگ است:(یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حینَ مَوْتِها). ودر بخش دوّم گرفتن روح از طریق خواب است:(وَ الّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها).(۲)

در آیـات دیگری نیز «توفی» به معنـای اخـذ روح از طریق خواب است؛ چنانکه می فرمایـد:(وَهُوَ الّذی یَتَوفّاکُمْ بِاللَّیْلِ وَیَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فیهِ لِیُقْضی أجَلٌ مُسَمّی) (انعام/۶۰).«اوست که شما را به هنگام شب می گیرد واز



---

۱- [۱] لسان العرب، ج۱۵، ص ۴۰۰، ماده وفی.
۲- [۲] بایـد توجه داشت که «والتی» عطف بر «الأنفس» است وعامل در انفس عامل آن هم هست وتقـدیر آیه چنین است:«اللّه یتوفی الأنفس التی لم تمت فی منامها».

آنچه روز به دست می آورید، آگاه است. سپس شما را از خواب بر می انگیزد تا اجل معیّن فرار سد.»

دراین آیه به روشنی« توفی» در همان گرفتن روح در عالم خواب به کار رفته است.

گواه روشن بر اینکه توفی به معنی میراندن نیست، بلکه گرفتن است که دارای حالات مختلف می باشد، آیه ای است که در باره زنان بد کار سخن می گوید: (فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتّی یَتَوفَّاهُنَّ المَوْتُ أوْ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبیلًا) (نساء/۱۵) «آنان را درخانه باز داشت کنید تا مرگ آنان را بگیرد، یا خدا برای آنان راهی قرار دهد».

در این آیه فاعل «یتوفی» موت است ومعنی (یَتَوفَّاهُنَّ المَوْتُ) همان «یَأخُذُهُنَّ المَوتُ» است واگر« توفی» به معنای میراندن باشند، نتیجه جمله این می شود که «یمیتهنّ الموت» که تعبیر نادرستی است.

اکنون که روشن شد«توفی» یک معنی جامع دارد، در تعیین یکی از دو معنی نیاز به قرینه خارجی داریم. در باره آیه نخست یعنی (متوفّیک) و (وَ رافِعُک إلَیَّ) یاد آور شویم که خدا حضرت عیسی را به مطالب سه گانه ای (۱) مورد خطاب قرار می دهد ومی فرماید:(إذْ قالَ اللّهُ یا عیسی إنّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إلَیَّ وَ مُطَهِّرُک...). خطابهای «متوفیک» و «رافعک » و «مطهرک» با حضرت عیسی است.

ناگفته پیداست که عیسی نام تنها روح وروان نیست، بلکه نام مجموع تن وروان است وباید حامل این سه ویژه، عیسای خارجی، یعنی تن وروان باشد. به عبارت دیگر،«عیسی» نام این موجود خارجی است وخطاب نیز به همو است.

ص : ۴۰۵

---

۱- [۱] ویژگی چهارم در ذیل آیه است، و به گونه ای مربوط به عیسی وبه گونه ای مربوط به امّت اوست. یعنی جاعل الذین اتَّبعوک فوق الّذین کفروا. از این جهت در متن به سه ویژگی تکیه شده است.

هر گـاه «متوفیـک» به معنی قبض ونجـات عیسـی از چنگـال یهود باشـد،در این صورت هر سه ویژگی بـا عیسـای خارجی قائم خواهـد بود. یعنی خـدا او را از دست مردم نجات داد واو را بالا برد واو را از اختلاط به کافران پاک گردانید.ولی اگر مقصود از آن «میرانـدن» باشـد، قهراً پس از مرگ، جسـد او بالاـ نمی رود و تنهـا روح است که به پرواز در می آیـد. در این صـورت ویژگی نخست عیسـی قـائم به تن وروان بـوده وحامـل ویژگی دوّم تنهـا روح او خواهـد بـود. ومعنی آیه چنین خواهـد بود:ای مسـیح تو را می میرانم و روحت را بالا می برم. این تفسـیر مسـتلزم تفکیک در موصوف است. زیرا مسـمای به عیسی تنها روح نیست، هر چنـد واقعیت او همـان روح اوست؛ بلکه مسـمی به عیسـی همـان موجود مـادی توأم با روح است، خطاب به اوسـت وباید این کارها با آن قائم باشد.

از میـان مفسـران، ابـو جعفر طـبری معنی نخسـت را برگزیـده ومرحـوم بلاـغی در تفسـیر آلاـء الرّحمـان به تحقیـق آن پرداخته است.(۱)

اکنون که مفاد هر دو ویژگی روشن گردید، لازم است در باره ویژگی سوم وچهارم که مربوط به امّت اوست، سخن بگوییم:

الف:( مُطَهِّرُکَ مِنَ الّذینَ کَفَرُوا):تو را ازهمزیستی با کافران پاک می سازم.

ب: پیروان تو را تا روز قیامت نسبت به کافران برتری خواهیم بخشید، چنانکه می فرمایـد:(وَ جاعِلُ الّـذینَ اتَّبَعُوکَ فَوْقَ الّذینَ کَفَرُوا إلی یَوْمِ القِیـامَه). ومقصـود از اینکه پیروان مسـیح بر مخالفـان (یهود) غـالب وپیروزنـد، یـا خصوص مسـیحیان است که پیوسته بر یهود غالب وپیروز بوده وهم اکنون نیز یهود تحت حمایت مسیحیان زندگی می کنند و یا ممکن است مقصود مطلق پیروان مسیح باشند که مسلمانان را نیز شامل است وهدف این است که پیروان ومؤمنان به مسیح پیوسته بر



---

۱- [۱] تفسیر طبری: ۳/۲۰۳؛ آلاء الرّحمان:۱/۳۵.

مخالفان(یهود)تفوق وبرتری دارند ومشیّت حکیمانه الهی بر این تفوق قرار گرفته است.

سرانجام خدا از بازگشت همگان به سوی خویش گزارش می دهد واینکه در روز معیّنی در باره آنان حکم وداوری خواهد کرد؛ آنجا که می فرماید:( ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فيما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ).

آنگاه خدا در دو آیه بعد به تفصیل آنچه که در جمله قبل آمده است، می پردازد ومی فرماید:گروه کافر را به شدیدترین عذاب در دنیا وآخرت معذّب می نماید وبرای آنان یاوری نیست. طبعاً عذاب دنیوی آنان به وسیله همان گروه مؤمن خواهد بود وعذاب اخروی به وسیله آتش دوزخ؛ چنانکه می فرماید:(فَأَمَّا الّذينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَديداً فِي الدُّنيا وَ الآخِرَهِ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرينَ).

سپس در باره مؤمنان که شق دیگر آن اجمال است، یاد آور می شود که خدا در مقابل ایمان وعمل صالح آنان پاداش خواهد داد:(وَ أمّا الّذين آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمينَ).(۱)

### تفسیر آیه دوّم

تا اینجا با مفاد آیه نخست آشنا شدیم ونتیجه آن این است که خداوند عیسی را با همان هویت خارجی از دست کافران نجات داد وبالا برد، بدون آنکه وی را بکشند. امّا این که هم اکنون زنده است، هرگز از آیه به دست نمی آید. فقط می رساند که او زنده بالا برده شد. اکنون در باره آیه دوّم سخن می گوییم:

آیه دوم در مقام نقد عقیده یهود در باره مسیح است که می گفتند: ما مسیح را کشته وبه دار زدیم. خدا در مقابل این مدعا با شدت مطالبی را یاد آور می شود:



---

۱- [۱] «یوفّیهم» یعنی پاداش کامل دادن به مؤمنان. واین می رساند که ماده «وفی» اگر از باب تفعیل باشد، به معنای اعطای کامل است واگراز باب تفعّل باشد، به معنی اخذ کامل است.

۱ـ هرگز او را نکشته وبه دار نزده اند:(وَ ما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ).

۲ـ مسأله بر آنها مشتبه شده وغیر او را به دار زده اند:(وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ).

۳ـ آنان به آنچه می گویند اعتقاد جازم ندارند، بلکه از روی شک وتردید سخن می گویند:(وَ إِنَّ الّذینَ اخْتَلَفُوا فیهِ لَفی شَکّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْم إِلاّ اتِّباعَ الظَّنِّ).

۴ـ خداوند دوباره با لحن قاطع کشتن او را نفی می کند:( وَ ما قَتَلُوهُ یَقیناً).

۵ـ در مرتبه پنجم به بیان واقع جریان پرداخته ومی گوید: مسأله، مسأله قتل نبود، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد:(بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ إِلَیْهِ وَ کانَ اللّهُ عَزیزاً حَکیماً).

با توجه به فقره های مختلف این آیه یاد آور می شویم که مفاد این آیه با مفاد آیه نخست یکی است ومی رساند که خداوند اورا زنده بالاـ برده است، با این تفاوت که در آیه نخست دو واژه وارد شده است:(متوفّیک) و (وَ رافِعُکَ)، ولی در این آیه فقط مسأله رفع مطرح شده است. گواه برا ینکه آیه در مقام بیان این است که او را زنده به سوی خود برده، این است که ضمایر دو گانه در (ما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ) به عیسی بن مریم بر می گردد؛ همچنان که ضمیر (بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ)نیز به او بر می گردد وموضوع در هر سه، عیسای خارجی است که یهود در باره او می گفتند:قتلناه، صلبناه. امّا قرآن می گوید:(ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ). در این صورت نتیجه این می شود که مدعای یهود در باره عیسی باطل وحقیقت امر بالا بردن مسیح است، نه صلب یا قتل او.

آری آیه بیش از این دلالت ندارد که او را زنده بالا برده است، امّا اینکه هم اکنون نیز زنده است، آیه بر آن دلالت ندارد.

از این بیان روشن می شود که دو تفسیر ذیل در باره آیه صحیح نیست:

الف:آنچه برخی گفته اند که خداوند مسیح را اوّل میراند و سپس بالا

برد:«أماتَ المسيحَ أوّلاً ثمّ رَفعهُ».(۱)

علّت نادرستی این تفسیر این است که جمله (بل رفعه اللّه) به عنوان ردّ قول یهود است که می گفتند: ما بر مسیح مسلّط شده، او را کشتیم وبه دار آویختیم. خدا در مقام رد می گوید:چنین نیست، ما او را نجات دادیم وبالا بردیم. در چنین شرایط گفتن اینکه او را میراندیم وبه نقطه دیگر منتقل کردیم، حالت ردّ نخواهد داشت.

ب:اینکه می گویند: مقصود رفع درجه اوست.(۲) این تفسیر نیز با سیاق آیه سازگار نیست. موضوع آیه تسلّط وعدم تسلّط یهود بر مسیح است ودر مقام ابطال قول یهود فقط این می تواند صحیح باشد که بگوییم: او را از دست شما گرفته بالا بردیم. امّا اینکه ما بر درجات او افزودیم، ردّ قول یهود نیست وادعای آنان را ابطال نمی کند.

### آیه سوّم

در آیه سوّم که پس از آیه دوّم آمده است، مسأله جدیدی مطرح شده است وآن این که:روزی اهل کتاب ایمان می آورند که عیسی را نکشته وبه دار نیاویخته اند واو از دست یهود جان به سلامت برد؛ چنانکه می فرماید:(وَ إنْ مِنْ أهْلِ الْكِتابِ إلاّ لَيُؤمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ القِيامَهِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهيداً)(نساء/۱۵۹).

قبل از تفسیر آیه دو مطلب را یاد آور می شویم:

الف: لفظ «إنْ» در جمله (وَ إنْ مِنْ أهْلِ الْكِتابِ)نافیه است وجایگزین کلمه «ما» نافیه است. لفظ «أحَد» در تقدیر است وتقدیر آیه چنین است:«وَ إنْ أحدٌ



---

۱- [۱] این تفسیر درست مطابق اناجیل کنونی است که می گویند:عیسی مرد،سپس خدا او را پس از یک هفته یا چند روز بالا برد.

۲- [۲] مؤلف کتاب موقف العقل والعلم والعالم، در ص ۱۵ این نظریه را به مراغی نسبت داده است.

مِنْ أهْلِ الْكِتابِ».

ب: جمله (لَيُؤمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) مشتمل بر دو ضمير ظاهر است.ضمير نخست، «به» است كه به حضرت مسيح بر مى گردد. سخن در ضمير دوّم «موته» است كه در آن دو نظر است:

۱ــ اين ضمير نيز مانند ضمير قبل به حضرت مسيح بر مى گردد. زيرا اصولاً موضوع بحث در آيه قبل واين آيه حضرت مسيح است و چنانكه ياد آور شديم اين آيه پس از آيه دوّم قرار گرفته است واگر جمله هاى دو آيه را پشت سر هم قرار دهيم بدون ترديد اذعان خواهيم كرد كه مرجع ضمير همان حضرت مسيح است. اينك براى روشن شدن وضع، جمله ها را جدا كرده وپشت سر هم قرار مى دهيم:

(قتلنا المسيح عيسى ابن مريم).

(وما قتلوه وما صلبوه).

(وما قتلوه يقيناً).

(بل رفعه اللّه إليه).

(وإن من أهل الكتاب إلاّ ليومننَّ به قبل موته).

(ويوم القيامه يكون عليهم شهيداً) .

مجموع اين فرازها حاكى است كه محور بحث در مجموع آيات، حضرت مسيح است. نتيجه اين مى شود كه خدا گزارش مى دهد كه روزى مى رسد كه اهل كتاب كه امروز عقيده باطل در باره مسيح دارند، جريان برآنان روشن مى گردد ومى فهمند كه اوكشته نشده است. امّا اين كدام روز است؟ روايات در اين مورد مى گويند:روز نزول عيسى است در آخر الزمان. در آن موقع است كه اهل كتاب بدون استثنا، به تمام جريان واقف شده واز شك وترديد در مورد حيات او بيرون مى آيند.

ياد آور شديم آنچه اين نظريه را روشن مى سازد، اين است كه محور سخن

حضرت مسیح است وخدا می خواهد شاهد دیگری بر گفتار خود بیاورد. گفتار او این بود که عیسی را نکشته اند وخدا او را بالا برده است. برای تأیید این گفتار یاد آور می شود: روزگاری فرا می رسد که اهل کتاب به آنچه ما گفتیم ایمان می آورند. آن موقعی است که عیسی قبل از مرگش بر آنان ظاهر می شود وهمگی از حقیقت آگاه می گردند.

بنابراین، تفسیرا ین آیه نه تنها گواه براین است که از توطئه قتل نجات یافته، بلکه دلالت بر زنده بودن او نیز دارد وحقیقت قبل از مرگش بر اهل کتاب روشن خواهد شد ومرگ مسیح طبق روایات، پس از نزول از آسمان وکشتن دجال وغیره است.

۲ـ تفسیر دیگر اینکه بگوییم: ضمیر نخست به مسیح وضمیر دوّم به اهل کتاب بر می گردد ومعنای آیه این است که هیچ کس اهل کتاب نیست، مگر اینکه قبل ازمرگش به حضرت مسیح ایمان می آورد. یعنی به هنگام قبض روح، از جریان واقف می شود وایمان به او آورده واذعان پیدا می کند که او رانکشته اند.

ولی این تفسیر چندان پایه صحیحی ندارد. زیرا ایمان اهل کتاب آیا برای حاضران در مجلس احتضار محسوس است یانه؟ احتمال نخست باطل است. زیرا هرگز اهل کتاب به هنگام مردن چنین ایمانی را اظهار نمی کنند. دوّمی نیز مثل اوّلی است. زیرا به هنگام مرگ پرده ها بالا می رود وهمه حقایق بر کافر روشن می شود ؛ خواه جریان مسیح باشد خواه غیر مسیح . دیگر جهت ندارد که تنها روشن شدن وضع مسیح مطرح شود؛ چنانکه می فرماید:(حَتّی إذا جاءَ أَحَدَهُمُ المَوتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلّی أعْمَلُ صالِحاً فیما تَرَکْتُ)(مؤمنون/۹۹ـ ۱۰۰).«آنگاه که مرگ یکی فرا رسد، می گوید: مرا برگردانید تا عمل صالح انجام دهم!».

این مطلب با توجه به روایات فراوانی که نزول عیسی را از «اشراط الساعه» قلمداد کرده وفریقین آنها را نقل کرده اند، روشنتر می گردد. ابن کثیر می گوید:

روایات متواتری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شده که گواهی بر نزول عیسی پیش از قیامت می دهد.(۱)

### آیه چهارم

آیه چهارم وجود مسیح را از نشانه های رستاخیز می شمارد ویاد آور می شود که در باره رستاخیز شک وتردید نکنید ونیز عیسی را خدای خود نیندیشید. او بنده ای از بندگان خداست واز ویژگیهای او این است که نزول او از علایم رستاخیز است؛ چنانکه می فرماید:(وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَ اتَّبِعُونِ هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ).

توضیح این آیه بستگی دارد که آیات پیش از آن نیز تفسیر شوند، در آیات قبل چنین آمده است:(وَلَمّا ضُرِبَ ابنُ مَرْیَمَ مَثلاً إذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ* وَ قالُوا أ آلِهَتُنا خَیْرٌ أمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَکَ إلاّ جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ* إنْ هُوَ إلاّ عَبْدٌ أنْعَمْنا عَلَیْهِ وَجَعَلْناهُ مَثَلًا لِبَنی إسْرائیلَ)(زخرف/۵۷_۵۹). «آنگاه که فرزند مریم از طرف مشرکان مطرح شد، در این موقع قوم تو (قریش) به مناظره برخاستند. وگفتند. خدایان ما بهتر است یا مسیح؟ این سخن را جز از روی جدل نگفتند: آنان گروه مجادله گرند. (قریش بدانند که)او (مسیح) نبود مگر بنده ای که به او نعمت داده واو را آیتی برای بنی اسرائیل قرار دادیم».

مفسران می گویند آنگاه که آیه (إنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدونَ مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) (۲) (انبیاء/۹۸) نازل شد، مشرکان قریش به مجادله برخاستند وگفتند:عیسی نیز معبود مسیحیان است. اگر بناست همه معبودهای جز خدا، حتی مسیح، در آتش بسوزند، اشکالی ندارد که خدایان مانیز طعمه آتش شوند.



---

۱- [۱] تفسیر ابن کثیر، ج۴، ص۳۳.
۲- [۲] شما وآنچه پرستش می کنید آتشگیره دوزخ هستید.

هر گز آنها شـریفتر از مسـیح نیسـتند واگر او به چنین سرنوشتی دچار است، خدایان ما هم دچار باشند. قرآن در پاسخ آنان می فرماید:شـما اشـتباه می کنید. سخن در بتهای مصنوعی شماست ومسیح معبود نبوده، او بنده ماست که به او نعمت دادیم وبرای بنی اسـرائیل نشانه ای از قدرت خود قرار دادیم. وجود او نشانه رستاخیز است، در باره رستاخیز شک وتردید به خود راه ندهید واز من پیروی کنید».

به تعـبیر دیگر، اینکه مـا گفـتیم:معبـودان شـما طعمه آتش می شونـد، مقصـود معبودان غیر عاقـل وغیر ذی روح است؛ به گواه اینکه لفـظ «مـا» به کار رفته است: (وما تعبـدون) امّا موجودات شـریف وذی روح وعالی مقامی که دیگران در باره آنها پنـدار بـاطلی دارنـد، سـبب نمی شود که آنهـا نیز به آتش دوزخ بسوزنـد. سوزانـدن بتهای چوبین به عنوان تحقیر وابطال معبود بودن آنهاست، واین معنا در معبودهای ذی عقل وذی روح موضوعیت ندارد. زیرا خود آنها پیوسته به بندگی خود معترفند.

در هر حال این آیه می گوید:یکی از ویژگیهای مسـیح این است که نشانه رسـتاخیز است. مسـلّماً ولادت مسـیح نشانه رستاخیز نبوده، وگرنه خود پیـامبر شایسـته تر به این مقـام است که پس از او به دنیا آمـده انـد، بلکه در زمانی از زمانها ظهور مسـیح در میان مردم نشانه نزدیکی رستاخیز است وروایات نیز این مطالب را تأیید می کند ومی گوید:روزی مسیح ـ پیش از رستاخیز ـ به عنوان پیشوای عادل وداور دادگر فرود می آید.(۱)

زمخشری در تفسیر آیه (إِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدونَ مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) نقل کرده که وقتی این آیه نازل شد، عبد اللّه بن زبعری با پیامبر به مجادله برخاست وگفت:ای محمد(صـلی الله علیه وآله وسـلم)! این آیه به ما وخدایانمان اختصاص دارد ویا خدایان همه امتها را شامل است؟ پیامبر فرمود:دومی است. گفت:سوگند به خدای کعبه من بر تو پیروز شدم. زیرا تو می گویی عیسـی بن مریم پیامبر است وبر او سلام می فرستی



---

۱- [۱] تفسیر ابن کثیر در تفسیر آیه و دیگر منابع.

در حالی که نصارا او ومادرش را می پرستند و «عزیر» نیز معبود بنی اسرائیل بود وملائکه نیز معبود گروهی می باشند. آیا همگی در آتش دوزخند؟ در این صورت ما راضی هستیم که خدایانمان وخودمان در آتش باشیم.در پاسخ او این آیه فرود آمد: (إنَّ الّذین سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنی أولئِکَ عَنْها مُبْعَدُونَ)(انبیاء/۱۰۱):«آنان که از پیش مورد ستایش ما قرار گرفته اند، از دوزخ دورند».(۱)

از این بیان گسترده روشن شد که دو آیه اخیر بر حیات مسیح در شرایط کنونی گواهی می دهند. در این مورد روایات فراوان است. علاقه مندان می توانند به صحاح ومسانید، بالأخص کنز العمال، ج۱۴، ص۳۳۲، روایات: ۳۴۲_ ۳۸۸ مراجعه کنند.

***

## ۸- تحریف انجیل و آئین مسیح

### اشاره

موضعگیری مسیحیان در برابر کتاب خود وقرآن نرمتر از موضعگیری یهود در برابر تورات وکتاب آسمانی ماست؛ ولی در عین حال هر دو گروه از نظر قرآن متهم هستند به ترک عمل به آنچه از جانب خدا بر آنان فرود آمده است. البته لحن قرآن در نکوهش دو گروه فرق دارد. هر چند در آیاتی که در اینجا وارد بحث می کنیم یکسان است. اینک آیات مورد بحث:

### آیات مورد بحث

۱_ (وَ لْیَحْکُمْ أهْلُ الإنْجِیلِ بِما أنْزَل اللّهُ فیهِ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أنْزَلَ اللّهُ فَأُولئکَ هُمُ الفاسِقُونَ). (مائده/۴۷)



---

۱- [۱] کشاف:ج۳، ص ۱۰۰،چاپ مصر.

۲ــ (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوراةَ وَ الإنْجيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لأَكَلُوا مِنْ فَوقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثيرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما يَعْمَلُونَ)(مائده/۶۶).

۳ــ (قُلْ يا أَهْلَ الكِتابِ لَسْتُمْ عَلى شَيْءٍ حَتّى تُقيمُوا التَّوراةَ وَ الإِنْجيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزيدَنَّ كَثيراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفراً فَلا تَأْسَ عَلَى القَومِ الكافِرينَ) (مائده/۶۸).

### ترجمه آیات

۱ــ بر اهل انجیل (نصارا) است که مطابق آنچه خدا فرو فرستاده است حکم کنند وهر کس مطابق آنچه خدا نازل نموده حکم نکند، فاسق است.

۲ــ اگر اهل کتاب(یهود ونصارا) تورات وانجیل وآنچه را از پروردگارشان بر آنان نازل می شود بر پا می داشتند(مطابق آن عمل می کردند) از بالای سر واز پایین پاهایشان (از نعمتهای الهی) بهره مند می شدند. برخی از آنان افراد میانه رو می باشند وکردار اکثر آنها زشت است.

۳ــ به اهل کتاب بگو: شما بر چیزی (طریقه ای استوار) نیستید تا اینکه تورات وانجیل وآنچه را پروردگارتان بر شما نازل کرده به پا دارید. وآنچه بر تو نازل می گردد(آیات قرآن) در بسیاری جز طغیان وکفر نمی افزاید وتو بر گروه کافر اندوهگین مباش.

### تفسیر آیات

شرایع آسمانی در هر عصر وزمانی تضمین کننده سعادت ونیکبختی مردمی است که برای آنان فرود آمده است. در این مورد بین شریعتی وشریعت دیگری تفاوتی نیست. ازا ین جهت می بینیم خدا یهود را نکوهش می کند که آنان به جای داوری به حکم الهی به غیر آن داوری می کردند:(وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ

فَأولئِکَ هُمُ الظّالِمونَ)(مائده/۴۵):«هرکس به غیر آنچه خدا فرو فرستاده داوری کند، آنان گروه ستمگرند. روی این اساس مسیحیان رانیز نکوهش می کند که از روی انجیل داوری نمی کنند وداوری به غیر این طریق مایه خروج از اطاعت خداست، چنانکه می فرماید:(وَ لْیَحْکُمْ أهْلُ الإنْجیلِ بِما أنْزَل اللّهُ فیهِ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أنْزَلَ اللّهُ فَأُولئکَ هُمُ الفاسِقُونَ).

از آنجا که احتمال تحریف در این دو کتاب (تورات وانجیل) وجود دارد، قرآن در آیه بعدی یاد آور می شود که کتابی که بر پیامبر گرامی فرو فرستاده شده است، در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشینیان است، حالت نظارت بر آنها دارد: (وَأَنْزَلْنا إلَیْکَ الکِتابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ)(مائده/۴۸).

قرآن در آیات بعدی این نوع سعادت را بیشتر تشریح می کند وآن اینکه اگر اهل کتاب به راستی به همان تورات وانجیل واقعی عمل کنند، نعمتهای الهی تمام زندگی آنان را فرا می گیرد، ولی متأسفانه فقط برخی از آنان راه عدالت را پیش گرفته و به قوانین کتاب خود احترام می گذارند وبسیاری از آنان ازاین راه منحرفند وبر خلاف آن عمل می کنند؛ چنان که می فرماید:(وَلَوْ أَنَّهُمْ أقامُوا التَّوراهَ وَ الإنْجیلَ وَما أُنْزِلَ إلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لأَکَلُوا مِنْ فَوقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّهٌ مُقْتَصِدَهٌ وَ کَثیرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما یَعْمَلُونَ).

از آن جا که بشارت پیامبر گرامی در تورات وانجیل وارد شده، قرآن یاد آور می شود که اهل کتاب واقعی کسانی هستند که تورات وانجیل را می خوانند وبه آن عمل می کنند وطبعاً آنچه برآنان از پروردگارشان نازل شده است، احترام می گذارند وازا ین جمله بشاراتی است که در این دو کتاب در باره پیامبر خاتم وارد شده است.ولی برخلاف این انتظار، هر موقع آنان چیزهایی از قرآن می شنوند به جای هدایت بر کفر وطغیان خود می افزایند؛ چنانکه می فرماید:

(قلْ يا أهْلَ الكِتابِ لَسْتُمْ عَلى شـيْء حَتّى تُقيمُوا التَّوراهَ وَ الإنْجيلَ وَ ما أَنْزِلَ إلَيْكَمْ مِنْ رَبِّكَمْ وَ لَيَزيدَنَّ كَثيراً مِنْهُمْ ما أَنْزِلَ إلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْياناً وَ كُفراً فَلا تَأسَ عَلَى القَومِ الكافِرينَ).

جمله (فلاتـأْس) به معنى «فلاـتحزن» است وخطـاب به پيـامبر است كه از كفر وتجـاوز وتكـذيب آنـان غمگين نگردد. زيرا اين شيوه ديرينه امّت بنى اسرائيل است.

ازمجموع آيات نتيجه مى گيريم كه سعادت ملّتها در عمل به شرايع سماوى است وهمچنين تكميل اين سعادتها در گرو اين است كه در آخرين حلقه از شرايع سماوى به آن عمل شود ودر عمل به كتاب تبعيض قائل نگردند.

***

## ۹- انديشه الوهيت در مورد مسيح (عليه السلام)

### اشاره

حضرت مسيح از نظر قرآن، پيامبر ورسول الهى است كه براى خود تكاليف ووظايفى داشته است. ولى مسيحيان در باره او عقيده ديگرى دارند كه قرآن در اين آيات عقيده آنان را مطرح كرده وبه نقد آنها پرداخته است. آنان گاهى او را خدا وگاهى فرزند خدا واحياناً تشكيل دهنده ضلع سوّم از شركت سهامى خدايى مى دانند وروشنگران از آنان مسيح را رب وكارگردان جهان مى انديشند. در اين آيات اين عقايد پنجگانه كاملاً مورد تجزيه وتحليل قرار گرفته است.

### آيات مورد بحث

۱ــ (إنَّ مَثَلَ عيسى عِنْدَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُراب ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (آل عمران/۵۹).

ص : ۴۱۷

۲_ (ما کانَ لِبَشَر أنْ یُؤْتِیَهُ اللّهُ الکِتابَ وَ الحُکْمَ وَ النُّبُوَّهَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ کُونُوا عِباداً لی مِنْ دُونِ اللّهِ وَلکِنْ کُونُوا رَبّانِیّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ).

۳_ (وَلا یَأمُرَکُمْ أنْ تَتَّخِذُوا المَلائِکَهَ وَ النَّبِیِّینَ أرباباً أیَأْمُرُکُمْ بِالکُفرِ بَعْدَ إذْ أنْتُمْ مُسْلِمُونَ) (آل عمران/۷۹_۸۰).

۴_ (قُلْ یا أهْلَ الکِتابِ تَعالَوا إلی کَلِمه سَواء بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ ألاّ نَعْبُدَ إلاّ اللّهَ وَلانُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ فَإنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأنّا مُسْلِمُونَ) (آل عمران/۶۴).

۵_ (یا أهْلَ الکِتابِ لا تَغْلُوا فی دینِکُمْ وَلا تَقُولُوا عَلَی اللّهِ إلاّ الحَقَّ إنَّما المَسیحُ عیسَی ابنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقیها إلی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَهٌ انْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ إنَّما اللّهُ إلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فی السَّمواتِ وَما فِی الأرْضِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکیلاً).

۶_ (لَنْ یَسْتَنْکِفَ المَسیحُ أنْ یَکونَ عَبْداً للّهِ وَ لاَ المَلائِکَهُ المُقَرَّبُونَ وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ إلَیْهِ جَمیعاً) (نساء/ ۱۷۱_ ۱۷۲).

۷_ (لَقَدْ کَفَر الَّذینَ قالُوا إنَّ اللّهَ هُوَالمَسیحُ ابنُ مَرْیَمَ قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اللّهِ شَیْئاً إنْ أرادَ أَنْ یُهْلِکَ المَسیحَ ابنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِی الأرضِ جَمیعاً وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الأرْضِ وَ ما بَیْنَهُما یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ اللّهُ علی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ) (مائده/۱۷).

۸_ (لَقَدْ کَفَرَ الّذینَ قالُوا إنَّ اللّهَ هُوَ المَسیحُ ابنُ مَرْیَمَ وَ قالَ الْمَسیحُ یا بَنی إسْرائیلَ اعْبُدُوا اللّهَ رَبّی وَ رَبَّکُمْ إنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَیْهِ الجَنَّهَ وَ مَأویهُ النّارُ وَما لِلظّالِمینَ مِنْ أنْصار).

۹_ (لَقَدْ کَفَر الَّذینَ قالُوا إنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَه وَ ما مِنْ إله إلاّ إلهٌ واحِدٌ وَ إنْ لَمْ

يَنْتَهُوا عَمّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أليمٌ) (مائده/۷۲_ ۷۳).

۱۰_ (مَا المَسيحُ ابنُ مَرْيَمَ إلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدّيقَةٌ كانا يَأكُلانِ الطَّعامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الآياتِ ثُمَّ انْظُرْ أنّى يُؤْفَكُونَ)(مائده/۷۵).

۱۱_ (وَ قالَتِ اليَهُودُ عُزَيْرٌ ابنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصارى المَسيحُ ابنُ اللّهِ ذلِكَ قَوْلُهُمْ بِأفْواهِهِمْ يُضاهِئونَ قَوْلَ الّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللّهُ أنّى يُؤْفَكُونَ).

۱۲_ (اتَّخَذُوا أحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ وَ المَسيحَ ابنَ مَرْيَمَ وَ ما أُمِرُوا إلاّ لِيَعْبُدُوا إلهاً واحِداً لاإلهَ إلاّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمّا يُشْرِكُونَ)(توبه/۳۰_۳۱).

۱۳_ (ذلِكَ عيسَى ابنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الحَقِّ الّذى فيهِ يَمْتَرُونَ).

۱۴_ (ما كانَ للّهِ أنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَد سُبْحانَهُ إذا قَضى أمْراً فَإنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

۱۵_ (وإنَّ اللّهَ رَبّى وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ) (مريم/۳۴_۳۶).

۱۶_ (الّذى لَهُ مُلْكُ السَّمواتِ وَالأرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَريكٌ فِى المُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَىء فَقَدَّرَهُ تَقديراً) (فرقان/۲).

### ترجمه آيات

۱_ جريان آفرينش عيسى مانند آدم است كه او را از خاك آفريد، آنگاه به او گفت: باش. او نيز وجود پذيرفت.

۲_ بر هيچ انسانى (كه خداونـد به او كتاب وحكم ونبوت بدهـد، سزاوار نيست كه به مردم بگويـد: به جاى خدا، بندگان من باشيد (مرا

بپرستید)، بلکه سزاوار مقام او این است که بگوید: مردم الهی باشید. به دین او پایبند باشید. در سایه آنچه از کتاب می آموزید وآن را مذاکره می کنید.

۳ــ و(نیز بر پیامبر الهی روا نیست که) به شما دستور دهد که فرشتگان وپیامبران را ارباب خود برگزیند. آیا او شما را پس از آنکه تسلیم حق شدید، به کفر دستور می دهد؟!

۴ــ بگو:ای اهل کتاب بیایید به کلمه مشترکی میان خود چنگ بزنیم وآن اینکه جز خدا را نپرستیم. برای او چیزی شریک قرار ندهیم وبرخی از ما برخی دیگر را خدای خود اتخاذ نکنیم. پس از این دعوت اگر روی برتافتند، به آنان بگو: گواه باشید که ما تسلیم خدا هستیم.

۵ــای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید ودر باره خدا جز بحق، سخن نگویید. مسیح فرزند مریم، جز رسول خدا وکلمه او که بر مریم القاء نمود وروحی از او نیست.پس به خدا وپیامبرش ایمان آورید وقائل به تثلیث (سه خدا) نباشید. از این اندیشه خود را باز دارید که به خیر شماست. خدا فقط خدای یکتاست. او منزه است از اینکه فرزندی داشته باشد. همه آنچه در آسمانها وزمین است از آن اوست وکافی است که خدا وکیل (عهد دار امور انسان) باشد.

۶ــ مسیح از اینکه بنده خدا باشد امتناع نورزید ونه فرشتگان مقرّبان خدا (از بندگی خدا امتناع ورزیدند.) هر کس از بندگی وپرستش او امتناع واستکبار ورزد، پس همگی را به سوی خود محشور می سازد.

۷ــ آنان که گفتند: مسیح، فرزند مریم، خداست، کافر شدند. به آنان بگو: اگر خدا بخواهد که مسیح ومادرش وهمه اهل زمین را هلاک سازد، چه کسی نسبت به این مشیّت الهی مانع می شود وحال آنکه مالکیت آسمانها وزمین وآنچه میان آن دوست از آن خداست. هر چه بخواهد می آفریند وخدا بر هر چیزی (که بخواهد)تواناست.

۸ــ آنان که گفتند: مسیح فرزند مریم، خداست، کافر شدند. با آنکه مسیح به بنی اسرائیل گفت:خدا را که پروردگار من وشماست

بپرستید. زیرا خدا بهشت را بر هر کس که به او شرک ورزد حرام کرده است وجایگاه او دوزخ است وظالمان را یاوری نیست.

۹_ آنان که گفتند: خدا سوّمی از سه تاست(قائل به تثلیث شدند) کافر شدند. جز خدای یکتا خدایی نیست واگر از آنچه می گویند دست بر ندارند، بر کافران از آنان (نصارا) عذاب دردناکی در کمین است.

۱۰_ مسیح، فرزند مریم پیامبری بیش نیست وقبل از او پیامبرانی آمدند، ومادرش زنی راستگو است وآن دو غذا می خوردند(پس خدا نبودند.) بنگر که چگونه نشانه های حق را بر آنان آشکار می سازیم؟ سپس بنگر چگونه از حق روی بر می گردانند؟!

۱۱_ یهود گفتند: عزیر فرزند خداست ونصارا گفتند: مسیح فرزند خداست. این گفتار آنان شبیه سخن کافران پیشین است. مرگ بر آنان باد. چگونه از حق روی بر می گردانند؟!

۱۲_ احبار ورهبان خود ومسیح، فرزند مریم را به جای خدا، ارباب برگزیدند وجز به پرستش خدای یکتا امر نشده اند. خدایی که جز او خدایی نیست واز آنچه آنان شریک او قرار دادند، منزه است.

۱۳_ این است عیسی، فرزند مریم سخن حق که در آن تردید می کنند.

۱۴_ (از نظر خرد) برای خدا روا نیست که فرزندی برگزیند. او منزه است. هرگاه چیزی را اراده کند، کافی است به او بگوید باش، پس می باشد.

۱۵_ خداوند، پروردگار من وپروردگار شماست. پس او را بپرستید، این است راه راست (بندگی).

۱۶_ خدایی برای اوست، مالکیت آسمانها وزمین، فرزندی اتخاذ نکرده وبرای او شریکی در اداره ملك جهان نیست وهمه چیز آن را اندازه گیری کرده است.

### تفسیر آیات

### اشاره

قرآن در بین آیات، عقاید گوناگون مسیحیان را در مورد حضرت مسیح مطرح

کرده واز هریک نتیجه گیری می کند. عقاید آنان در مورد مسیح به صورت یاد شده در زیر مطرح بوده است:

۱ــ پیامبر خداست،۲ــ فرزند خداست، ۳ــ خداست، ۴ــ ربّ وکارگردان جهان آفرینش است، ۵ــ یکی از ارکان تثلیث است. اینک دیدگاه قرآن را در باره هر یک منعکس می کنیم:

### الف: مسیح، پیامبر خداست

اینکه حضرت مسیح پیامبری از پیامبران الهی بود، مورد پذیرش قرآن است وقرآن برای او در این قلمرو جز این مقام، مقام دیگری قائل نیست وآشکارا در باره او می گوید:(إِنَّمَا المَسیحُ عیسَى ابنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقیها إِلى مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ) .

ولی در نخستین آیات مورد بحث، یاد آور می شود اگر واقعاً مسیح را به عنوان پیامبر می پذیرید، دیگر نباید به او نسبت دهید که او مردم را به پرستش خود دعوت کرده است. زیرا شایسته انسانی که خدا به او کتاب وحکمت ونبوت داده است، این نیست که به جای دعوت به خدا پرستی، به بشر پرستی دعوت کند. شایسته پیامبر خدا این است که مردم را به صورت انسانهای ربّانی تربیت کند وبه آنان بگوید در سایه همین کتاب که آن را می آموزید ومذاکره می کنید، از جاده توحید بیرون نروید وخدای یکتا را بپرستید؛ چنانکه می فرماید: (ما کانَ لِبَشَر أَنْ یُؤْتِیَهُ اللّهُ الکِتابَ وَالحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ کُونُوا عِباداً لی مِنْ دُونِ اللّهِ وَلکِنْ کُونُوا رَبّانِیّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ).

شأن این پیامبر این نیست که به مردم بگوید فرشتگان وپیامبران را پروردگاران خود برگزینید. فرض این است که او پیامبر است وهرگز مردم را به کفر دعوت نمی کند وآنان را از اسلام بیرون نکرده ووارد جرگه کافران نمی سازد؛ چنانکه

می فرماید: (وَلا یَأمُرَکُمْ أنْ تَتَّخِذُوا المَلائِکَهَ وَ النَّبِیِّینَ أرباباً أیَأْمُرُکُمْ بِالکَفرِ بَعْدَ إذْ أنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

خلاصه سخن اینکه اگر مسیح را پیامبر الهی می دانید، نباید چنین نسبتها را به او بدهید، مگر اینکه او را نبی نیندیشید. د راین موقع به فرضیه های دیگر می رسد که هم اکنون مطرح می کنیم:

### ب: فرضیه فرزندی مسیح برای خدا

در این فرضیه مسیح به عنوان فرزند خدا معرفی شده وآنان هیچ دلیلی بر فرزندی او ندارند؛ جز اینکه در ظاهر برای او پدری نبوده است وهمین سبب شده است که او را فرزند واقعی خدا بپذیرند. قرآن در نقد این فرضیه مطالبی دارد که به آن اشاره می کنیم:

۱ـ قرآن یاد آور می شود اندیشه فرزندی مسیح، تقلید از دو اندیشه پیش از آنهاست:

اوّلاً پیش از مسیحیان، یهودیان چنین اندیشه ای را در باره عزیر داشتند واو را فرزند خدا می دانستند. این عقیده در زمان خود پیامبر در میان یهود رایج بود؛ هر چند یهودیان کنونی چنین عقیده را از خود نفی می کنند ومی گویند فرزندی اوجنبه تشریفاتی داشت نه واقعی، ولی نبودن چنین عقیده ای در میان یهود امروز، دلیل بر نبودن آن در عصر نزول قرآن نیست واگر یهود فاقد چنین عقیده بودند، فوراً به انتقاد از قرآن می پرداختند ومی گفتند:ماچنین عقیده ای نداریم. امّا در کتب تاریخ وحدیث هیچ نوع نقدی از آنان نقل نشده است؛ چنانکه می فرماید: (وَ قالَتِ الیَهُودُ عُزَیْرٌ ابنُ اللّهِ).

ثانیاً آنان در این اندیشه از کافران پیشین تقلید کرده وبه اصطلاح ادای آنها را در می آورند. زیرا در میان مشرکان عرب، دختر داشتن خدا ریشه دیرینه دارد

وفرشتگان را دختران خدا می دانستند ومسیحیان، که مسیح را فرزند خدا می دانند، نوعی تقلید از مشرکان عرب است.

در اینجا احتمال دیگری نیز هست وآن اینکه آیه ناظر به این است که اعتقاد به فرزندی مسیح، که ملازم با تثلیث است، در میان برهماییان ها وبوداییان ریشه دیرینه دارد وهم اکنون مجسمه های سه سر در میان آنان رواج کامل دارد که به گونه ای حاکی از عقیده به تثلیث است.

مسیحیان، تولّد مسیح (علیه السلام) را از مادری مجرد، نشانه فرزندی او برای خدا می گیرند. خدا در نقد این عقیده یاد آور می شود که اوّلاً اگر مسیح از مادری مجرد آفریده شده، آدم ابو البشر بدون هیچ وسیله طبیعی خلق شده است. اگر بناست این نوع آفرینش نشانه فرزندی او باشد، باید در باره آدم وحواءنیز چنین باشد. ثانیاً قدرت خدا گسترده است. چه بسا به خاطر مصالحی موجودی را بدون وسیله طبیعی بیافریند. قرآن در این آیه به هر دو دلیل اشاره کرده و می فرماید: (إِنَّ مَثَلَ عیسی عِنْدَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُراب ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ)(آل عمران/۵۹).

۲ــ همگی می دانیم که کیفیت فرزندداری این است که جزئی از نر وماده در رحم، به هم می پیوندند وبه مرور زمان فرزندی از نوع آنان پدید می آید. در حالی که جریان در مورد خدا به گونه دیگری است. مشیّت حکیمانه او به آفرینش هر چیز تعلّق گیرد، در همان لحظه تحقق می یابد. بنابراین چگونه می تواند او دارای فرزند باشد؟ چنانکه می فرماید:(ما کانَ لِلّهِ أَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَد سُبْحانَهُ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ).

قرآن از قول پیامبر گرامی نتیجه می گیرد. اکنون که واقعیت مسیح ومقام منزه خدا برای شما روشن شد، بدانید که پروردگار من وشما خداست. او را بپرستید، این است راه راست. (وإِنَّ اللّهَ رَبّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ).

ص : ۴۲۴

۳_ قرآن در آیه دیگر برهان سوّمی بر نفی داشتن فرزند اقامه می کند ومی فرماید:جهان مملوک خداست واو مالک جهان است وکسی که چنین بی نیاز است وجهان تحت سلطه اوست، چه نیازی به فرزند دارد که از او رفع نیاز کند؟ (إنَّما اللّهُ إلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فی السَّمواتِ وَما فِی الأرْضِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکیلًا). ونیز در جای دیگر می فرماید: (الّذی لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَالأرْضِ وَلَمْیَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی المُلْکِ).

## ج: فرضیه الوهیت برای مسیح

در میان فرضیه های پنجگانه، سوّمین فرضیه این است که مسیح خدای جهان باشد. متأسفانه برخی از مسیحیان از تظاهر به این عقیده خود داری نمی کنند وقرآن نیز از آنان نقل می کند ومی فرماید:(لَقَدْ کَفَرَ الّذینَ قالُوا إنَّ اللّهَ هُوَ المَسیحُ ابنُ مَرْیَم).

قرآن در ابطال این نظریه براهینی می آورد که متذکر می شویم:

۱_ مسیح وفرشتگان مقرّب، ابا ندارند که به بندگی خویش نسبت به خدا اعتراف کنند. واین خود گواه بر این است که آنها خدا نیستند. زیرا چگونه ممکن است که موجودی خدای جهان باشد، ولی اعتراف به بندگی برای دیگری کند وزندگی سراسر افتخار مسیح حاکی از عبادت وپرستش او نسبت به خدای جهان است. با وجود این، چگونه می گویند: او خداست؟ چنانکه می فرماید: (لَنْ یَسْتَنْکِفَ المَسیحُ أنْ یَکونَ عَبْداً للّهِ وَ لاَ المَلائِکَهُ المُقَرَّبُونَ وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ إلَیْهِ جَمیعاً).

اتّفاقاً در مناظره ای که حضرت رضا (علیه السلام) با «جاثلیق»، یکی از سران مسیحیان در عصر خود انجام داد، روی همین برهان قرآنی تکیه کرد وسخن خود را چنین آغاز کرد:به خدا سوگند ما به عیسایی که به محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) ایمان دارد، مؤمن

هستیم. فقط یک انتقاد بر عیسای شما داریم وآن این که کمتر روزه می گرفت ونماز می گزارد.

جاثلیق در پاسخ گفت:دانش خود را تباه نمودی و خود را ناتوان ساختی ومن تصوّر می کردم که تو داناترین مسلمانانی!

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: مقصود شما چیست؟ گفت: این که می گویی: «عیسی کمتر روزه می گرفت وکمتر نماز می خواند»، سخنی بر خلاف واقع است. زیرا حضرت مسیح روزی را افطار نکرد وشبی را به خواب نرفت وهمه روزها را روزه می گرفت وهمه شب را به عبادت می پرداخت.

امام (علیه السلام) در این هنگام فرمود:جناب جاثلیق! حضرت مسیح برای چه کسی روزه می گرفت وعبادت می کرد؟ وقتی جاثلیق در برابر منطق استوار امام ا(علیه السلام) قرار گرفت،چاره ای جز سکوت نیافت.(۱)

آیا از اینکه زندگانی مسیح سراسر عبادت وپرستش خدا بود، می توان او را خدا دانست؟ زیرا معنا ندارد که خدا خود را پرستش کند.

۲ـ حضرت مسیح ومادرش دو موجود طبیعی بودند که در روی زمین زندگی می کردند. او ومادرش به حکم موجود طبیعی بودن، فناو هلاک بر پیشانی آنان نوشته شده بود. در این صورت چگونه می توان آنان را خدا دانست؟ زیرا خدا حقیقت مطلقی است که عدم وروال در او راه ندارد؛ در حالی که مسیح ومادرش نقطه مقابل این جریان قرار داشتند واگر مشیّت الهی تعلق می گرفت که هر دو را بمیراند، هر دو مرگ را پذیرا می شدند؛چنانکه می فرماید:

(قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسيحَ ابنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الأرضِ جَميعاً).



---

۱- [۱] توحید صدوق، ص ۴۲۱ـ۴۲۲.

۳ــ آسمانها وزمین وآنچه که در میان آن دو قرار دارند، ملک خداست ومسلّماً مملوک خدا مخلوق خداست. مسیح نیز به حکم اینکه در میان این دو قرار گرفته، مملوک ومخلوق خدا خواهد بود وچنین موجودی نمی تواند خدا باشد.

به دیگر سخن، مالکیت خدا مالکیت اعتباری وقرار دادی میان مالك ومملوك نیست. مالکیت او از خالقیت او سرچشمه می گیرد. بنابر این او خالق آسمانها وزمین وآنچه در میان آن دو قرار دارند، می باشد. طبعاً مسیح نیز از این حکم مستثنی نبوده، مخلوق وبنده او خواهد بود؛ چنانکه می فرماید:( وَ للّهِ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما).

مسیحیان تولّد مسیح را بدون پدر نشانه الوهیت او می گیرند. قرآن به این مطلب پاسخهای مختلفی گفته است ویکی از آنها این است که قدرت خدا بر آفرینش، محدود به مجاری طبیعی نیست واگر او انسانی را از طریق آمیزش پدر ومادر می آفریند، دلیل بر انحصار قدرت او نیست؛ بلکه او می تواند با به هم زدن این قانون، آفرینش اعجاز آمیزی داشته باشد. جریان در مورد مسیح چنین است، به حکم این که او آیت ومعجزه خدا بود،او را از مادری مجرّد پدید آورد؛ چنانکه می فرماید:(یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ اللّهُ علی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ).

۴ــ زندگی مسیح ومادرش صد در صد زندگی طبیعی بود. آنان غذا می خوردند وطبعاً گرسنه می شدند. در این صورت چگونه انسان محتاج به غذا می تواند خدا باشد. بنابراین باید بگوییم. مسیح پیامبری، مانند دیگر پیامبران بود. چنانکه می فرماید: (مَا المَسیحُ ابنُ مَرْیَمَ إلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدّیقَهٌ کانا یَأکُلانِ الطَّعامَ).

پس از این براهین روشن، رویگردانی از حق وگرایش به باطل نشانه عناد در دل است. از این جهت قرآن پس از براهین یاد شده به نکوهش نصارا پرداخته و می فرماید: بنگر ما چگونه دلایل ونشانه های خود را بیان می کنیم. آنگاه بنگر

چگونه این جمعیت از حق روی بر می گردانند:( أَنْظُرْ کَیْفَ نُبَیِّنُ لَهُمُ الآیاتِ ثُمَّ انْظُرْ أنّی یُؤْفَکُونَ).(۱)

### د: فرضیه تثلیث

توحید ابراهیمی اساس دعوت تمام پیامبرانی است که پس از او آمدند. خدا پرستان اتّفاق دارند که ابراهیم به عبادت خدای یگانه دعوت کرده وبا هر نوع بت پرستی وغیر خدا پرستی مبارزه کرده است. حضرت مسیح نیز در مسیر همین توحید ابراهیمی بوده و مردم را به خدای یگانه دعوت نموده است. ولی مسیحیان از طرفی خود را پیرو آیین ابراهیمی دانسته و ناچارند به خدای یگانه معترف شوند، امّا از آنجا که بر اثر افکار وارداتی وتحریف پیشینیان مسأله تثلیث را برگزیده اند، ناچار شده اند در میان عقاید خود یک تناقض پدید آورند ودر عین اعتقاد به وحدت، به تثلیث نیز معتقد شوند. این خود مشکلی را پدید آورده است که تا کنون گره آن گشوده نشده است وبه خاطر همین سر در گمی، کلیساهای امروز ودیروز عقیده به تثلیث را رمزی دانسته که از آن سر در نمی آورند وبه اصطلاح جنبه تعبدی دارد نه تعقلی. واز همین جا حساب عقل را از دین جدا کردند. عقل ما را به خدای واحد دعوت می کند، در حالی که دین، به تثلیث! تو گویی الوهیت یک نوع شرکت سهامی است و هر بخشی از آن را یکی مالک است: بخشی را خدایِ پدر وبخش دیگر را خدایِ پسر وبخش سوّم را خدایِ روح القدس.

در اینجا مسیحیان ومحقّقان آنان چه فکر می کنند؟ آیا هر یک از این سه،مالک تمام الوهیت است، یا مالک بخشی از آن؟ اگر مالک تمام الوهیت است، ثنویت به صورت روشن تجلی کرده وبه سه خدای مستقل و مجزا و واجب



---

۱- [۱] «افک» در لغت به معنی انصراف و رویگردانی است واگر به دروغ وتهمت «افک» می گویند، از آن روست که انصراف از حق قلمداد می شود.

الوجود معتقد شده اند. واگر هر یک مالک بخشی از الوهیت است که مجموعاً خدای واحدی راتشکیل می دهند، در این صورت قائل به ترکیب شده که مرکّب نیاز به اجزای خود دارد وهر نیازمندی، ممکن بوده وواجب الوجود بالذات نخواهد بود. ولی در مقابل این براهین روشن آنان بر تثلیث اصرار دارند. قرآن به روشنی از آن انتقاد می کند و می فرماید:(إِنَّمَا المَسيحُ عيسَى ابنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقيها إلى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُم).

در این آیه، برهان ابطال تثلیث به روشنی آمده است وآن اینکه او از مادری به نام مریم متولّد شده است و چگونه می تواند مقام الوهیت را به یکی از دو کیفیت یاد شده، داشته باشد؟ چیزی که هست، مسیح کلمه خداست، همچنان که همه جهان کلمه خداست وبرای روح وجان او مقام منیعی معتقد شد. تا آنجا که خدا آن را به خود نسبت داده و می گوید:(وَ رُوح مِنْهُ)این نوع اضافه وانتساب، انتساب تشریفی واحترامی است؛ چنانکه می گویند:«بیت اللّه» بنابراین جمله ( وَ كَلِمَتُهُ أَلْقيها إلى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ)وکلمه خدا، مخلوق اوست به عنوان مبدأ برهان نسبت به مسأله تثلیث که بعداً خواهد آمده،می باشد.

در آیه دیگر باز مسأله تثلیث را مطرح کرده و می فرماید:«آنان که خدا را یکی از سه نفر می دانند، خدا را نشناخته وچهره حق را پوشانیده اند، خدای جهان، جز خدا کسی نیست وآنان بدانند اگر از این عقیده برنگردند، عذاب دردناکی در کمین آنهاست» : (لَقَدْ كَفَر الَّذينَ قالُوا إنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَه وَ ما مِنْ إله إلاّ إلهٌ واحِدٌ وَ إنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أليمٌ).

### ه_: فرضیه ربوبیت مسیح

گروهی از روشنفکران مسیحی برای مسیح مقام دیگری معتقد شده اند وآن این که وی در عین مخلوق بودن، رب وکارگردان جهان آفرینش است. همگی می دانیم

که یکی از مراتب توحید، علاوه بر توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت است؛ یعنی علاوه بر اینکه آفریدگار جهان یکی است،رب وکارگردان اصیل جهان نیز یکی است وهمان خدای آفریننده، خدای کارگردان هم هست، واگر در جهان علل واسبابی مشغول کارند، همگی به عنوان ابزار وادوات، یا به تعبیر صحیحتر به عنوان علل تبعی واسباب ظلّی انجام وظیفه می کنند.بنا براین مسیح نیز «رب» نبوده وکارگردان جهان آفرینش نیست. بلکه او مانند دیگر موجودات از همین جهان تغذیه کرده ورفع نیاز می نمود.

گاهی ممکن است مقام ربوبیت مسیح را به نحو دیگر تفسیر کنند وآن اینکه بخشی از سرنوشت انسانها از نظر مغفرت ویا بخشودن گناه در اختیار او ست، وبه اصطلاح بگویند: گناهانِ مسیحیان را می بخشد وسعادت اخروی آنها را تضمین می کند.

قرآن این نوع ربوبیت را نیز منکر شده ومغفرت وشفاعت بشر را در اختیار خدا می داند ومی فرماید: (وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنوبَ إلاّ اللّهُ)(آل عمران/۱۳۵). و در آیه دیگر می فرماید:(قُلْ للّهِ الشَّفاعَةُ جَميعاً). (زمر/۴۴)

بنابراین هر نوع ربوبیت برای غیر خدا باطل است وقرآن نیز در ابطال اعتقاد به ربوبیت مسیح، اهل کتاب را دعوت به یک اصل مشترک میان تمام شرایع ابراهیمی می کندوآن اینکه همگان جز خدا را نپرستند وبه او شرک نورزند. برخی، برخی دیگر را رب وکارگردان جهان ویا صاحب سرنوشت انسان نیندیشند: (قُلْ يا أهْلَ الكِتابِ تَعالَوا إلى كَلِمه سَواء بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ ألاّ نَعْبُدَ إلاّ اللّهَ وَلانُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ).

شگفت اینجاست که مسیحیان مقام ربوبیت را از خدا گرفته ونه تنها به مسیح بخشیده اند، بلکه علما ودانشمندان وراهبان خود را نیز رب خود اندیشیده ودر قلمرو تشریع وتحریم وتحلیل، آنان را صاحب اختیار می دانند. اگر آنان چیزی را حرام

کردند، در حالی که در کتاب حلال باشد، یا بالعکس، گفتار آنان را بر کتاب آسمانی مقدّم می دارند. قرآن در مقام انتقاد از این عقیده چنین می فرماید:(اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ وَ الْمَسيحَ ابنَ مَرْيَمَ).

عدی بن حاتم می گوید:من ویژگیهای اسلام را از خواهرم شنیدم.تصمیم گرفتم که دیداری از پیامبر اسلام داشته باشم. وقتی نزد او رفتم، این آیه را تلاوت می کرد که مضمون آن این است: ما دانشمندان وراهبان را پروردگار خود ساخته ایم. من به رسول گرامی گفتم: این نسبت صحیح نیست وما هرگز آنها را عبادت نمی کنیم. پیامبر فرمود:آیا آنها که حلال خدا را حرام می کنند وحرام خدا را حلال می کنند، شما از آنها پیروی نمی کنید؟ گفتم چرا؟ گفت: همین پرستش آنهاست.(۱)

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می فرماید:به خدا سوگند! عبادت مسیحیان این نبود که برای آنان روزه بگیرند ونماز بگزارند، بلکه آنان کورکورانه از عالمان خود پیروی کرده واگر حلالی را حرام، یا حرامی را حلال می کردند، گوش به فرمان آنها بودند ودر حقیقت ندانسته آنها را پرستش کردند.(۲)

سرانجام قرآن می فرماید:( وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لاإِلهَ إِلاّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمّا يُشْرِكُونَ).

***



---

۱- [۱] مجمع البیان:۳/۲۴.

۲- [۲] مجمع البیان:۳/۲۴.

## ۱۰– عیسی در روز رستاخیز

### اشاره

آخرین سخن در باره حضرت مسیح گفتگوی خدا با او در روز رستاخیز است. زیرا مسیحیان به وی نسبت می دهند که وی آنان را به پرستش دعوت کرده است واگر آنان به الوهیت او گرویده اند، به خاطر گفتارهای خود اوست. در این مورد خدا در روز قیامت با حضرت مسیح گفتگویی دارد که قرآن آن را نقل می کند:

### آیات مورد بحث

۱_ (وَ إذْ قالَ اللّهُ یا عیسی ابن مَرْیَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذونی وَ أُمِّی إلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لی أنْ أقُولَ ما لَیْس لی بِحَقّ إنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فی نَفْسی وَ لا أعْلَمُ ما فی نَفْسِکَ إنَّکَ أنْتَ عَلاّمُ الغُیُوب).

۲_ (ما قُلْتُ لَهُمْ إلاّ ما أمَرْتَنی بِهِ أنِ اعْبُدوا اللّهَ رَبّی وَ رَبَّکُمْ وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أنْتَ الرَّقیبَ عَلَیْهِمْ وَأنْتَ عَلی کُلِّ شَیء شَهیدٌ).

۳_ ( إنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإنَّهُمْ عِبادُکَ وإنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإنَّکَ أنْتَ العَزیزُ الحَکیمُ).

۴_ (قالَ اللّهُ هذا یَومُ یَنْفَعُ الصَّادِقینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجری مِنْ تَحْتِهَا الأنهارُ خالِدینَ فیها أبَداً رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الفَوزُ العَظیمُ)(مائده/۱۱۶ _ ۱۱۹).

### ترجمه آیات

۱_ به یاد آر آنگاه که خدا به عیسی بن مریم گفت:آیا تو به مردم گفتی من

ومادرم را به عنوان شریک خدا بپذیرند؟ عیسی گفت: منزهی تو، برای من شایسته نیست چیزی را بگویم که حق نیست. اگر گفته باشم تو از آن آگاهی، می دانی آنچه در روح وروان من است ومن نمی دانم آنچه در ذات توست. تو آگاه از غیبها هستی.

۲ــ نگفتم به آنان جز آنچه مرا به آن امر کردی. به آنان گفته ام: خدا را که پروردگار من وپروردگار شماست، بپرستید ومن تا میان آنان بودم، شاهد وناظر بر آنها بودم. آنگاه که مرا گرفتی، تو مراقب آنان بودی وتو بر همه چیز شاهد وناظر هستی.

۳ــ اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تو هستند واگر ببخشی تو مقتدر وحکیم هستی.

۴ــ خدا گفت: امروز روزی است که راستگویی راستگویان به آنان سود می دهد. پاداش آنها باغهایی است که از زیر درختهای آن آب جاری می شود. جاودانه در آنجا هستند. خدا از آنان راضی شده وآنها نیز از خدا راضی گشته اند. این است پیروزی بزرگ.

### تفسیر موضوعی آیات

قرآن با دلایل روشن پندار الوهیت مسیح را ابطال نمود ومانیز به شرح آن آیات پرداختیم. اکنون برای تکمیل موضوع، مذاکره خدا را با مسیح در روز رستاخیز مطرح می کنیم. با اینکه هنوز چنین روزی محقق نشده است؛ ولی به خاطر قطعی بودن موضوع، فعل ماضی به کار می برد ومی گوید:(وَ إِذْ قالَ اللّهُ یا عیسی ابنَ مَرْیَم...) ودر واقع می گوید:«إِذْ یَقُولُ اللّهُ یا عیسی ابن مریم». گواه بر اینکه زمان این مذاکره روز رستاخیز است، آیه (قالَ اللّهُ هذا یَومُ یَنْفَعُ الصّادِقینَ صِدْقُهُمْ ...) است که در آخر آیه ها (۱) آمده ومقصود از آن روز، روز رستاخیز است. از آنجا که مسیحیان پرستش مسیح ومادرش را به فرمان خود او نسبت می دادند، خدا این مذاکره را ترتیب



---

۱- [۱] سوره مائده/۱۱۹.

می دهد تا همه فریب خوردگان وگمراهان از زبان خود آن حضرت بشنوند که وی هرگز مردم را به پرستش غیر خدا دعوت نکرده وشیوه دعوت او با دعوت دیگر پیامبران یکسان بوده است وهمگی به پرستش خدای یگانه دعوت کرده اند. چنانکه می فرماید:(أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذونی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ).

لفظ «دون» در قرآن گاهی به معنی غیر به کار می رود؛ چنانکه می فرماید: (یا أَیُّهَا الّذینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِکُمْ)(آل عمران/۱۱۸):«ای افراد با ایمان غیر خود کسی را راز دار مگیرید.» وگاهی به معنی اقل وکمتر به کار می رود؛ چنانکه می فرماید:(وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ) (نساء/۱۱۶). «کمتر از شرک را در باره هر کس بخواهد»، می بخشد.

ولی هر موقع به کلمه «اللّه» اضافه گردد وگفته شود«دون اللّه»، به معنی شرک قرار دادن به کار می رود. از این جهت مقصود از جمله (إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ)همین است. یعنی در حالی که به الوهیت خدا عقیده مندند، تو ومریم را نیز شریک او در الوهیت قرار دهند؛ نه این که خدا را نادیده گرفته وتنها به الوهیت مسیح ومریم معتقد شوند، زیرا در هیچ گروهی از مشرکان، چنین باوری وجود نداشته است.

در اینجا سؤالی نیز مطرح است وآن اینکه مسیحیان تنها به الوهیت مسیح اعتقاد دارند، نه به الوهیت مادرش مریم. در این صورت چگونه در این آیه از گروهی نام می برد که به الوهیت هر دو اعتقاد داشتند ؟

در اینجا دو پاسخ وجود دارد که می تواند رفع ابهام کند:

۱ـ چه بسا ممکن است در عصر نزول قرآن وقبل از آن، گروهی بودند که به الوهیت مریم نیز عقیده داشتند. طبرسی از ابو جعفر نقل می کند که برخی از نصارا می گفتند:در گذشته فرقه ای از مسیحیان بودند که به آنان «مریمیه» می گفتند وآنان به الوهیت مریم اعتقاد داشتند. نظیر این سخن را نیز در باره فرزند بودن عزیر یاد آور شدیم. اگر مسیحیان امروز الوهیت مریم را منکر هستند، دلیل بر نبودن چنین

عقیده ای درگذشته نمی شود.

۲ــ مسیحیان اگر چه به الوهیت او معتقد نیستند، ولی کارهای آنان در برابر مجسمه او وحضرت مسیح یکسان است وکیفیت درخواستها حاکی است که سرنوشت خود را در دست فرزند ومادر می دانند. مسلماً چنین در خواستهایی ملازم با اعتقاد به الوهیت است؛ هر چند به زبان نیاورند. وشاید به خاطر همین نکته قرآن به جای لفظ «تسمیه»، لفظ «اتخاذ» را به کار می برد. یعنی عملاً مریم را خدای خود می اندیشند، هرچند نام خدا را بر او نمی گذارند.

نظیر این تعبیر در باره احبار ورهبان نیز به کار رفته است؛ چنانکه می فرماید: (اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ) (توبه/۳۱). «دانشمندان و راهبان خود را (عملاً) رب گرفته اند.» (ودر گذشته به تفسیر آیه پرداختیم).

حضرت مسیح پرسش حضرت حق را به چند نوع پاسخ می گوید:

۱ــ ذات تو پیراسته از هر نوع شرک است و هرگز برای من سزاوار نیست چیزی را که من حق گفتن آن را ندارم بگویم: (سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لی أنْ أقُولَ ما لَیْس لی بِحَقّ).

یعنی نه تنها نگفته ام، بلکه حقّ گفتن آن را ندارم. زیرا من بنده تو هستم وچنین حقّی به من داده نشده است.

۲ــ اگر گفته بودم، تو از آن آگاه بودی. زیرا تو از تمام زوایای روح وروان ما آگاه هستی. چگونه آگاه نباشی در حالی که تو علاّم الغیوب هستی، ولی من از آنچه در ذات مقدّس توست آگاه نیستم:

(إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ الغُیُوبِ)

۳ــ در مرحله سوّم آنچه را به آنان گفته یاد آور می شود ومی گوید: من به آنان جز این دستور ندادم که خدا را، که پروردگار من وشماست بپرستید:(ما قُلْتُ لَهُمْ

إلاّ ما أمَرْتَنى بِهِ أنِ اعْبُدوا اللّهَ رَبّى وَ رَبَّكمْ). واگر هم از این مسیر منحرف شده اند، مربوط به خود آنهاست ومن کاملاً بی گناهم.

۴ــ من تا مدّتی که در میان آنان بودم وظیفه داشتم رسالت خود را ابلاغ وبر اعمال آنان شاهد باشم وپس از اینکه مرا از آنها گرفتی، شهادت بر اعمال بر عهده توست وتو بر اعمال این گروه شاهد وناظر بودی، بلکه بر همه چیز شاهد و ناظر هستی:

(وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنی کُنْتَ أنْتَ الرَّقیبَ عَلَیْهِمْ وَأنْتَ عَلی کُلِّ شَیء شَهیدٌ).

۵ــ سرانجام حضرت مسیح به منظور سلب هر نوع مسئولیت از خود، امر بندگان را به خود خدا تفویض می کند ومی گوید: آنان بندگان تو هستند. می توانی آنان را به سبب انحراف از وظیفه بندگی عذاب کنی ومی توانی ببخشی. زیرا تو توانا وحکیم هستی:(إنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإنَّهُمْ عِبادُکَ وإنْ تَغْفِر لَهُمْ فَإنَّکَ أنْتَ العَزیزُ الحَکیمُ).

اکنون که با سخنان حضرت مسیح در پاسخ پرسش حضرت حق آشنا شدیم، قرآن یاد آور می شود که خدا، پس از استماع سخنان وی ، بر راستگویی مسیح صحّه می گذارد ومی گوید:در چنین روز (روز رستاخیز) نه تنها تو، بلکه تمام راستگویان از صدق گفتارشان بهره مند می گردند وپاداش راستگویی آنها بهشتی است که آب از زیر درختان آنها جریان دارد وخدا از آنان راضی بوده وآنان نیز از خدا راضی می باشند وبزرگترین پیروزی ورستگاری نصیب آنان می گردد:

(قالَ اللّهُ هذا یَومُ یَنْفَعُ الصّادِقینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجری مِنْ تَحْتِهَا الأنهارُ خالِدینَ فیها أبَداً رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الفَوزُ العَظیمُ).

(الحمد للّه رب العالمین)

ص : ۴۳۶

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.


آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹